

تقلید در فقه اسلامی

نویسنده:

دکتر یونس یزدان پرست

عنوان کتاب:

تقلید در فقه اسلامی

نویسنده:

دکتر یونس یزدان پرست

موضوع:

اصول و قواعد فقه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

فروردین (حمل) ۱۳۹۵ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری

منبع:

سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱

فصل اوّل: مسائل مقدماتی

تقلید ۶

(۱-۱) معنای لغوی تقلید ۶

(۲-۱) معنای اصطلاحی تقلید..... ۷

فوائد حاصل از این تعریف ۷

(۱-۲-۱) تحلیل معنای اصطلاحی تقلید..... ۸

نکته نحوی ۹

(۲-۲-۱) تعریف جامع و مانع برای تقلید..... ۱۰

(۳-۲-۱) قدر مشترک تعاریف ۱۱

(۳-۱) وجه تسمیة تقلید ۱۱

(۴-۱) پیشینه تاریخی و عوامل پیدایش تقلید..... ۱۲

عوامل گسترش تقلید..... ۱۵

الف) تعصّب..... ۱۵

ب) تأثیر دولت و حکومت در به رسمیت شناختن مذاهب..... ۱۷

ج) فرار و دوری مقلّدين متعصب از علمای مجتهد ۱۸

(۵-۱) إتباع..... ۱۸

إتباع از لحاظ لغوی..... ۱۸

فرق بین تقلید و إتباع..... ۱۹

فصل دوّم: تقلید در اصول دین

تقلید در اصول دین و اصول ثابت ۲۲

۲۳	(۱-۲) تعریف نظر
۲۴	نظر از لحاظ اصطلاحی
۲۴	آیا نظر افاده علم می کند؟
۲۶	(۲-۲) دیدگاه‌های مختلف نسبت به تقلید در اصول دین
۲۷	(۱-۲-۲) اول: دیدگاه معتزله و ماتریدیه
۲۹	دلایل معتزله و ماتریدیه
۳۳	(۲-۲-۲) دیدگاه اشاعره
۳۶	دلایل اشاعره
۴۱	(۳-۲-۲) دیدگاه حشویّه، ثعلبیّه، عنبری و تعلیمیّه
۴۲	(۴-۲-۲) دیدگاه جمهور مسلمین
۴۷	ادله جمهور مسلمین بر جواز تقلید و عدم وجوب نظر
۵۹	(۵-۲-۲) قول راجح

فصل سوّم: تقلید در مسائل فقهی

۶۶	(۱-۳) تقلید در مسائل فقهی
۶۷	(۱-۱-۳) دیدگاه اوّل: وجوب اجتهاد و تحریم تقلید
۶۸	ادله این دیدگاه
۹۳	نقد این ادله:
۹۴	(۲-۱-۳) دیدگاه دوم: وجوب تقلید و تحریم اجتهاد
۹۵	ادله این دیدگاه
۹۸	نقد این ادله:
۱۰۸	(۳-۱-۳) دیدگاه سوم: قول تفصیل (وجوب اتباع)
۱۱۹	ادله این دیدگاه:
۱۳۹	ادله این دسته از علما
۱۳۹	ادله آنان
۱۴۰	نقد دلایل طرفداران تقلید:
۱۴۳	(۲-۳) تقلید مجتهد
۱۴۴	قول اول:
۱۴۵	ادله این دیدگاه:
۱۵۰	قول دوم:

درنگی با ادله:	۱۵۱
قول سوم:	۱۵۶
قول چهارم:	۱۷۳
قول پنجم:	۱۷۴
قول ششم:	۱۷۴
قول هفتم:	۱۷۵
قول هشتم:	۱۷۶
قول نهم:	۱۷۸
قول دهم:	۱۷۸
قول یازدهم:	۱۷۸
قول دوازدهم:	۱۷۹
قول راجح:	۱۷۹
(۳-۳) تقلید صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر	۱۸۰
(۴-۳) شروط تقلید	۱۸۲
(۵-۳) نتایج حاصل از دیدگاهها	۱۸۶

فصل چهارم: التزام به مذهب معین و خروج از آن

التزام مقلد به مذهب معین و مدون	۱۹۲
(۴-۱-۱) قول اول: عدم جواز تقلید به مذهب معین	۱۹۳
درنگی با ادله:	۱۹۴
(۴-۱-۲) قول دوم: وجوب تقلید از مذهب بدون انتقال به غیر آن	۱۹۷
درنگی با ادله:	۱۹۸
(۴-۱-۳) قول سوم: دیدگاه تفصیل	۱۹۸
(۴-۱-۴) نتیجه دیدگاهها	۱۹۹
(۴-۲) خروج مقلد از مذهب	۲۰۰
(۴-۲-۱) عدم جواز خروج از مذهب	۲۰۱
(۴-۲-۲) جواز خروج از مذهب با احراز شرایطی	۲۰۲
(۴-۲-۴) قول راجح	۲۰۴
(۴-۳) تقلید از مذاهب اربعه	۲۰۵

- اقوال امام مالک رحمته: ۲۰۶
- اقوال امام ابوحنیفه رحمته و شاگردش ابویوسف رحمته: ۲۰۶
- اقوال امام شافعی رحمته و امام نووی رحمته: ۲۰۷
- اقوال امام احمد حنبل رحمته: ۲۰۸
- حکم خروج از مذاهب اربعه: ۲۰۹
- (۴-۴) تتبع رخص ۲۱۲
- (۱-۴-۴) مفهوم تتبع رخص ۲۱۲
- (۲-۴-۴) احکام و مسائل تتبع رخص ۲۱۳
- (۵-۴) تلفیق ۲۲۹
- (۱-۵-۴) مفهوم تلفیق ۲۳۰
- (۲-۵-۴) احکام و مسائل تلفیق ۲۳۱

فصل پنجم: آثار تقلید

- آثار تقلید ۲۴۰
- (۱-۵) آثار فرهنگی و علمی ۲۴۰
- (۱-۱-۵) عدم پیشرفت علم و فرهنگ ۲۴۲
- (۲-۱-۵) پیدایش خرافات و بدعت‌ها در دین ۲۴۲
- (۳-۱-۵) نکوهش برخی از علما مجتهد و وجود تفرقه ۲۴۳
- (۲-۵) آثار سیاسی ۲۴۵
- (۱-۲-۵) وجود تفرقه داخلی و نفوذ دشمنان خارجی ۲۴۵
- (۲-۲-۵) پیدایش نگرش‌های تنش‌زا و دین‌زدا ۲۴۸
- (۳-۵) آثار اقتصادی ۲۴۹
- (۴-۵) آثار اجتماعی ۲۵۰
- فهرست منابع و مآخذ ۲۵۳
- نرم افزارها: ۲۷۱

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلْلَ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٍ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلَّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؛

اما بعد، دانشمندان و اندیشمندان اسلامی همیشه با پیدایش هر مسئله‌ای سعی بر آن داشته‌اند تا آن را موشکافانه و بسیار دقیق و مستدل مورد بررسی قرار داده و بتوانند کلمه حق را همیشه در آسمان نیلگون حیات به اهتزاز درآورند، هرچند در این مسیر تندبادها و موانعی وجود داشته و سعی در ساکن کردن و یا منحرف کردن آن داشته است، به خصوص در مسائلی که در زندگی دینی و فکری مردم تأثیر به سزایی داشته باشد. تقلید از جمله عواملی است که بعد از حیات شریف رسول الله ﷺ و پایان یافتن عصر تابعین و تبع تابعین در قرن چهارم هجری به وجود آمد و این مسئله آن‌چنان مهم و حیاتی بود که علمای زیادی در این زمینه قلم‌فرسایی کرده و به تحلیل و بررسی آن پرداخته‌اند.

با گسترش ممالک اسلامی و پیدایش اقوال و دیدگاه‌های مختلف در زمینه اصول دین و مسائل فقهی مسئله تقلید را در درجه اهمیت خاصی قرار می‌دهد. در این کتاب دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان اسلامی در دو زمینه کلی تقلید در اصول دین و تقلید در مسائل فقهی و بخش‌هایی مرتبط به آن دو همچون تقلید صحابه رضی الله عنهم، تقلید از یک مذهب معین، تبع رخص، تلیف و تأثیرات و آثار تقلید مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. تمامی مطالب با بیان اقوال مختلف و استدلال‌های مربوطه و تجزیه و تحلیل آن‌ها ارائه شده و سعی بر آن بوده قول راجح مستند و مستدل بر نصوص شرعی و مقاصد و منطق شریعت ارائه گردد.

امروزه امت اسلامی نیاز مبرمی به احیاء و بیان فرهنگ ناب اسلامی و کشف آن از منابع اصلی دارد؛ به گونه‌ای که بهره‌گیری صحیح و مستدل بر نصوص و اصول شریعت

ناب اسلام از دیدگاه‌ها و اقوال علما خود راهی برای رسیدن به این منظور است تا اینکه جامعه از خرافات و بدعت و شرک زدوده شود و جامعه در سیر صعودی به سوی الله عزوجل حرکت کند. در این کتاب نیز سعی شده که سیر تحقیق و پژوهش به همین منوال باشد؛ چرا که تقلید از جمله مواردی است که در صورت فهم سقیم می‌تواند جامعه اسلامی را به انحطاط و نابودی بکشانند، به گونه‌ای که در تاریخ فقه و فقها مشاهده می‌شود بسیاری در فهم سقیم این مطلب دچار کج‌روی و انحطاط شدند و برخی هم در سوء استفاده از آن مسلمانان را منحرف کرده تا به اهداف شوم خود دست یابند.

این موضوع به بررسی شناخت واقعیت تقلید و احکام و مسائل گوناگون آن و مطالعه آراء فقهاء و اصولیون موافق و مخالف آن می‌پردازد که البته در این زمینه بیشتر سعی بر آن خواهد شد که دلایل موافقان و مخالفان مورد بررسی قرار گیرد و در این چارچوب به آثار مثبت و سوء تقلید بر دین اسلام نیز پرداخته می‌شود.

در طول تاریخ اسلام، همیشه مسئله تقلید یکی از مسائل کاربردی و مهم به شمار آمده و علما و اندیشمندان در حل و بررسی آن تلاش‌های زیادی نموده‌اند و ضرورت انجام این موضوع بیشتر بیان حقایقی است که امروزه جهان اسلام در واقع با آن‌ها روبرو است و نگارنده سعی خواهد کرد که در راستای تبیین اقوال و دیدگاه‌های مختلف به ریسمان محکم الهی چنگ زده و در پرتو نصوص مقدس مبتنی با منطق و عقل سلیم به بیان این مطلب مهم بپردازد و راهکاری مناسب برای حل این مسئله بیان نماید، به گونه‌ای که در پرتو این راهکار، جامعه از انحطاط و سقوط نجات یابد و راه سعادت و کامیابی را بییماید.

این کتاب در پنج فصل نگارش یافته که عبارت است از:

فصل اول: مسائل مقدماتی

فصل دوم: تقلید در اصول دین

فصل سوم: تقلید در مسائل فقهی

فصل چهارم: التزام مقلد به مذهب معین و خروج از آن

فصل پنجم: آثار تقلید

این کتاب در واقع رساله کارشناسی ارشد می‌باشد که در دانشگاه تهران با درجه عالی دفاع گردیده و خود را مدیون راهنمایی‌های ناب و دقیق اساتید بزرگوار و گرانمایه‌ای می‌داند که بر خود لازم می‌دانم نهایت تشکر و قدردانی خود را از اساتید گرانمایه‌ام جناب آقای دکتر جلیل امیدی و جناب آقای دکتر محمدعادل ضیائی بیان

نمایم و امیدوارم که خداوند عز و جل همه آن‌ها را مشمول مقربان درگاه عظیم خود قرار دهد. و از خداوند منان خواستارم که به من توفیق عنایت فرماید تا جرعه‌ای از زحمات ایشان و تمامی کسانی که حرفی به من آموخته‌اند را جبران نمایم و آن را در استعلائی یکتاپرستی بکار نمایم. البته در راستای غنای مطالب و تحلیل و تجزیه آن‌ها، دوباره بازبینی شده و سعی بر آن بوده که این کتاب جوابگوی تمامی مسائل تقلید در فقه اسلامی با بیان دیدگاه‌های مختلف و کنکاش آن‌ها و ارائه قولی راجح مستند به نصوص صحیح شرعی و منطق سلیم باشد. امید است که این کتاب رسالتی که بر عهده گرفته ادا کرده باشد.

خداوند عز و جل همه ما را مشمول این دعا قرار دهد: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [آل عمران: ۸].

یونس یزدان‌پرست

۱۳۹۱/۱۱/۳ هـ ش

۱۴۳۴/۳/۱۰ هـ ق

فصل اوّل:

مسائل مقدماتی

- (۱-۱) - معنای لغوی تقلید
- (۲-۱) - معنای اصطلاحی تقلید
- (۱-۲-۱) - تحلیل معنای اصطلاحی تقلید
- (۲-۲-۱) - تعریف جامع و مانع تقلید
- (۳-۲-۱) - قدر مشترک تعاریف
- (۳-۱) - وجه تسمیة تقلید
- (۴-۱) - سوابق تاریخی و عوامل پیدایش تقلید
- (۱-۴-۱) - عوامل گسترش تقلید
- (۵-۱) - إتباع

تقلید

تقلید از لحاظ لغوی و اصطلاحی عبارت است از:

(۱-۱) معنای لغوی تقلید

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: قَلَّدَ فلان فلاناً یعنی از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.»^(۱)

جعل القلادة فی العنق، به معنای گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلیدُ الهدی فی الحج یعنی قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.^(۲)

در معجم لاروس نیز معانی فوق به طور جامع بیان می‌شوند:

التقلید: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن
والتقلید: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش.^(۳)

و باب آن به صورت قَلَّدَ (ماضی)، یَقَلِّدُ (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معانی لغوی یکسان هستند و معانی اصطلاحی آن‌ها متفاوت است.

معانی کاربردی لغوی تقلید اینگونه آمده است:

قَلَّدَ: گردن‌بند آویخت، جعل کرد. قَلَّدَهُ منصباً = بر سر کاری گماشت، به او مقام داد.

قَلَّدَهُ الأمر: اختیار داد، واگذار نمود. قَلَّدَهُ فی کذا = مانند میمون تقلید کرد.

تَقَلَّدَ الأمر: برعهده گرفت و تَقَلَّدَ السیف = شمشیر حائل کرد.

اصل تقلید از قَلَّدَ با تخفیف لام نیست؛ زیرا مصدر قَلَّدَ، قَلَّداً است و برای تقلید

معانی لزوم و تحمیل را نیز ذکر کرده‌اند.^(۴)

(۱) ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج ۳، ص ۳۶۵.

(۲) شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۲۳۹ -/ زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۱۱۴۸.

(۳) معجم لاروس، باب قَلَّدَ.

(۴) -شقیطی، التحقيق فی بطلان التلغیق، ص ۷۹.

(۱-۲) معنای اصطلاحی تقلید

برای معنای اصطلاحی تقلید، تعاریف گوناگونی ذکر شده است که بعضی از این معانی مؤید برخی دیگرند و بعضی دیگر دارای قدر مشترک هستند که به بررسی هر یک از آنان خواهیم پرداخت:

تعریف برگزیده امام شوکانی رحمته الله در ارتباط با معنای اصطلاحی تقلید این است: «هو قبول رأي من لا تقوم به الحجة بلا حجة»^(۱) (تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسی است که دلیلی بر آن ارائه نداده است.) و یا «العمل بقول الغير من غير حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می باشد).

فوائد حاصل از این تعریف

۱- خارج شدن عمل به قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله که تقلید محسوب نمی شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان صلی الله علیه و آله حجت است و عمل به سنت رسول گرامی صلی الله علیه و آله که از جمله ادله استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی شود.

۲- قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمی گردد؛^(۲) زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته ای استناد می شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی گردد. تعریف آمدی رحمته الله نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقليد هو العمل بقول الغير من غير حجة ملزمة»^(۳)

۳- همچنین ایشان در کتاب القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقليد می فرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادله استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی شود.^(۴)

(۱) - شوکانی، ارشاد الفحول، ج ۲، ص ۲۳۹.

(۲) - حلیمه بوکروش، مجلة الأمة، شماره های ۹۰ و ۹۱، ص ۱۰۷.

(۳) - آمدی، الأحکام فی اصول الأحکام، ج ۴، ص ۲۲۷.

(۴) - نک: شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقليد، ص ۵۴ تا ۶۲.

۴- امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی‌توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام نگرفته است.^(۱)

۵- استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمی‌گردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است و شهادت شهود جزء ادله حقوقی محسوب می‌گردد.

ابن تیمیه و غزالی - رحمهما الله - تقلید باطل را چنین تعریف می‌کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغير بلا حجة»^(۲) «(۳) تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است».

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می‌نویسد: قبول قول رسول ﷺ و صحابه رضی الله عنهم نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمی‌شود.^(۴)

(۱-۲-۱) تحلیل معنای اصطلاحی تقلید

امام الحرمین ابوالمعالی جوینی می‌گوید: علما در حقیقت تقلید و ماهیتش اختلاف دارند و اکثر آنان می‌گویند: هو قبول قول الغير من غیر حجة.^(۵) (تقلید قبول قول دیگران بدون دلیل است).

ولی آیا این تعریف جامع و مانع است یا خیر؟

قبول قولی، یعنی رضامندی نسبت به شیئی و تمایل به آن و در تأمل اصولی به کلمه (القبول) در می‌یابیم که حتی مجتهد خود قبول می‌کند؛ یعنی قول مخالفش را از جهت اینکه قول است، می‌پذیرد هرچند که به اعتقادش صحیح نیست؛ زیرا آن نیز

(۱) همان.

(۲) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۱۵، ص ۱۱۵-، غزالی، المنحول، ص ۴۷۲.

(۳) نک: شوکانی، ارشاد الفحول، ج ۲، ص ۲۳۹.

(۴) همان.

(۵) جوینی، البرهان، مسأله‌ی شماره: ۱۵۴۵-، غزالی، المستصفی، ۳۸۷/۲، -، ابن قدامه و آثاره الأصولیة، ۳۸۲/۲-، دکتر ابن بدران، المدخل، ص ۳۸۸-، کلودانی، التمهید، ۳۹۵/۴.

بنابر اجتهاد صادر شده است. پس نمی‌توان این لفظ را معتمد تصور کرد، اما (القول) فعل داخل او نمی‌شود؛ پس از این جهت نیز قابل اطمینان و اعتماد نیست.^(۱)

نکته نحوی

«در بعضی از کتاب‌های نحوی در تعریف کلمه (الغیر) آمده که نحوین غیر را همیشه مضاف می‌دانند و در اینجا معرفه به ال آمده است که این جایز نیست.^(۲) البته این قول قابل انتقاد است. اساساً (غیر) اگر مستثنی واقع شود و در موقع الا قرار گیرد، لازم الاضافه است و در حالت قطع می‌تواند منون یا معرفه به ال باشد، چنان‌که گفته‌اند: من یکفر بالله یلقی الغیر.

و نیز از این جهت اصولیون عبارت (من غیرحجة) را پذیرفته‌اند که با این عبارت، تقلید علمی از مجتهد خارج می‌شود؛ چرا که مقلد پیش مجتهد می‌آید و مسئله‌ای را از او می‌پرسد و او آن را نمی‌داند حتی جستجو نمی‌کند که چه کسی این حجت را آورده است و مثل اینکه با این جمله در تقلید چیزی را که در او نیست، داخل کرده‌اند. همانگونه که محمد بن علی قفال در مورد تقلید می‌گوید: «تقلید قبول قول غیر است در حالی که نمی‌دانی از کجا چنین گفته است.»^(۳)

این تعریف بنابر رأی اصولیون به مُتَبِع [پیروی کننده] اختصاص دارد نه مقلد. چه بسا عامی دلیل حکم را از مقلد بپرسد و حجت آن را بفهمد. پس از این جهت خلاف تعریف، ظاهر می‌شود. و نیز بنابر وجه عموم این تعریف عام است و تمام مقلدین حتی رسول اکرم ﷺ را شامل می‌شود. بنابراین، نمی‌توان آن را تعریف مانعی محسوب کرد.

- ابن نجار فتوحی حنبلی تعریفش را با کلمه (أخذ) بیان می‌کند و می‌گوید: «هو أخذ مذهب الغير بلا معرفة دليله.»^(۴) (تقلد دریافت مذهب دیگران بدون شناخت دلیلش است.)

(۱) عمر بن احمد سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۸۱.

(۲) همان، ص ۸۲ به نقل از شرح الأشمونی علی ألفیه ابن مالک (حاشیه العینی). -/ ضیاء السالک الی أوضاع المسالک، ۳۳۱/۲.

(۳) امام الحرمین، البرهان، ۱۳۵۷/۲.

(۴) - محمد بن احمد سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۸۲، به نقل از: (شرح الکوکب المنیر، ۵۲۹/۴).

در این تعریف نیز ملاحظات و وجود دارد، کلمه (أخذ) در این جمله به همراه کلمه (الغیر) به معنای جمع‌آوری تمامی اقوال فقها است و این غیر منضبط است؛ به گونه‌ای که هرگز ممانعت و محدودیتی بر داخل شدن مجتهد، در گرفتن و أخذ اقوال دیگر مقلّدین وجود ندارد.

و کلمه: (بلا معرفة دلیل) اشاره به متبعی دارد که اصولیون آن را بالاتر از مقلّد و غیرمجتهد می‌دانند؛ زیرا متبع گاهی دلیل را می‌فهمد و یا اینکه قدرت و توانایی شناخت دلیل را دارد؛ در حالی که نمی‌تواند اجتهاد کند و این لفظ خاص متبع است نه مقلّد.^(۱)

(۱-۲-۲) تعریف جامع و مانع برای تقلید

با وجود ارائه تعریف‌های متعدد از جانب اندیشمندان اصولی و اعتراض‌های وارد شده بر برخی از تعاریف، از جمله تعریفی که اکثر علما قائل بدانند و آن (التقلید قبول قول الغیر بلا حجة)، در اصل باید دانست که (لا مشاحة فی الاصطلاح). یکی از دانشمندان به نام شیخ سعد شری، استاد دانشکده الهیات ریاض در بحث (التقلید و احکامه) آن را چنین تعریف می‌کند:

التزام المكلف، حکماً شرعياً، لمذهب من لیس قوله حجة فی ذاته.

(تقلید عبارت است از التزام مکلف به حکمی شرعی بر مبنای دیدگاه مذهبی که دیدگاهش در ذات خود حجت نیست).

مکلف: تمامی مردان و زنانی را شامل می‌شود که تکلیف بر آنان است.

حکماً شرعياً: حکم قاضی به وسیله شهادت شهود و نیز تقلید در امور دنیا را خارج می‌کند.

مذهب: شامل تمامی تصرّفات قولی و عملی می‌شود و عمل قاضی به غیرشهود را خارج می‌کند.

و من لیس قوله حجة: پیروی پیامبر ﷺ را شامل نمی‌شود.

فی ذاته، اثبات حکمی به وسیله کتاب و سنت و پیروی از جمهور - (اجماع) - را شامل نمی‌شود؛ زیرا آنان خود ذاتاً حجت هستند.^(۲) و همچنین اخذ قول با دلیل را

(۱) - محمد بن احمد سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۸۲.

(۲) - سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۸۳.

تقلید نمی‌گویند بلکه به آن اتباع می‌گویند که این عملکرد مذموم نبوده بلکه صحیح می‌باشد.

پس با توجه به مطالب مذکور، می‌توان آن را تعریفی جامع و مانع دانست. با توجه به اینکه معانی تعاریف دیگر را؛ یعنی قبول قول دیگران بدون دلیل را شامل می‌شود و از ورود برخی معانی فرعی نادرست نیز جلوگیری می‌کند.

(۱-۲-۳) قدر مشترک تعاریف

در حقیقت قدر مشترک تمامی تعاریف مذکور و تعاریف دیگری که در کتاب‌های اصولی وجود دارند، به صورت ذیل است و حتی این قدر مشترک را می‌توان پیامدهای تعریف تقلید نیز بیان نمود.

- ۱- قبول قول مقلد بدون اینکه دلیل آن حکم فهمیده شود؛ زیرا در غیر این صورت اتباع نام دارد و این غیر مذموم است و شامل تقلید نمی‌شود.
- ۲- عمل به قرآن و سنت پیامبر عظیم‌الشان ﷺ و نیز اجماع اُمت تقلید محسوب نمی‌شود.^(۱) و نیز عمل به قول صحابی بنابر نظر کسانی که قائل به حجیت آن هستند، تقلید محسوب نمی‌گردد؛ زیرا آنان خود ذاتاً حجت هستند.
- ۳- تقلید شامل حکم قاضی به وسیله شهادت شهود و قبول روایت راوی، اگر از کسی که به وسیله آن حجت برپا می‌شود، روایت کند تقلید محسوب نمی‌گردد.
- ۴- تقلید شرعی فقط مربوط به مسائل شرعی از جمله فروع و اصول دین می‌شود و ارتباطی به تقلید در امور دنیوی ندارد.
- ۵- از آنجائیکه تقلید قبول قول دیگران بدون دلیل است و علم آن است که بر اساس دلیل باشد،^(۲) پس به اتفاق اهل علم، تقلید علم نیست.^(۳)

(۱-۳) وجه تسمیه تقلید

محفوظ الدین الکلؤذانی بیان می‌کند که: «تقلید مشتق از گردن نهادن به [اقوال] مقلد است و آنچه از خیر و شر به آن تعلق دارد مانند به گردن نهادن قلابه‌اش و بدان

(۱)- ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر و جنة المناظر، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۲)- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۱۹۳/۶.

(۳)- ابن قیم، إعلام الموقعین، ۲۱۱/۲.

تخصیص شده؛ زیرا قلاده تنها وسیله‌ای است که به گردن انسان [و دیگر جانداران] آویخته می‌شود. وجه تسمیه آن، این است که مقلد قول مقلد را بدون حجت و دلیل می‌پذیرد؛ پس مقلد مجبور به پذیرش خیر و شر قول است.^(۱)

شوکانی وجه تسمیه تقلید را بدین‌صورت بیان می‌کند: «تقلید از آویختن قلاده در گردن گرفته شده است که مقلد در گردن مقلد می‌اندازد؛ مانند کشاندن قربانی؛ و این مثل آن است که مقلد حکمی را که از مجتهد تقلید می‌کند، همانند قلاده‌ای است که در گردن کسی که از وی تقلید می‌کند، می‌اندازد.»^(۲) این بیان امام شوکانی ظریف است و بیانگر این مطلب است که مجتهد قلاده‌ای به گردن کسی نمی‌اندازد و کسی را بسوی خودش نمی‌کشد بلکه مقلدان هستند که قلاده در گردن وی می‌اندازند و از وی پیروی می‌کنند و وی را بسوی خود می‌کشاند. این وجه تسمیه دقیق به نظر می‌رسد.

بعضی دیگر وجه تسمیه تقلید را بر آثار و نتایج تقلید دانسته‌اند. علاءالدین محمد بن احمد سمرقندی حنفی چنین می‌نویسد: «وجه تسمیه تقلید، این است که مقلد، عاقبت و فرجام آنچه را که از آن تقلید می‌کند می‌پذیرد و مانند قلاده‌ای در گردنش قرار داده است، اگر چه حق یا باطل باشد، همان‌گونه که کافران می‌گویند: ﴿اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ﴾.^{(۳)(۴)} «از راه و روش و مکتب و آئین ما پیروی کنید و قطعاً گناهان شما را به عهده می‌گیریم!».

عبدالقادر بن بدران رومی نیز چنین می‌گوید: «مثل اینکه مجتهد گناه آنچه را که در دینش او را فریفته و آنچه را که در علمش بر او کتمان مانده را به دور مقلد حلقه می‌زند.»

(۱-۴) پیشینه تاریخی و عوامل پیدایش تقلید

با بررسی تاریخ فقه اسلامی و سیر تدوین، انتشار، پذیرش و پخش اختلافات به یقین در می‌یابیم که تقلیدی که اهل علم با مدح و ذم و جواز و منع از آن سخن گفته‌اند، بعد از پایان دوران شکوفایی یعنی در ابتدای قرن چهارم هجری قمری و بعد از آن به وجود آمد و قرون مفضله همان قرون اصحاب، تابعین و تبع تابعین -رضی الله عنهم

(۱) - التمهید فی اصول الفقه، ج ۴، ص ۳۹۵.

(۲) - شوکانی، ارشاد الفحول، ج ۲، ص ۵۶۵.

(۳) - عنکبوت، ۱۲.

(۴) - میزان الأصول، ص ۶۷۵.

أجمعين - است؛ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم.»^(۱) «بهترین مردم در قرن من و سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تابعین) و سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تبع تابعین).» در واقع می‌توان تاریخ پیدایش فقه اسلامی و گسترش آن را به دوران‌های زیر تقسیم کرد:

- ۱- عصر رسالت پیامبر عظیم الشان ﷺ از بعثت تا وفات).
- ۲- عصر خلفای راشدین از ۱۱ هجری تا سال ۴۰ هجری. (مرحله تشکیل مبانی و زمینه سازی فقه اسلامی).
- ۳- عصر صغار صحابه و کبار تابعین؛ تا اوایل قرن دوم هجری؛ صراموی‌ها (مرحله پیریزی فقه اسلامی).
- ۴- عصر ائمه مذاهب. از اوائل قرن دوم هجری تا نیمه دوم قرن چهارم هجری. (مرحله رشد و شکوفائی و کمال فقه اسلامی).
- ۵- عصر ظهور و تسلط مذاهب از نیمه دوم قرن چهارم تا اواسط قرن هفت هجری. (سقوط بغداد به دست تاتار).
- ۶- عصر تقلید و انجماد فقهی از نیمه اول قرن هفتم تا اواخر قرن سیزده هجری. (طولانی‌ترین مرحله فقه اسلامی).
- ۷- عصر قیام علیه تقلید محض؛ دوران بیداری فقه اسلامی (از اواخر قرن ۱۳ ظهور مجله عدلیه در ترکیه و اندیشمندانی که تلاش برای ایجاد نوعی تغییر در جریان فقهی و تقلید داشته‌اند).^(۲)

(۱) - (صحیح): بخاری (ش ۳۶۵۰ و ۲۶۵۱ و ۴۲۸ و ۶۶۹۵) / مسلم (ش ۶۶۳۸ - ۶۶۴۰) / ابوداود (ش ۴۶۵۹) / ترمذی (ش ۲۲۲۱) / نسایی (ش ۳۸۰۹) از طریق (زهدهم بن مضرب و هلال بن سیاف و زراره بن ابی اوفی) روایت کرده اند: «قال سعت عمران بن حصین رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قال عمران لا أدری أذكر النبی صلی الله علیه وسلم بعد قرنین أو ثلاثة قال النبی صلی الله علیه وسلم إن بعدکم قوما یخونون ولا یؤتمنون ویشهدون ولا یتشهدون وینذرون ولا یفون ویظهر فیهم السمن.»

(۲) جهت مشاهده خصوصیات هر دوره و تحلیل و بررسی‌های نظرات حاکم در آن دوره نک: معوض و عبدالموجود، تاریخ التشريع الاسلامی، ۲۳۴/۱ به بعد؛ بدران، تاریخ الفقه الإسلامی، ص ۳۵ به بعد.

شوکانی می‌گوید: «تقلید به وجود نیامد مگر بعد از انقراض خیرالقرون (عصر صحابه) و سپس قرن بعد از آن (عصر تابعین) و سپس قرن بعد از آن (عصر تابعین)، و مذهب‌گرایی به مذاهب ائمهٔ اربعه بعد از انقراض عصر ائمهٔ چهارگانه به وجود آمد، هرچند آنان بر راه و شیوه سلف بودند که تقلید را هجر می‌کردند و ارزشی برای آن قائل نبودند و این مذاهب را عوام مقلّدی برای خود به وجود آوردند که هیچ‌گونه اجازه‌ای از ائمهٔ مجتهد نداشتند.»^(۱)

با تأمل و تدبر در چگونگی پیدایش فقه اسلامی و کیفیت به وجود آمدن اختلافات در آن، چنین استنباط می‌شود که تقلید برای کسانی جایز بود که هیچ‌گونه اهلیت کافی برای نظر و بحث و تفحص در نصوص و استنباط احکام از آن را نداشتند، همان گونه که کسانی از صحابهٔ کرام - رضی الله عنهم أجمعین - و از تابعین و تبع تابعین - رحمهم الله - پیروی کردند، بر این مسیر بودند.

بعد از قرون مفضّله و به وجود آمدن اختلافات زیاد، تقلید فزونی یافت و تعداد مجتهدین اندک شد و حتی این تا قرن‌ها شایع شد؛ به گونه‌ای که اختلافات زیادی بین مجدّدین عهد سلف و مقلّدین که به پیروی از شیوخ خود حریص و متعصب بودند، درگرفت و حتی بعضی از آن‌ها حملات بسیار شدید و کوبنده برضد یکدیگر کردند و حتی یکدیگر را تکفیر نمودند. البته منشأ این درگیری‌ها پذیرش اقوال به طور مطلق و بدون قید و شرط و بدون هیچ‌گونه تفصیلی بود. مثلاً کسی همچون امیرحسن صدّیق خان و فرزندش با تمام قدرت و توان به تقلید حمله‌ور شدند و به بیان بدی حال و عاقبت نافرجام مقلّدین پرداختند و حتی خواستند که تمامی مردم همانند اهل قرون مفضّله باشند و از علمای برجسته اسلام برای احیاء این مسیر همانند امام ابن‌قیم^(۲) و هم مسلکانش روایات زیادی وجود دارد و نیز مجدّدین در این عصر بر این مسیر رفته‌اند و مقلّدین دایره را بر بندگان خداوند تعالی از سوراخ سوزن خیاطی تنگ‌تر کرده‌اند و بسیار متشدّد هستند و هیچ‌گونه استدلال و تعلیل را نمی‌پذیرند و حتی گمان می‌کنند که درهای اجتهاد بسته است و جایز نیست آن را باز کرد. که البته این هیچ‌گونه دلیل شرعی ندارد و خانه‌ای را که از خانه عنکبوت سست‌تر است، بیان

(۱) شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۸.

(۲) نک: ابن‌قیم جوزیه، إعلام الموقعین، ص ۱/۶۰۴-۵۱۸.

نموده‌اند.^(۱)

برخی از علمای شیعه معتقدند که تقلید شرعی با همان وصف ظاهر و شرعی - اجتماعی‌اش از زمان رسول الله ﷺ و پیروی از آن و سپس با پیروی و تبعیت مسلمانان با دیدن و شنیدن از ایشان ﷺ شروع شده است و دلیل آن‌ها این است که هدف پیامبر ﷺ از فرستادن مصعب بن عمیر به مدینه منوره و معاذ بن جبل به یمن تقلید و پیروی آن‌ها از ایشان بوده است.^(۲)

البته باید توجه داشت بنابر تعریف تقلید و نیز برخی از تعاریفی که خود علمای امامیه بدان قائلند، قول رسول اکرم ﷺ ذاتاً حجت است و پیروی از آن تقلید محسوب نمی‌شود و فرستادن اصحاب مذکور ﷺ صرفاً برای تبلیغ و دعوت الی الله بوده است نه تقلید از آن‌ها.

به طور مسلم می‌توان عوامل اصلی پیدایش تقلید را وجود اختلافات فقهی و حتی اصولی در بین مسلمانان و نیز نیاز مبرم مردم عوام به مسائل شرعی و دور شدن از قرون مفضله دانست.

عوامل گسترش تقلید

بعد از به وجود آمدن تقلید، عواملی در گسترش آن نقش داشتند که آن عوامل به طور مستقل و یا با ارتباط با عوامل دیگر در گسترش گسترده آن نقشی اساسی ایفا کردند که برخی از این عوامل عبارتند از:

الف) تعصب

تعصب نه تنها یکی از عوامل گسترش تقلید است؛ بلکه می‌توان آن را به عنوان یکی از عوامل پیدایش تقلید نیز به حساب آورد؛ چرا که این عوامل در برخی زمان‌ها و مکان‌ها به گونه‌ای قوی بود که مردم را از راه کتاب و سنت دور کرده است. شوکانی در این باره می‌گوید: یکی از اسباب مقتضی تعصب، این است که بعضی از مردم از صاحبان رأی و نظر پیشین خود، تبعیت می‌کنند و سخن مطابق آراء آنان می‌نمایند، هرچند که بدانند خطا است و کمترین حالت، این است که آن را صحیح می‌پندارند،

(۱) سفارینی، التحقيق فی بطلان التلیف، ص ۸۸ و ۸۷.

(۲) همان، ص ۳۴.

حتی اگر بدان عمل نکنند و برای آن و تقویتش، دلیل و برهان و تأویل می‌طلبند هرچند که دلیل آن، ضعیف و مطرود باشد و برای مقلد در این عمل، هیچ بهره و فائده‌ای نیست جز آنکه به آن شخص معروف مباهات می‌ورزد.^(۱) به گونه‌ای که ابوالحسن کرخی یکی از علمای حنفی می‌گوید: هر آیه یا حدیثی که مخالف اصحاب ما باشد، آن تأویل یافته است یا منسوخ.^(۲) البته باید توجه داشت که تعصب‌های نابجا از برخی از مقلدینی سر می‌زند که تفکر و رویکرد امام خود و شاگردان اندیشمند وی را در نیافته‌اند ولی با این وصف این تعصب‌های نابجا علاوه بر آنکه مذموم و حرام است، عاملی در گسترش تقلید و دوری از قرآن و سنت نیز شده است. عزالدین بن عبدالسلام در قواعدش این‌گونه احوال متعصبین را بیان می‌کند: «جای بسیار تعجب است که مقلد بر (ضعف یا نادرست بودن) سخن و استدلال امامش واقف است و با این حال از او تقلید می‌کند. مثل اینکه امامش، پیامبری است که به سوی او فرستاده شده است و این، او را از حق و صواب دور می‌سازد. صاحبان خرد و اندیشه بدین عمل خشنود نیستند؛ بلکه (با تفحص در آثار و اقوالشان) در می‌یابند که آن‌ها از مقلدشان دوری می‌جویند و مقلدین برای دفع ظواهر کتاب و سنت، حيله‌ها به کار می‌برند و آن را تأویل می‌نمایند و مشاهده کرده‌ایم که آن‌ها در مجالس اجتماع می‌کنند و اگر چیزی مخالف آنچه بدان خو گرفته‌اند بیان شود، بسیار شگفت‌زده می‌شوند که حتی گمان می‌برند، حق، منحصر در مذهب امامش است و اگر آن شخص خوب بیاندیشد، تعجبش از مذهب امامش بیشتر از تعجب او از مذهب دیگران می‌شود.»^(۳)

گاهی این تعصب منحصر به دیدگاه و اقوال امام مقلد نمی‌شود؛ بلکه متوجه شاگردان و پیروان او می‌شود بدون اینکه خود مقلد آن را درک کند. اگر به او گفته شود که خلاف قول امامت عمل می‌کنی و این از اقوال شاگردش است، اصلاً باور نمی‌کند و تو را متهم به لامذهب و دیگر القاب می‌کند. محمد بن ناصر بن محمد می‌گوید: «متعصبین به مذاهب ائمه در بسیاری از موارد برخلاف نصوص امامانشان عمل می‌کنند و از اقوال متأخرین مذهبشان تبعیت می‌کنند.»

(۱) شوکانی، أدب الطلب و منتهی الأرب، ص ۱۱۱.

(۲) سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۹۲ به نقل از: (الدرالمختار مع رد المحتار، ۴۸/۱-۴۹).

(۳) شنیطی، ارشاد المقلدین عند اختلاف المجتهدین، ص ۱۵۰.

سپس بیان می‌کند که متأخرین شافعیه در حقیقت پیروان ابن حجر هیثمی صاحب تحفة المحتاج و هم مسلکانش و نیز شارحان کتاب المنهاج امام نووی همچون شربینی و غیره هستند. هرچند گاهی آن اقوال خلاف قول امام شافعی رحمه الله باشد. و نیز متأخرین مالکیه در حقیقت پیروان خلیل هستند و از مختصر خلیل عدول نمی‌کنند و اگر حدیثی را یافتند که در صحیحین است و مذهبشان خلاف آن باشد، بدان عمل نمی‌کنند و می‌گویند: امام فلانی از ما نسبت به این حدیث آگاه‌تر است. «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوا»^(۱) «اما مردمان کار و بار (دین) خود را به پراکندگی کشاندند و (هر گروهی به راهی رفتند، و عجب این که) هر دسته و جمعیتی بدانچه دارند و برآند خوشحال و شادانند (چرا که گمان می‌برند ایشان بر راستای راهند و دیگران کثر راهه می‌روند).» البته ائمه اربعه دیگران را از تقلید آراءشان نهی کرده‌اند که در بخش "نهی ائمه اربعه از آراء آنان" به طور مفصل بدان پرداخته خواهد شد.

در مواردی مشاهده می‌شود که مقلد آنقدر به دیدگاه مذهب خود تعصب دارد که حتی حاضر به شنیدن دیدگاه‌های مخالف نیست و تصور می‌نماید که آن‌ها دین و تفکرات جدیدی هستند که سعی در نابودی اعتقادش می‌نمایند. این افراد باید فرموده خدای جلیل را بیاد داشته باشند که می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ۖ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۗ﴾^(۲) «مژده بده به بندگانم، آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند.» و حتی این افراد برای حفظ تفکرات خود در برابر نصوص صحیح و صریح خداوند جل جلاله قد علم می‌کنند بدون اینکه به عاقبت نافرجام آن فکر کنند که البته در این بین نقش علمای متعصب و بدون اندیشه بسیار پر رنگتر است و بدون هیچ درکی و دلیلی در برابر حق و حقیقت می‌ایستند.

ب) تأثیر دولت و حکومت در به رسمیت‌شناختن مذاهب

بعضی از سیاستمداران، سیاست را به قدرت معنی می‌کنند. یعنی هر جا که قدرت

(۱) مؤمنون، ۵۳.

(۲) زمر، ۱۷ و ۱۸.

است، می‌توان سیاست و افکار خود را اعمال کرد. بی‌شک، با تشکیل حکومت‌های اسلامی که سردمداران آن‌ها، خود پیرو مذهب یا فرقه خاصی بوده‌اند، هرچند این امر، رابطه تنگاتنگی با تعصب دارد، اما در گسترش آن مذهب و یا فرقه نقش بسزایی داشته‌اند و نیز گاهی سردمداران حکومتی به خاطر به خطر نیافتادن حکومت و قدرتشان، صحبت نمودن از حق را که خلاف اعمال مردم عوام است، کنار می‌گذارند و گروهی نیز از صحبت نمودن به حق، به خاطر طمع و یا امیدی که به دولت آینده و دیگر مردمان دارند، پرهیز می‌کنند.^(۱)

ج) فرار و دوری مقلدین متعصب از علمای مجتهد

یکی از عوامل گسترش تقلید، دوری متعصبان از علمای مجتهد است که هرکس با آن‌ها ارتباط برقرار کند، مورد نکوهش قرار گرفته و حتی از مجالست با آن‌ها دوری می‌کنند و شایع می‌نمایند که این عالم گمراه‌کننده است و آنان را از مذهبشان خارج می‌کند و حتی گاهی کسانی که با آن‌ها در ارتباطند، می‌گویند: این عالم، علی بن ابی-طالب و اهل بیت یا غیره را به خشم آورده است و او جاهلی است در لباس عالم.^(۲) به گونه‌ای که وقتی چنین عالمی با استدلال سخن می‌گوید، درباره او می‌گویند: آیا فلانی از امام شافعی، احمد بن حنبل و... عالم‌تر و داناتر به این مسئله یا مسائل است؟ وای بر کسانی که سر انقیاد بر فرموده‌های خداوند ﷻ و رسول اکرم ﷺ فرود نمی‌آورند!

۱-۵) إِتِّبَاع

إِتِّبَاع از لحاظ لغوی و اصطلاحی عبارت است از:

إِتِّبَاع از لحاظ لغوی

تبع الشيء تبعاً و تباعاً فی الأفعال یعنی پشت سر افتاد، به دنبال افتاد.^(۳) و نیز: سرت فی أثره أو أتبعه، أتبعه و تتبعه قفاه یعنی «پشت سر او رفت، دنباله‌رو او شد.»^(۴) ابن عبدالبر می‌گوید: اتباع؛ پیروی از قول کسی است که برتری قول و صحت

(۱) شوکانی، أدب الطلب و منتهی الأرب، ص ۱۱۳.

(۲) همان، ص ۱۳۹، ۱۴۰.

(۳) سیدمصطفی حسینی طباطبائی، فرهنگ نوین، ص ۸۷.

(۴) ابن منظور، لسان العرب، ماده تبع، ص ۴۱۶.

مذهب او براساس دلیل آشکار شده باشد.^(۱)

فرق بین تقلید و إتباع

هرچند چنین به ذهن می‌رسد که إتباع با تقلید یکی است، ولی دانشمندان برجسته اصولی تفاوت‌هایی را بین این دو قائل شده‌اند از جمله: فقیه مالکی محمد بن أحمد بن عبدالله بن خويز منداد - همان‌گونه که حافظ ابن عبدالبر و غيره از او نقل می‌کنند - و نیز حافظ أبوعمر، یوسف بن عبدالبر^(۲) و ابن قیم جوزیه آن را از ابن خويز منداد نقل می‌کند.^(۳) و همچنین حافظ ابراهیم بن موسی بن محمد غرناطبی.^(۴)

امام احمد نیز بین تقلید و إتباع فرق قائل است و ابوداود گفته است که از او شنیدم که گفت: إتباع این است که انسان از پیامبر ﷺ یا أصحابش و بعد از آنها از تابعین، تبعیت و پیروی کند؛ پس عمل به وحی إتباع است نه تقلید و این امری قطعی است و آیات قرآن در وجه تسمیه‌اش به إتباع بسیار زیادند. پس بعد از بیان بعضی از آیات کریمه به گفته‌اش ادامه داده و گفت: هیچ شک و تردیدی در این نیست که إتباع و پیروی از وحی، مأموّبه است و اجتهادی که از جهاتی با آن مخالف باشد، صحیح نیست و تقلید در چیزی که مخالفش باشد، جایز نیست. با بیان این تفاوت فرق بین إتباع و تقلید آشکار می‌شود و إتباع، محلی برای اجتهاد و تقلید ندارد.^(۵)

برخی دیگر مطابقت از دلیل را نیز تقلید نامیده‌اند و دلیل آن‌ها استنباط از تعریف تقلید است به آیه ۱۷۰ سوره مبارکه بقره نیز احتجاج می‌کنند و از این جهت مقلّدين را مُتَّبِع نامیده‌اند.^(۶) و برخی نیز گفته‌اند که قرآن، تقلید مذموم را اتباع نامیده است.

مثل فرموده ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾^(۷) «و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید. کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید.» و خداوند در

(۱) ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، ۷۹/۲.

(۲) ابن عبدالبر قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ۹۹۳/۲.

(۳) ابن قیم جوزیه، إعلام الموقعین، ج ۲، ص ۱۸۸.

(۴) شاطبی، الاعتصام، ۱۴۶-۱۶۰.

(۵) شنیطی، التحقيق فی بطلان التلفيق، ص ۸۶ به نقل از (أضواء البيان، ۵۴۸/۷ و ۵۴۹).

(۶) همان.

(۷) اعراف/۳.

جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ أُتْبِعُوا مِنْ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ﴾^(۱) «در آن هنگام که (رستاخیز فرا می‌رسد و پیروان سرگشته از رهبران گمراه‌کننده می‌خواهند که رستگارشان سازند و) رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند.» البته تفاوت اصلی تقلید و اتباع در قبول قول بدون دلیل – که اصطلاحاً تقلید نام دارد – و یا با دلیل – که اصطلاحاً اتباع نام دارد – می‌باشد و لامشاحه فی الاصطلاح. (واللهُ العَلِیمُ أَعْلَمُ بالصواب)

ابن خوئز منداد بصری مالکی گفته است: معنای تقلید در شرع، رجوع به قولی است که حجتی برای قائلش نیست و این از جهت شرع ممنوع است، ولی اتباع، آن است که حجت دارد و بر آن اثبات شده و از جهت دینی مشروع و صحیح است.^(۲) بنابراین تقلید، گرفتن قول دیگران بدون دلیل است ولی اتباع رفتن و پیمودن سلوک و راه و روش دیگران است که تابع مطابق با شیوه متبوع خود می‌پیماید و حکم را از دلیل و راهی که متبوعش گرفته است، أخذ می‌کند.^(۳) و این أخذ حکم از دلیل از طرف مجتهد نیست؛ بلکه مُتَّبِع به وسیله مجتهد ارشاد و راهنمایی می‌شود،^(۴) که این عمل از لحاظ شرعی، ممدوح و جایز است و به آن توصیه می‌شود.

(۱) بقره/۱۶۶.

(۲) ابن‌قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ۵۲۷/۲ به نقل از (جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۸۹۵).

(۳) زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ۱۱۴۹/۲ - نک: سیوطی، الرد علی من أخلد الی الأرض، ص ۴۴.

(۴) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۱ به نقل از (حاشیة العطار

علی جمع الجوامع، ۳۹۴/۲).

فصل دوم:

تقلید در اصول دین

- (۱-۲) تعریف نظر
- (۲-۲) دیدگاه‌های مختلف در زمینه تقلید در اصول دین
- (۱-۲-۲) دیدگاه معتزله و ماتریدیه
- (۲-۲-۲) دیدگاه اشاعره
- (۳-۲-۲) دیدگاه حشویّه، ثعلبیّه، عنبری و تعلیمیّه
- (۴-۲-۲) دیدگاه جمهور مسلمین
- (۵-۲-۲) قول راجح

تقلید در اصول دین و اصول ثابت^(۱)

عِلْمِیَّات یا عقاید، اصول دین و اصول ثابت یعنی شناخت خداوند متعال و صفاتش، توحید، دلائل نبوت، معاد، ایمان به کتاب‌های آسمانی، ملائکه و قضا و قدر، خیر و شر و هر آنچه ضرورتاً از شرع ثابت می‌شود مانند: ارکان پنجگانه اسلام، تحریم شراب، زنا، سرقت، ربا، حلالیت بیع، نکاح و غیره و نیز آنچه در تشریع اسلامی به طور قاطع ثابت شده است.^(۲) و احکام ثابت، احکامی هستند که ضرورتاً در دین ثابت می‌شوند و مجالی برای اجتهاد ندارند. مانند وجوب نمازهای پنجگانه و این مسائل براساس یقین استوارند؛ زیرا این یقین برای ما حاصل شده است که از جانب خداوند - تبارک و تعالی - هستند و ضروری خوانده می‌شوند؛ زیرا آن‌ها ضرورتاً و در اولین مرحله که نیازی به دلیل و برهان ندارند، ثابت می‌شوند و منظور از حصول یقین، کسب طمأنینه است. هرکس در صدد تفتیش عقاید عامه مردم برآید، در می‌یابد که آنان برای صحت عقیده خود دلائل کافی دارند و از وقائع و مشاهدات برای اثباتش مدد می‌جویند، به گونه‌ای که اصلاً مقلّدی در ایمان یافت نمی‌شود؛ زیرا محسوسات جهان هستی و تغییر

(۱) برخی از علما و اندیشمندان اسلامی تقسیم دین به اصول و فروع را بدعت می‌دانند، ابن تیمیه رحمته الله علیه - می‌گوید: «تقسیم دین به اصول و فروع بدعت است، زیرا این در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب رضی الله عنهم معروف نبوده است.» ابن عثیمین در شرح این مطلب می‌گوید: «و برخی از این تقسیم‌کنندگان به اصول و فروع، نماز را از فروع می‌دانند. ما هم می‌گوییم: سبحان الله! آیا نمازی که اصل اصول می‌باشد فرع است؟! پس راجح این است که دین به اصول و فروع تقسیم نشود بلکه دارای عِلْمِیَّات و عَمَلِیَّات می‌باشد؛ یعنی دین به عملیات و علمیات تقسیم می‌شود، علمیات با ایمان حاصل می‌گردند و عملیات با قیام و انجام دادن. و اگر ما دین را به اصول و فروع تقسیم کنیم بی‌شک می‌گوییم: ارکان پنجگانه اسلام به طور کلی اصول می‌باشند.» در واقع این تقسیم بندی راجح به نظر می‌رسد. (و الله العلیمُ اَعْلَمُ بالصواب) نک: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۱۲۵/۱۳ و ۲۰۷/۱۹ - عثیمین، شرح نظم الورقات فی أصول الفقه، ص ۵۵.

(۲) نک: غزالی، المستصفی، ۱۲۳/۲ - آمدی، الأحکام فی أصول الأحکام، ۲۶۷/۳ و مابعدش. - ابن عبد الشکور، مسلم الثبوت، ۳۵۰/۲ - شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۲۳۷ - إسنوی، نهایة السؤل، ۲۶۴/۳ - خضری، اصول الفقه، ص ۳۶۹.

و تبدیل طبیعت خود دلیلی آشکار بر وجود خالق پدید آورنده است تا اندازه‌ای که بسیاری از عوام، ایمان در سینه‌هایشان همچون کوه، محکم و استوار است.^(۱)

در میان مسلمانان هیچ اختلافی در وجوب شناخت اصول دین و به ویژه شناخت خداوند متعال بر هر مکلفی وجود ندارد؛ لکن اختلاف در زمینه کسب این معرفت و شناخت است و در این زمینه این سوال مطرح است که آیا این وجوب به وسیله شرع ثابت می‌گردد یا عقل؟ و بر این اساس، آیا تقلید در مسائل عقیده جایز است یا اینکه باید با نظر و استدلال آن را دریافت؟ در فصل گذشته به بیان تعریف تقلید پرداخته شد و در این فصل به بیان تعریف کلید واژه‌های نظر و استدلال خواهیم پرداخت و به این سوال پاسخ خواهیم داد که آیا نظر و استدلال یقینی هستند یا ظنی؟ و بعد از بیان تعریف به ذکر دیدگاه‌های مختلف در مسئله تقلید در عقیده یا به عبارتی در اصول دین یا اصول ثابت می‌پردازیم، و بالله التوفیق.

(۱-۲) تعریف نظر

نظر از لحاظ لغوی: گشتن و چرخیدن حدقه چشم برای دیدن اشیاء مرئی، یا نظر همان حس بینایی است و یا سنجش چیزی توسط چشم.^(۲) راغب اصفهانی گفته است: «النظر: گردش چشم و بینایی برای فهم و دیدن شی و گاهی مراد از آن اندیشیدن و تفحص کردن است و نیز بعضی مواقع به معنای شناخت حاصل بعد از تحقیق و تفحص است که آن همان رؤیت و دیدن است. گفته می‌شود: نظرت یعنی دریافتی، و فلم تنظر یعنی نه اندیشیدی و نیافتی و ندیدی. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿قُلِ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ﴾^(۳) یعنی در آنچه در آسمان‌ها است بیندیشید و تفحص کنید. «استعمال بصر (بینایی) بیشتر برای عامه مردم است و بصیرت بیشتر برای خواص».^(۴)

(النظر) در قرآن کریم به معنای مهربانی، رحم کردن و نیز انتظار آمده و آنچه از معانی اینجا مدنظر ماست، نگاه چشم، تأمل و تفحص کردن که دو معنای غالب نظر هستند، می‌باشد؛ زیرا تأمل و اندیشه حاصل نمی‌گردد و ثمره‌اش کاملاً به بار

(۱) وهبة الزحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ۱۱۲۴/۲.

(۲) نک: ابن منظور، لسان العرب، ماده نظر، ۲۱۵/۵.

(۳) یونس، ۱۰۱.

(۴) اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۸.

نمی‌نشیند جز با دیدن چشم و بدین دلیل است که در قرآن بارها دعوت به دیدن جهان شده و این مسئله در آیات زیادی تکرار گشته است.^(۱)

نظر از لحاظ اصطلاحی

حجت الاسلام غزالی رحمته الله نظر را چنین تعریف می‌کند:

«النظر هو الاستبصار أو الاعتبار أو التفكير أو التذكر، أو التأويل أو التدبر»^(۲) (نظر به معانی دریافتن یا توجه کردن یا تفکر کردن یا یاد داشتن یا تفسیر کردن و یا اندیشیدن است.)

و باقلانی آن را اینگونه تعریف می‌کند: «نظر، فکری است که به وسیله آن علم یا غلبه ظن حاصل می‌گردد...، گفته شده: النظر: ترتیب امور معلوم یا مظنون تا به اندیشه و... منجر می‌شود.»^(۳)

قاضی عبدالجبار از معتزله، نظر را فقط منحصر در نظر قلب می‌داند و می‌گوید: «و حقیقت نظر، فکر است...، و فکر، تأمل و اندیشیدن در حالت اشیاء، و اندیشیدن بین آن اشیاء و غیره یا تشخیص حادثه است.»^(۴) از تعاریف فوق، اینگونه استنباط می‌شود که نظر، همان تفکر و تأمل و اندیشیدن است.

آیا نظر افاده علم می‌کند؟

بسیاری از اشاعره معتقدند که نظر صحیح، افاده علم به خداوند تعالی می‌کند،^(۵) مبنی بر اینکه تمامی نکات از ابتدا به خداوند سبحان، مستند هستند.^(۶) جرجانی

(۱) نک: عبدالباقی، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، ماده: نَظَرَ، ۴/۲۰۵ و ۲۰۶.

(۲) غزالی، احیاء علوم الدین، ۴/۳۶۳.

(۳) اسنوی، التمهید، ص ۶.

(۴) ابن قدامه مقدسی، المغنی، ۴/۱۲.

(۵) عبدالکریم نوفان عبیدات، الدلالة العقلية في القرآن و مکانتها في تقرير مسائل العقيدة الاسلامية، ص ۱۲۹-۱۲۷/-، نک: ایجی، المواقف، ۲۷-۲۶/-، یحیی هاشم فرغل، بناء العقيدة الاسلامية، ص ۱۴۸.

(۶) عبدالکریم نوفان عبیدات، الدلالة العقلية في القرآن و مکانتها في تقرير مسائل العقيدة الاسلامية، ص ۱۲۹-۱۲۷ به نقل از (الأسس المنهجية).

می‌گوید: «هیچ شکی در این نیست که علم بعد از نظر، ممکن و حادث است و نیازمند مؤثر است و هیچ مؤثری جز خداوند تعالی وجود ندارد و فعل خداوند که از او صادر شده، نه وجوباً صادر شده و نه بر او واجب بوده است...»^(۱)

ابواسحاق شیرازی می‌گوید: «نظر همان فکر در حال منظوری فیه است که آن راهی برای شناخت احکام است، البته اگر شروط آن حاصل گردد. برخی از مردم، نظر را انکار می‌کنند که این خطاست؛ زیرا علم به حکم بعد از وجودش حاصل می‌شود و این دلالت می‌کند که نظر راهی بر کسب معرفت و شناخت است.»

به نظر می‌رسد که منکرین نظر، منطقیان باشند؛ چراکه دلیل را مرکب از دو مقدمه صغری و کبری می‌دانند بنابراین، نیازی به نظر و تفکر در دلیل نمی‌بینند و از این باور که می‌گویند: عالم حادث است و هر حادثی صناعی دارد، نتیجه می‌گیرند که عالم صناعی دارد، ولی چون اصولیان دلیل را مفرد می‌دانند و می‌خواهند از خود عالم نتیجه بگیرند که صناعی وجود دارد، بنابراین (نظر را) لازم می‌دانند تا با تفکر و نظر در عالم به نتیجه برسند.^(۲)

معتزله گمان می‌کنند که نظر، همان فعل بنده است و با انجام مستقیم او واقع می‌شود و از فعل دیگری که همان علم از او متولد می‌شود. در این زمینه قاضی عبدالجبار می‌گوید: «هرگاه نظر به طور صحیح متولد گردد، تولیدش به حال فاعل تعلق ندارد، پس واجب است که بر حد یکسانی به وجود آید.»^(۳)

بنابراین، می‌توان گفت که نظر صحیح به طور معمول به علم منجر می‌شود. البته بالبداهه حاصل نمی‌گردد به طوری که گاهی نظر به وجود می‌آید، ولی به خاطر وجود آفتی، علم مطلوب حاصل نمی‌گردد. پس هرگاه آفات از تفکر و استدلال برطرف گردند، امکان رسیدن به معرفت خداوند تعالی و نیز شناخت اصول دین و اصول ثابت از طریق نظر حاصل می‌گردد و آیاتی از قرآن کریم که فراخوان تفکر و نظرند، مدلول این مطلب است.

هرچند انسان قبل از تولدش هیچ شناختی ندارد، ولی خداوند سبحان، وسائلی را که برای کسب معرفت، مانند: عقل، گوش، چشم ضروری‌اند، را در وجود انسان قرار

(۱) ایجی، المواقف، ص ۲۷.

(۲) حسن سرباز، ترجمه و تحقیق کتاب (اللمع) ابواسحاق شیرازی، (پایان نامه فوق لیسانس)، به نقل از (شربینی، تقریرات شربینی علی حاشیه البنانی، ج ۱، ص ۱۲۶).

(۳) ابن قدامه مقدسی، المغنی، ۱۲/۱۳۷.

داده است. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۱) «خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله‌ی آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را) سپاسگزاری کنید.» پس این نعمتها، وسیله‌های کسب معرفت و علم‌اند، به گونه‌ای که با حواسش، جزئیات اشیاء را درک می‌کند، با عقل تجزیه و تحلیل می‌کند و با قلبش می‌فهمد و در نتیجه این دوران، علم حاصل می‌گردد.^(۲)

(۲-۲) دیدگاه‌های مختلف نسبت به تقلید در اصول دین

بعد از بیان معنای تقلید و نظر به بیان دیدگاه‌های مختلف در زمینه تقلید و نظر در اصول دین، و بالأخص معرفت خداوند تعالی و توحیدش می‌پردازیم. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این شناخت و معرفت از طریق عقل حاصل می‌گردد یا از طریق شرع؟ بدین معنا که: برای فهم اصول دین و به ویژه معرفت باری تعالی، نظر واجب است یا می‌توان به تقلید اکتفا کرد؟ این مسئله‌ای است که اندیشمندان و علمای اسلامی در آن نزاع و اختلاف نموده‌اند و در این فصل به بیان دلائل و دیدگاه‌های مختلف آنان پرداخته می‌شود و سعی خواهد شد که به طور موشکافانه دیدگاه‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند و قول راجح با استدلال بیان گردد.

(۱) نحل، ۷۸.

(۲) عبدالکریم نوفان عبیدات، الدلالة العقلية في القرآن و مكانتها في تقرير مسائل العقيدة الاسلامية،

(۲-۲-۱) اول: دیدگاه معتزله^(۱) و ماتریدیه^(۲)

بنابر دیدگاه معتزله و ماتریدیه، نظر و استدلال در اصول دین واجب است.^(۳) قاضی عبدالجبار، اولین واجبات را نظر و استدلال می‌داند که به معرفت و شناخت خداوند تعالی منجر می‌شود؛ زیرا خداوند بالبداهه و با مشاهده شناخته نمی‌شود. پس بر ما واجب است که او را با تفکر و نظر بشناسیم.^(۴)

معتزله، وجوب معرفت را، مبنی بر اینکه تحسین و تقبیح، عقلی هستند، با عقل بنا می‌کنند و عقل را مستقل می‌دانند و نزول شرع را یادآوری‌کننده و تقویت‌کننده عقل

(۱) پیروان واصل بن عطاء می‌باشند. واصل و عمرو بن عبید از شاگردان حسن بصری رحمته‌الله بودند. وقتی به این باور رسیدند که فاسق نه مؤمن هست و نه کافراز حلقه حسن بصری اعتزال کردند و در گوشه‌ای در مسجد نشستند. و مردم می‌گفتند: این دو از حلقه حسن بصری اعتزال و کناره‌گیری کردند و بدین خاطر معتزله نامیده شدند. و نیز گفته شده: آن‌ها بخاطر اعتزال از قول امت در زمینه مرتکب گناه کبیره که نه مومن است و نه کافر بدین نام خوانده شدند. معتزله هفده فرقه هستند. همه آن‌ها بر نفی صفات الله از جمله علم و قدرت و ... اتفاق نظر دارند، و نیز بر اینکه قرآن محدث و مخلوق است و اینکه خداوند تعالی خالق افعال بندگان نیست بلکه بندگان خالق افعال خود هستند، اتفاق نظر دارند. نک: اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ص ۳۳ به بعد؛ شهرستانی، الملل و النحل، ۴۳/۱؛ ابو الفضل عباس بن منصور سکسکی، البرهان فی عقائد الادیان، ص ۴۹.

(۲) ماتریدیه به أبو منصور محمد بن محمود معروف به ماتریدی منتسب می‌باشند. در سمرقند زاده و بزرگ شد و حنفی مذهب بوده و علوم فقه و کلام را از نصر بن یحیی بلخی آموخت. هم عصر ابوحسن اشعری بوده و در نظریاتش در عقائد بر ماثور از ابوحنیفه اعتماد داشته است. در سال ۲۳۲ هـ متولد و در سال ۳۳۳ هـ وفات یافت. از جمله کتاب‌هایش: "التوحید" و "تأویلات أهل السنة" می‌باشد. ماتریدیه از زمره فرقه‌های متکلمینی هستند که در زمینه عقل بسیار در الهیات و نبوات و در تحسین و تقبیح زیاده‌روی کرده‌اند. آن‌ها برای خداوند رحمته‌الله هشت صفت را قائلند: قدرت، علم، حیات، اراده، شنیدن، دیدن، صحبت کردن و آفرینش. این صفات را به خداوند رحمته‌الله اختصاص می‌دهند؛ زیرا عقل آن‌ها را تأیید می‌کند و نمی‌تواند غیر آن‌ها را برای خداوند رحمته‌الله دریابد. نک: سمعانی، الأنساب، ص ۴۹۸، ابن ابو وفا قرشی حنفی، الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، ۳/۳۶۰، زرکلی، الاعلام، ۷/۱۹؛ أحمد بن عوض حربی، الماتریدیه، ص ۵۱۳، جامع الفرق و المذاهب الاسلامیة، ص ۱۷۰.

(۳) نک: ابو منصور ماتریدی، التوحید- الماتریدیه، ص ۱۳۵ و ۳۰۴.

(۴) عبدالجبار بن احمد، شرح الأصول الخمسة، ص ۸۹ و ۳۹.

می‌دانند.^(۱) البته ماتریدیه با معتزله اختلاف نظر دارند و آن اینکه ماتریدیه موجب شناخت خداوند عز و جل را خود خداوند تعالی و عقل را معرّف ایجاب آن می‌دانند، در حالی که معتزله معتقدند که معرفت و همچنین سایر احکام با عقل ثابت می‌شود. پس عقل مدرک احکام است اگر چه شرع اینگونه وارد نشده و آنان، شرع را تابع عقل می‌دانند.^(۲) علاوه بر اینکه عقل در نزد معتزله از منزلت تحسین و تقبیح برخوردار است، به وسیله آن، خداوند عز و جل را با تمامی احکام و صفاتش قبل از ورود شرع می‌توان شناخت و به مقتضای این مکانث که برای عقل قرار داده شده جاحظ بیان نموده که برای انسان صحیح نیست که به سن بلوغ برسد و خداوند تعالی را نشناسد. و این بدان خاطر است که آن‌ها اصول معرفت و شکر نعمت را عقلاً قبل از ورود شرع واجب می‌دانند.^(۳) همچنین عقل را موجب شناخت خداوند عز و جل و شکرش می‌دانند، حتی اگر به طور تمام و مطلق قادر بودیم، خداوند عز و جل پیامبری را به سوی ما نمی‌فرستاد.^(۴)

این اعتقاد مبنی بر وجوب نظر و استدلال در توحید و نبوت و... در نزد معتزله و ماتریدیه تا حدی است که ابوهاشم جبائی سردمدار معتزله چنین می‌گوید: «هرکس خداوند را با دلیل نشناسد، کافر است؛ زیرا ضد شناخت، عدم شناخت است و عدم شناخت [خداوند و اصول دین] نیز کفر است.»^(۵)

شهرستانی از ابوهذیل علاف نقل می‌کند که بر مکلف، شناخت خداوند تعالی با دلیل قبل از عمل شنوائی بدون هیچ تفکری واجب است و اگر در شناخت کوتاهی شود، مستوجب عقاب ابدی خواهد بود.^(۶)

البته زمینه اصلی تمامی این تفکر، مبالغه‌ای است که معتزله در تمجید عقل کرده‌اند؛ به گونه‌ای که آن را حاکم بر هر چیزی می‌دانند و در ترتیب ادله شرعی، عقل را سردمدار قرار می‌دهند؛ زیرا به وسیله آن، حُسن و قُبُح از هم متمایز می‌شود و حتی حجت بودن قرآن و سنّت و اجماع نیز به وسیله آن شناخته می‌شود. قاضی عبدالجبار

(۱) نک: عبدالعزيز جاب‌الله، الدلیل الصادق علی وجود الخالق، ص ۵۱.

(۲) سیوطی، صون المنطق، ص ۱۷۰.

(۳) نک: شهرستانی، الملل و النحل، ۷/۱، ۷۳، ۷۷ - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۲۹.

(۴) نک: أبوسعید عبدالرحمن نیشابوری، الغنیة فی أصول الدین، ص ۵۴.

(۵) ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۱۱۸/۱۷.

(۶) شهرستانی، الملل و النحل، ۵۲/۱ نقل با تصرف.

در این زمینه می‌گوید: «بدان که دلالت چهارگانه عبارتند از: حجیت عقل، قرآن، سنت و اجماع.»^(۱) بر اساس این دیدگاه که اساس و پایه آن را عقل‌گرایی و مقدم شمردن عقل بر شرع تشکیل می‌دهد، در می‌یابیم که شناخت و معرفت اصول دین، از جمله معرفت خداوند ﷻ و توحید، باید فقط از راه استدلال و نظر عقلی انجام گیرد و تقلید به هیچ‌وجه و در هیچ حالتی از مکلف عاقل پذیرفته نمی‌شود و حتی در غیر این صورت کافر است و ایمان او مقبول نیست. البته در فقه عقل‌گرایی و مقدم شمردن آن بر شرع، ادله زیادی ارائه شده که در این بخش مجال بررسی آن‌ها نیست.

دلایل معتزله و ماتریدیه

معتزله و ماتریدیه که قائل به وجوب نظر و استدلال در معرفت اصول دین و بالأخص شناخت خداوند متعال اند، به عموم ادله قرآن، سنت و عقل استدلال می‌کنند و می‌گویند: «خداوند در قرآن، تقلید را نکوهش می‌کند و مردم را به نظر و استدلال و مراجعه به اعتبار رهنمود می‌نماید و به مجادله مشرکین با دلائل عقلی امر می‌فرماید و شنیدن، مؤید آن چیزی است که عقل بر آن دلالت می‌کند و هرکس در قرآن تدبر نماید و در معانیش نظر افکند، تصدیق این مطلب را خواهد یافت.»^(۲)

شایسته نیست که انسان در استدلال ورزیدن به آنچه قرآن کریم به تفکر و تعقل در آن ارشاد می‌کند، کوتاهی ورزد و از جمله این موارد، تفکر و تأمل در جهان هستی و تدبر در آفرینش انسان و ارتباط پیچیده آفرینش که هیچ خللی در آن نیست، می‌باشد همانگونه که قرآن مؤید این مطلب است: ﴿ثُمَّ أَرْجِعَ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^(۳) «باز هم (دیده‌ی خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و ورنه‌انداز کن. دیده سرانجام فروهسته و حیران، و در مانده و ناتوان، به سوی باز می‌گردد.» و انسان با این دلائل عقلی به هدف مطلوب که شناخت خداوند ﷻ است، می‌رسد.^(۴)

همان‌گونه که اصحاب ﷺ نظر و استدلال نموده‌اند و لکن به خاطر آشکار بودن این عمل از آنان روایت نشده، در غیر این صورت اصحاب ﷺ نسبت به خداوند تعالی و

(۱) قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۸۸.

(۲) سیوطی، صون المنطق، ص ۱۷۰.

(۳) ملک/ ۴.

(۴) عبيدات، الدلالة العقلية في القرآن و مكاتبتها في تقرير مسائل العقيدة الاسلامية، ص ۱۲۸ و ۱۲۷.

صفاتش جاهل بودند در حالی که آنان بهترین اُمت بودند که در میان انسان‌ها برگزیده شده‌اند.^(۱) البته آنچه واقعیت دارد، این است که پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ هرگز مکلفین را بر نظر و استدلال ملزم نکرده‌اند و ایمان مسلمانان را بدون سؤال از نظر و استدلال آنان پذیرفته‌اند. در قرآن کریم نیز آیاتی دلالت بر وجوب و نظر می‌کنند از جمله:

۱. ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا

بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲) «و گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید. این آرزو و دلخوشی‌های ایشان است (و جز مشتی یاوه و سخنان ناروا نمی‌باشد). بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید.»

۲. ﴿لَيْهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^(۳) «بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.»

۳. ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۴) «شما (ای مشرکان!) هیچ گونه دلیل و برهانی بر این (ادّعای خود) ندارید. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!» مفسران گفته‌اند: منظور از «سُلْطَان» همان حجت است؛ چون خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ﴾^{(۵)(۶)} «(ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است.»

خداوند ﷻ در قرآن کریم، حجت و دلیل ابراهیم عليه السلام در جدال با نمرود لعین را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي

(۱) نک: ابن عبدالبر قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۲۲ و به بعد.

(۲) بقره/ ۱۱۱.

(۳) أنفال/ ۴۲.

(۴) یونس/ ۶۸.

(۵) أنعام/ ۱۴۹.

(۶) نک: ابن عبدالبر قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۲۲ و به بعد.

بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ ﴿٢٥﴾»^(۱) «آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره (الوهیت و یگانگی) پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت از باده غرور سرمست شده بود)؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که (با دمیدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن) زنده می گرداند و می میراند. او گفت: من (با عفو و کشتن) زنده می گردانم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمکار (مُصْرِب بر تبهکاری، و دشمن حق) را هدایت نمی کند.»

این گروه به این تمسک می جویند که پیامبر ﷺ با اهل کتاب، جدال نموده و بر آنان حجت و دلیل ارائه فرموده است. خداوند تعالی چنین می فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۲) «مسئله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسئله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و (بی درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت؛ پس از تردیدکنندگان مباش.» و أصحاب رسول ﷺ در روز سقیفه مجادله کردند و جبهه گیری نمودند و تا حدی مناظره کردند که حق به اهلش داده شد و بعد از بیعت با ابوبکر ﷺ در مورد اهل رده با یکدیگر به مناظره پرداختند.

ابن حزم ضمن بیان برخی از دلائل خویش، می گوید: «این استناد این گروه این است که همه بر این امر متفقند که تقلید مذموم است و هرکس با استدلال، شناخت پیدا نکند، با تقلید شناخته است و راه سومی وجود ندارد و این فرموده های خداوند ﷻ را ذکر می کنند که می فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾»^(۳) «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته ایم (که بت پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوهی ایشان ماندگار می شویم و) به دنبال آنان

(۱) بقره/ ۲۵۸.

(۲) آل عمران/ ۵۹-۶۰.

(۳) زخرف/ ۲۳.

می‌رویم.» «ونیز: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^(۱)» و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند.»

نیز گفته‌اند: خداوند متعال از پیروی پدران و نیاکان و رؤساء نهی فرموده است و هر چیزی که صحتش با دلیل ثابت نشود، ادعایی بیش نیست. در این حالت فرق بین دروغگو و راستگو وجود ندارد، ولی با دلیل این تفاوت حاصل می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲) «بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید.» و گفته‌اند: پس هرکس برهانی نداشته باشد، در گفتارش صادق نیست و نیز بنابر اعتقاد آنان، هرکس علم نداشته باشد، در شک و گمان به سر می‌برد. و علم عبارت است از اعتقاد به چیزی که بنابر ضرورت یا با استدلال حاصل می‌شود. و به این فرموده رسول اکرم ﷺ در مسئله سؤال ملک در قبر استناد می‌کنند که در مورد این مرد چه می‌گویی؟ مؤمن می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بنده و فرستاده خداست... ولی منافق و کافر می‌گویند، نمی‌دانم. من آن چیزی را می‌گویم که دیگر مردمان می‌گویند.^(۳)

(۱) احزاب/ ۶۷.

(۲) بقره/ ۱۱۱.

(۳) (صحیح): بخاری (ش ۸۶ و ۱۸۴ و ۱۰۵۳ و ۷۲۸۷) / مسلم (ش ۲۱۴۱) از طریق (وهیب بن خالی و مالک بن انس و ابن نمیر) روایت کرده‌اند: «عن هشام بن عروة عن امرأته فاطمة عن جدتها أسماء بنت أبي بكر أنها قالت أتيت عائشة زوج النبي ﷺ حين خسفت الشمس فإذا الناس قيام يصلون وإذا هي قائمة تصلي فقلت ما للناس فأشارت بيدها نحو السماء وقالت سبحان الله فقلت آية فأشارت أي نعم فقمتم حتى تجلاني الغشي وجعلت أصب فوق رأسي ماء فلما انصرف رسول الله ﷺ حمد الله وأثنى عليه ثم قال ما من شيء كنت لم أراه إلا قد رأيته في مقامي هذا حتى الجنة والنار ولقد أوحى إلي أنكم تفتنون في القبور مثل أو قريب من فتنة الدجال لا أدرى أي ذلك قالت أسماء يؤتى أحدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل فأما المؤمن أو الموقن لا أدرى أي ذلك قالت أسماء فيقول هو محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى فأجبنا وآمنا واتبعنا فيقال له نم صالحا فقد علمنا إن كنت لمؤمننا وأما المنافق أو المرتاب لا أدرى أي ذلك قالت أسماء فيقول لا أدرى سمعت الناس يقولون شيئا فقلته.»

از استدلالات دیگر آن‌ها، این است که خداوند تَعَالَى، به بیان استدلال ربوبیت و نبوت در کتابش می‌پردازد و بدان امر می‌کند و علم را به آن واجب می‌داند و علم نیز جز با دلیل حاصل نمی‌گردد.^(۱) و به این دلیل عقلی نیز در وجوب نظر استناد می‌کنند: «خداوند، انسان را بر دیگر مخلوقات به خاطر داشتن عقل برتری داده و ادراک برای تدبیر امور است و غفلت، دلیلی برای تعطیلی عقل از استعمال است و نابود کردن این نعمت با تنبلی و اهمال است و بهترین راه، این است که عامل در آفرینش خود بیاندیشد و در اصل فطرتش تحقیق نماید و حال مبدأ و معاد خود را دریابد و راه صلاح و فساد را قبل از اتمام عمرش هم تشخیص دهد و به موارد سؤال و جواب توجه داشته باشد.»^(۲)

معتزله به اجماع نیز استناد می‌کند که: «معرفت خداوند بنابر اجماع واجب است و این جز با نظر کامل نمی‌گردد و ما لایتم الواجب الا به فهو واجب.»^(۳) موارد ذکر شده برخی از ادله اصلی معتزله بود که بدان تمسک می‌جویند. این‌شاءالله در ادامه بحث، به طور مفصل، ادله آن‌ها مورد نقد قرار خواهد گرفت.

(۲-۲-۲) دیدگاه اشاعره^(۴)

اشاعره قائل به وجوب نظر و استدلال در اصول دین هستند، لکن این وجوب فقط به طور مستقل از راه عقل و به دور از شرع حاصل نمی‌گردد، همان‌گونه که در مورد معتزله این مورد را با ذکر دلائل آنان بیان کردیم؛ زیرا شرع از دیدگاه آنان موجب نظر و استدلال است، لکن به شرط داشتن و استفاده از عقل. چون هیچ حکمی قبل از شرع وجود ندارد نه به طور اصلی و نه فرعی و اگر پیامبری هم مبعوث نمی‌شد، وجوب نظر ثابت نمی‌گردید؛ زیرا عقل، آن را به طور مستقل درک نمی‌کند؛ بلکه درک آن به

(۱) ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ۶۸/۴.

(۲) محمد بن سلیمان بغدادی، مطلع الاعتقاد فی معرفة المبدأ و المعاد، ص ۸.

(۳) ایجی، المواقف، ص ۲۹. -/ نک: نیشابوری، الغنیة فی أصول الدین، ص ۵۶-۵۵.

(۴) أشعری أبو حسن علی بن اسماعیل بن اسحاق حنفی می‌باشد که نسبتش به صحابی جلیل القدر ابوموسیٰ أشعری است. او مؤسس مذهب أشعری است و از ائمه متکلمین مجتهد می‌باشد. راه مذهب اعتزال را چهل سال در پیش گرفت سپس از اعتزال خارج شد و به مذهب سلف گروید و به معتزله حمله ور شد. در بصره در سال ۲۶۰ هـ متولد شد و در بغداد در سال ۳۲۴ هـ وفات یافت. از مؤلفاتش: مقالات الاسلامیین، الابانة عن أصول الديانة و استحسان الخوض فی الکلام. نک: ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۲۸۴/۳؛ ابن قاضی شبهة، طبقات الشافعة، ۳۴۷/۳؛ زرکلی، الاعلام، ۲۶۳/۴.

صورت تبعی است.^(۱)

بر اساس این دیدگاه، امام اشعری سردمدار مذهب اشعریه، ایمان شخص مقلد را قابل قبول نمی‌داند و می‌گوید: «لَا يَصِحُّ إِيمَانُ الْمُقَلِّدِ» «ایمان شخص مقلد، مقبول نیست.»^(۲) پس بنابر مفهوم مخالفه، فقط ایمان کسی که آن را با نظر و استدلال کسب نموده، صحیح است و در غیر این صورت، شخص مؤمن نیست؛ البته قشیری، شیخ ابومحمد جوینی و برخی دیگر از محققین، صحت این روایت را به ابوالحسن اشعری انکار می‌کنند. انکار این روایت از اشعری جای تأمل دارد، چرا که جوینی که خود از اشاعره است، قائل به وجوب نظر و استدلال است و علمایی همچون سبکی و غیره، صحت این گفته را به اشعری تأیید می‌کنند.^(۳)

در این زمینه جوینی می‌گوید: «نظر و استدلالی که به شناخت خداوند سبحان منجر می‌شود، واجب‌اند. پس آنچه اهل حق بر آن اتفاق نظر دارند، وجوب واجب در حکم تکلیفی بنابر عقل درک نمی‌شود و مدارک موجب تکلیف، شرائع هستند و ما به قضیه عقل، قبل از استقرار شرع برای درک واجب، حرام، مباح و مندوب متوسل نمی‌شویم.»^(۴)

تفتازانی می‌گوید: «هیچ اختلافی بین اهل اسلام در وجوب نظر در معرفت خداوند تعالی نمی‌بیند؛ زیرا وجود خود باری تعالی به طور مطلق، مقدمه‌ای است برای شناخت واجب‌اش، ولی در نزد ما این شناخت با شرع، به وسیله سنت و اجماع حاصل می‌شود؛ زیرا حکم عقل معزول است.»^(۵)

قاضی باقلانی می‌گوید: «اولین چیزی که خداوند ﷻ به جمیع بندگان فرض نمود، نظر در آیاتش و استدلال بدان به وسیله قدرت‌ش است...؛ زیرا خداوند سبحان ضرورتاً نامعلوم است و با مشاهده به وسیله حواس درک نمی‌شود و وجودش به وسیله افعالش مشخص می‌گردد که با ادله محکم و برهانهای مشخص، حاصل می‌شود.»^(۶)

(۱) نک: آلوسی، تفسیر روح المعانی، ۶۱/۲۶ و مابعدش. - ص ۱۱۵ و ۱۱۹. - ایجی، المواقف، ص ۳۲.

(۲) سبکی، جمع الجوامع، ۴۰۳/۲.

(۳) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲۴۳/۲.

(۴) تفتازانی، شرح المقاصد، ۲۶۲/۱.

(۵) الشامل فی أصول الدین، ص ۱۱۵.

(۶) الإنصاف فیما يجب اعتقاده و لایجوز الجهل به، ص ۲۲.

ابواسحاق اسفراینی نیز همانند جمهور معتزله، معتقد است که اولین واجبات، نظر در معرفت خداوند ﷻ است. و ابن فورک و جوینی گفته‌اند که منظور او نظر و استدلال است.^(۱) و ابن حزم این گفته را به اشاعره نسبت می‌دهد که شخص جز با استدلال مسلمان نمی‌شود و در غیر آن صورت، مسلمان نیست.^(۲)

ابن تیمیه طایفه‌هایی را که راه شناخت خداوند ﷻ را نظر و استدلال بیان می‌کنند، معرفی می‌نماید و می‌گوید: «از زمره طائفه‌هایی که راه شناخت خداوند ﷻ را از ابتدا جزء نظر و قیاس نمی‌دانند، می‌توان جمهور متکلمین را برشمرد که شامل جهمیه، معتزله، اشاعره و بعضی از حنابله می‌شود.»^(۳)

دیدگاه اشاعره نسبت به تقلید نکردن در اصول دین و نیز وجوب نظر و استدلال بنابر شرع که اصولیون برجسته‌ای همچون آمدی و قاضی باقلانی و نیز تفتازانی و غیره بر آن بوده‌اند و تا حدی شایع و رایج نیز بوده و گاهی همچون معتزله به تکفیر مخالفان این دیدگاه پرداخته‌اند، از دیدگاه جمهور مسلمین و علمای برجسته‌ای مورد نقد قرار گرفته است.

امام احمد رحمه الله می‌گوید: از نشانه‌های نادانی انسان، این است که در اعتقادش تقلید کند.^(۴)

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آگاه باشید که هرگز کسی از شما، دینش را از انسانی تقلید نکند، اگر ایمان آورد، ایمان آورد و اگر کافر شود، کافر شود.

همچنین می‌گوید: «مصلحت‌بین نباشید، به گونه‌ای که ادعا کنید: من انسانی از زمره دیگر انسان‌ها هستم، اگر آنان گمراه شده، من هم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یافتند، من نیز هدایت یافته‌ام.»^(۵)

در بعضی از مناطق، گروهی خود را در کلام و عقیده منتسب به امام اشعری رحمه الله می‌نمایند، البته هرچند تقلید در عقیده از دیدگاه امام اشعری مردود است و بنابر قول ایشان، ایمان مقلد صحیح نیست، باید این نکته را متذکر شد که حتی گروه زیادی از

(۱) نک: ایجی، المواقف، ص ۳۲/- رازی، محصل افکار المتقدمین، ص ۴۷.

(۲) الفصل فی الملل و الأهل و النحل، ۶۷/۴.

(۳) مجموع الفتاوی، ۵۷/۲ و نیز نک: همان، ۳۳۰/۱۶.

(۴) جمعه امین عبدالعزیز، فهم الإنسان فی ظلال الأصول العشرين للإمام حسن البنا، ص ۹۹.

(۵) همان.

آنان از دیدگاه و عقیده امام اشعری بی‌خبرند و بدان عمل نمی‌کنند و حتی اعتقادی بدان ندارند و بعضی اوقات به خلاف آن عقیده دارند.

قرطبی نقل می‌کند که بخاری موقعی که صحیحش را باب بندی می‌کند، قائل به وجوب نظر و استدلال است، آنجا که می‌نویسد: «باب العلم قبل القول و العمل لقول الله ﷻ: فاعلم أنه لا إله إلا الله»^(۱).

بعضی از اشاعره به هیچ وجه، تقلید را واجب نمی‌دانند؛ بلکه آن را فقط شرطی برای کمال می‌دانند بنابراین، مقلد به طور مطلق، مؤمن است و گناهکار نیست و بعضی از آنان گفته‌اند: هرکس از قرآن و سنت قطعی تقلید کند، ایمانش به خاطر پیروی قطعی‌اش، صحیح است و هرکسی از غیر این تقلید کند، ایمانش به خاطر عدم امنیت خطا بر غیر معصوم، صحیح نیست.^(۲)

دلایل اشاعره

اشاعره و موافقان‌شان و معتزله بر ردّ تقلید در اصول دین اتفاق نظر دارند و علاوه بر مذموم دانستن تقلید، هرچیزی را که با استدلال نیز شناخته نشود، تقلید می‌دانند.^(۳) اشاعره نیز همانند معتزله به آیاتی که خداوند ﷻ در آن از تقلید نهی می‌کند، استناد می‌نمایند، مانند این فرموده خداوند سبحان: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۴) «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوهی ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم». و این فرموده: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^(۵) «آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه

(۱) نک: تفسیر القرطبی، ۳۳۱/۷، و مقارن با صحیح البخاری، کتاب العلم، باب: العلم قبل القول و العمل، نک: صحیح البخاری، ۲۵/۱.

(۲) جاب الله، الدلیل الصادق علی وجود الخالق، ص ۵۴، -/، نک: ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ۶۷/۴، -/، مابعدش و آلوسی، تفسیر روح المعانی، ۶۱/۲۶-۶۲.

(۳) نک: ابن حزم، الفصل، ۶۷/۴.

(۴) زخرف/۲۳.

(۵) بقره/۱۷۰.

نبرده باشند.» و نیز: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^(۱) «و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند.»

فخر رازی در تفسیر خویش، تعدادی از آیاتی را که خداوند ﷻ از بندگانش طلب‌نظر می‌کند، برشمرده است و آیات ذیل را بر می‌شمرد:

- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾^(۲) «آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند».

- ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^(۳) «آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟!».

- ﴿سَرُّهُمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾^(۴) «ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است)» علاوه بر آیات ذکرشده، آیات دیگری را نیز برمی‌شمرد و آنگاه می‌گوید: «و همه این آیات، دلالت بر وجوب نظر و استدلال و تفکر و ذم تقلید می‌کنند، سپس هرکس به سوی نظر و استدلال فرا خواند، بر وفق قرآن و دین انبیاء ﷺ است و هرکس به تقلید فراخواند، بر خلاف قرآن و براساس دین کفار است.»^(۵)

ابن درباس می‌گوید: اکثر اهل ذیغ و باطل متمسکان به کتاب و سنت را مقلد می‌دانند و این گفتار آنان، خطای آشکاری است که بدان قائلند. همچنین این در حالی است که خودشان به تقلید سزاوارترند؛ چراکه از بزرگان و سادات خودشان تبعیت می‌کنند و قول بزرگان و ساداتشان را بر کتاب و سنت و اجماع صحابه ﷺ ترجیح می‌دهند و آن‌ها داخل کسانی هستند که خداوند متعال آن‌ها را سرزنش می‌کند و می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «ما از سران و بزرگان خود

(۱) احزاب/ ۶۷.

(۲) نساء/ ۸۲.

(۳) غاشیة/ ۱۷.

(۴) فصلت/ ۵۳.

(۵) رازی، التفسیر الکبیر، ۹۱/۱.

پیروی کرده‌ایم» و نیز آیه ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۱) [الزخرف: ۲۳]. «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً (بر شیوهی ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم».

امام بغوی رحمه الله که به محی السنه معروف است در تفسیر خود بر آیه ۷۴ سوره شعراء ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾^(۲) «می‌گویند: (چیزی از این کارها را نمی‌توانند بکنند) فقط ما پدران و نیاکان خود را دیده‌ایم که این چنین می‌کردند.» می‌گوید: فیه ابطال التقليد فی الدین. (این بیانگر باطل بودن تقلید در دین می‌باشد).^(۳)

این فرموده خداوند تعالی: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۴) بر وجوب نظر دلالت می‌کند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این آیه روایت شده است که فرمودند: «ویل لمن قرأها ولم يتفكر فيها»^(۵) «وای بر کسی باد که آن را بخواند ولی در آن تفکر ننماید».

(۱) قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۲ تا ص ۲۰۷.

(۲) بغوی، تفسیر بغوی، ص ۹۴۱.

(۳) آل عمران / ۱۹۰.

(۴) (صحیح): ابوالشیخ، أخلاق النبی وآدابه (ش ۵۶۸) / ابن حبان (ش ۶۲۰) از طریق (عمران بن موسی بن مجاشع و محمد بن جعفر فریابی) روایت کرده‌اند: «حدثنا عثمان بن أبي شيبة حدثنا يحيى بن زكريا عن إبراهيم بن سويد النخعي حدثنا عبد الملك بن أبي سليمان عن عطاء قال: دخلت أنا و عبید بن عمیر علی عائشة فقالت لعبید بن عمیر: قد آن لك أن تزورنا فقال: أقول يا أمه كما قال الأول: زر غبا تزدد حبا قال: فقالت: دعونا من رطانتكم هذه قال ابن عمیر: أخبرينا بأعجب شيء رأيته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: فسكتت ثم قالت: لما كان ليلة من الليالي قال: يا عائشة ذريني أتعبد الليلة لربي. قلت: والله إني لأحب قربك وأحب ما سرك قالت: فقام فطهر ثم قام يصلي قالت: فلم يزل يبكي حتى بل حجره قالت: ثم بكى فلم يزل يبكي حتى بل لحيته قالت: ثم بكى فلم يزل يبكي حتى بل الأرض فجاء بلال يؤذنه بالصلاة فلما رآه يبكي قال: يا رسول الله لم تبكي وقد غفر الله لك ما تقدم وما تأخر؟ قال: (أفلا أكون عبدا شكورا لقد نزلت على الليلة آية ويل لمن قرأها ولم يتفكر فيها) ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ﴾ الآية كلها».

ورجال ابن حبان «رجال صحیح» است به جز: عمران بن موسی بن مجاشع الجرجانی که: امام ذهبی گفته است: «الامام المحدث الحجة الحافظ» [ذهبی، سیر اعلام النبلاء (ج ۱۴ ص ۱۳۶)]

تاج‌الدین سبکی در کتاب جمع‌الجوامع می‌گوید: اگر تقلید، گرفتن قول دیگری بدون حجت و به همراه احتمال وجود شک و وهم است، ایمان مقلد قطعاً جائز نیست؛ چراکه ایمان با وجود کمترین تردید و شک معنی ندارد، اما اگر تقلید عبارت باشد از گرفتن قول دیگری بدون حجت، ولی همراه با قطع و جزم باشد، این معتمد و معتبر است و ایمان مقلد در نزد اشعری و غیراشعری کفایت می‌کند و مقبول است برخلاف (ابی‌هاشم) که معتقد است برای صحت ایمان، باید استدلال و نظر وجود داشته باشد.^(۱)

با توجه به آنچه بیان شد، به قول قرطبی دیدگاه ابی‌هاشم، معتبرتر و با قول جمهور علما و عقلاء همخوانی دارد. همچنین با قول ابن عطیه اندلسی در این زمینه که مدعی اجماع است و با قول ابواسحاق اسفراینی که در کتاب جمع‌الجوامع آورده است یکی است که می‌گوید: «ومنع الأستاذ ابو اسحاق لإسفرائینی التقلید فی القواطع» ای کالعقائد.^(۲) «استاد ابو اسحاق اسفراینی تقلید در عقائد را ممنوع دانسته است.»

و در حاشیه جمع‌الجوامع آورده است که می‌گوید: «ولا سبیل إلی إلزام من یستقل بمعرفة البرهان علی العقائد بالتقلید بل لا یجوز له التقلید کیف و قدذهب بعضهم إلی أن التقلید فی العقائد ممنوع و أن المقلد فیها کافر و ان کان القول بکفره ضعیفاً و بالجملة فالتقلید فی العقائد لم یقل احد بوجوبه بل إنما قیل بجوازه او امتناعه.»^(۳) «هیچ دلیلی بر الزام تقلید بر کسی که شناخت برهان و دلایل در زمینه عقائد را با استقلال یافته است، وجود ندارد، بلکه برای وی جایز نیست که تقلید کند. و هر چند برخی بر این باورند که تقلید در عقائد ممنوع است و مقلد آن کافر است، ولی چنین باوری به کفرش ضعیف است و در مجموع کسی قائل به وجوب تقلید در عقائد نبوده بلکه یا قائل بر جواز یا امتناعش بوده‌اند.»

اما آنچه از شیخ محمد خضری در کتاب اصول الفقه آمده است، بر خلاف این جمله است. وی می‌گوید: کسانی که مانع نظر و بحث هستند، به این امر استدلال می‌کنند که نظر و بحث مظنه واقع شدن در اشتباه و ضلالت و اختلاف است برخلاف تقلید؛ چون تقلید راهی دور از اشتباه و خطا است، در نتیجه احتیاطاً تقلید واجب است.^(۴)

(۱) سبکی، جمع‌الجوامع، ۴۰۴/۲.

(۲) همان، ۳۹۳/۲.

(۳) محلی، حاشیه جمع‌الجوامع، ۳۹۳/۲.

(۴) اصول الفقه شیخ محمد خضری، ص ۳۷۰، ناشر دارالمعرفه لبنان.

مطلب مهمی که باید بر آن تأکید کرد، این است که اشاعره، نظر را به طور مستقل از شرع همچون دیدگاه معتزله واجب نمی‌دانند؛ بلکه بر این باورند که شرع، خود نظر را واجب دانسته و بدان فرا می‌خواند و آیات بسیاری نیز، بر آن تأکید می‌ورزد و بعد از آن عقل به تبعیت از شرع، فراخوان این مطلب است، البته عکس این قضیه صادق نیست. بنابراین، تقلیدی که اشاعره آن را مذموم می‌دانند، همان تقلیدی است که صاحبش از دلیل آن نمی‌پرسد و بدین خاطر، نظر با شرع تبعاً واجب است نه استقلالاً و بیان می‌کنند که وجوب امثال به پیامبر ﷺ بر علم به ثبوت وجوب از طریق عقل متوقف نیست؛ بلکه ثبوت وجوب آن از طریق شرع می‌باشد.^(۱) اشاعره به آیات دیگری نیز استدلال می‌کنند که عبارتند از:

۱- ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۲) «و ما (هیچ شخص و قومی را)

مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم.»

۲- ﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾^(۳) «(ای مخاطب! در آن روز)

هر ملّتی را می‌بینی که (خاشعانه و خاضعانه، چشم به انتظار فرمان یزدان؛ در محضر دادگاه خداوند دادگر مهربان) بر سر زانوهای نشسته است. هر ملّتی به سوی

نامه اعمالش فراخوانده می‌شود.»

همچنین اشاعره بر این باورند که بر وجوب معرفت خداوند تعالی و شناخت اصول دین - همانگونه که معتزله هم معتقدند - اجماع وجود دارد و آمدی می‌گوید: «أمت بر وجوب معرفت خداوند تعالی اجماع دارد و شناخت خداوند جز با نظر کامل نمی‌گردد؛ زیرا آن امری غیربدیهی است و ما لَا يَتِمُّ الْوَاجِبُ إِلَّا بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ»^(۴)

اشاعره اگر چه در وجوب نظر در فهم اصول دین و بالأخص معرفت خداوند تعالی اتفاق نظر دارند، ولی در این وجوب که آیا با دلیل تفصیلی ثابت می‌شود یا با دلیل

(۱) نک: رازی، محصل افکار المتقدمین و المتأخرین، ص ۴۶ / - شهرستانی، نهاية الأقدام فی علم الکلام، ص ۳۷۱.

(۲) إسرائ/ ۱۵.

(۳) جاثیه/ ۲۸.

(۴) إِبْکار الأفكار ۱/ ۱۲۵ -/ دکتر حسن شافعی، أب. به نقل از: المدخل إلى دراسة علم الکلام، ص ۱۴۱ و نک: شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/ ۲۴۱.

إجمالی اختلاف نظر دارند. ملاعلی قاری^(۱) در این باره می‌گوید: معرفت مسائلی اعتقادی، همانند: حدوث عالم و وجود باری و آنچه مستوجب آن است یا نیست با ذکر دلائلشان بر هر مکلفی فرض عین است، پس نظر واجب و تقلید حرام است و این قولی است که امام رازی و آمدی^(۲) ترجیح داده است و مراد: نظر با دلیل إجمالی است.

اما نظر با دلیل تفصیل، باعث وفور شبهه و الزام منکرین و إرشاد مسترشدین می‌شود که این در حق کسانی که شایستگی آن را دارند، فرض کفایه است.

ولی دیگران - کسانی که با تعمق شدید در آن در شبهات و گمراهی می‌افتند - جایز نیست که در آن خوض نمایند و بسیار تعمق ورزند و این همان جایگاهی است که امام شافعی و دیگر سلف صالح علیهم‌السلام از اشتغال به علم کلام نهی فرموده‌اند.^(۳)

دلائل معتزله و أشاعره هرچند در ظاهر قوی جلوه می‌کنند، اما در برابر ادله محکم جمهور، ضعیف و بی‌بنیاد بودن آنها آشکار می‌گردد. ان شاء الله در بخش آخر این فصل، ضمن بیان ادله جمهور مسلمین این دلائل را مورد نقد قرار خواهیم داد و با ذکر دلائل محکم، قول أصح و أرجح بیان می‌گردد.

(۲-۲-۳) دیدگاه حشویه، ثعلبیه، عنبری و تعلیمیّه

حشویه، ثعلبیه، عنبریو تعلیمیّه برخلاف معتزله و أشاعره، تقلید را واجب و نظر و استدلال را حرام می‌دانند و تقلید را راه رسیدن به حق و شناخت اصول دین و به خصوص شناخت باری تعالی می‌دانند.^(۴) عبدالله بن حسن عنبری و برخی دیگر همچون حشویه و ثعلبیه، تقلید در اصول دین را جائز می‌دانند و معتقدند که نظر و استدلال واجب نیست و کفایت می‌کند که طرف، عقد جازم داشته باشد^(۵) و عنبری به این فرموده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که شهادتین را برای ایمان اعراب، کافی می‌دانست، استدلال

(۱) علی بن (سلطان)، محمد، نورالدین ملا هروی قاری، فقیه حنفی مذهب است که در هرات متولد و در مکه ساکن شد و در سال ۱۰۱۴ هـ به دیار باقی شتافت، از جمله کتاب‌هایش: «شرح الفقه الأكبر»، «شرح الأربعین النوویه» و «تذکره الموضوعات». نک: زرکلی، الأعلام، ۱۲/۵.

(۲) نک: آمدی، أبکار الأفكار، ۱۲۵/۱ به نقل از: (حسن شافعی، المدخل الی دراسة علم الکلام، ص ۱۴۱).

(۳) ملاعلی قاری، شرح الفقه الأكبر، ص ۱۴۵ -/-. نک: سبکی، جمع الجوامع، ۴۰۳/۲.

(۴) نک: شیخ محمد خضری، اصول الفقه، ص ۳۶۹.

(۵) نک: غزالی، المستصفی ۲-۱۳۲ -/-. آمدی، الأحکام ۲۲۹/۴ و مابعد آن -/-. ابن عبدالشکور،

می‌کند و این در حالی بود که اعراب، اهل نظر و استدلال نبودند و کافی بود، شهادتین را که مخبر از عقد جازم است تلفظ نمایند.^(۱) بنابر دیدگاه این فرق، تقلید در اصول دین و در فروع راه علم است و وسیله رسیدن به علم و از جهال حشویه و ثعلبیه چنین نقل شده است که تقلید راه شناخت حق است بنابراین، واجب و نظر و بحث، حرام است.^(۲)

این گروه به خاطر ترس از شبهات و گرفتار شدن در این مسئله، نظر و استدلال را حرام می‌دانند، البته این دیدگاه مردود است و به قول شیخ خضری بک، کسی که به خاطر ترس از شبهات، جهل را اختیار می‌کند، مانند کسی است که از تشنگی و گرسنگی، نفس خود را به هلاکت برساند از ترس اینکه اگر بخورد و یا بنوشد، خفه می‌شود^(۳) و جواب دیگر، اگر کسی نظر و بحث را حرام و تقلید را واجب بداند، پس باید نظر و بحث برای مجتهد هم حرام باشد؛ چراکه نظر و بحث، مظنة وقوع در شبهات و ضلالت است؛ پس تقلید مجتهدی که اجتهادش، احتمال شبهات و ضلالت دارد، به حرام بودن بیشتر نزدیک است.^(۴)

تحریم نظر و استدلال، اشتباه و خطای فاحشی است که بسیاری از علما برضد آن قلم‌فرسایی کرده‌اند و آن را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند که در این فصل نیز آیات زیاد و دلائل مختلفی، مبنی بر ردّ این دیدگاه بیان شده است که در بخش دیدگاه جمهور مسلمین و بیان قول راجح، این دیدگاه مورد نقد قرار خواهد گرفت و در ردّ آن‌ها دلائل مقتضی بیان خواهد شد..

(۲-۲-۴) دیدگاه جمهور مسلمین

جمهور مسلمین، تقلید را جایز و نظر و استدلال در معرفت خداوند تعالی و شناخت اصول دین را واجب نمی‌دانند. ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: «سلف أمت و أئمة آن و جمهور علما از متکلمین و غیره بر خطای وجوب کسانی که قائل به وجوب نظرند و معرفت را موقوف بر آن می‌دانند، اتفاق نظر دارند؛ زیرا بدهاۀ از دین پیامبر صلی الله علیه و آله فهمیده می‌شود که ایشان هرگز این را بر امتش واجب ننموده و بدان امر نفرموده و مسیر و سلوکش نیز

(۱) سبکی، جمع الجوامع، ۴۰۱/۲.

(۲) قرطبی، تفسیر القرطبی، ۲۰۷/۲ - شوکانی، ارشاد الفحول، ص ۲۳۶.

(۳) خضری بک، اصول الفقه، ص ۳۷۰.

(۴) امیر عبدالعزیز، اصول الفقه الاسلامی، ۷۷۶/۲.

اینگونه نبوده و هیچ کدام از سلف این امت در کسب این شناخت نبوده است.^(۱) ابن تیمیه با استناد به قرآن، نظر را اولین واجب نمی‌داند؛ بلکه چنین معتقد است: «اولین واجب خداوند بر پیامبر ﷺ آیه: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^(۲) بوده و هرگز نفرموده: بنگر و استدلال کن تا اینکه خالق خویش را بشناسی و مبلغان قبل از هرچیز مخاطب این آیه هستند و به نظر و استدلال هرگز امر نشده‌اند.»^(۳)

أبومنصور سمرقندی^(۴) بر این باور است که: «ایمان از روی تقلید صحیح نیست؛ اگر چه به اسلام هدایت نشود، برخلاف معتزله و أشاعره که آن‌ها ایمان را از روی تقلید صحیح نمی‌دانند و قائل به کفر عوام هستند که این قبیح است؛ زیرا این امر منجر به نابودی حکمت خداوند تعالی در مبعوث کردن پیامبران ﷺ می‌شود؛ چرا که هرکس به او، رسالت و پیامبری داده شده، در وهله اول امر شده است تا اسلام را بر کفر عرضه دارد و اگر اسلام به وسیله عرضه و تقلید صحیح نمی‌بود، حکمت در رسالت از بین می‌رفت.»^(۵)

ابن حزم می‌گوید: تمامی مردم عوام؛ کسانی که قائل به صحت برهان [در شناخت و اصول دین] نیستند و در این زمینه استدلال نمی‌کنند، زنان، تاجران، صنعتگران، کشاورزان، عابدان و اصحاب ﷺ، أئمة کلام و جدل و بحث در دین را نکوهش می‌کنند. اینان کسانی هستند که نفس خودشان را در تصدیق آنچه پیامبر ﷺ به خاطر آن مبعوث شده، استقرار داده‌اند و قلب‌هایشان با ایمان آرام گرفته و خود را درگیر کسب دلیل و برهان نمی‌کنند.

ابن حزم می‌گوید: هرکس دنباله‌رو دلیل و استدلال باشد، کاری بس نکو انجام می‌دهد؛ لکن این عمل بر او واجب نیست؛ همچنین در این زمینه می‌گوید: «استدلال در شناخت خداوند ﷻ و نبوت پیامبرش ﷺ عملی زیباست و فرض نیست... و هرکس خداوند تعالی، او را به ایجاد و پیروی کاری برای اسلام توفیق بخشد و دارای اعتقاد

(۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۳۲۰/۱۶، و نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۱۵۱/۱۳.

(۲) علق / ۱. «ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بی‌اغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه‌ی جهان را) آفریده است.»

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۳۲۸/۱۶.

(۴) محمد بن احمد سمرقندی، فقیه حنفی مذهب در حلب اقامت گزید و اثر مشهورش: «تحفة الفقهاء» است. وی در سال ۵۳۹ هـ درگذشت، نک: زرکلی، الأعلام، ۳۱۷/۵.

(۵) ملاً علی قاری، شرح الفقه الأكبر، ص ۱۵.

صحیح باشد و زبانش بدان سخن گوید، او نزد خداوند ﷻ مؤمن است؛ زیرا او به آنچه خداوند تعالی بدان امر فرموده، عمل نموده است و تبعیت از کسی و چیزی نموده که خداوند ﷻ بدان امر فرموده است.»^(۱)

ابن رشد ایمان را با یقینی که خداوند ﷻ آن را به وسیله تقلید برای کسی که او را هدایت نموده، حاصل گشته، صحیح می‌داند، هرچند در این وهله با اعتبار به آنچه خداوند ﷻ به آن ارشاد فرموده، بدون هیچ دلیلی رهنمود شود.^(۲)

امام غزالی بعضی از طوائف متکلمین را به دلیل تکفیر مسلمانانی که طریق استدلال را در معرفت خداوند ﷻ و شناخت اصول دین نگرفته‌اند، چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «شدیدترین مردم از جهت غلو و انحراف، طائفه‌ای از متکلمین هستند که عوام مسلمان را تکفیر می‌کنند و گمان می‌برند که آنان که کلام را آنگونه که آن‌ها شناخته‌اند و ادلة شرعیه را با دلائلی که آن‌ها تحریر نموده‌اند، شناسند، کافرنند، آنان در ابتدا رحمت واسع خداوند ﷻ را بر بندگان تنگ نموده‌اند و بهشت را برای گروه کوچک از این دسته متکلمین قرار داده‌اند، سپس در مرتبه بعد جهالت ورزیده‌اند بر آنچه که در سنت به تواتر رسیده؛ زیرا از عصر اول پیامبر ﷺ و عصر صحابه - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - آشکار گشته که آنان حکم شده بودند بر اسلام آوردن طائفه‌های بی‌ادب و زمخت عرب که به عبادت بت‌ها مشغول بودند و هرگز به فهم دلیلی نپرداختند و اگر هم مشغول می‌شدند، چیزی نمی‌فهمیدند و هرکس که گمان برد که مدارک ایمان، کلام و ادلة تحریری و تقسیمات ترتیب یافته است، بدعتی را به تمام و کمال به وجود آورده؛ چرا که ایمان، نوری است که خداوند به عنوان هدیه‌ای از جانب خود در قلب بنده‌اش می‌اندازد.»^(۳)

غزالی رحمه الله بر این باور است که ایمان از طریق نظر که متکلمان آن را واجب می‌دانند، جای اعتراض دارد؛ چرا که شبهات آن را متزلزل می‌کند و در این زمینه می‌گوید: «و حقیقت صریح این است که هرکس بدانچه که پیامبر ﷺ برای آن مبعوث شده و قرآن کریم بر آن اشتهال دارد، اعتقاد جازم داشته باشد، او مؤمن است اگر چه

(۱) الدرّة فیما یجب اعتقاده، صص ۳۹۱ و ۳۹۰.

(۲) تفسیر قرطبی، ۳۳۱/۷ - نک: مناهج الأدلة، ص ۶ به بعد.

(۳) غزالی، فیصل التفرقة بین الأسلام والزندقة، ص ۹۷ - نک: غزالی، احیاء علوم الدین، ۱/۱۱۳.

دلایل آن‌ها را نداند و ایمانی که از دلایل کلام، سرچشمه گرفته بسیار ضعیف است و با هر شبهه‌ای به لرزش در می‌آید، ایمان عوام، ایمان راسخ و استوار است که از بچگی و با تواتر شنیدن در قلب‌هایشان، کاشته شده و بعد از بلوغ با قرائن حاصل گشته است که بیان نکردنی است.^(۱)

از دیدگاه غزالی هیچ مقارنه‌ای بین ایمان از طریق تقلید و ایمان از طریق کلام وجود ندارد و در این زمینه می‌گوید: «عقیده اهل صلاح و تقوا از عوام را با عقیده متکلمین مقایسه کن و مشاهده می‌کنی که اعتقاد عامی در ثبات، همانند کوه راسخی است که صاعقه‌ها و بادهای نمی‌توانند آن را تکان دهند و عقیده متکلمی که با تقسیمات و جدل، نگهبان عقیده‌اش است مانند نخ‌های رها شده در هوا می‌ماند که باد، هر بار آن‌ها را به سوئی می‌برد جز کسانی که دلیل اعتقاد را از آن‌ها می‌شنوند و بنابر تقلید آن را می‌پذیرند همانگونه که نفس اعتقاد بنابر تقلید حاصل می‌شود؛ چرا که هیچ فرقی بین یاد دادن دلیل یا یاد گرفتن مدلول نیست؛ پس القاء دلیل چیزی است و استدلال با نظر، چیزی دیگر که از آن دور است.»^(۲)

شوکانی نیز که در باب تقلید، تحقیقات زیادی انجام داده و دلایل بسیاری را در روشن‌شدن این امر خطیر ارائه داده است، در جواب کسانی که نظر و استدلال را واجب می‌دانند و حتی دلائلی همچون اجماع را برای آن ذکر می‌کنند و نیز مردم عوام را تکفیر می‌کنند، می‌گوید: «و جای بسیار شگفتی است، پوست از این گفته به لرزش در می‌آید و قلب‌ها از شنیدنش فشرده می‌شوند، واقعاً این جنایتی بر تمامی این امت مرحومه است و تکلیفی است که در وسع و طاقت آن‌ها نیست و برای استدلال به عدم وجوب نظر، فقط اصحابی که به درجه اجتهاد نرسیده بودند، کافی است و رسول الله ﷺ آنان را مکلف ننموده در حالی که او در بین آن‌ها به این مسئله آگاه بود و آنان را به خاطر کوتاهی‌شان از رسیدن به علم با ادله‌اش از ایمان خارج ننمود.»^(۳)

بر این اساس، این قول صحیح است که نظر و استدلال به شیوه متکلمین همان حجتی است که جمهور علمای امت آن را نکوهش می‌کنند، اما آن نظر و استدلالی که قرآن به سوی آن فرا می‌خواند، همان شیوه‌ای است که خداوند تعالی در بسیاری از

(۱) غزالی، فیصل التفرقة بین الأسلام والزندقة، ص ۱۰۱/-، نک: غزالی، إحياء علوم الدین، ۱/۱۱۳.

(۲) غزالی، إحياء علوم الدین، ۱/۱۱۳.

(۳) شوکانی، إرشاد الفحول، ۲/۲۴۱.

موارد بدان امر می‌فرماید: «و از هیچ‌یک از سلف امت و نه از امامان و علمای اهل سنت، ثابت نگشته که نظر و استدلال را انکار نمایند؛ بلکه همه آن‌ها اتفاق نظر دارند که شریعت بر اساس نظر، تفکر، اعتبار و تدبّر و غیره نازل شده است، اما اشتراکی در لفظ نظر و استدلال و لفظ کلام واقع گشته و آنان بدعتی را که متکلمان از جهت باطل بودن نظر، کلام و استدلالشان است، انکار می‌کنند، پس معتقدند که انکار این، مستلزم انکار جنس نظر و استدلال است.»^(۱)

امام شوکانی رحمته الله در إرشاد الفحول می‌گوید: جمهور، تقلید در اصول دین را جایز نمی‌دانند و أبواسحاق إسفرائینی در شرح الترتیب بر این باور است که عدم وجوب تقلید بنابر إجماع اهل علم از اهل حق و دیگر طوائف است. علاوه بر آن، أبوالحسین بن قطان می‌گوید: هیچ اختلافی در ممنوعیت تقلید در اصول دین وجود ندارد و نیز ابن سمعانی از تمامی متکلمین و گروهی از فقها آن را حکایت می‌کند و إمام الحرمین نیز در کتاب الشامل فقط حنابله را قائلان به تقلید در اصول دین می‌داند و إسفرائینی هم می‌گوید: جز اهل ظاهر کسی در این مسئله اختلاف نکرده و ایشان در ادامه می‌نویسد که امت بر وجوب معرفت خداوند ﷻ اجماع دارد که آن با تقلید حاصل نمی‌شود؛ زیرا مقلد تنها از قول کسی که از او تقلید می‌کند، تبعیت می‌کند و نمی‌داند آیا صواب است یا خطا.^(۲)

البته بیان وجوب تقلید در اصول دین از دیدگاه جمهور و نیز بیان دلیل اجمالی برای آن، اشتباه و خطای فاحشی است که بر هیچ صاحب خرد و اندیشه‌ای پوشیده نیست؛ چرا که جمهور هرگز بر مسئله‌ای که خلاف نصوص باشد و با مقاصد شریعت مخالفت داشته باشد، اجماع نمی‌کنند.

همانگونه که در بیان ادله جمهور بیان شد، پیغمبر ﷺ و اصحاب رضی الله عنهم هرگز مردم را مجبور به نظر و استدلال در اصول دین نکردند و اسلام آنان را با لفظ شهادتین پذیرفتند و بر این اساس تکفیر مردم عوام از جمله صنعتگران و کشاورزان و غیره خلاف نصوص است؛ چرا که امام شوکانی این مطلب را از جمهور بیان می‌کند و در ادامه می‌گوید: «وای! بیان این نکته جای بسیار تعجب است که پوست به لرزش در

(۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۵۶/۴.

(۲) شوکانی، إرشاد الفحول، ص ۲۴۱/۲.

می‌آید، قلب‌ها از شنیدنش منجمد می‌شود و این جنایتی بر تمامی این امت مرحومه و تکلیفی است که در قدرت و توانایی آنان نمی‌گنجد و همین دلیل [بر عدم وجوب نظر در اصول دین] کافی است که برخی از آن‌هایی که به درجهٔ اجتهاد نرسیده بودند و به این ایمان مستدل دست نیافته بودند، هرگز رسول الله ﷺ آنان را مکلف به نظر و استدلال ننمود... و آنان را به خاطر عدم اطلاع آنان نسبت به ادلهٔ ایمان، هرگز کافر نخواندند و از ایمان خارج ندانستند.»^(۱) البته نقل وجوب نظر در اصول دین از متکلمین ثابت شده و در ادامهٔ نقد و بیان ادلهٔ آن‌ها بررسی شده است و قطعاً نمی‌توان این گفته را به جمهور نسبت داد.

ادلهٔ جمهور مسلمین بر جواز تقلید و عدم وجوب نظر

جمهور و علمای امت بر جواز تقلید و عدم وجوب نظر اتفاق نظر دارند. آنان به ادلهٔ زیادی استناد می‌کنند که این ادله بر این امر دلالت می‌کنند که شناخت خداوند ﷻ و اصول دین از طریق تمسک به راه و روش پیامبر ﷺ میسر خواهد بود و از جملهٔ این دلائل، می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

۱- تقلید مذمومی که از آن نهی شده است، همان تقلید شخص از غیر رسول الله ﷺ است؛ زیرا خداوند ﷻ از آن نهی فرموده است و آن را حرام می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ عِبَادَةً أُولَئِكَ كَانَ عَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴾^(۲) «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید (و راه رحمان را پیش گیرید، نه راه شیطان و نیاکان کج‌رو را)، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟)» و نیز می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾^(۳)

(۱) همان.

(۲) بقره/ ۱۷۰.

(۳) اعراف/ ۳.

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان مپذیرید). کمتر متوجّه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید).» پس تقلید مذموم همان «أخذ گفتۀ غیر رسول الله ﷺ است، چرا که خداوند ﷻ نه تنها ما را به پیروی و عمل به گفته‌اش امر نفرموده؛ بلکه آن را بر ما حرام و از آن، نهی کرده است.^(۱) زیرا خداوند ﷻ، تقلید کسی را نهی فرموده که هیچ حجیتی را خداوند ﷻ به گوینده‌اش قرار نداده که این نوع تقلید، ممنوع است و اتباع و پیروی آنچه که در شریعت خداوند ﷻ ثابت شده، حجت است^(۲) بنابراین خداوند ﷻ، بندگان را به وجوب پیروی از پیامبر اکرم ﷺ مورد خطاب قرار می‌دهد، کسی که خداوند ﷻ پیروی از او را بر ما فرض نموده و ما را ملزم به پیروی و تصدیقش کرده و از مخالفت امرش بر حذر داشته و بر این عمل، وعید بسیار شدیدی داده است که این تقلید نیست؛ بلکه ایمان و تصدیق و اتباع حق و طاعت خداوند ﷻ است.

بنابراین «آنان که نظر را واجب دانسته‌اند، سست بنیادند؛ چراکه حقی را که اتباع و پیروی آن حق است، تقلید باطل می‌نامند...، و این دیدگاه که تقلید باطل در اسلام، حرام است، دیدگاه صحیحی است و چنانچه حق، باطل دانسته شود، این خود نیز باطل و ممنوع است...؛ چرا که مقلّد کسی است که پیروی از کسی می‌کند که خداوند ﷻ بدان امر نفرموده است، پس تفکر سست و پوچ آنان با ذمّ تقلید ساقط می‌گردد و حقیقت این است که آنان نکوهش تقلید را در غیر جایگاهش قرار داده‌اند و نام تقلید را بر چیزی نهاده‌اند که تقلید نیست.»^(۳)

معتزله و اشاعره به آیاتی همچون آیات ۲۳ زخرف، ۱۷۰ بقره و ۶۷ احزاب برای تحریم تقلید، استناد می‌کنند. منظور این آیات تقلید مذمومی است که خدا و رسولش ﷺ آن را نکوهش نموده‌اند نه تقلید در اصول دین.

(۱) ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهل و النحل، ۴/۶۸.

(۲) نک: ابن عبد الله، جامع البیان العلم و فضله، ۲/۱۴۳.

(۳) ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهل و النحل، ۴/۶۹.

۲- آیاتی که بر این امر دلالت می‌کنند که معرفت خداوند عز و جل بنابر شیوه انبیاء علیهم السلام - است نه براساس نظر و استدلال، بسیار زیادند که می‌توان به آیات ذیل اشاره نمود:

ا- ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۱) «همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم.»

ب- ﴿قُلْ إِن ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾^(۲) «(به مشرکان بت‌پرست) بگو: اگر من (با ترک بت‌ها و دوری از آئین شما) گمراه شده باشم، به زیان خود گمراه شده‌ام (و کیفر آن را می‌بینم) و اگر راهیاب بوده باشم، در پرتو چیزهائی است که پروردگارم به من وحی می‌فرماید.»

ج- ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۳) «و ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیم.»

این آیات و غیره دلالت بر این می‌کنند که معرفت خداوند عز و جل بر شیوه پیامبران علیهم السلام - است و خداوند عز و جل هیچکس را قبل از بعثت انبیاء عذاب نمی‌دهد پس اگر عقل برای شناخت - همانگونه که معتزله معتقدند - مستقل بود پس واجب می‌شد که خداوند عز و جل هر رویگردان از طاعت خداوند را قبل از بعثت انبیاء علیهم السلام عذاب دهد و آیه سه‌گانه فوق برخلاف آن دلالت می‌کند. البته آیاتی که معتزله و اشاعره برای وجوب نظر بدان استناد می‌کنند، اصلاً ربطی به وجوب نظر و استدلال در اصول دین ندارد بلکه آنان فراخوانی هستند برای کسانی که قدرت و توانائی آن را دارند زیرا خداوند تکلیف ما لایطاق نمی‌کند، خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۴) «خداوند به هیچکس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.»

(۱) شوری / ۵۲.

(۲) سبأ / ۵۰.

(۳) اِسرَاء / ۱۵

(۴) بقره / ۲۸۶.

و نیز همانطور که بیان شد، جمهور مسلمین بر نکو بودن نظر و استدلال و راهی برای شناخت بهتر و عمیق اصول دین و خداوند اتفاق نظر دارند و این آیات رهنمودی استحبابی برای نظر و استدلال در اصول دین و جهان هستی هستند.

۳- آنچه به اثبات رسیده، این است که رسول الله ﷺ مردم را به ایمان به خداوند تعالی و بدانچه به خاطرش مبعوث شده، دعوت نموده و هرگز آنان را مکلف به نظر و استدلال ننموده است حتی قبل از اینکه شخص ایمان آورد، نظر را بر آن واجب ندانسته است.^(۱) و اصحاب -رضی الله عنهم أجمعین- که نزدیک‌ترین مردم به رسول الله ﷺ هستند «در صحت‌یابی ایمان که شیوه و سبک متکلمین بنابر تقیسمات و طبقه‌بندی است، عمل نکرده‌اند، البته نه به خاطر عجزشان، بلکه اگر می‌دانستند که این سبک برایشان سودمند است [و واجب است] در آن مبالغه می‌کردند و در نگارش دلائل به گونه‌ای ژرفاندیشی می‌نمودند که حتی از عمق تفکرشان به مسائل فرائض پیشی بگیرند و از این اصول، به طور یقین اینگونه استنباط می‌شود که گفته آنان حق و رأیشان صواب است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ آنان را تمجید می‌کند و می‌فرماید: «خیر أمتی قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»^{(۲)(۳)} «بهترین امت من افراد قرن من هستند (که به من ایمان آورده‌اند و سپس افرادی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تابعین) و سپس افراد بعد از آنها (یعنی تبع تابعین)).»

خداوند ﷻ در اولین آیاتی که بر پیامبرش نازل می‌کند می‌فرماید: ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ هرگز به او نفرمود: بنگر و استدلال کن تا اینکه خالق را بشناسی و این

(۱) ابن حزم، الدرة فیما یجب اعتقاده، ص ۳۹۱، نک: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۵/۴۳۵.

(۲) (صحیح): بخاری (ش ۳۶۵۰ و ۲۶۵۱ و ۴۲۸ و ۶۶۹۵) / مسلم (ش ۶۶۳۸-۶۶۴۰) / ابوداود (ش ۴۶۵۹) / ترمذی (ش ۲۲۲۱) / نسایی (ش ۳۸۰۹) از طریق (زهدهم بن مضرب وهلال بن سیاف و زراره بن ابی اوفی) روایت کرده اند: «قال سعت عمران بن حصین رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم خيركم قرني ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قال عمران لا أدري أذكر النبي صلى الله عليه وسلم بعد قرنين أو ثلاثة قال النبي صلى الله عليه وسلم إن بعدكم قوما یخونون ولا یؤتمنون ویشهدون ولا یتشهدون ویذرون ولا یفون ویظهر فیهم السم».

(۳) غزالی، إجماع العوام عن علم الکلام، صص ۸۸-۸۲.

آیه، اولین پیامی است که رسول ﷺ دریافت نمود؛ پس مبلغان قبل از هر چیز مخاطب آند و در آن به نظر و استدلال امر نشده‌اند.^(۱)

خداوند ﷻ مومنین (پیروان پیامبرش ﷺ)، را اینگونه خطاب قرار می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید.» و ابن حزم در این زمینه می‌گوید: «به یقین اینگونه برداشت می‌شود که پیغمبر ﷺ در زمان نبوتش در میان مؤمنین بود؛ پس بعد از ایشان دوره‌ها گذشت که انسان‌های اهل نظر و استدلال - آنانکه با نظر خداوند را شناختند - بسیار کم و غیر آن‌ها - عوام - زیاد شدند، مثلاً سیاه‌پوست‌ها، رومی‌ها، فارس‌ها، بردگان، زنان ضعیف و رعیت‌ها مسلمان شدند و کسانی هم با تعلیم پدر یا سیدش با اسلام آغشته شدند که آنان اکثریت مردم را هم تشکیل می‌دهند، خداوند آنان را هم جزء مؤمنین محسوب نموده و بر حکم اسلام، بر آنان حکم فرموده... پس به یقین درمی‌یابیم که این‌ها بنا بر قول مأمور به، پیرو پیامبر ﷺ و هرکس سرکشی کند، کافر است و خون و مالش حلال می‌شود؛ سپس اگر بدون نظر مؤمن نمی‌شدند و جز از طریق استدلال بدان دست نمی‌یافتند؛ پس هرکس که استدلال نکند - به خصوص آنان که ذکر شد - از پیروی پیامبر ﷺ و از قول به تصدیقش نهی شده زیرا این دسته بدان عالم نیستند و این خلاف قرآن و سنت رسول الله ﷺ و اجماع امت است. و فرض بودن استدلال و اینکه کسی بدون آن مسلمان نیست، بدون تردید باطل است. بنابر گفته آن‌ها، خداوند ﷻ فراموش نموده - نعوذ بالله مما یقولون - که بفرماید: اسلام کسی مقبول نیست تا اینکه استدلال نماید، آیا تو گمان می‌کنی که خداوند تعالی فراموش کرده یا اینکه جهت گمراهی بندگان آن را بیان ننموده؟!»^(۳)

البته این دلیلی بر ردّ اجماعی است که معتزله و اشاعره بر وجوب نظر بدان استناد می‌کنند و این در حالی است که چنین اجماعی هیچ استناد شرعی ندارد و بی‌اساس است و هرگز صورت نگرفته است.

(۱) نک: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۳۲۸/۱۶.

(۲) آل عمران / ۱۰۲.

(۳) الفصل بین الملل و الأهواء والنحل، ۲۴۳/۵.

۴- قرطبی در تفسیر خویش به بیان دیدگاه بعضی از اندیشمندان بنابر اجماع مبنی بر عدم وجوب نظر می‌پردازد و می‌نویسد: «باجی^(۱) بر این گفته که نظر و استدلال اولین واجب الهی است، چنین استدلال می‌کند که در تمامی زمان‌ها به مردم عوام و مقلد، مؤمن اطلاق شده است و می‌گوید: اگر این تفکرشان که فقط کسانی که اهل نظر و استدلال‌اند، مؤمن هستند صحیح باشد و نیز اگر ایمان جز بعد از نظر و استدلال صحیح نباشد برای کافران جائز بود، هنگامی که مسلمانان بر آنان غلبه می‌یافتند، بگویند که کشتن ما برای شما حلال نیست؛ زیرا بر اساس تعالیم دینی شما، ایمان جز بعد از نظر و استدلال صحیح نیست، پس ما را واگذارید تا بنگریم و استدلال کنیم و می‌گوید: این دلالت بر این می‌کند که آنان را واگذارند و نشکند تا بنگرند و استدلال ورزند، که این خلاف نصوص است.^(۲)

قرطبی در ادامه می‌گوید: «می‌گوییم: این در زمینه خودش صحیح است رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيُؤْمِنُوا بِي، وَبِمَا جِئْتُ بِهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ، وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.»^(۳) «به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ معبود(به

(۱) باجی: أبو الولید سلیمان بن خلف بن سعد الباجی القرطبی از تبار علی مالکیه در «باجه» از شهرهای اندلس (اسپانیا) در سال ۴۰۳ هجری متولد شد و از زمره رجال حدیث است و به بغداد و موصل کوچ نمود از جمله تألیفاتش می‌توان به "شرح المدونة" و "المنتقى" اشاره نمود. نک: زرکلی، الأعلام، ۳۱۶/۵.

(۲) تفسیر القرطبی، ۳۳۱/۷.

(۳) (صحیح): مسلم (ش ۱۳۵) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۵۶۶۴ و ۱۷۳۰۹) / دارقطنی (ج ۲ ص ۸۹) / بیهقی، الشعب الايمان (ج ۱ ص ۳۹ و ۱۴۶) / بزار (ش ۸۳۰۲) / تمام رازی، الفوائد (ج ۱ ص ۳۳۶) / ابن حبان (ش ۱۷۴ و ۲۲۰) / ابن منده، الايمان (ج ۱ ص ۳۵۸ و ۵۰۹) از طریق (روح بن قاسم و سعید بن سلمه و عبدالعزيز بن محمد در اوردی) روایت کرده اند: «حدثنا العلاء بن عبد الرحمن عن أبيه عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ويؤمنوا بي وبما جئت به فإذا أقرروا بذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عز وجل» و اسنادش «صحیح» می‌باشد البته به جز «وبما جئت به»؛ چرا که این حدیث را «عبدالله بن عبدالله بن عتبة و سعید بن مسیب و ابوسلمة بن عبد الرحمن و ابو حازم و اعرج و

حقی) جز الله وجود ندارد و به من و آنچه برایش مبعوث شده‌ام ایمان آورند، پس هرگاه چنین کردند جان و مالشان در امان است مگر حق و حساب خداوند (مانند زکات و ... که باید آن‌را بپردازند).»

محمد بن الحنفیه و کثیر بن زید و حسن بصری و ابوصالح و صالح مولی توأمه و مجاهد و زیاد بن الحارث و هلال بن ابی هلال و عجلان و عبدالرحمن بن یعقوب^۱ از ابوهریره^۲ روایت نموده اند؛ [بیهقی، السنن الکبری (ش ۷۵۷۳ و ۱۳۴۹۷ و ۱۳۴۹۸ و ۱۶۹۴۵ و ۱۷۲۷۷) / احمد (ش ۱۰۵۸ و ۱۰۸۲۲ و ۱۰۱۵۸) / ابن سعد، الطبقات الکبری (ج ۱ ص ۱۹۳) / مسلم (ش ۱۳۵) / بخاری، التاريخ الکبیر (ج ۳ ص ۳۶۷) / المعجم الاوسط (ش ۸۱۴۹) / ابونعیم، حلیة الاولیاء (ج ۳ ص ۳۰۶) / جمال الدین حنفی، مشیخة ابن البخاری (ج ۳ ص ۱۵۷۴) و ...] اما این قسمت را تنها علاء بن عبدالرحمن بن یعقوب از پدرش روایت نموده است و تفردش در مقابل این همه روات مقبول نمی‌باشد مخصوصاً اینکه اکثر آنان ثقات و اثبات هستند و العلاء بن عبدالرحمن خطاهایی دارد لذا امام ابن حجر می‌گوید «صدوق ربما وهم» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۸ ص ۱۸۶) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۵۲۴۷)].

ما باید یادآوری کنیم اعتقاد داشتن به قرآن، جز اعتقادات اهل سنت و جماعت، و منکر آن کافر است و بر آن اجماع هم می‌باشد؛ و در این قرآنی که به صورت تواتر از طرف خدا به ما رسیده می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا﴾ [النساء: ۱۳۶]. «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیغمبرش (محمد) و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است (و قرآن نام دارد) و به کتاب‌هایی که پیش تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آن‌ها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید. هرکس که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوندی و پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از این‌ها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است».

نکته ۱: باید اشاره کنیم که: در کتب حدیث و رجالی، صحابه فراوانی این حدیث را از رسول الله^ﷺ روایت کرده‌اند که عبارتند از: «عبدالله بن عمر و ابوهریره و معاذ بن جبل و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و أبو بکر و عمر و نعمان بن بشیر و سمرة بن جندب و أنس بن مالک و أوس بن أوس و عیاض انصاری و أبو بکره و جریر بن عبدالله و أبو مالک أشجعی و سهل بن سعد و رجل من بلقین» و اسناد اکثر آن‌ها مقبول می‌باشد و لذا مفهوم حدیث در کل صحیح و حتی متواتر است.

نکته ۲: اگر کسی مانع گسترش دین خداوند (ﷺ) و تبلیغ مبلغان آن گردید، باید با وی جنگید تا از آن ممانعت ننماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا...».

همانگونه که در ادله مذاهب معتزله و اشاعره بیان شد، آنان برای وجوب نظر به بیان دلیل اجماع می‌پردازند که با بیان مذکور، مشخص می‌شود که اجماع آنان بدون پایه و اساس است و از لحاظ شرع، مقبول نیست، هرچند بعضی خرق اجماع را کفر دانسته‌اند. البته این گفته جای تفکر و بحث دارد، به گونه‌ای که امام‌الحرمین می‌گوید: «خداوند زبان فقها را که قائل‌اند، خارق اجماع کافر است، شفا دهد. این گفته قطعاً باطل است؛ زیرا منکر اصل اجماع کافر نیست و قول به تکفیر و تبری از او کاری آسان نیست.»^(۱)

۵- خداوند تبارک و تعالی انسان را بنابر فطرت مؤمن آفریده است، همانگونه که

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجَّسَانِهِ كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةٍ جَمْعَاءَ هَلْ تُحْسِنُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ ثُمَّ يَقُولُ ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾.»^(۲) «هیچ بچه‌ای نیست مگر اینکه بر فطرت (خداشناسی و یکتاپرستی) متولد می‌شود که والدینش او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می‌کنند، همانگونه که حیوان حیوان کاملی را به دنیا می‌آورد، آیا (بعد از تولدش) او را گوش‌بریده می‌بینید؟ سپس ابوهریره (در ادامه این آیه را) خواند: این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.» علما، فطرت را به معرفت خداوند و توحید تفسیر کرده‌اند و اینکه هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد.^(۳)

(۱) خضری بک، اصول الفقه، ص ۲۸۳.

(۲) (صحیح): بخاری (ش ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۸۵ و ۴۷۷۵ و ۶۵۹۹) / مسلم (ش ۶۹۲۶-۶۹۲۸ و ۶۹۳۱) / ابوداود (ش ۴۷۱۶) / ترمذی (ش ۲۱۳۸) از طریق (سعید بن مسیب و ابوسلمة بن عبد الرحمن بن عوف و همام بن منبه و ابوصالح السمان) روایت کرده‌اند: «ان أبا هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: ما من مولود إلا يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه أو يمجسانه كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء ثم يقول أبو هريرة ﷺ: (فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم)» وفي رواية ابوصالح: «فقال رجل: يا رسول الله! أ رأيت لو مات قبل ذلك؟ قال: الله أعلم بما كانوا عاملين.»

(۳) نک: ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ۴۳۲/۳.

خطابی می‌گوید: «و هر مولودی از انسان در ابتدای آفرینش خود و اصل پیدایش بر فطرت سالم و طبعی آماده برای قبول دین متولد می‌شود، پس اگر ترک شود بر لزوم فطرت باقی می‌ماند و به غیر آن متمایل نمی‌گردد؛ زیرا این دین بسیار زیبا، در عقل موجود است و برای نفس‌ها آسان و کسی از آن عدول می‌کند که به غیر آن عدول داشته باشد و در آن آفات تقلید تأثیر کند؛ پس اگر مولود از این آفات در امان باشد به غیر آن معتقد نمی‌شود و غیر آن را بر نمی‌گزیند.^(۱) و لکن اعتبار به اسلام و ایمان فطری نیست؛ بلکه اسلام و ایمان شرعی، معتبر است.^(۲)»

از پیغمبر ﷺ احادیث دیگری نیز روایت شده‌اند که بر این تأکید می‌ورزند؛ از جمله حدیثی است که از عیاض بن حمار روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «يقول الله: إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ، فَجَاءَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمْتُ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ»^(۳) «خداوند می‌فرماید: من همهٔ بندگانم را حق‌گرا آفریده‌ام، ولی شیاطین به سراغ آن‌ها می‌آیند و آن‌ها را از دینشان منحرف می‌کنند و آنچه که برای آن‌ها حلال کردم را بر آن‌ها حرام می‌کنند.»

با توجه به آنچه بیان شد، فطرتی که خداوند، انسان را بر آن آفریده ثابت می‌گردد و از این جهت، معالجهٔ منحرفان و مخالفان از فطرتشان با یادآوری و اندرز است؛ چرا که این فطرت برای معرفت خداوند سبحان کافی است و نقش پیامبران - ﷺ - مکمل فطرت و مؤید آن است. سبک استدلال و نظر عقلی به وسیلهٔ لغزش فلاسفه و متکلمین در حد بزرگی به وجود آمده است؛ به گونه‌ای که اقوال کسانی که عمر خود را در این راه فنا کردند، بر آن دلالت می‌کند.

استدلال متکلمین به حجت ابراهیم علیه السلام برای قومش تا اینکه دلیلی را بر وجوب نظر عقلی بیاورد، استدلال نادرستی است؛ زیرا ابراهیم - علیه السلام - خود در ابتدا بدون مجادله یا برهان یا استدلال مسلمان بود و سپس به بحث در شناخت خداوند پرداخت؛

(۱) معالم السنن، ۴/۳۲۶-۳۲۷.

(۲) نک: شوکانی، فتح‌القدیر، ۴/۲۲۴.

(۳) (صحیح: مسلم (ش ۷۳۸۶-۷۳۸۹) از طریق (شعبة بن الحجاج وهشام الستوایی وسعيد بن ابی عروبه ومطر الوراق) روایت کرده است: «عن قتادة عن مطرف بن عبد الله بن الشخير عن عیاض بن حمار المجاشعی أن رسول الله ﷺ قال ذات يوم في خطبته ...»

پس بنابر فطرت خویش، دریافت که بت‌ها لیاقت آن را ندارند که معبود و خالق باشند و به دنبال شناخت معبودی برآمد که موافق شناخت فطرتش باشد و از این جهت درمی‌یابیم که هر چیزی که عقلش آن را به عنوان پروردگار و معبود قرار می‌داد، فطرتش آن را رد می‌کرد، اول رو به ستارگان، بعد به ماه و بعد به خورشید نمود؛ پس نتیجه این تفحص با دلیل و عقل به پوچی کشیده می‌شد و از آن عاجز می‌گشت و به ابتدا بر می‌گشت و به فطرتش رجوع می‌کرد که آن همان، ایمان به وجود خالقی برای او و هستی بود. با توجه به ناتوانی به شناخت کلی و جزئیات نقش فطرت، جز اقرار به وجود خالق هستی نیست^(۱) اما شناخت خداوند با اُسماء و صفاتش و وجوب توجه به او برای عبادت و آفرینش هستی و احاطه‌اش بر غیب مربوط به فطرت نیست؛ زیرا فطرت از شناخت این جزئیات ناتوان است و عقل نیز با او درمانده است و بدین‌خاطر ابراهیم - علیه السلام - به پروردگارش رو کرد و گفت: ﴿لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾^(۲) «گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود.» و از این جهت دریافت که هرچه غیر اوست، باطل است و اعلان داشت که: ﴿قَالَ يَقُومُ إِلَيَّ بَرِيءٌ مِمَّا تَشْرِكُونَ﴾^(۳) «گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم)».

ترک استدلال بنابر عقل از یک طرف، و از طرف دیگر محرز است که راه معرفت خداوند تنها با نام‌ها و صفات علیانش ممکن است که با عقل حاصل نمی‌گردد که این فقط با کمک و راهنمایی خداوند حاصل می‌شود و اگر خداوند، انسان را به هدایت مدد نکند هرگز او راهیاب نخواهد شد و بدین‌خاطر سایه فطرت پاکی که هرچند مبهم است را بر او گشوده است که با دلالات عقل و منطق و فکر می‌تواند قدرت بگیرد و در این گیرودار ابراهیم فرمود: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا

(۱) نک: آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره مبارکه أنعام.

(۲) أنعام / ۷۷.

(۳) أنعام / ۷۸، و نک: نوفان عبیدات، الدلالة العقلية في القرآن ومكانتها في تقرير العقيدة الإسلامية،

مِنْ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾ «بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم.» پس این فطرت بر این امر دلالت می‌کند که برای خداوند منان نمی‌توان هیچ شبیه و شریکی تصور نمود؛ همچنین همین فطرت از خداوند، نابودی، تحوّل و فناء را نیز نفی می‌کند.^(۲)

۶- دلایل شناخت خداوند تعالی قابل درک است و هیچ نیازی به سبک کلامی که متکلمین آن را ابداع نمودند، نیست؛ چرا که انسان بی‌سواد این دلایل را به وضوح در اطراف خود و درونش مشاهده می‌کند، همانگونه که از عرب بادیه‌نشین سؤال شد: خداوند را به چی شناختی؟ جواب داد: «البعرة تدل علی البعیر، و أثر الأقدام يدل علی المسیر، أفسماء ذات أبراج، و أرض ذات فجاج او بحار ذات أمواج، أفلا يدل ذلك علی اللطیف الخیر.»^(۳) «وجود شتر ماده دلالت بر شتر نر می‌کند، جای پا دلالت بر رهرو می‌کند، آیا آسمان دارای برج‌های فلکی و زمین دارای چشمه‌های روان و دریای دارای موج دلالت بر وجود خداوند دقیق و باریک بین نمی‌کند؟»

قرطبی، به نقد متکلمینی می‌پردازد که نظر و استدلال را واجب می‌دانند؛ همچنین تکفیر عامه مردم توسط آنان را مورد هجوم قرار می‌دهد و می‌گوید: «آن اعرابی که شرمگاه خود را [در مسجد] درآورد تا درار کند کجاست؟ اصحاب پیامبر ﷺ خواستند بر او حمله‌ور شوند... آیا تو فکر می‌کنی که آن اعرابی، خداوند را با دلیل و برهان و حجت و بیان شناخته بود؟!، رحمت خداوند همه چیز را فرا گرفته و چه بسیار با ایمان محکوم اویند و پیامبر ﷺ بر گفتن شهادتین توسط بسیاری اکتفاء نمود و حتی به اشاره به آن نیز اکتفاء نمود. آیا تو نمی‌نگری هنگامی که از زن جاریه پرسید: «خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان، فرمود: من کی هستم؟ گفت: تو رسول خدائی، گفت: او را آزاد کن که مؤمنه است.»^(۴) و در این پرسش و پاسخ نظر و استدلالی در

(۱) أنعام / ۷۹.

(۲) نک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ۲/ ۱۱۳۸-۱۱۴۱.

(۳) آلوسی، تفسیر روح المعانی، ۶۲/۲۶ - فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱/ ۸۸-۱۰۰.

(۴) (صحیح): مسلم (ش ۱۲۲۷) / ابوداود (ش ۹۳۱ و ۳۲۸۴) از طریق (یحیی بن سعید القطان و اسماعیل بن ابراهیم بن علیة) روایت کرده‌اند: «عن الحجاج الصواف حدثني يحيى بن أبي كثير عن

کار نبود؛ بلکه در اولین مرحله، حکم به ایمانش نمود هرچند از نظر و استدلال هم غافل می‌بود.^(۱)

این‌ها دلائلی برای رد اجماعی است که معتزله و اشاعره مبنی بر وجوب نظر می‌آورند. ابوحنیفه از زمره کسانی است که قائل به وجوب نظر و استدلالی است که به شناخت خداوند تعالی منجر می‌شود، البته نه از سبک متکلمین و تفصیلات و طبقه‌بندی آنان که بر مردم عوام، سنگین است؛ بلکه وجوب نظر و استدلال به هر کسی براساس توانائی‌اش و برایش میسر می‌شود و نظر به آفرینش و آنچه در آن است که به شناخت خداوند منجر می‌شود.^(۲)

بنابراین هرکس به دنیای اطرافش، حتی نگاهی سطحی بیندازد، در می‌یابد که این آفرینش و جهان هستی خالق دارد و تفاوتی بین اینکه این انسان نظاره‌گر، انسانی بی‌سواد یا متفکر باشد، نیست که راه استدلال فلسفی را طی می‌کند و در این زمینه ابن جوزی می‌گوید: «دلیل اعتقاد، آشکار است، بر عاقل پوشیده نیست، ولی فروع این به خاطر کثرت حالات و سنگینی فهم آن بر عامی و نزدیکی آن به خطا بهتر است که او در این زمینه تقلید کند و از این جهت، نظری که قرآن بدان فرا می‌خواند، همان نظر فطری است که مقدماتش بر هر انسانی آسان گشته و نیازی به شناخت سبک‌های فلسفه و کلام نیست.

بر این اساس که شناخت خداوند و اصول دین به فطرت برمی‌گردد، بنابراین به ارائه ادلهٔ زیادتری نیست؛ زیرا این شناخت، با تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. پس اتباع و پیروی رسول ﷺ در شناخت خداوند و توحید که اولین اصل از اصول دین به شمار می‌رود، واجب است و آن ایمان، ناشی از دلائل و پیروی حق بعد از برپائی حجت و دلیل است همان گونه که امام غزالی می‌گوید: مقلد، تقلید را نمی‌شناسد و نمی‌داند که او مقلد است؛ بلکه او فکر می‌کند که او محقق با شناخت

هلال بن ابی میمونۃ عن عطاء بن یسار عن معاوية بن الحكم السلمي قال قلت: يا رسول الله جارية لي صككتها صكة. فعظم ذلك على رسول الله ﷺ. فقلت أفلا أعتقها قال: اتنتي بها. قال: فجئت بها قال: أين الله؟ قالت: في السماء. قال: من أنا؟ قالت: أنت رسول الله. قال: أعتقها فإنها مؤمنة.»

(۱) فرطی، تفسیر القرطبی، ۷/۳۳۲-۳۳۳.

(۲) علی الغری، الفرق الکلامیة الاسلامیة، ص ۳۵۵.

است و در اعتقادش شکی نمی‌کند.^(۱) در حقیقت ایمان مقلد، از استدلال و استبصار خالی نیست، هرچند شناخت خداوند را با دلیل به سبک متکلمین و نظاره‌گرها بدست نیاورده است. ملاًعلی قاری می‌نویسد: «راه صحیح، همان راهی است که عامه اهل علم برآیند؛ زیرا ایمان به طور مطلق، تصدیق است و به هرکس خبری برسد و آن را تصدیق کند، صحیح است که گفته شود بدان ایمان آورده و مؤمن است؛ چرا که ایمان عجم‌های عوامی که اسلام را می‌پذیرفتند یا بعضی، بعضی دیگر را تصدیق می‌کردند، از دیدگاه اصحاب علیهم‌السلام اشکالی نداشت.

و نیز اختلاف در مورد کسانی است که در بلندای کوه‌ها زندگی می‌کنند و به هیچ‌وجه در جهان و صانعش - عز و جل - تفکری نمی‌کردند، اما کسانی که در سرزمین مسلمانان رشد و نمو و خداوند را با دیدن آفرینش تسبیح می‌کنند، آنان خارج از مرز تقلیدند...، اما زمانی که معتقد باشد و آن را به صورت قلاده‌ای در گردن خویش که بدان فرا می‌خوانند، قرار دهد بدین گونه اگر حق باشد که حق است و اگر باطل باشد، وبال دعوت‌کننده، پس این مقلد بی‌شک، مؤمن نیست چرا که او در ایمانش تردید دارد.»^(۲) پس مقلد به لحاظ داشتن دلائل و براهینی که ناشی از صدق اعتقاد وی است و هیچ تردیدی بر اعتقادش ندارد، می‌داند که او بر حق است.

(۲-۲-۵) قول راجح

بعد از بیان دلائل در مسئله تقلید در اصول دین، خصوصاً در شناخت خداوند متعال و توحید که رأس و اساس اصول دین است، مشخص شد که اعتقاد به صحت تقلید و عدم وجوب نظر و استدلال در معرفت خداوند تعالی بر دیگر اقوال برتری دارد و این به خاطر قوی و صحیح بودن دلائلی است که جمهور مسلمانان بدان‌ها تمسک جسته‌اند و نیز ضعیف و سست بودن دلائل متکلمین از معتزله و اشاعره و... است.

مسلمانان صدر اسلام بدون شناخت سبک متکلمین، مؤمن بودند و همانگونه که غزالی رحمه‌الله می‌گوید: «ایمان نوری است که خداوند آن را در قلب‌های بندگان می‌اندازد و عطیه و هدیه‌ای از جانب اوست، گاهی با حصول آگاهی و بینش در باطن که شناخت آن ممکن نیست، حاصل می‌گردد و گاهی به وسیله رؤیا و خواب و گاهی با

(۱) غزالی، الجام العوام عن علم الکلام، ص ۸۱.

(۲) ملاًعلی القاری، شرح الفقه الأكبر، ص ۱۴۵.

مشاهده حال انسان دیندار و سرایت نورش به او در اثر همنشینی و همراهی با او، و گاهی نیز با قرینه حال؛ مردی پیش پیامبر ﷺ می آمد و اسلامش را اعلان می کرد و به مجرد مشاهده ایشان ﷺ و سؤال از بعضی از احوالش مسلمان می شد و پیامبر ﷺ اسلامش را قبول می کرد و هیچکس از آنان به کلام و یاد گرفتن دلائل و برهان مشغول نبودند.»^(۱)

حتی اعتقاد سلف صالح -رضی الله عنهم أجمعین- همانگونه که ابن تیمیه رحمه الله می گوید بر عدم وجوب نظر و استدلال بوده است و بر متکلمین به خاطر طول مقدمات و غموضشان و ترسی که بر سالکش از وجوب شک و تردید و اطاله گویی، خرده گیری کرده اند و معترض شده اند و این گفته جماعتی از علما است.^(۲)

و از طرفی دیگر: «این سبک و روش در نقش خود باطل است و بدین خاطر سلف آن را نکوهش نموده است.»^(۳)

البته لازم به یادآوری است که نظر و استدلال حرام نیست؛ بلکه حتی نظر مطلوب است و محتوای بسیاری از آیات قرآن، انسان را بدان فرا می خواند. وجوب هیچ نظر و استدلالی در قرآن و سنت و شیوه سلف صالح -رضی الله عنهم أجمعین- ثابت نشده است.

شرط بودن نظر - بنابر دیدگاه متکلمین - لازمه حکم دادن به عدم صحت ایمان بیشتر مسلمانان است و هرگز انسان عاقل این را نمی گوید؛ زیرا الزام مکلفین به شناخت اصول دین و به خصوص معرفت خداوند بنابر تفصیل، کاری غیرمعقول است و کار معقول، شناخت کلی و اجمالی است بدون دقت شگرفانه و موشکافانه. ابن حجر عسقلانی ذکر می کند که بیشتر امامان مفتی گفته اند: مکلف کردن مردم عوام به اعتقاد اصول دین با دلائلشان جایز نیست؛ زیرا در این سختی و سنگینی وجود دارد که شدیدتر از سختی یاد گرفتن فروع فقهی است.^(۴)

بر این اساس این دیدگاه ابن حجر عسقلانی ارجحیت دارد که می گوید: «هرکس

(۱) غزالی، فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقة، ص ۹۷-۹۸ با تصرف و اختصار و نک: همو، احیاء علوم الدین، ۱/۱۱۳.

(۲) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۵/۵۴۳، نقل با تصرف.

(۳) همان، ۵/۵۴۴ و ۵۴۳.

(۴) ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۱۳/۳۴۹.

نظر را [در شناخت اصول دین] شرط قرار نداده، به معنای انکار نظر نیست؛ بلکه به معنای انکار توقف ایمان بنابر وجوب نظر از دیدگاه کلامیه است؛ و لازمه ترغیب کردن به نظر و استدلال شرط قرار دادن آن نیست.^(۱)

اصل نظری که ابن حجر عسقلانی برای عوام تأیید می‌نماید، نیازی به استدلال و سبک متکلمین ندارد و نیز اشتراط نظر بر عامه مردم، مشقت و تکلیف ما لایطاق است و بدین خاطر تکفیر کسی که راه کلامیه را - همانگونه که ذکر شد - نداند، خطای بسیار بزرگی است.

بر اساس آنچه بیان شد، برای اثبات امور آشکار، نیازی به نظر نیست؛ چرا که این برای بیشتر مردم میسر است و هرکس قرآن را تلاوت کند، به شناخت مطلوب خداوند و اصول دین دست می‌یابد، معرفت قلبی قبل از معرفت عقلی قرار دارد و منظور ما معرفتی است که عقل به تنهایی به آن نمی‌رسد؛ پس هر چیزی که با عقل شناخته می‌شود، اصلی برای شنیدن و دلیلی بر آن نیست.^(۲)

عقلی که خداوند آن را آفریده، شرع را بر آن بنا نموده و تکلیف، همان عقل فطری صریحی است که هیچ قیاسی در آن نیست. این عقل، حاصلی برای ملتهائی است که خداوند تعالی در آن‌ها پیامبران علیهم‌السلام را مبعوث نموده و کتاب‌ها نازل فرموده و نیز این عقل حاصلی، برای اصحاب رضی الله عنهم و بعد از آن‌ها سلف صالح است و این عقلی است که شایسته و بایسته اطاعت است؛ زیرا آنچه را که اثبات می‌کند، به طور قطع حق است «و غیر آن مبنی بر دروغ و ترفند است و بر قیاس‌هائی است که امر در الهیات ملتبس و مشتبه شده و خطا و گفته‌های بی‌اساس در آن زیاد و نزاع و مناقضه و معارضه کش‌دار خواهد بود.»^(۳)

قرآن کریم سرچشمه آیاتی است که به اصول دین و شناخت خداوند منجر می‌شود و برما لازم است تا در پرتو عقل فطری و براساس اسالیب زبان عربی بدون هرگونه تأویلی آن‌ها را درک کنیم، ولی باید با استدلال و تدبر بدان‌ها پراخته شود - همانگونه که ابن حزم می‌گوید: - هرکس که نفسش به عقیده‌ای کشیده شده و قلبش به اعتقادی

(۱) همان، ۳۵۴/۱۳.

(۲) نک: ابن قیم جوزیه، مختصر الصواعق المرسله، ص ۸۵.

(۳) عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی، القائد الی تصحیح العقائد، ص ۲۰۲ و ۲۰۱.

که دلیل آن را نفهمیده، ساکن و مطمئن نشده، در این موقع است که حتماً باید برهان و دلیل را بفهمد تا اینکه نفس خود را از آتشی که هیزم‌های آن انسان و سنگ است، برهاند؛ زیرا اگر متردّد بمیرد، قبل از اینکه دلائل اعتقادهای صحیح شوند، کافر مرده است و تا ابد در آتش می‌ماند.^(۱)

ابن تیمیه از بعضی علما نقل می‌کند که نظر در بعضی حالت‌ها و اوقات و برخی اشخاص واجب است و وجودش به خاطر عوارضی است که بر بعضی از مردم در بعضی از احوال پیش می‌آید نه به خاطر لزوم عمومی.، همچنین می‌گوید: هر علمی واجب می‌شود و اگر جز با نظر حاصل نشود، نظر واجب می‌شود، ولی اگر بادهائی یا بدون نظر حاصل گشت یا اینکه آن علم واجب نبود، پس نظر هم واجب نخواهد بود.^(۲)

استاد محمد رشید رضا رحمته الله در مسئله تقلید، حقیقت را اینگونه بیان می‌کند: «اطمینان قلب بدانچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن مبعوث شده - بدون تردید و سختی - برای نجات در آخرت کافی است و برترین دلیل، همان ارشاد قرآن مبنی بر نظر در نشانه‌های خداوند در آفاق و آنفس است و بدهات عقل در صورت سالم بودن فطرت، کافی است، البته این برای کسی است که به شک‌های فلاسفه و جدل‌های متکلمین و به تقلید مبطلین درگیر نشده باشد.»^(۳)

شیخ محمد عبده رحمته الله بیان می‌کند که برهان عقلی که به یقین منجر می‌شود، فقط در ادله متکلمین وضع نموده‌اند و منحصر نمی‌شود و بسیاری از فلاسفه اولیه بر این مسیر بوده‌اند، این دلائل بسیار کم یافت می‌شوند که در مقدماتشان خللی نباشد و سبکشان از علل صحیح باشد، حتی انسان امّی با نگرش صادق خویش به میان هستی و در شگفتی‌های غریب درون خود به یقین می‌رسد [ولی آنان با آن همه تشکیلات اکثراً درمانده‌اند] و ما مشاهده می‌کنیم که هزاران نفر از این متکلمین که اوقات خود را در تنقیح مقدمات و بناء براهین صرف کرده‌اند، به یقینی که این بی‌سوادان رسیده‌اند، نرسیده‌اند.^(۴)

پس ادعای معتزله و اشاعره بر اجماع وجوب معرفت خداوند بنابر دلیل عقلی - از

(۱) ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الأهواء والنحل، ۲۴۶/۵، ۷۰/۴.

(۲) ابن تیمیه، مجموعه الرسائل الکبری، ۳۴۸/۲.

(۳) محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ۲۳۰/۱.

(۴) همان.

طریق نظر - بعید است؛ زیرا چگونه امکان دارد که اجماع حاصل شده، ولی بیشتر مردم برخلاف آن عمل می‌کنند.^(۱)

البته باید توجه داشت که خداوند متعال عقیده و باور توحیدی را بر مبنای قرآنی که ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾ «این (قرآن) روشنگری برای مردمان است.» و مردمان اقشار مختلف جامعه از کارگر، مهندس، معلّم، کشاورز، بی‌سوا، کم‌سواد، باسواد و ... را شامل می‌شود که هرکدام از مقداری از فهم و درایت برخوردارند، و از طرف دیگر فهم و اندرزگیری از قرآن و سنت بس آسان است؛ چرا که خداوند در سوره قمر چند بار تکرار فرموده که: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^(۲) «ما قرآن را برای یاددادن و یادگرفتن و پنددادن و پندگرفتن آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟» و در سوره دخان می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۳) «ما قرآن را به زبان تو (که عربی است نازل و) آسان کرده‌ایم تا آنان (آن را بفهمند و بیاموزند و) پند گیرند.» و در سوره مبارکه مریم می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾^(۴) «ما قرآن را به زبان تو (که عربی است) ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله آن، پرهیزگاران را (به رضا و نعمت خدای مهربان) مژده دهی، و مردمان سرسخت (دشمن حق و طرفدار باطل) را با آن (از ناخوشنودی و عذاب یزدان) بترسانی.» پس قرآن با تسهیل خداوند، کتابی آسان و سهل است البته برای کسانی که خداوند ﷻ آن‌ها را موفق به آن بگرداند. با همه این اوصاف باید توجه داشت که دیدگاه جمهور در زمینه جواز تقلید در اصول دین بدین معنا نیست که مردمان - با هر درجه از فهم و شعور - قدرت و توانایی عقیده و ایمان خود را با دلیل ندارند بلکه منظور از دیدگاه آن‌ها این است کسی که باور ایمانی خود را که مطابق شریعت است اگرچه با تقلید بدست آورده باشد، مسلمان است و کسی حق تکفیر وی را ندارد و با وجود این دیدگاه هیچ شکی وجود ندارد که با همه فراخوانی که شریعت به تدبّر، تفکر و تعقل

(۱) نک: نوفان عبیدات، الدلالة العقلية في القرآن و مکانتها فی تقرير العقيدة الإسلامية، ص ۱۶۴ - ۱۲۷.

(۲) قمر / ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰.

(۳) دخان / ۵۸.

(۴) مریم / ۹۷.

نموده^(۱) و از طرف دیگر قرآن که مخاطبش مردمان که در درجات مختلفی از فهم می‌باشند بسیار آسان برای پند و اندرزگیری می‌باشد، پس اولی و ایده‌آل این است که مردم دین و عقیده و باورهای ایمانی خود را مستدل و با سیر و سلوک و تدبّر و تعقل و تفکر در آیات آفرینش الله متعال در جهان هستی و انسان و نیز از همه مهمتر در آیات پرشکوه و معجزه‌آسایش قرآن کریم که به فرموده خودش برای پند و درک آسان است، دریابند که هیچ شکی در این اولویت و آثار بس مهم و گرانبمایه آن نیست ولی باید توجه داشت که بنابر دیدگاه جمهور و ادله محکم آن‌ها ایمانی که مطابق شریعت باشد و بدون استدلال و نظر و با تقلید حاصل گشته، قابل قبول است؛ چرا که در اینصورت مردمان بسیاری و اکثریت جامعه از دایره ایمان و توحید خارج می‌شوند؛ چرا که بیشتر مردمان دلیلی بر عقائد خود و اصول ایمانی خود ندارند و نیز انسان‌ها بسیار سخت می‌توانند مسلمان شوند؛ چرا که با این وصف - وجوب استدلال و نظر - باید هر کسی تحت آموزش قرار گیرد و دین را مستدل بیاموزد و بعد ایمان از وی پذیرفته می‌شود که هرگز چنین عملکردی از پیغمبر خدا ﷺ برای قبول اسلام کافران دیده نشده است. (و الله العليمُ اعلمُ بالصواب)

(۱) نک: آیات شریفه: بقره/۲۶۶ و ۱۶۴ و ۱۶۲؛ انفال/۲۲؛ رعد/۴؛ نساء/۸۲؛ محمد/۲۴ و ...

فصل سوّم:

تقلید در مسائل فقهی

(۱-۳) تقلید در مسائل فقهی

(۱-۱-۳) دیدگاه اوّل: وجوب اجتهاد و تحریم تقلید

(۲-۱-۳) دیدگاه دوّم: وجوب تقلید و تحریم اجتهاد

(۳-۱-۳) دیدگاه سوّم: قول تفصیل (وجوب اتّباع)

(۲-۳) تقلید مجتهد

(۳-۳) تقلید صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر

(۴-۳) شروط تقلید

(۵-۳) نتایج حاصل از دیدگاه‌ها

(۱-۳) تقلید در مسائل فقهی^(۱)

مسائل فقهی و عملی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از آن، مسائلی هستند که احکامشان ثابت و یقینی است؛ یعنی احکام آن‌ها از طریق یقین ثابت شده است، نه ظن. مانند وجوب ارکان پنجگانه اسلام، حرمت ربا و زنا، حلال بودن نکاح و بیع و امثال آن. البته نامگذاری برخی از فقها به فروع دین به معنای بنیان و اصل نبودن آن‌ها در شریعت محسوب نمی‌شود. این احکام تابع مقتضیات زمان و مکان نبوده و در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها ثابت و لایتغیر هستند. بدین‌خاطر در شریعت اسلام، تمامی آن مسائل همراه با احکامشان به‌طور مفصل آمده است؛ به گونه‌ای که جایی برای اظهارنظر و اجتهاد باقی نمانده و فهم تمام انسان‌ها در آن برابر است، این اعمال هرچند عملی می‌باشند ولی اعتقاد به آن‌ها از زمره اصول دین می‌باشد، که احکام و مسائل تقلید در آن‌ها در فصل گذشته به‌طور مفصل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. دسته‌ای دیگر از مسائل فرعی، مسائلی هستند که احکامشان ظنی است؛ یعنی از طریق ظن ثابت می‌شوند، نه از طریق یقین. این احکام با دلائل ظنی از حیث سند و دلالت ثابت می‌گردند که اکتشاف آن‌ها نیازمند اجتهاد است و برخی تابع مقتضیات زمان و مکان می‌باشند؛ یعنی با توجه به مقتضیات هر زمان و مکانی، احکامشان متفاوت است، بنابراین احکامشان غیرثابت و متغیر است. بدین‌خاطر در شریعت اسلام جزئیات آن مسائل نیامده؛ بلکه فقط کلیاتی از آن به عنوان اصول کلی آمده تا در هر زمان و مکانی مجتهدین و متخصصین با توجه به نیاز و استعداد مردم، احکام آن

(۱) فقه در لغت به معنی درک و فهم و علم یافتن به چیزی است. خداوند می‌فرماید: ﴿...أَنْظُرْ كَيْفَ

نُصِرْتُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ [الأنعام: ۶۵]. «...بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی

خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه بفهمند.» و از لحاظ اصطلاحی عبارت است از: «الفقه

العلم بالأحكام الشرعية العملية المكتسبة من أدلتها التفصيلية» «فقه، علم به احکام شرعی عملی

است که از ادله تفصیلی (یعنی؛ قرآن، سنت و اجماع) به دست آمده است.» نک: ابن منظور،

لسان العرب، ۵۲۲/۱۳؛ شوکانی، ارشاد الفحول، ۳/۱؛ آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ۷/۱ و

زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، ص ۸-۱۱.

مسائل جزئی را از روی اصول کلی با مراعات ضوابط شریعت، استخراج و استنباط کنند. و از حیث ظنی بودن این دسته از مسائل برخلاف دسته دیگر نیاز به اجتهاد و اظهارنظر دارند و باید عالمانی که جامع علوم اجتهادی هستند و اهلیت و صلاحیت‌های لازم را برای اجتهاد دارند، با اجتهاد و سعی پیگیرشان احکام آن مسائل را از مصادر و منابع احکام شرعی استخراج و استنباط و برای مردم تبیین کنند. علما در مورد تقلید در این دسته از مسائل فقهی اختلاف نظر دارند، در این بخش، اقوال و آراء علما در مورد احکام تقلید در این مسائل فقهی به‌طور مفصل با ذکر ادله مربوطه و تجزیه و تحلیل آراء بیان می‌شود.

(۳-۱-۱) دیدگاه اول: وجوب اجتهاد و تحریم تقلید

دسته‌ای از علما، اجتهاد را امری لازم و تقلید را به طور مطلق ناجایز می‌دانند.^(۱) یعنی بر هر مکلفی واجب است که در امور دینی مربوط به خود اجتهاد کند و به آنچه بر اثر اجتهاد به آن رسیده است، عمل نماید و به هیچ وجه جایز نیست که از دیگران تقلید نماید.

این قول ظاهریه و معتزله بغداد و گروهی از فقه‌های امامیه است.^(۲) البته امام شوکانی این قول را به جمهور علما نسبت می‌دهد و می‌گوید: اگر منع از تقلید اجماع علما نباشد، حداقل مذهب جمهور علماست.^(۳) و ابن حزم ادعا کرده که تمام علما بر نهی از تقلید، اجماع و اتفاق نظر دارند.^(۴) و در کتاب النبد الکافیة فی علم الأصول می‌گوید:^(۵) «تقلید حرام است و بر کسی جایز نیست که قول دیگری را بدون دلیل و برهان بپذیرد. به جز قول پیامبر خدا ﷺ؛ آن هم بر اساس این دستور خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾»^(۶) «از

(۱) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۴- ابن حزم، الإحکام فی أصول الأحکام، ۶-۷۹۳- آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۱۷۰/۳.

(۲) ابن حزم، الإحکام فی أصول الأحکام، ۶-۷۹۳- آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۱۷۰/۳.

(۳) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۴.

(۴) ابن حزم، الإحکام فی أصول الأحکام، ۶/۷۹۳.

(۵) ابن حزم، النبد الکافیة فی علم الأصول، ۱/۷۱.

(۶) اعراف/۳.

چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان میپذیرید).»

قراض می‌گوید: این قول، مذهب مالک و جمهور علماست که آنان اجتهاد در فروع دین را واجب و تقلید را باطل می‌دانند.^(۱) بعضی از قدریه هم چنین نظری دارند و گفته‌اند که بر عامی هم لازم است که در مسائل فرعی دین، اجتهاد و استدلال کند.^(۲) یعنی به نظر آنان تقلید در فروع دین جایز نیست و هرکس باید در مسائل فرعی مربوط به خود اجتهاد کند و به آنچه بر اساس اجتهاد بدان رسیده است، عمل کند.

ادله این دیدگاه

این دسته از علما برای اثبات نظرشان به دلایلی از قرآن، سنت و عقل استدلال و استناد کرده‌اند:

قرآن: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۳) «این که به دروغ از زبان خدا چیزی را بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید.» وجه استدلال به این آیه، این است که قبول کردن رأی و نظر دیگران از روی تقلید، قبول کردن چیزی نامعلوم است، بنابراین از آن نهی شده است. در آیه دیگری خداوند به نهی از تقلید تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۴) «همینگونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم‌دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که منتعمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم.» با توجه به این آیه، چنین استدلال می‌شود که خداوند متعال، تقلید را مورد نکوهش قرار داده است.

(۱) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۳.

(۲) غزالی، المستصفی، ۱/۳۷۲.

(۳) اعراف/۳۳.

(۴) زخرف/۲۳.

(۵) آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۳/۱۷۰- رازی، المحصول، ۶/۱۷۰، -/ شوکانی، ارشاد

الفحول، ۲/۲۴۵.

بنابراین این قاعده استنباط می‌شود که انجام هر امر مذموم و ناپسند، جایز نیست، پس تقلید جایز نیست.^(۱)

همچنین خداوند متعال در آیه دیگری اهل تقلید را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: ﴿بَلْ تَتَّبِعْ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^(۲) و^(۳) «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم (نه از چیز دیگری). آیا اگر پدرانشان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟)».

علاوه بر آیات مذکور، خداوند متعال مسلمانان را امر کرده است که مسائل اختلافی را به آراء و نظرات اشخاص برنگردانند، بلکه فقط آن را به کتاب و سنت برگردانند، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۴) «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.»

سنت: احادیثی که مانعین تقلید برای اثبات دیدگاه خویش به آن استدلال کرده‌اند، دو حدیث زیر می‌باشد.^(۵)

«طلب العلم فريضة على كل مسلم»^(۶) «طلب علم (شرعی) بر هر مسلمانی فرض

(۱) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۸.

(۲) بقره/ ۱۷۰.

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۱۵/۲۰.

(۴) نساء/ ۵۹.

(۵) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲۴۵/۲.

(۶) آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ۳/ ۱۷۰ - رازی، المحصول، ۶/ ۱۰۹.

(۷) (ضعیف): این روایت از طریق انس بن مالک و جابر بن عبدالله و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و علی بن ابی طالب و حسین بن علی و ابوسعید الخدری و ابوهریره و ابی بن کعب از رسول الله ﷺ روایت شده است:

طریق انس بن مالک ﷺ: چهل طریق دارد؛ طریق اول: ابویعلی (ش ۴۰۳۵) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن أبي بكر (المقدمي) حدثنا عبد الصمد (بن عبدالوارث) حدثنا زياد (بن عبدالله النميري) قال سمعت أنس بن مالك يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: طلب

العلم فريضة على كل مسلم» اما زياد بن عبد الله النميري «ضعيف الحديث» است. [ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۲۰۸۷)] وساير رجالش «رجال صحيحين» مى باشد.

طريق دوم: ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۵۲ ص ۳۴۱) روايت کرده است: «قرأت بخط أبى الحسن الحنائى أنبأنا أبو الحسن على بن حمزة بن على الهاشمى حدثنا أبو عمر محمد بن موسى بن فضالة حدثنا أبو الحسن أحمد بن أنس بن مالك حدثنا محمد بن حسين بن أبى الدرداء قال سمعت إبراهيم بن عبد الحميد الجرشى يقول سمعت زياد بن أبى زياد سمعت أنس بن مالك يقول سمعت رسول الله ﷺ يقول: طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «واهى» است چرا كه زياد بن أبى زياد الجصاص: امام يحيى بن معين گفته است: «ليس بشيء» و امام على بن المدينى گفته است: «ليس بشيء وضعفه جداً» و امام ابوزرعہ گفته است: «واهى الحديث» و امام ابوحاتم رازى گفته است: «منكر الحديث» و امام نسايى گفته است: «ليس بثقة» و امامان دارقطنى و ابن عدى گفته اند: «متروكٌ» و امامان بزار و عجلى گفته اند: «ليس به بأس» و اما ابن حبان در «ثقات» گفته است: «ربما وهم» و امام ذهبى در جواب «توثيق» اين ها گفته است: «قلت: بل هو مجمع على ضعفه» [ابن حجر، تذيب التهذيب (ج ۳ ص ۳۶۸) / ذهبى، ميزان الاعتدال (ج ۲ ص ۸۹)].

طريق سوم: بخارى، التاريخ الكبير (ج ۴ ص ۳۵۷) / بيهقى، شعب الايمان (ش ۱۶۶۳) / ابونعيم، اخبار اصبهان (ج ۷ ص ۳۷۶) / ابن الشجرى، امال (ص ۴۴) / عقيلى، الضعفاء الكبير (ج ۲ ص ۲۳۰) / خطيب بغدادى، تاريخ بغداد (ج ۹ ص ۳۶۳) / رافعى، التدوين فى اخبار قزوين (ج ۱ ص ۱۶۶) از طريق (حماد الحناط والحسن بن عطية) روايت کرده اند: «ثنا طريف بن سليمان أبو عاتكة عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: اطلبوا العلم ولو بالعين فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «واهى» است چرا كه طريف بن سليمان أبو عاتكة: امام ابوحاتم رازى گفته است: «ذاهب الحديث» و امام بخارى گفته است: «منكر الحديث» و امام نسايى گفته است: «ليس بثقة» و امام ابن عبد البر گفته است: «ذكره السليمانى فيمن عرف بوضع الحديث» و امام دارقطنى گفته است: «ضعيفٌ» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۲ ص ۱۴۱)].

چهارم: المعجم الاوسط (ج ۳ ص ۵۷ و ۸ ص ۳۴۷) / ابن الشجرى، امالى (ص ۵۳) / ابوالشيخ ابن حيان، طبقات المحدثين باصبهان (ش ۱۴) / ابونعيم، اخبار اصبهان (ج ۶ ص ۱۳۳) و حلية الاولياء (ج ۸ ص ۳۲۳) / ابن عدى، الكامل (ج ۳ ص ۱۸۵) / خطيب بغدادى، تاريخ بغداد (ج ۴ ص ۱۵۶) / العلل المتناهي (ش ۷۱) از طريق (مستلم بن سعيد و سلام الطويل ومسعر بن كدام وميمون بن زيد ومعمربن راشد ونافع وابى عروة البصرى) روايت کرده اند: «عن زياد بن ميمون (بن ابى عمار) عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ «طلب العلم فريضة على كل مسلم.» اما اين اسناد «موضوع» است چرا كه زياد بن ميمون بن ابى عمار: امام ابوداود گفته است: «أُتيته فقال: أستغفر الله وضعتُ

هذه الاحادیث» و امام یزید بن هارون گفته است: «كان كذاباً» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس یسوی قلیلاً ولا كثيراً؛ لیس بشيء.» و امام ابوزرعه رازی گفته است: «واهی الحدیث» و امام ابواتم رازی گفته است: «یقال انه كذاب ترك حديثه» و امام بخاری گفته است: «تركوه» و امام ابن عدی گفته است: «لا أعرف له عن غیر أنس وأحادیثه مقدار ما يرويه لا يتابعه أحد عليه» و صراحته گفته است: «انی لم ألق أنساً» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۴۹۷) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۹۴) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۱۸۵) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۳ ص ۵۴۴)]

طریق پنجم: بیهقی، شعب الایمان (ش ۱۶۶۴) روایت کرده است: «أخبرنا أبو عبد الله الحافظ ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب الأصم ثنا العباس بن محمد الدوري ثنا أبو النضر هاشم بن القاسم ثنا المستلم بن سعيد عن زياد بن عامر عن أنس بن مالك: أن النبي ﷺ قال: طلب العلم فريضة على كل مسلم والله يحب إغائة للهفان» اما (زياد بن عامر) «تصحيف» شده است و اصلش: (زياد بن ابی عمار) می باشد؛ چرا که همین حدیث را امام ابن ابی الفوارس در الرابع من الفوائد المنتقاة (ش ۱۶۰) روایت کرده است: «حدثنا احمد (بن عبدالله بن يوسف) ثنا عمر (بن شبه النمیری) ثنا (هاشم بن القاسم) قیصر ابوالنضر ثنا المستلم بن سعيد الواسطي عن زياد بن ابی عمار عن انس بن مالك عن النبي ﷺ قال: طلب العلم فريضة على كل مسلم»

و احمد بن عبد الله بن يوسف سجستانی: امام خطیب بغدادی گفته است: «كان ثقة» [خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۴ ص ۲۲۵)] و عمر بن شبة بن عبيدة النمیری: امام ذهبی گفته است: «الحافظ العلامة الأخباری الثقة» [ذهبی، تذكرة الحفاظ (ج ۲ ص ۵۱۶)] و سایر رجالش، همان رجال اسناد بالاست.

و دیدیم که زیاد بن میمون بن ابی عمار: امام ابوداود گفته است: «أثبته فقال: أستغفر الله وضعت هذه الاحادیث» و امام یزید بن هارون گفته است: «كان كذاباً» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس یسوی قلیلاً ولا كثيراً؛ لیس بشيء.» و امام ابوزرعه رازی گفته است: «واهی الحدیث» و امام ابواتم رازی گفته است: «یقال انه كذاب ترك حديثه» و امام بخاری گفته است: «تركوه» و امام ابن عدی گفته است: «لا أعرف له عن غیر أنس وأحادیثه مقدار ما يرويه لا يتابعه أحد عليه» و صراحته گفته است: «انی لم ألق أنساً» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۴۹۷) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۹۴) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۱۸۵) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۳ ص ۵۴۴)]

طریق ششم: ابن ماجه (ش ۲۲۴) / المعجم الاوسط (ج ۱ ص ۷) / ابویعلی (ش ۲۸۳۷) / بزار (ش ۶۷۴۶) / ابن عدی، الكامل (ج ۲ ص ۳۸۲ و ج ۶ ص ۷۱) / ابن عساکر، تاریخ دمشق

(ج ۴۳ ص ۱۴۱) / جرجانی، تاریخ جرجان (ص ۳۱۶) از طریق (هشام بن عمار و علی بن عیاش الحمصی و سهب بن حماد و أحمد بن عبدة و محمد بن بکار) روایت کرده‌اند: «حدثنا حفص بن سليمان حدثنا كثير بن شنظير عن محمد بن سيرين عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: طلب العلم فريضة على كل مسلم وواضع العلم عند غير أهله كمقلد الخنازير الجواهر واللؤلؤ والذهب.» اما این اسناد «باطل» است چرا که حفص بن سليمان الأسدی أبو عمر البزاز: امام ابن خراش و یحیی بن معین گفته‌اند: «کذاب» و امام ابواحمد حاکم گفته است: «ذاهب الحديث» و امام عبدالرحمن بن مهدی گفته است: «والله ما تحل الرواية عنه» و امامان بخاری و ابوحاتم و مسلم و احمد بن حنبل و نسایی و ابن حجر می‌گویند: «متروک» و امام صالح بن محمد گفته است: «لا یکتب حدیثه و أحادیثه كلها مناکیر» و امام ذهبی هم گفته است: «واه» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۲ ص ۴۰۰) و تقریب التهذیب (ش ۱۴۰۵) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۴۰۶)]

طریق هفتم: بیهقی، شعب الایمان (ش ۱۶۶۵) / ابن عدی، الکامل (ج ۲ ص ۳۷۰) از طریق (محمد بن أبی بکر و محمد بن موسی الحرشی) روایت کرده‌اند: «ثنا حسان بن سیاه ثنا ثابت عن أنس بن مالك: عن النبي ﷺ قال: طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «واهی» است چرا که ابوسهل حسان بن سیاه الأزرق: امامان دارقطنی و ابن عدی می‌گویند: «ضعیف» و امام ابن حبان هم می‌گوید: «يأتي عن الاثبات بما لا يشبه حديثهم» و امام ابونعیم می‌گوید: «روی عن ثابت بمناکیر ضعیف» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۴۷۸) / ابونعیم، الضعفاء (ش ۵۴)] همچنین امام بزار گفته است: «هذا كذب ليس له أصل عن ثابت عن أنس» [بزار، المسند (ج ۱ ص ۱۷۲)]

طریق هشتم: ابن سمعون، امالی (ش ۲۵۷) روایت کرده است: «حدثنا أبو بكر محمد بن يونس المقرئ حدثنا جعفر بن شاکر حدثنا الخلیل بن زکریا حدثنا محمد بن ثابت حدثنا أبی عن أنس رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال طلب العلم فريضة على أمتي» اما این اسناد هم «واهی» است چرا که الخلیل بن زکریا الشیبانی: امام عقیلی گفته است: «یحدث بالبواطیل عن الثقات» و امام صالح بن محمد الجزره گفته است: «لا یکتب حدیثه» و امام القاسم بن زکریا گفته است: «هو والله کذاب» و امام ازدی و ابن حجر گفته‌اند: «متروک» و امام ذهبی هم گفته است: «متهم» و امام ابن عدی گفته است: «عامه أحادیثه مناکیر» و امام جعفر الصائغ گفته است: «كان ثقة مأمونا»!! [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۳ ص ۱۶۶) و تقریب التهذیب (ش ۱۷۵۲) / ذهبی، الکاشف (ش ۱۴۱۲)]

طریق نهم: ابویعلی (ش ۲۹۰۳) روایت کرده است: «حدثنا سريج حدثنا أبو حفص الأبار عن رجلٍ من أهل الشام عن قتادة عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم.» اما اسنادش «ضعیف» است چرا که راوی آن مبهم می باشد: «عن رجلٍ من أهل الشام».

طریق دهم: المعجم الاوسط (ج ۸ ص ۱۹۵) / ابوبکر الاسماعیلی، معجم الشيوخ (ش ۳۹۷) روایت کرده اند: «حدثنا موسى بن سهل نا أبو تقی هشام بن عبد الملك ثنا المعافی بن عمران التجیبی نا إسماعیل بن عیاش عن یونس بن یزید الإیلی عن الزهری عن أنس بن مالک أن رسول الله ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم.» اما این اسناد هم «ضعیف» است چرا که روایات اسماعیل بن عیاش از شامیان صحیح و از غیر شامیان ضعیف است چنان که امامان بخاری، احمد، دحیم، یحیی بن معین، عمرو بن علی فلاس و ابن حجر گفته اند [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۳۲۱)] و یونس بن یزید هم غیر شامی است.

طریق یازدهم: بزار (ش ۷۴۷۸) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن معمر البحرانی حدثنا أبو عاصم عن إبراهيم بن سلام عن حماد بن أبي سليمان عن إبراهيم النخعی عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت «واهی» است چرا که إبراهيم بن سلام: امام ابن حجر گفته است: «لا يعرف» و امام ازدی هم گفته است: «ضعیف» و امام ذهبی هم گفته است: «لا يعرف إلا بها رواه البزار» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۱ ص ۶۴)].

طریق دوازدهم: امام ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۴ ص ۲۶۲) گفته است: «سلام أو بن سلام روي عن حماد بن أبي سليمان عن إبراهيم النخعی عن أنس طلب العلم فريضة.» اما امام ابو حاتم در ادامه گفته است: «سلام متروک» لذا اسنادش «واهی» است.

طریق سیزدهم: ابن الاعرابی، المعجم (ش ۱۷۸۶) و من طریقہ بیهقی، شعب الایمان (ش ۱۶۶۶) / تمام رازی، الفوائد (ش ۱۷۶۲) از طریق (العباس بن عبد الله الترقفی و إسماعیل بن عباد الارسوفی) روایت کرده اند: «ثنا رواد بن الجراح عن عبد القدوس عن حماد بن أبي سليمان عن إبراهيم قال: لم أسمع من أنس بن مالك إلا حديثا واحدا سمعته يقول: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما عبد القدوس بن حبيب الكلاعی ابوسعید الشامی: امام عبدالرزق گفته است: «ما رأيت ابن المبارك يفصح بقوله كذاب الا لعبد القدوس» و امام ابن حبان گفته است: «كان يضغ الحديث» و امام بن عیاش گفته است: «لا أشهد على احد بالكذب الا على عبد القدوس» و امام عمرو بن علی الفلاس گفته است: «اجمعوا على ترك حديثه» و امام نسایی گفته است: «ليس

بثقة» و امام ابن عدی گفته است: «احادیثه منكرة الاسناد والمتن» و امامان مسلم و ابن عمار گفته- اند: «ذاهب الحديث» و امام بخاری گفته است: «تركوه منكر الحديث» و امام ابوداود گفته است: «ليس بشيء» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۴ ص ۴۵)].

طریق چهاردهم: طبرانی، مسند الشاميين (ج ۳ ص ۲۰۲) روایت کرده است: «حدثنا أبو الجارود مسعود بن محمد الرملي ثنا عمران بن هارون الصوفي ثنا رشدين بن سعد عن معاوية بن صالح عن إسحاق بن عبد الله ابن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این اسناد «ضعيف» است؛ چرا که رشدين بن سعد بن مفلح بن هلال المهری «ضعيف الحديث» است. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۲۷۸) و تقريب التهذيب (ش) / ذهبي، الكاشف (ش ۱۵۷۵)].

طریق پانزدهم: طبرانی، مسند الشاميين (ج ۴ ص ۳۰۴) روایت کرده است: «حدثنا أبو عبيدة عبد الوارث بن إبراهيم العسكري ثنا محمد بن جامع العصار ثنا محمد بن عثمان القرشي عن أبي نعيم الخراساني عن مقاتل بن حيان عن مكحول عن أنس بن مالك قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «واهی» می باشد چرا که اولاً: محمد بن جامع البصري العطار: امام ابو حاتم و ابویعلی گفته اند: «ضعيف الحديث» و امام ابن عدی گفته است: «ضعيف؛ لا يتابع على أحاديثه» و امام دارقطنی گفته است: «ليس بالقوي» و امام ابن عبد البر گفته است: «متروك» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است!! [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۹۹)] و ثانیاً: عمر بن صبح بن عمران ابونعيم الخراساني التميمي: امامان اسحاق بن راهويه و ازدی گفته اند: «كذاب» و امام ابن حبان هم گفته است: «يضع الحديث على الثقات لا يحل كتب حديثه إلا على وجه التعجب» و امام دارقطنی گفته است: «متروك» و امام نسایی هم گفته است: «ليس بثقة» و امام ابونعيم اصفهانی گفته است: «روي عن قتادة و مقاتل الموضوعات» و امامان ابو حاتم و ابن عدی گفته اند: «منكر الحديث» و امام سلیمانی هم گفته است: «عمر بن الصبح وضع آخر خطب النبي ﷺ» و امام ابن حجر هم گفته است: «متروك كذبه ابن راهويه» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۷ ص ۴۶۳) و تقريب التهذيب (ش ۴۹۲۲)].

طریق شانزدهم: عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۲۴۹) / ابن الاعرابی، المعجم (ش ۲۰۳۶) و من طریق شهاب القضاة، المسند (ش ۱۷۵) از طریق (عبد الرحمن بن خلف و موسی بن حماد) روایت کرده اند: «ثنا حجاج بن نصير ثنا المثني بن دينار عن أنس قال قال رسول الله ﷺ: طلب العلم

فريضة على كل مسلم» اما اين روايت «واهى» است چرا كه اولاً: حجاج بن نصير الفساطيطى: امام ابن حجر گفته است: «ضعيف كان يقبل التلقين» وامام على بن مدينى گفته است: «ذهب حديثه كان الناس لا يحدّثون عنه» و امام ابوحاتم رازى گفته است: «منكر الحديث ضعيف الحديث ترك حديثه كان الناس لا يحدّثون عنه» وامام نسايى گفته است: «ليس بثقة ولا يكتب حديثه» و امام عجلى هم گفته است: «كان معروفاً بالحديث ولكنه أفسده أهل الحديث بالتلقين كان يلقي و أدخل في حديثه ما ليس منه فترك» وامام بخارى گفته است: «سكتوا عنه» وامامان دارقطنى وازدى و ابن سعد و ابن قانع گفته اند: «ضعيف» وامام ذهبى گفته است: «ضعفوه وشد ابن حبان فوثقه» وامام يحيى بن معين گفته است: «كان شيخاً صدوقاً ولكنهم أخذوا عليه أشياء في حديث شعبة كان لا بأس به» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۲ ص ۲۰۸) وتقريب التهذيب (ش ۹۴۴) / ذهبى، الكاشف (ش ۱۱۳۹)] وثانياً: المثنى بن دينار: امام عقيلى گفته است: «فى حديثه نظر» [عقيلى، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۲۴۹)]

طريق هفدهم: ابن بشران، امالى (ج ۱ ص ۲۵۹) روايت کرده است: «أخبرنا دعلج بن أحمد ثنا محمد بن أيوب أنا سليمان بن زيد مولى بنى هاشم ثنا على بن يزيد الصدائى عن أبى شيبة عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «واهى» است چرا كه سليمان بن زيد المحاربى مولى بنى هاشم: امام يحيى بن معين گفته است: «ليس بثقة كذاب ليس يسوى حديثه فلساً» وامام نسايى گفته است: «ليس بثقة متروك الحديث» وامام ابن حبان گفته است: «يروى عن البراء ما لا أصل له وعن الثقات ما لا يشبه حديثه الأثبات لا يحتج بخبره» وامام ابوحاتم گفته است: «ليس بالقوى وهو أحسن حالا وأصلح من فائد» وامام ابن عدى گفته است: «قليل الحديث ولم أر له حديثاً منكراً جداً فأذكره» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۴ ص ۱۹۳) / ابن حبان، المجروحين (ج ۱ ص ۳۷۴)].

طريق هجدهم: ابن سمعون (ش ۲۳) / ابن الجوزى، العلل المتناهيه (ش ۶۳) / ابن عساكر، تاريخ دمشق (ج ۵ ص ۱۹۴) از طريق (أبو على محمد بن محمد بن أبى حذيفة الدمشقى) روايت کرده اند: «حدثنا أحمد بن محمد بن أبى الخناجر قال حدثنا موسى بن دواد (الضبي) قال حدثنا حماد بن سلمة عن قتادة عن أنس قال قال النبي ﷺ طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما چيزى از (أبو على محمد بن محمد بن أبى حذيفة الدمشقى) نيافتم.

طريق نوزدهم: ابوطاهر السلفى، الطيوريات (ش ۶۷۳) / ابن عدى، الكامل (ج ۳ ص ۲۵۷) / ابن عساكر، تاريخ دمشق (ج ۶ ص ۱۱۳) از طريق (علان المصرى وعبد الجبار بن أحمد السمرقندى

وعبد الله بن سليمان بن الأشعث) روایت کرده‌اند: «حدثنا جعفر بن مسافر التنيسي حدثنا يحيى بن حسان حدثنا سليمان بن قرم عن ثابت عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: طلب العلم فريضةً على كل مسلم.» اما سليمان بن قرم بن معاذ التميمي الضبي: امام ابن حجر گفته است: «سوء الحفظ يتشيع» [ابن حجر، تقریب التهذيب (ش ۲۶۰)] واین یکی از خطاهای وی می‌باشد چرا که امام بزار گفته است: «هذا كذبٌ ليس له أصلٌ عن ثابت عن أنس» [بزار، المسند (ج ۱ ص ۱۷۲)].

طریق بیستم: ابواحمد الحاکم، الاسامی والکنی (ج ۱ ص ۴۰) / تمام رازی، الفوائد (ش ۱۶۴۹) / ابن الجوزی، العلل المتناهیه (ش ۷۳) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۲ ص ۳۲۲) از طریق (أبو المنذر محمد بن سفر بن المنذر و احمد بن محمد بن عنبسة وابوعروبه) روایت کرده‌اند: «ثنا سليمان ابن سلمة الخبائري ثنا بقیة عن الأوزاعي عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اسنادش «باطل» است چرا که سليمان بن سلمة الخبائري: امام ابن الجنید گفته است: «كان يكذب» و امام ابوحاتم گفته است: «متروكٌ» و امام نسایی گفته است: «ليس بشيء» و امام خطیب بغدادی گفته است: «مشهور بالضعف» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۳ ص ۹۳)].

طریق بیست و یکم: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۶۸ ص ۲۲۶) روایت کرده است: «أخبرنا أبو القاسم نصر بن أحمد بن مقاتل أنا جدی أبو محمد قراءة عليه نا أبو الحسن علی بن محمد بن شجاع الربعی أنا أبو الحسن أحمد بن إبراهيم بن أحمد بن علی ابن فراس العبقي نا أبو علی عبيد الله بن محمد بن أبي رجاء الزيات بمكة نا أبو قرصافة محمد بن عبد الوهاب العسقلاني نا آدم بن أبي إياس نا بقیة بن الوليد حدثني شيخٌ من أهل دمشق حدثني إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة الأنصاري عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «العلم فريضة على كل مسلم» اما معلوم نیست که شيخ بقیة بن الوليد چه کسی است: «حدثني شيخٌ من أهل دمشق»

طریق بیست و دوم: ابن عدی، الکامل (ج ۴ ص ۲۰۹) ومن طریقہ ابن الجوزی، العلل المتناهیه (ش ۶۲) روایت کرده‌اند: «انا بابويه بن خالد قال انا الحسن بن عرفة قال انا عبدالله بن خراش عن العوام بن حوشب عن ابراهيم التيمي عن انس ابن مالك قال النبي ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «باطل» است چرا که عبد الله بن خراش بن حوشب الشيباني: اما ساجی گفته است: «ضعيفُ الحديث جدا ليس بشيء كان يضعُ الحديث» و امام نسایی هم گفته است: «ليس بثقة» و امام ابن عمار هم گفته است: «كذابٌ» و امام بخاری می‌گوید: «منكر الحديث»

و امام ابو حاتم هم می گوید: «منكر الحديث ذاهب الحديث ضعيف الحديث» و امام ابو زرعه گفته است: «ليس بشيء ضعيف الحديث» و امام ابن عدی می گوید: «عامّة ما يرويه غير محفوظ» و امام دارقطنی هم گفته است: «ضعيف» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۵ ص ۱۹۷)]

طريق بيست وسوم: ابن الجوزي، العلل المتناهية (ش ۶۸) / خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۴ ص ۲۰۷ و ج ۹ ص ۱۱۱) / رافعی، التدوين في اخبار قزوین (ج ۱ ص ۱۰۰) از طريق (ابو عبد الله محمد بن عبد الله و ابو عثمان سعيد بن ابي سعيد و محمد بن عبد الله بن نعيم) روايت کرده اند: «انا ابو اسحاق ابراهيم بن محمد بن عمرويه الواعظ قال حدثنا ابو العباس احمد بن الصلت بن المغلس الحماني قال حدثنا بشر بن الوليد قال نا أبو يوسف قال نا أبو حنيفة قال سمعت أنس بن مالك يقول قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «موضوع» است چرا كه ابو العباس احمد بن الصلت بن المغلس الحماني: امام خطيب بغدادی گفته است: «يضع الحديث» و امام ابن عدی می گوید: «ما رأيت في الكذابين أقل حياء منه» و امامان دارقطنی و ابن ابی الفوارس می گویند: «كان يضع الحديث» و امام ابن حبان می گوید: «علمت أنه يضع الحديث» و ابن قانع می گوید: «ليس بثقة» و امام ذهبی می گوید: «هالك» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۲۷۱) / ذهبی، ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۱۰۵) / خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۴ ص ۲۰۷) / دارقطنی، سوالات الحاكم (ش ۳۴)] و امام دارقطنی هم گفته است: «لم يلحق أبو حنيفة أحدا من الصحابة» [خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۴ ص ۲۰۷)].

طريق بيست و چهارم: رافعی، التدوين في اخبار قزوین (ج ۱ ص ۱۴۸) روايت کرده است: «رأيت بخط القاضي عبد الملك بن أحمد بن محمد ابن عبد الملك، وقد أنبأنا عنه غير واحد، سمعت جدي محمد بن عبد الملك ابن المعافي يقول حدثني والدي حدثني والدي المعافي، حدثني والدي الفضل حدثني والدي عون، حدثني والدي المعافي، حدثني والدي زكريا، حدثني والدي حبش عن والده المعافي، عن محمد بن الحسن عن أبي حنيفة عن أنس بن مالك، عن النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين اسناد «واهی» است چرا كه (عون و معافی و زكريا و حبش و معافی) همه مجهول هستند و چیزی از آن ها نيافتم.

طريق بيست و پنجم: خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۷ ص ۳۸۶) / ابن الجوزي، العلل المتناهية (ش ۶۹) از طريق (محمد بن احمد بن رزق) روايت کرده اند: «انا ابو احمد الحسن بن علي بن عبيد الخلال قال انا محمد بن حاضر بن حيان قال انا عمران بن عبدالله قال نا محمد بن حفص عن ميسرة

بن عبدالله عن موسى ابن جابان عن انس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما اين روايت هم «موضوع» است چرا كه ميسرة بن عبد ربه: خويش اعتراف به «وضع احاديث» کرده است وامامان ابوداود وابن حبان وابوحاتم رازی و نسایی و مسلمة بن القاسم گفته‌اند: «يضع الحديث» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۱۳۸)].

طريق بيست و ششم: ابن عدی، الكامل (ج ۲ ص ۴۳۵) و من طريقه ابن الجوزي، العلل المتناهي (ش ۷۲) روايت کرده‌اند: «انا عمر بن سنان قال انا عبد الوهاب بن الضحاك قال انا ابن عياش عن ابي سهل عن مسلم الملائني عن انس قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «باطل» است چرا كه حسام بن مصك أبو سهل البصري: امام احمد بن حنبل گفته است: «مطروح الحديث» وامام يحيى بن معين گفته است: «ليس بشيء؛ لا يكتب من حديثه شيء» وامام ابوزرعه گفته است: «واهي الحديث منكر الحديث» وامام نسایی گفته است: «ضعيف» و امامان عمرو بن علي الفلاس و دارقطني گفته‌اند: «متروك الحديث» وامام عبدالله بن مبارك گفته است: «ارم به» وامام ابن حبان گفته است: «كان كثير الخطأ فاحش الوهم حتى خرج عن حد الاحتجاج به» وامام علي بن المديني گفته است: «لست أحدث عنه بشيء» و امام ابوداود گفته است: «ليس بثقة» وامام ابوحاتم گفته است: «لين حديث ليس بقوي يكتب حديثه» و امام ابن عدی گفته است: «عامة حديثه أفرادات و غرائب و هو مع ضعفه حسن الحديث و هو إلى الضعف أقرب منه إلى الصدق» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۲ ص ۲۴۴)].

طريق بيست و هفتم: ابن عبدالبر، جامع بيان العلم وفضله (ج ۱ ص ۹) روايت کرده است: «أخبرنا أبو عبد الله عبيد بن محمد قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد القاضي بالقلمزم املاء قال أرنا محمد بن أيوب بن يحيى القلزمي قال نا عمران بن هارون قال أرنا بقية بن الوليد قال أرنا جرير بن حازم عن الزبير بن الخريت عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما عمران بن هارون البصري: امام ذهبي گفته است: «شيخ لا يعرف حاله أتى بخبر منكر ما تابعه عليه أحد» [ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۳ ص ۲۴۴)] لذا اسنادش «ضعيف» است.

طريق بيست و هشتم: خطيب بغدادی، الفقيه والمتفقه (ش ۱۶۱) روايت کرده است: «أخبرني محمد بن الحسين بن إبراهيم الخفاف نا أبو القاسم الغازي الحسن بن جعفر الصوفي نا أبو بكر محمد بن حمدون الضرير الجرجاني - بجرجان - نا محمد ابن عمر بن العلاء نا بشر بن الوليد الكندي نا عبد الحميد بن الحسن الهاللي عن حميد عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب الفقه فريضة على

کل مسلم» اما این اسناد هم «موضوع» است چرا که محمد بن الحسین الوراق الخفاف: امام خطیب بغدادی گفته است: «کذاب وضاع؛ کان غیر ثقة لا أشک انه کان یرکب الأحادیث ویضعها ویختلق أسماء وأنساباً عجیباً لقوم حدث عنهم وعندی عنه من تلك الأباطیل أشياء كثيرة» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۵ ص ۱۴۲)].

اما طریق بیست و نهم: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۰ ص ۳۷۳) گفته است: «حدثني عبد الواحد بن علي الأسدي قال قال لي محمد بن أبي الفوارس روي بن بطة عن البغوي عن مصعب بن عبد الله عن مالك عن الزهري عن أنس عن النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما امام ابن حجر گفته است: «هذا باطل؛ عبید الله بن محمد بن بطة العکبری الفقیه امام لکنه ذو أوهام.» و امام خطیب بغدادی هم گفته است: «هذا الحديث باطل من حديث مالك ومن حديث مصعب عنه ومن حديث البغوي عن مصعب وهو موضوع بهذا الإسناد والحمل فيه على بن بطة» و امام ذهبی هم گفته است: «غلط ودخل عليه إسناد في إسناد» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۴ ص ۱۱۲) / خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۰ ص ۳۷۳) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱۶ ص ۵۳۰)] و امام دارقطنی هم گفته است: «لا يثبت (عن مالك)» و امام ابوطاهر المقدسی گفته است: «لا أصل له عن مالك بن انس» [ابوطاهر المقدسی، معرفة التذكرة (ش ۵۰۴) / ابن حجر، لسان المیزان (ج ۱ ص ۱۳۲)].

طریق سی ام: ابن عدی، الكامل (ج ۱ ص ۲۰۲) روایت کرده است: «حدثنا احمد بن هارون البلدي حدثنا عبد الله بن يزيد الأعمی حدثنا محمد بن سليمان بن أبي داود حدثنا معان بن رفاعة حدثنا عبد الوهاب بن بخت عن أنس قال ان النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت «موضوع» است چرا که احمد بن هارون البلدی: امام ابن عدی وابوعروبه وی را «متهم به وضع» احادیث کرده اند [ابن عدی، الكامل (ج ۱ ص ۲۰۲)].

طریق سی و یکم: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۱ ص ۴۲۳) روایت کرده است: «أخبرنا القاضي أبو العلاء حدثنا أبو الحسن علي بن خفيف بن عبد الله الدقاق حدثنا أبو الحسين محمد بن احمد بن يزيد الكديمي حدثنا عبید الله بن موسى عن الأعمش قال ما سمعت من أنس إلا حديثاً واحداً سمعته يقول قال النبي ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این اسناد هم «واهی» است چرا که اولاً: ابوالحسن علی بن خفیف بن عبد الله الدقاق: و امام ابن ابی الفوارس گفته است: «كان سيء الحال في الرواية غير مرضى» [خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۱ ص ۴۲۳)] و ثانیاً: محمد بن علی القاضي أبو العلاء الواسطی المقرئ امام ابن حجر گفته است: «ضعيف؛ لا

يعتمد على حفظه واما كونه متها فلا» و امام خطيب بغدادی گفته است: «رأيت له أصولا مضطربة وأشياء سماعه فيها مفسود أما مصلح بالقلم وأما مكشوط» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۹۶)].

طريق سى ودوم: رافعى، التدوين فى اخبار قزوين (ج ۱ ص ۱۸۲) روايت کرده است: «أنبا على بن العباس ثنا محمد بن محمد الحسن البجلي ثنا عبد الله بن جامع الحلواني ثنا جعفر بن عبد الواحد الهاشمي، ثنا محمد بن النضر الحارثي عن هشام بن زياد أبى المقدام عن الحسن عن أنس قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين اسناد هم «موضوع» است چرا كه جعفر بن عبد الواحد بن جعفر الهاشمي: امام دارقطنی گفته است: «يضع الحديث» و امام ابوزرعه گفته است: «روي أحاديث لأصل لها» و امام ابن عدی گفته است: «يسرق الحديث ويأتي بالمناكير عن الثقات؛ له أحاديث كلها بواطيل» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۱۱۷)].

طريق سى وسوم: المعجم الاوسط (ج ۲ ص ۲۸۹) روايت کرده است: «حدثنا أحمد بن بشر بن حبيب البيروتي قال نا محمد بن مصفى قال نا العباس بن إساعيل الهاشمي قال نا الحكم بن عطية عن عاصم الأحول عن أنس عن النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما چیزی از أحمد بن بشر بن حبيب البيروتي نیافتم.

طريق سى وچهارم: اسلم بن سهل، تاريخ واسط (ص ۶۶) روايت کرده است: «ثنا عبدالله بن محمد بن خلاد قال ثنا عمر بن عون قال ثنا المؤذن عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما ندانستم (المؤذن) چه کسی است وحالش چگونه است. و ندانستم (عبدالله بن محمد بن خلاد) هم چگونه است.

طريق سى وپنجم: اسلم بن سهل، تاريخ واسط (ص ۷۱) روايت کرده است: «ثنا أحمد بن سهل بن علي قال ثنا اسحاق بن عيسى قال أبو الحسن وهو ابن بنت داود بن أبي الهند قال ثنا ابوالصباح عن أم كثير بنت مرفد قالت دخلت أنا واختي على أنس بن مالك فقلت إن اختي تريد أن تسألك وهي تستحي قال فلتسل فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول طلب العلم فريضة» اما ندانستم ابوالصباح چه کسی است وحالش چگونه است وهمچنين حال أحمد بن سهل بن علي را هم نیافتم.

طريق سى وششم: خطيب بغدادی، المتفق والمفترق (ج ۲ ص ۵۱) روايت کرده است: «أخبرنا أبو بكر محمد بن عمر بن بكير المقرئ عن إبراهيم ابن موسى الفراء عن أنس بن مالك رضى الله عنه عن

النبي صلى الله عليه وسلم قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت «واهى» است چرا كه إبراهيم بن موسى بن يزيد الفراء الرازى: سال ۲۲۰ هجرى فوت کرده واجدادش هم انس بن مالك را ندیده‌اند.

طريق سى وهفتم: ذهبى در ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۲۴۸) گفته است: «اسماعيل بن محمد بن الفضل بن الشعرانى النيسابورى، من شيوخ الحاكم حدثنا إسماعيل حدثنا جدي حدثنا عبيدالله العيثي حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن أنس قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت «واهى» است چرا كه اولاً: سماعيل بن محمد بن الفضل بن الشعرانى: امام حاكم نيشابورى گفته است: «ارتبت فى لقيه بعض الشيوخ» وامام بزار گفته است: «هذا كذبٌ ليس له أصلٌ عن ثابت عن أنس» [بزار، المسند (ج ۱ ص ۱۷۲) / ذهبى، ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۲۴۸)].

طريق سى وهشتم: المجلس لابی عبدالرحمن السلمى (ش ۱۱) روايت کرده است: «أخبرنا محمد بن الحسن بن الحسين بن منصور ثنا محمد بن علي بن عباس النسائي ثنا سجادة (بن حماد) عن خالد بن حيان الرقي عن هارون بن رئاب عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين اسناد هم «واهى» است چرا كه محمد بن على بن عباس النسائي العطار: امام ذهبى گفته است: «ركب على أبي بكر ابن زياد النيساري حديثا باطلا في تارك الصلاة» [ذهبى، ميزان الاعتدال (ج ۳ ص ۶۵۳)].

طريق سى ونهم: ابن عبدالبر، جامع بيان العلم وفضله (ج ۱ ص ۹) روايت کرده است: «أخبرنا أحمد قال نا مسلمة قال نا يعقوب بن اسحق بن ابراهيم العسقلاني قال نا عبيد بن محمد الفريابي بيت المقدس قال نا سفيان بن عيينة عن الزهرى عن أنس ابن مالك قال قال ﷺ: «اطلبوا العلم ولو بالعين فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين اسناد «موضوع» است چرا كه يعقوب بن إسحاق العسقلانى: امام ذهبى گفته است: «كذاب» وامام ابن حجر هم وى را تقرير نموده است وامام مسلمة بن القاسم گفته است: «اختلف فيه أهل الحديث فبعضهم يضعفه وبعضهم يوثقه ورأيهم يكتبون عنه فكُتبت عنه وهو عندي صالح جائزا الحديث!!» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۳۰۴) / ذهبى، ميزان الاعتدال (ج ۴ ص ۴۴۹)].

اما طريق چهلّم: سلفى، المعجم السفر (ش ۴۳۹) روايت کرده است: «أخبرنا أبو بكر عبد الله بن عبد العزيز بن أبي بكر الصعدى بأبهر أنا أبو حفص عمر بن محمد بن عمر بن جاباره الأبهري أنبأنا

أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن أبي حماد ثنا محمد بن عبد ابن عامر السمرقندي ثنا يحيى بن يحيى النيسابوري ثنا أبو بكر بن عياش عن سعيد بن عبد الكريم عن أبي عمرة عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم وقال طالب العلم أو صاحب العلم يستغفر له كل شيء حتى الحوت في البحر» اما ابن طريق هم «موضوع» است چرا که محمد بن عبد بن عامر السمرقندی: امام ذهبی گفته است: «معروف بوضع الحديث» وامام دارقطنی هم گفته است: «كان يكذب ويضع الحديث» وامام ابوسعيد الادريسي هم گفته است: «كان يحدث بالمناكير عن الثقات ويتهم بالكذب ويسرق الأحاديث فيحدث بها ويتابع الضعفاء والكذابين في رواياتهم عن الثقات الأباطيل» و امام خليل هم گفته است: «قد اشتهر كذبه» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۶۳۳) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۷۱)].

اما طريق حسين بن علي ﷺ: المعجم الاوسط (ج ۲ ص ۲۹۷) روایت کرده است: حدثنا احمد بن يحيى بن أبي العباس الخوارزمي قال نا سليمان بن عبد العزيز بن أبي ثابت المدني قال حدثني عبد العزيز بن أبي ثابت قال نا محمد بن عبد الله بن حسين عن علي بن حسين بن علي عن أبيه قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما ابن روایت هم «واهی» است چرا که عبد العزيز بن عمران بن عبد العزيز بن عمر بن عبد الرحمن بن عوف وهو عبد العزيز بن أبي ثابت المدني الاعرج «متروك الحديث» می باشد [تهذيب التهذيب (ج ۶ ص ۳۵۰) و تقريب التهذيب (ش ۴۱۱۴)].

اما طريق علي بن ابي طالب ﷺ: چهار طريق دارد؛ طريق اول: خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۱ ص ۴۰۷ و ج ۵ ص ۲۰۴) / ابن الجوزی، العلل المتناهيه (ش ۵۰۵ و ۵۰۶) از طريق (محمد بن يحيى بن ابي العباس وجعفر بن محمد) روایت کرده است: «انا سليمان بن عبد العزيز بن عمران قال حدثني ابي عن محمد بن عبد الله بن الحسن عن علي بن الحسين ان عليا عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما ابن روایت هم «واهی» است چرا که عبد العزيز بن عمران بن عبد العزيز بن عمر بن عبد الرحمن بن عوف وهو عبد العزيز بن أبي ثابت المدني الاعرج «متروك الحديث» می باشد [تهذيب التهذيب (ج ۶ ص ۳۵۰) و تقريب التهذيب (ش ۴۱۱۴)].

طريق دوم: ابن عدى، الكامل (ج ۵ ص ۲۴۲) ومن طريقه ابن الجوزی، العلل المتناهيه (ش ۵۲) روایت کرده است: «انا محمد بن عبد الملك قال اخبرنا ابن مسعدة قال اخبرنا حمزه قال انا ابن عدي قال انا محمد بن الحسين بن حفص قال انا عباد بن يعقوب قال انا عيسى بن عبد الله قال اخبرني ابي عن ابيه

عن جده عن علي عن النبي ﷺ: «قال طلب العلم الفقه فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «واهی» است چرا که عیسی بن عبد الله بن محمد الهاشمی: امام دارقطنی گفته است: «متروک» و امام ابن حبان هم گفته است: «یروی عن أبيه عن آبائه أشياء موضوعة لا يحل الاحتجاج به كأنه كان بهم» و امام ابونعیم گفته است: «روی عن آبائه أحاديث مناكير لا يكتب حديثه لا شيء» و امام ابن عدی هم گفته است: «حدث عن آبائه بأحاديث مناكير وله غير ما ذكرت مما لا يتابع عليه» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۴ ص ۳۹۹) / ابن حبان، المجروحین (ج ۲ ص ۴۷) / دارقطنی، السنن (ج ۲ ص ۲۶)].

طریق سوم: خطیب بغدادی، الفقیه والمتفقہ (ش ۱۵۸) روایت کرده است: «أنا أبو الحسن محمد بن عبيد الله بن محمد الحنائي أنا عبد الله بن أحمد بن الصديق المروزي نا أبو رجاء محمد بن حمدويه نا محمد بن عبيدة يعنى النافقاني - نا الصباح بن موسى عن عبد الرحمن بن يزيد عن مكحول عن سعيد بن المسيب عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مؤمن أن يعرف الصوم والصلاة، والحرام والحدود والأحكام» اما این روایت «واهی» است چرا که محمد بن عبيدة بن حماد: امامان عقيلي وابن ماکولا و ابن حجر گفته اند: «صاحب مناكير» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۷۷) / عقيلي، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۱۰۵)].

طریق چهارم: ابن عساکر، تاریخ بغداد (ج ۴۳ ص ۱۲) روایت کرده است: «قرأنا على جدى القاضي أبي الفضل يحيى بن علي عن عبد العزيز بن أحمد أنا أبو نصر المرى أنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد بن أبي شعبة قراءة عليه نا القاضي على بن محمد بن كاس النخعي نا إسحاق بن إبراهيم الحراري نا إبراهيم بن محمد المقدسي نا محمد بن عبد الرحمن عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این اسناد هم «موضوع» است چرا که محمد بن عبد الرحمن القشيري: امام ازدی گفته است: «كذاب متروك الحديث» و امام دارقطنی گفته است: «متروک» و امام ابن حجر گفته است: «فيه جهالة وهو متهم ليس بثقة» و امام ابن عدی گفته است: «منكر الحديث؛ مجهول» و امام خليلی گفته است: «شامي يأتي بالناكير عن مسعر وعن غيره» و امام عقيلي هم درباره ی یکی از احادیث وی گفته است: «حديث منكر ليس له أصل ولا يتابع عليه وهو مجهول» و امام ابوحاتم رازی گفته است: «متروك الحديث كان يكذب ويفتعل الحديث» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۵۰) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۷ ص ۳۲۵)].

اما طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنه: المعجم الاوسط (ج ۴ ص ۲۴۵) / تمام رازی، الفوائد

(ش ۵۳ و ۵۴) / ابن الجوزی، العلل المتناهیة (ش ۵۸) / عقیلی، الضعفاء الکبیر (ج ۳ ص ۴۱۰) از طریق (عبد الله بن عبد العزيز بن ابي رواد وسعيد بن منصور) روایت کرده‌اند: «عن ايوب بن عائذ عن إسماعيل بن ابي خالد عن الشعبي عن بن عباس عن النبي ج: «قال طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما این روایت «باطل» می‌باشد؛ چرا که امام عقیلی گفته است این روایت «باطل» بوده و امام ابن حجر هم وی را تأیید کرده است [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۳ ص ۲۲۵)].

اما طریق عبدالله بن مسعود رضی الله عنه سه طریق دارد؛ طریق اول: باغندی، امالی (ش ۱۸) / المعجم الاوسط (ج ۶ ص ۹۶) / ابن الشجرى، امالی (ص ۵۳) / تمام رازی، الفوائد (ش ۵۵) / ابویعلی، المعجم (ش ۳۲۰) / ابن عدی، الکامل (ج ۵ ص ۱۶۲) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۵ ص ۴۳) از طریق (الهدیل بن ابراهیم الجمانی) روایت کرده‌اند: «قال ثنا عثمان بن عبد الرحمن القرشي عن حماد بن أبي سليمان عن أبي وائل عن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما این روایت «موضوع» است چرا که اولاً: عثمان بن عبد الرحمن بن عمر بن سعد بن أبی وقاص القرشي: امام یحیی بن معین گفته است: «كان يكذب» و امام علی بن المدینی گفته است: «ضعيف جدا» و امام الجوزجانی هم گفته است: «ساقط» و امام ابوحاتم رازی گفت است: «متروك الحديث ذاهب» و امام ابوداود گفته است: «ليس بشيء» و امام ساجی گفته است: «يحدث بأحاديث بواطيل» و امام ابن حبان گفته است: «كان يروى عن الثقات الموضوعات، لا يجوز الاحتجاج به» و امام بخاری گفته است: «سكتوا عنه» و امام ابن عدی گفته است: «عامّة حديثه مناكير إما إسنادا و إما متنا» و امامان ابواحمد الحاکم و ذهبی گفته‌اند: «متروك الحديث» و امام نسایی گفته است: «متروك؛ ليس بثقة» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۷ ص ۱۳۳) / ذهبی، سير اعلام النبلاء (ج ۹ ص ۴۲۸)] و ثانیاً: الهدیل بن ابراهیم الجمانی: امام ابن الجوزی گفته است: «غير معروف» [حافظ عراقی، ذیل میزان الاعتدال (ص ۲۰۲)]

طریق دوم: ابوحنیفه، المسند رواية الحصكفی (ش ۲۸) روایت کرده است: «عن حماد (بن أبي سليمان) عن أبي وائل عن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما این اسناد «ضعیف» است امام ابوحنیفه در روایت حدیث «ضعیف» بوده و امامان بخاری و مسلم و ابن عدی و ابونعیم اصفهانی و دارقطنی و ابن حبان و ابن الجوزی و ابن عبدالحق و سفیان ثوری و نسایی و عبدالله بن مبارک و ابن شاهین و احمد حنبل و ابن سعد و روایتی از یحیی بن معین و حاکم نیشابوری وی را «ضعیف» دانسته‌اند [برای مشاهده اقوال محدثین در مورد امام ابوحنیفه رحمه الله به کتاب سلسله الأحادیث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فی الأمة (ج ۱ ص ۶۶۱) از شیخ آلبنانی رحمه الله مراجعه گردد و چون وی تمامی نظرات را آورده است لذا به خاطر ترک تطویل از

آوردن آن خوداری می‌نماییم.]

طریق سوم: ابن الشجرى، امالى (ص ۴۴) روایت کرده است: «أخبرنا أبو طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراعتي عليه بالبصرة في الجامع الأعظم. قال حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد القزويني قال حدثنا أبو نعيم عن حمزة عن ابن أبي كريمة الصيداوى بصيدا قال حدثنا عمر بن حنيس أبو حفص قال حدثنا جعفر بن محمد البرذعي قال حدثنا الهيثم بن اليمان قال حدثني موسى بن عمير العنبري ببיתה، عن إبراهيم عن الأسود بن يزيد عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما اين روايت هم «ضعيف» است؛ چرا كه ندانستم (عمر بن حنيس أبو حفص) چه كسى است وحالش چگونه است. وهمچنين (جعفر بن محمد البرذعي) هم حالش معلوم نيست.

اما طريق جابر بن عبدالله رضي الله عنه: ابن عدى، الكامل (ج ۶ ص ۱۵۶) / ابن المقرئ، المعجم (ش ۸۳۹) / ابن الجوزى، العلل المتناهية (ش ۵۹) از طريق (إبراهيم بن الحسين ديزيل و عباس بن الوليد الخلال) روايت کرده‌اند: «ثنا يحيى بن صالح الوحاظى عن محمد بن عبد الملك الأنصارى عن ابن المنكدر عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما اين روايت «باطل» است چرا كه محمد بن عبد الملك الأنصارى مدينى: امام احمد بن حنبل گفته است: «كذاب» و امام يحيى بن صالح الواعظى گفته است: «كان أعمى يضع الحديث ويكذب» و امامان بخارى و مسلم و الشافعى گفته‌اند: «منكر الحديث» و امام ابن عدى گفته است: «كل أحاديثه مما لا يتابعه الثقات عليه وهو ضعيف جداً» و امام نسائى گفته است: «متروك؛ ليس بثقة؛ لا يكتب حديثه» و امام ابونعيم گفته است: «لا شيء» [ابن عدى، الكامل (ج ۶ ص ۱۵۶) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۶۵)].

اما طريق ابوسعيد الخدرى رضي الله عنه: سه طريق دارد؛ طريق اول: المعجم الاوسط (ج ۸ ص ۲۵۸) / ابوبكر الاسماعيلى، معجم الشيوخ (ش ۲۹۰) / ابن الاعرابى، المعجم (ش ۳۰۴) / خطيب بغدادى، تاريخ بغداد (ج ۴ ص ۴۲۷) / بيهقى، شعب الايمان (ش ۱۶۶۷) / تمام رازى، الفوائد (ش ۵۲) از طريق (معاذ بن معاذ و سهل بن بحر التستري و محمد بن خلف و محمد بن عبد العزيز) روايت کرده است: «ثنا يحيى بن هاشم السمسار قال نا مسعر بن كدام وشهر عن عطية عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما اين روايت هم «موضوع» است چرا كه يحيى بن هاشم السمسار: امام ابن عدى گفته است: «كان ببغداد يضع الحديث ويسرقه» و امام يحيى بن معين گفته است: «كذاب» و امام صالح بن جزره گفته است: «كان يكذب في الحديث» و امام عقيلى هم گفته است: «يضع الحديث على الثقات»

وامام ابوحاتم رازی گفته است: «كان يكذب» وامام نقاش هم گفته است: «روى الموضوعات عن الأعمش ومسرور وداود بن أبي هند وغيرهم» وامام نسایی گفته است: «متروك» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۲۷۹)].

طریق دوم: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۵ ص ۷) روایت کرده است: «أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني حدثنا أبو محمد الكتاني أنا القاضي أبو الحسن المبارك بن سعيد بن إبراهيم الخطيب قراءة عليه نا أبو الصقر محمد بن علي بن عادل أنا أبو يعلي أحمد بن علي بن المثني نا غسان بن الربيع نا أبو إسرائيل الملائي عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري قال قال النبي ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». اما این اسناد هم «ضعيف» است چرا که اولاً: إسماعيل بن خليفة العبسي أبو إسرائيل الملائي «ضعيف الحديث» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱ ص ۲۹۳) / ذهبی، ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۲۲۶ و ج ۴ ص ۴۹۰)] وثانياً: عطية بن سعد بن جنادة العوفي هم «ضعيف و مدلس» می باشد. (ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۷ ص ۲۲۴) و تقريب التهذيب (ش ۴۶۱۶)).

طریق سوم: شهاب القضاعی، المسند (ش ۱۷۴) روایت کرده است: «أخبرنا أبو مسلم محمد بن أحمد بن علي الكاتب ثنا عبد الله بن يحيى الأصبهاني ثنا عبد الله بن محمد بن زكريا الأصبهاني ثنا إسماعيل بن عمرو البجلي ثنا مسرور عن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «واهی» است چرا که اولاً: إسماعيل بن عمرو بن نجیح البجلي: امامان دارقطنی و ابوحاتم می گویند: «ضعيف» وامام ابن عدی می گویند: «حدث بأحاديث لا يتابع عليها ضعيف» وامام ابن عدی گفته است: «ضعيفٌ ذاهب الحديث» وامام ازدی گفته است: «منكر الحديث» وامام ذهبی هم یکی از روایاتش را «باطل» دانسته است وامام ابن حجر هم یکی از روایاتش را «موضوع» دانسته است وامام ابن حبان وی را در «ثقات» آورده و گفته است: «يغرب كثيراً» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۴۲۵) / ابن عدی، الكامل (ج ۱ ص ۳۲۲)] وثالثاً: عبد الله بن يحيى بن موسى: امام ابن عدی وی را «متهم به كذب» کرده است و امام ابن حجر هم وی را در حدیثی «متهم» نموده است [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۳ ص ۳۷۶)].

اما طریق ابوهریره ؓ: ابوحنیفه، المسند رواية الحصكفي (ش ۲۹) روایت کرده است: «عن ناصح (بن عبد الله) عن يحيى (بن صالح) عن ابي سلمه عن ابي هريره عن النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت «واهی» است چرا که ناصح بن عبد الله تمیمی: امام یحیی بن معین گفته است: «ليس بثقة؛ ليس بشيء» و امام بخاری هم گفته است: «منكر الحديث» وامام عمرو بن علی الفلاس گفته است: «متروك الحديث» وامام ابوداود هم گفته است: «ليس بشيء»

وامام نسایی گفته است: «ضعیف؛ ليس بثقة» وامام ابوحاتم رازی گفته است: «ضعیف الحديث منكر الحديث» وامام ابن حبان گفته است: «كان شيخا صالحا غلب عليه الصلاح فكان يأتي بالشيء على التوهم فلما فحش ذلك منه استحق الترك» و امام ابواحمد الحاكم گفته است: «ذاهب الحديث» وامام دارقطنی گفته است: «ضعیف» واما حاکم نیشابوری گفته است: «ثقة!! [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۰ ص ۴۰۱)].

اما طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنه: هفت طریق دارد؛ طریق اول: ابن عدی، الکامل (ج ۶ ص ۱۵۸) / تمام رازی، الفوائد (ش ۵۱) / صیداوی، معجم الشيوخ (ش ۱۲۵) / ابن الجوزی، العلل المتناهیة (ش ۵۳) از طریق (ثنا یزید بن محمد بن عبد الصمد و عباس بن الولید الخلال) روایت کرده اند: «عن یحیی بن صالح الوحاظی ثنا محمد بن عبد الملك عن نافع عن أبی عمر قال قال رسول الله ﷺ: «العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت «باطل» است چرا که محمد بن عبد الملك الأنصاری مدینی: امام احمد بن حنبل گفته است: «كذاب» وامام یحیی بن صالح الواعظی گفته است: «كان أعمى يضع الحديث ويكذب» وامامان بخاری و مسلم والشافعی گفته اند: «منكر الحديث» وامام ابن عدی گفته است: «كل أحاديثه مما لا يتابعه الثقات عليه وهو ضعيف جداً» وامام نسایی گفته است: «متروك؛ ليس بثقة؛ لا يكتب حديثه» وامام ابونعیم گفته است: «لا شيء» [ابن عدی، الکامل (ج ۶ ص ۱۵۶) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۲۶۵)]

طریق دوم: ابن عدی، الکامل (ج ۱ ص ۱۷۹) / تمام رازی، الفوائد (ش ۵۶) / ابن الجوزی، العلل المتناهیة (ش ۵۴) / ابن حبان، المجروحین (ج ۱ ص ۱۶۹) از طریق (أبو بكر بن شيبه) روایت کرده اند: «ثنا محمد بن أحمد ببغداد ثنا مهني بن يحيى ثنا أحمد بن إبراهيم الموصلي ثنا مالك بن أنس عن نافع عن ابن عمر أن النبي ﷺ قال: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این اسناد «باطل» است چرا که أحمد بن إبراهيم بن موسى الموصلي: امام ابن حبان گفته است: «شيخ يروى عن مالك ما لم يحدث به قط لا يحل الاحتجاج به» وامام ابن حجر هم گفته است: «فيه جهالة» وامام ابن عدی گفته است: «منكر الحديث؛ غير معروف» وامام دارقطنی هم گفته است: «لا يثبت (عن مالك)» وامام ابوطاهر المقدسی گفته است: «لأصل له عن مالك بن انس» وامام ابن عدی گفته است: «هذا الحديث منكر عن مالك بهذا الإسناد» [ابوطاهر المقدسی، معرفة التذكرة (ش ۵۰۴) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۱۳۲) / ابن عدی، الکامل (ج ۱ ص ۱۷۹) / ابن حبان، المجروحین (ج ۱ ص ۱۶۹)].

طریق سوم: ابن قدامه، المنتخب من العلل للخلال (ص ۱۴) / ابن عدی، الکامل (ج ۶ ص ۳۴۸) از طریق (مهنّا و موسى بن هارون الجمال) روایت کرده اند: «ثنا إبراهيم بن موسى المروزي، قال:

عرضت علی مالک بن انس عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این اسناد «موضوع» است چرا که ابراهیم بن موسی المروزی: امام احمد بن حنبل گفته است: «كذابٌ» و امام ابن عدی گفته است: «شيخ مجهول حدث بالمناكير عن قوم ثقات» [ابن جر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۱۶) / ابن عدی، الكامل (ج ۶ ص ۳۴۸)] و امام ابوطاهر المقدسی گفته است: «لأصل له عن مالك بن انس» و امام دارقطنی هم گفته است: «لا يثبت (عن مالك)» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۱۳۲) / ابوطاهر المقدسی، معرفة التذكرة (ش ۵۰۴)] باید اشاره کنیم در روایت امام ابن عدی به صورت «موسی بن ابراهیم» آمده و قلب شده است و دیدیم که اصح: «ابراهیم بن موسی» است.

طریق چهارم: ابوالحسن ازدی، من حدیث مالک بن انس (ش ۵۰) روایت کرده است: «حدثني محمد بن عثمان الدينوري بالكوفة ثنا علي بن شاکر ثنا أبو خليفة ثنا عبد الله بن مسلم عن مالك عن نافع عن عمر قال قال النبي ﷺ طلب العلم فريضة على كل مسلم ومعلم الخير يستغفر لهما كل شيء حتى الحيتان في البحر» اما این روایات «باطل» است چرا که چیزی از (محمد بن عثمان الدينوري) بالكوفة و (علی بن شاکر) نیافتم و امام دارقطنی هم گفته است: «لا يثبت (عن مالك)» و امام ابوطاهر المقدسی گفته است: «لأصل له عن مالك بن انس» و امام ابن عدی گفته است: «هذا الحديث منكرٌ عن مالك بهذا الإسناد» [ابوطاهر المقدسی، معرفة التذكرة (ش ۵۰۴) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۱۳۲) / ابن عدی، الكامل (ج ۱ ص ۱۷۹)].

طریق پنجم: ابن عدی، الكامل (ج ۷ ص ۶۵) و من طریق ابن الجوزی، العلل المتناهیه (ش ۵۵) روایت کرده است: «انبانا اسماعيل بن احمد قال اخبرنا ابن مسعدة قال اخبرنا حمزة بن يوسف قال انا ابو احمد بن عدی قال انا القاسم بن الليث قال انا معافى بن سليمان قال انا ابو البختری قال انا محمد بن ابي حميد عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم مؤمن.» اما این اسناد هم «موضوع» است چرا که ابوالبختری وهب بن وهب بن خیر: امام یحیی بن معین گفته است: «كان يكذب» و امام احمد بن حنبل گفته است: «أكذب الناس؛ كان يضع الحديث وضعا في ما يرى» و امام شعيب بن اسحاق گفته است: «(ابوالبختری) كذابٌ هذه الأمة» و امام ابن الجارود گفته است: «كذابٌ خبيثٌ كان عامة الليل يضع الحديث» و امام اسحاق بن راهويه هم گفته است: «اكذب الناس» و امامان حفص بن غياث و وكيع بن الجراح هم گفته اند: «كذابٌ» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۲۳۲)].

طریق ششم: عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۲ ص ۵۸) و من طریق ابن الجوزی، العلل المتناهیه

(ش ۵۵) روایت کرده است: «انا محمد بن احمد الأنطاکی قال انا روح بن عبدالواحد القرشی قال حدثنا موسى بن اعرین عن لیث بن ابی سلیم عن مجاهد عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «واهی» است چرا که اولاً: روح بن عبدالواحد القرشی: امام ابو حاتم گفته است: «لیس بالمتمین روی أحادیث متناقضة» و امام عقیلی هم گفته است: «لا یتابع علیه» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۴۶۶)] و ثانیاً: لیث بن ابی سلیم «ضعیف الحدیث» است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۸ ص ۴۶۵) و تقریب التهذیب (ش ۵۶۸۵)].

طریق هفتم: رافعی، التدوین فی اخبار قزوین (ج ۱ ص ۲۷۸) روایت کرده است: «ثنا أبو بكر أحمد بن عبد الرحمن ابن أحمد بن أبي مسلم الفارسي الحافظ، بقروين من لفظه أنبا إبراهيم بن أحمد المستملی ببلغ ثنا صالح بن أبي ربيع ثنا يحيى بن خالد المهلي ثنا علي ابن حبيب ثنا مقاتل بن سليمان عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال النبي ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «موضوع» است چرا که مقاتل بن سلیمان: امام دارقطنی گفته است: «یکذب» و امام وکیع بن الجراح گفته است: «کان کذاباً لیس حدیثه بشيء» و امام ساجی گفته است: «کان کذاباً متروک الحدیث» و امامان نسایی عمرو بن علی الفلاس گفته اند: «کذاب» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس بثقة؛ لیس حدیثه بشيء» و امام ابو حاتم گفته است: «متروک الحدیث» و امام بخاری گفته است: «منکر الحدیث؛ لاشيء البتة» و امام ابوداود گفته است: «ترکوا حدیثه» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱۰ ص ۲۷۹) و تقریب التهذیب (ش ۵۶۱۳) / ذهبی، الکاشف (ش ۶۸۶۸)].

اما طریق ابی بن کعب ؓ: ابن المظفر، غرائب المالك (ش ۱۷۶) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن مخلد نا محمد بن بكير نا عثمان بن عبد الله نا مالك بن أنس عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي بن كعب قال: سمعت النبي ﷺ يقول: طلب العلم فريضة على كل مسلم» اما این روایت هم «موضوع» است چرا که عثمان بن عبد الله الأموی الشامی: امام دارقطنی گفته است: «يضعُ الأباطيل على الشيوخ الثقات» و امام ابن عدی گفته است: «يروى الموضوعات عن الثقات» و امام مسعود السجزي هم گفته است: «كذابٌ» و امام حاکم النیشابوری گفته است: «حدث بأحاديث موضوعة» و امام الجوزجانی گفته است: «كذابٌ يسرق الحديث» و امام ابن حبان گفته است: «روى عن الليث بن سعد ومالك وابن لهيعة ويضعُ عليهم الحديث» و امام ذهبی هم در مورد حدیثی گفته است: «هذا من وضعه (عثمان بن عبدالله)» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۴ ص ۱۴۳) / ابن حبان، المجروحین (ج ۲ ص ۲۶) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۴۱)].

است.» و «اجتهدوا فكل میسر لما خلق له»^(۱) «اجتهداد کنید کنید که هر کسی برای

و این حدیث، در هیچ اسناد مقبولی ثابت نشده است؛ و امام احمد بن حنبل گفته است: «لایثبت عندنا فيه شيء» و امام اسحاق بن راهویه گفته است: «لم یصح فيه الخبر» و امام عقیلی هم گفته است: «الروایة فی هذا النحو فیها لیّن» و امام ذهبی هم گفته است: «له طرق ضعیفة» و امام ابن حجر هم گفته است: «الحديث لا یثبت» و امام بیهقی هم گفته است: «قد روی من أوجه كلها ضعیفة» [ابن قدامه، المنتخب من: العلل للخلال (ص ۱۴) / ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله (ج ۱ ص ۹) / عقیلی، الضعفاء الکبیر (ج ۳ ص ۴۱۰) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۶۹) / ابن حجر، لسان المیزان (ج ۳ ص ۶۱) / بیهقی، شعب الایمان (ش ۱۶۶۳)].

لذا عبدالله بن وهب گفته است: «سئل مالک بن انس عن طلب العلم أهو فريضة على الناس؟ فقال لا! ولكن طلب من المرء ما ينتفع به في دينه» و ملائی هم گفته است: «سمعت يزيد بن هارون وسئل طلب العلم فريضة؟ قال لا! ولكنه واجب مثل ما يجب الجهاد وهو في كتاب الله عز وجل ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾» و حسن بن الربیع هم گفته است: «سألت ابن المبارك قلت قول النبي صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم؟ قال ليس هو الذي يطلبونه ولكن فريضة على من وقع في شيء من أمر دينه أن يسأل عنه حتى يعلمه» و امام احمد بن صالح المصري هم گفته است: «معناه عندي إذا قام به قوم سقط عن الباقيين مثل الجهاد» [خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۴ ص ۳۶۱) / ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله (ج ۱ ص ۹ و ۱۰)].

(۱) (صحیح): با این لفظ نیافتم بلکه با لفظ «اعملوا» آمده است و بخاری (ش ۴۹۴۹) / مسلم (ش ۶۹۰۳) / ترمذی (ش ۲۱۳۶) / ابن ماجه (ش ۷۸) از طریق (شعبه بن الحجاج و ابومعاویه الضریر و وکیع و عبدالله بن نمیر) روایت کرده اند: «عن الأعمش عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن السلمي عن علي رضي الله عنه قال: كان النبي ﷺ في جنازة فأخذ شيئا فجعل ينكت به الأرض فقال ﷺ: ما منكم من نفس منفوسة إلا قد كتب مكانها من الجنة والنار وإلا قد كتبت شقية أو سعيدة. فقال رجل من القوم: يا رسول الله ﷺ أفلا نمكث على كتابنا وندع العمل فمن كان منا من أهل السعادة فسيصير إلى السعادة ومن كان من أهل الشقاوة فسيصير إلى الشقاوة؟ فقال: اعملوا فكل میسر لما خلق له أما أهل الشقاوة فمیسرون لعمل الشقاوة وأما أهل السعادة فمیسرون لعمل السعادة. ثم قال: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ۖ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۖ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ۖ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ۖ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ۖ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى ۖ﴾»

آنچه که آفریده شده آن نوع عملکردن برایش آسان می‌گردد.» البته اصل حدیث "اعملوا..." است که باعث فهم سقیم و نادرست از آن شده است.

وجه استدلال در این دو حدیث، این است که آن بر وجوب اجتهاد و نظر بر تمام مکلفین دلالت دارد؛^(۱) زیرا دلالت آن عام است و تمام افراد را در بر می‌گیرد^(۲) و در حدیث دوم، پیامبر ﷺ به طور مطلق، به اجتهاد امر نموده است و اگر توافق شود به اینکه بعضی از علوم، از عموم حدیث خارج می‌شود، علم به فروع دین باقی می‌ماند،^(۳) بنابراین طلب آن بر هر مسلمانی واجب است و هرکس باید اجتهاد و استدلال کند تا به حکم مسئله مورد نظر برسد.

عقل: قائل بودن به جواز تقلید، منجر به بطلان تقلید می‌شود؛ زیرا تقلید مقتضی آن است که برای فردی که از تقلید منع شده است، تقلید جایز باشد و آنچه که ثبوتش منجر به عدمش می‌شود، باطل است.^(۴)

اگر تقلید بر شخص عامی واجب باشد، در این صورت ممکن است فردی که از وی تقلید کرده است، در اجتهادش خطا کرده باشد، یا در آنچه که به وی خبر داده است، دروغ گفته باشد، بنابراین شخص عامی مأمور به تبعیت و پیروی کردن از خطا و دروغ است و پیداست که چنین چیزی از شارع به دور است.^(۵)

- چون احتمال جهل و فسق مفتی است، در نتیجه اگر شخص عامی از او تقلید کند، کار مفسده‌ای را انجام داده است.^(۶) بنابراین تقلید از او جایز نیست.

وهمچنان که دیده می‌شود، این روایت ربطی به تقلید ندارد. باید اشاره شود که با لفظ متن کتاب، در بعضی کتب اصول آمده است؛ از جمله آمدی در احکام (ج ۴ ص ۲۱۵) گفته است: «بقوله عليه السلام اجتهدوا فكل ميسر لما خلق له!!!» ولی چنان که ثابت گردید این روایت وجود ندارد.

(۱) آمدی، الإحكام في أصول الأحكام، ۱۷۰/۳.

(۲) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات في الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۹.

(۳) رازی، المحصول، ۱۰۹/۶ و ۱۰۸.

(۴) رازی، المحصول، ۱۰۸/۶.

(۵) الإحكام في أصول الأحكام، ۱۰۷/۳.

(۶) رازی، المحصول، ۱۰۹/۶.

- اگر تقلید در فروع دین واجب می‌بود، به دلیل اینکه امارات و نشانه‌های ظاهر شده که ظن صدق مفتی را ایجاب می‌کند، چنین معنایی در اصول دین هم هست، پس اگر این چنین باشد، اکتفا به فتوا در اصول دین واجب می‌شود.^(۱)
- اجتهاد در مذاهب چهارگانه، مذهب زیدیه و هادویه حجت و دلیلی است که تقلید را رد می‌کند.^(۲)
- چون در مسائل اجتهادی این احتمال هست که مجتهد اجتهاد نکند یا در اجتهادش کوتاهی کند، یا برخلاف اجتهادش فتوا دهد، در نتیجه تقلید از او جایز نیست.^(۳)

۴- عمل صحابه، تابعین و ائمه اربعه: در عصر صحابه - رضی الله عنهم أجمعین - مذهب خاصی وجود نداشته و آنان برای به دست آوردن احکام وقایع و حوادث به کتاب و سنت مراجعه می‌کردند یا در بین خودشان پس از تبادل نظر و مشورت، بهترین رأی و نظر را بر می‌گزیدند و همگی بر آن اتفاق، اجماع می‌کردند و آنگاه بدان عمل می‌نمودند. تابعین نیز از روش آنان تبعیت کرده و برای پیدا کردن احکام مسایل، به قرآن و سنت مراجعه می‌نمودند و چنانچه حکم مسئله‌ای را در آن نمی‌یافتند، به اجماع صحابه علیهم‌السلام عمل می‌کردند و اگر باز حکم مسئله را در آن نمی‌یافتند، آنگاه اجتهاد می‌کردند و بعضی از آنان، قول فردی از صحابه علیهم‌السلام را اختیار می‌کردند؛ زیرا آن را بهترین و قوی‌ترین رأی در دین خداوند می‌دانستند.^(۴)

ائمه اربعه نیز از منهج و روش پیشینیان خود تبعیت و از تقلید منع می‌کردند. در عصر ایشان مذهب معینی وجود نداشته و این مذاهب بعد از عصر ایشان توسط عوام مقلد ایجاد شد، بدون اینکه ائمه مجتهدین اجازه آن را داده باشند.^(۵) بلکه آنان همواره دستور به اجتهاد می‌دادند و مردم را بدان تشویق می‌کردند و آنان را به خاطر تقلید نمودن، مورد مذمت قرار می‌دادند.

(۱) همان.

(۲) حلیمه بوکروش، مجله «الأمة»، شماره ۹۱ و ۹۰ به نقل از (شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد و التقليد، ص ۱۴۶-۱۴۳).

(۳) رازی، المحصول، ۱۱۱/۶.

(۴) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد و التقليد، ۴۳/۱-۴۴.

(۵) همان، ص ۱۴۵.

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «مثال کسی که بدون دلیل طلب علم می‌نماید، همانند هیزم جمع‌کن در شب است، کوله‌باری از هیزم را برمی‌دارد، در حالی که در میان آن یک مار افعی موجود است، و غافلانه او را می‌گزد.»^(۱)

امام احمد رحمه الله می‌گوید: «نه از من و نه از مالک و نه از ثوری و نه از اوزاعی تقلید کنید و بر اساس آنچه آنان احکام را استخراج نموده‌اند، شما هم به استخراج احکام بپردازید.»^(۲) از امام ابوحنیفه رحمه الله و از شاگردش امام ابویوسف رحمه الله روایت شده که گفته‌اند: برای هیچکس جایز نیست که قول ما را تقلید کند تا نفهمد دلیل قول ما چیست؟^(۳)

نقد این ادله:

از آیاتی که در آن، از تقلید نهی شده است، اینگونه استنباط می‌شود که قبول قول دیگری بدون علم در مسائلی که علم در آن واجب است، جایز نیست؛ در حالی که در مسائل فرعی و ظنی، علم شرط نیست.^(۴)

علاوه بر آن، این آیات بر تقلید مذمومی دلالت می‌کنند که شریعت آن را تأیید نمی‌کند و آن تقلید کورکورانه و متعصبانه است که باعث خروج از حق می‌شود.

در مورد حدیث اول، باید گفت: آن حدیث بنابر اجماع متروک است؛^(۵) زیرا علم و یقین در مسائل فرعی اعم از اجتهاد و تقلید، از انسان خواسته نمی‌شود و فقط ظن از انسان خواسته می‌شود. بنابراین علما بر این امر اتفاق و اجماع دارند که در مسائل ظنی، علم لازم نیست.^(۶)

حدیث دوم هم بر وجوب اجتهاد بر هر مکلفی دلالت نمی‌کند و با توجه به دلایلی که تقلید را جایز می‌داند، واجب است که وجوب اجتهاد بر کسی حمل شود که اهلیت اجتهاد را داشته باشد.^(۷)

(۱) ابن‌قیم جوزیه، أعلام الموقعین، ۵۳۰/۱.

(۲) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ۶۱/۱.

(۳) بیهقی، المدخل، ص ۲۱۰.

(۴) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۹-۹۸.

(۵) آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۲۳۶/۴.

(۶) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۹.

(۷) آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۲۳۷/۴.

در مورد ادله عقلی این دسته از علما، باید گفت که هرگاه عامی اجتهاد کند، احتمال خطا و اشتباه در اجتهاد وی وجود دارد؛ چراکه او به خاطر عدم اهلیتش به خطا نزدیک‌تر است.^(۱) پس امر حرام به نسبت شخص عامی بیشتر تحقق پیدا می‌کند، در حالی که به نسبت مجتهد احتمال کمتری را دارد؛ زیرا اهلیت و صلاحیت اجتهاد را دارد.^(۲)

اقوال علما هم در مورد نهی از تقلید بر این امر حمل می‌شود که آنان از قبول قول خود و دیگران بدون دلیل نهی کرده‌اند، یا اینکه آنان عالمان و کسانی را که توانایی نظر و استدلال دارند، از تقلید نهی کرده‌اند. بنابراین استنباط می‌شود که افراد عالم و مجتهد نباید از دیگران تقلید کنند و جمهور علما، تقلید مجتهد از دیگری را حرام می‌دانند.

امام غزالی در المستصفی این قول را به دو دلیل باطل می‌داند: اجماع صحابه^{علیهم‌السلام}؛ آنان برای عوام فتوا می‌دادند و آنان را امر نمی‌کردند که به درجه اجتهاد برسند. چنین امری ضرورتاً معلوم است و از علما و عوام صحابه^{علیهم‌السلام} از طریق تواتر به ما رسیده است.^(۳)

اجماع منعقد است براینکه عامی، مکلف به احکام شرعی است و مکلف کردن وی به اینکه به درجه اجتهاد برسد، محال است؛ زیرا چنین چیزی منجر به خرابی دنیا و هرج و مرج زندگی و تعطیل شدن حرفه‌ها و صنایع می‌گردد. اگر تمام مردم به طلب علم مشغول باشند و علما به دنبال کسب و کار و اسباب معیشت باشند و طلب علم را کنار نهند، چنین امری منجر به از بین رفتن علم و حتی از بین رفتن علما می‌شود. وقتی که چنین امری محال باشد، پس چیزی غیر از سؤال کردن از علما باقی نمی‌ماند.^(۴)

(۳-۱-۲) دیدگاه دوم: وجوب تقلید و تحریم اجتهاد

حشویه و تعلیمیه، اظهار نظر و اجتهاد را بعد از عصر امامان مجتهد، حرام و تقلید را

(۱) همان.

(۲) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۱۰۰.

(۳) غزالی، المستصفی، ۱/۳۷۲- ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر و جنة المناظر، ۱/۳۸۳.

(۴) غزالی، المستصفی، ۱/۳۷۲.

بر همگان واجب می‌دانند.^(۱)

ادله این دیدگاه

این دسته از علما برای اثبات نظرشان به دلایلی از کتاب، سنت و عقل استدلال و استناد کرده‌اند.

کتاب: استدلال این دسته به آیاتی می‌باشد، از جمله: خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُجَدِّلُ فِيَّ آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^(۲) «هیچ کسی در مقابل آیات خدا پرخاشگری نمی‌کند و به ستیز نمی‌ایستد. مگر آنان که کافر باشند.» و می‌گویند: خداوند متعال از مجادله در تقدیرات الهی و استدلال در آن نهی کرده است،^(۳) و نیز خداوند می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۴) «پس (برای روشنگری) از آگاهان بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید.» می‌گویند: این آیه عام است همانطور که شامل تمام مخاطبین می‌شود شامل هر نوع سوالی هم می‌شود. پس بر عامی که علم ندارد، واجب است آن-چه مفتی به او جواب می‌دهد بپذیرد. بنابراین اجتهاد و استدلال در احکام دینی جایز نیست. و نیز به مفهومی از این آیه استناد می‌کنند: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^(۵) معانی استنباطی از این آیه شریه عبارت است از:

اول: «مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

(۱) غزالی، المستصفی، ۱/۳۷۱- شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۴.

(۲) غافر/۴.

(۳) غزالی، المستصفی، ۱/۳۷۲.

(۴) نحل/۴۳؛ انبیاء/۷.

(۵) توبه/۱۲۲.

دوم: «شایسته نیست، مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) بیرون بروند. چرا از هر گروهی برخی از آنان (به کارزار) نمی‌روند (و برخی در مدینه نمی‌مانند) تا در دین (و معارف اسلامی) آگاهی پیدا کنند و وقتی که قوم خود (از جهاد) به سوی ایشان برگشتند، آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا بترسند (و خویشدار و پرهیزگار گردند).»

در این آیه خداوند دستور داده است که عده‌ای باید به تفقه دین پردازند و دیگران را انداز دهند. از این وجوبِ تعلم و انداز بر می‌آید که دیگران نیز باید قول این فقها را بپذیرند. پس خداوند تقلید از آن‌ها را واجب گردانده است.

در جواب این استدلال می‌توان گفت:

اولاً: معنی دوم آیه، بر معنی اول آن، ترجیح دارد. به چند دلیل :

الف) آن‌چنان که از آیات محوری سوره و همچنین آیات قبلی بر می‌آید، بحث در باره جهاد و تخلف از آن و تحریض مؤمنین به جهاد است. در دو آیه قبل آن خداوند می‌فرماید: برای اعراب شایسته نیست که از رفتن به جهاد تخلف کنند. ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾^(۱) «درست نیست که اهل مدینه و بادیه نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند.»

در آیه بعدی^(۲) خداوند مؤمنان را به قتال با کفار تشویق می‌کند.

ب) لفظ "نَفَر" در اصل به معنی دوری کردن و خارج شدن از چیزی و یا رفتن به سوی چیزی است. به معنی تنفر داشتن از چیزی هم آمده است. اما هر جا در قرآن معنی رفتن داشته است، رفتن به سوی میدان جنگ بوده است. و در این آیه هم، به معنی "رفتن به جنگ" آمده است. مخصوصاً با وجود قرائن فراوانی که در آیات قبلی و بعدی همین آیه آمده است. مثل آیات: ۳۸، ۳۹، ۴۱ و ۸۱ همین سوره و ۷۱ سوره نساء، در این آیات، واژه‌ی نَفَر، به معنی رفتن به میدان جنگ آمده است.

ج) در این آیه شریفه خداوند ﷺ عبودیت خود را به دو نوع تقسیم کرده است و

(۱) توبه/۱۲۰.

(۲) یعنی توبه/۱۲۱.

انگار فرموده است که بندگی بندگان در دو زمینه کسب علم و جهاد در راه خدا خلاصه شده است. این برداشت، کمال آیه را بیشتر و بهتر از معنی اولی بیان می‌کند. (د) "نَفَرَ" را به معنی خروج مطلق گرفتن، خارج کردن کلمه از معنی حقیقی بدون قرینه است که جایز نیست. این ایراد در معنی دوم وجود ندارد.

ثانیاً: خداوند در این آیه، تنها چیزی که بر مردم واجب کرده است، قبول آنچه از وحی است که در غیاب مجاهدین از پیامبر ﷺ فرا گرفته‌اند و آن‌ها را با همان وحی (کتاب و سنت) بیم می‌دهند؛ زیرا انذار، جز به وسیله دلیل شرعی (مستدل به کتاب و سنت) صورت نمی‌گیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ﴾^(۱) «بگو شما را با وحی (و کلام آسمانی قرآن) بیم می‌دهم». پس هیچ دلیلی بر تقدیم قول و آرای رجال و فقها بر کتاب و سنت وجود ندارد. در جایی دیگر انذار را فقط در کسانی که از ذکر (قرآن کریم) تبعیت می‌کنند منحصر کرده است. این نشان می‌دهد که انذار نیز جز با ذکر حاصل نمی‌شود. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾^(۲) «تو تنها کسی را می‌ترسانی (و با بیم دادنت بدو سود می‌رسانی) که از قرآن پیروی کند، و پنهانی از (خداوند) مهربان هراس داشته باشد. چنین کسی را به گذشت و پاداش ارزشمندی مژده بده.»^(۳)

سنت: آنان برای اثبات نظر خود به این حدیث استناد کرده‌اند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْكُنَ مَجْبُوحَةَ الْجَنَّةِ، فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ، وَالشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ، وَهُوَ مِنَ الْإِنْتَنِ أَبْعَدُ»^(۴) «هرکس دوست دارد که خانه‌اش در وسط بهشت باشد، همراه جمع (کثیر

(۱) انبیاء/۴۵.

(۲) یس/۱۱.

(۳) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۴۰ - ۴۲.

(۴) (صحیح): عبدالله بن المبارک، المسند (ش ۲۴۱) / احمد (ش ۱۱۴) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۳۹۰۴) / مستدرک (ش ۳۸۷) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۹ ص ۷۵) / ابن حبان (ش ۷۲۵۴) / ترمذی (ش ۲۱۶۵) / نسایی، السنن الکبری (ش ۹۲۲۵) / شهاب القضاعی، المسند (ش ۴۵۱) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۸۸) / ابن الاعرابی، المعجم (ش ۱۰۰۴) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۲ ص ۸۵۸) / السلم الواسطی، تاریخ واسط (ص ۲۳۴) از طریق (محمد بن سوقة و النضر بن إسماعیل) روایت کرده‌اند: «أنبأنا محمد بن سوقة عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر أن عمر بن الخطاب ﷺ خطب الناس بالجابية فقال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل

مسلمانان) باشد (واز آنان خارج نگردد)؛ و (بدانید) که شیطان با یک نفر است (و بیشتر وی را وسوسه میکند) ولی اگر دونفر شدند، شیطان هم (کمی) دورتر می‌شود.

وجه استدلال آنان، این است که اغلب مردم به درجهٔ اجتهاد نرسیده‌اند و توانایی استدلال را ندارند و پیامبر ﷺ در این حدیث به همراهی با جماعت امر فرموده است.

اجماع: برخی ادعا می‌کنند: همیشه مردم عامی در زمان اصحاب و تابعین - و قبل از این که مخالف، سر برآورد، - از مجتهدین فتوی می‌خواستند و در احکام شرعی از آن‌ها پیروی می‌کردند. علمای اصحاب و تابعین به سؤالات جواب می‌دادند، بدون این که اشاره‌ای به ادلهٔ شرعی داشته باشند. آن‌ها، مردم عامی را ازین کار منع نمی‌کردند و کسی از اینگونه استفتاء از جانب عوام و فتوی دادن علما، ایراد نمی‌گرفت. پس این عمل اصحاب و تابعین، بیان گر اجماع آن‌ها، بر جواز تقلید مطلق عامی از مجتهد است.

عقل: کسی که بخواهد در حکم مسئله‌ای استدلال و نظر بیفکند، در شبهات غوطه‌ور می‌شود و همانا استدلال‌کنندگان زیادی گمراه شدند، پس دوری از خطر و طلب سلامت اولی است.^(۲)

همچنین می‌گویند: به خاطر اینکه تقلید، مذهب اکثر مردم است، به صحت و درستی قول دیگری پی‌برده‌ایم، پس شایستهٔ اتباع است.^(۳)

نقد این ادله:

اعتقاد به این امر که حتی تقلید بر کسانی که به درجهٔ اجتهاد رسیده‌اند، واجب است، اعتقاد و دیدگاهی عجیب است. امام غزالی در المستصفی به رد این اقوال با دلایلی محکم و قوی می‌پردازد و می‌گوید:

مقامی فیکم فقال استوصوا بأصحابی خیرا ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی إن الرجل لیبتدئ بالشهادة قبل أن یسألها فمن أراد منکم بحجة الجنة فلیلزم الجماعة فإن الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین أبعد لا یخلون أحدکم بامرأة فإن الشیطان ثالثهما ومن سرتة حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن»

رجال عبدالله بن المبارك «رجال صحیحین» بوده و اسنادش هم «صحیح» است.

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۷۱/۱.

(۲) غزالی، المستصفی، ۳۷۱/۱.

(۳) همان.

۱- صدق کلام مجتهد ضرورتاً معلوم نیست و به ناچار باید دلیلی بر آن باشد؛ مثلاً دلیل صدق فرموده پیغمبر ﷺ، معجزه است، پس صدق اجماع‌کنندگان با اخبار پیغمبر ﷺ از عصمتشان معلوم می‌شود. بر عامی واجب است که از مفتی تبعیت کند، چه مفتی راست گوید یا دروغ، خطا کند یا به حق اصابت نماید؛ یعنی قول مفتی بنابه دلیل اجماع بر عامی واجب و لازم است. پس چنین کاری قبول قول دیگری از روی دلیل است و تقلید نیست؛ زیرا تقلید، قبول قول دیگری بدون دلیل است. پس هر زمان که دلیل برای قبول قول دیگری نباشد و صدق کلامش ضرورتاً یا بنابه دلیل معلوم نشود، در این صورت، تبعیت کردن از آن قول، اعتماد و تکیه بر جهل و نادانی است.

۲- به آنان می‌گوییم: آیا خطا و اشتباه را برای مجتهدی که می‌خواهید از او تقلید کنید، محال می‌دانید یا آن را جایز می‌دانید؟ اگر آن را جایز می‌دانید، پس در صحت مذهب خودتان شک دارید و اگر آن را محال می‌دانید، چگونه به محال بودن آن پی‌برده‌اید؟ ضرورتاً به آن پی‌برده‌اید یا از روی استدلال و یا از روی تقلید؟ در این مورد هیچ ضرورت و دلیلی وجود ندارد و اگر در قولش مبنی بر اینکه مذهبش حق است، از او تقلید می‌کنید، به چه دلیلی صدق کلامش را در تصدیق کردن خودش، دانسته‌اید؟ و اگر در این مورد از دیگری تقلید کرده‌اید، به چه دلیلی به صدق کلام مقلد دیگری پی‌برده‌اید؟ و اگر اعتماد به آرامش نفس خود در قولش دارید، به چه دلیلی بین آرامش نفس خود و آرامش نفس یهود و نصاری تفاوت قائل می‌شوید و به چه دلیلی بین قول مقلد خودتان به اینکه من صادقم و بین قول مخالفان فرق قائل می‌شوید؟

۳- دربارهٔ ایجاب تقلید به آنان گفته می‌شود: آیا به وجوب تقلید آگاهی دارید یا نه؟ اگر به آن آگاهی ندارید، چرا تقلید کرده‌اید و اگر آن را می‌دانید، از چه راهی آن را دانسته‌اید؟ ضرورتاً آن را دانسته‌اید، یا از روی استدلال و یا از روی تقلید؟ اگر از روی تقلید آن را دانسته باشند، سؤال و اعتراض قبلی از آنان تکرار می‌شود و پیداست که در این زمینه، هیچ دلیل و برهانی ندارند، بنابراین قول واجب بودن تقلید، مردود است.

اگر بگویند: به صحت قول دیگری به خاطر اینکه مذهب اکثر مردم است، پی‌برده‌ایم، پس شایسته اتباع است، در جواب می‌گوییم: چرا سخن حق و دقیق و

سنجیده کسی را انکار می‌کنید که جز افراد کمی آن را درک نکرده و غالب مردم از درک آن عاجزند؛ به این خاطر که چنین سخنی احتیاج به شروط زیادی از جمله ممارست و تأمل فراوان و اعمال ذوق و خالی بودن از مشغولیت‌ها دارد. ایمان آوردن گروهی اندک به پیامبر ﷺ در ابتدای دعوت ایشان و ایمان نیاوردن بسیاری از مردم، بر آن دلالت دارد. همچنین آیات زیر بر آن دلالت دارد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^(۱) «و اندکی از بندگانم سپاسگزارند.» ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۲) «ولی بیشتر ایشان متوجه نمی‌گردند و نمی‌فهمند.» و ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^(۳) «بیشتر ایشان از حق بیزار (و دشمن حقیقت) می‌باشند.» بنابراین آنچه بدان استدلال می‌کنند، خلاف این نصوص قرآنی است و چنان‌چه به این حدیث پیامبر ﷺ استدلال کنند که می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْكَنَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ، فَلْيَلْزَمْ الْجَمَاعَةَ، وَالشَّيْطَانُ مَعَ الْوَاحِدِ، وَهُوَ مِنَ الْاِثْنَيْنِ أَبْعَدُ»^(۴) در جواب می‌گوییم: اولاً: از آنجا که این حدیث به حد تواتر نرسیده است، چگونه صحیح بودن این حدیث را اثبات می‌کنید؟ اگر از روی تقلید از کسی دیگر آن را دریافته‌اید، چگونه وی

(۱) سبأ/ ۱۳.

(۲) طور/ ۴۷.

(۳) مؤمنون/ ۷۰.

(۴) (صحیح): عبدالله بن المبارك، المسند (ش ۲۴۱) / احمد (ش ۱۱۴) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۳۹۰۴) / مستدرک (ش ۳۸۷) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۹ ص ۷۵) / ابن حبان (ش ۷۲۵۴) / ترمذی (ش ۲۱۶۵) / نسایی، السنن الکبری (ش ۹۲۲۵) / شهاب القضاعی، المسند (ش ۴۵۱) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۸۸) / ابن الاعرابی، المعجم (ش ۱۰۰۴) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۲ ص ۸۵۸) / السلم الواسطی، تاریخ واسط (ص ۲۳۴) از طریق (محمد بن سوقة و النضر بن إسماعيل) روایت کرده‌اند: «أَبْنَانَا مُحَمَّدُ بْنُ سُوْقَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَطَبَ النَّاسَ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ مَقَامِي فَيَكُمُ فَقَالَ اسْتَوْصُوا بِأَصْحَابِي خَيْرًا ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكَذِبُ حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَبْتَدِئُ بِالشَّهَادَةِ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَهَا فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ مَجْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزَمْ الْجَمَاعَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْاِثْنَيْنِ أَبْعَدُ لَا يَخْلُونَ أَحَدَكُمْ بِأَمْرَةٍ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ ثَالِثُهُمَا وَمِنْ سِرِّهِ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتُهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

رجال عبدالله بن المبارك «رجال صحيحين» بوده و اسنادش هم «صحیح» است.

را از مجتهد دیگری که اعتقاد به فساد آن دارد، تشخیص می‌دهید؟ و اگر این حدیث هم صحیح و ثابت شود، غالب مردم مقلد نیستند؛ بلکه با فرموده پیامبر ﷺ می‌داند که تبعیت از او واجب است و چنین امری قبول قولش از روی دلیل است و تقلید نیست. علاوه بر آن، مراد از این حدیث، منع خروج از امر امام و منع خروج از اجماع است.

شبهه دیگری که برای اثبات نظرشان می‌آورند، این است که می‌گویند: کسی که بخواهد در حکم مسئله‌ای استدلال کند و بیندیشد، در شبهات غوطه‌ور می‌شود و همانا استدلال‌کنندگان زیادی گمراه شده‌اند؛ پس دوری از خطر و طلب سلامت اولی است، در جواب می‌گوییم: تقلیدکنندگان زیادی از یهود و نصاری گمراه شده‌اند، پس به چه دلیلی بین تقلید خود و تقلید سایر کفار فرق قائل می‌شوید، آنجا که کفار می‌گویند: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»^(۱) «بلکه ایشان

می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم.» سپس می‌گوییم: هرگاه معرفت و شناخت واجب باشد، بنابراین تقلید، جهل و گمراهی است، گویی اینکه تقلید را به خاطر ترس از دچار شدن به شبهات واجب می‌دانید؛ مثل کسی که خودش را از تشنگی و گرسنگی می‌کشد از ترس اینکه اگر غذا بخورد و آب بنوشد، لقمه‌ای غذا یا جرعه‌ای آب در گلویش گیر کند و مثل مریضی می‌ماند که از معالجه و مداوایش خودداری می‌کند از ترس اینکه مبادا در معالجه‌اش خطایی بکنند و مثل کسی می‌ماند که تجارت و کشاورزی را از ترس صاعقه رها می‌کند و فقر را از ترس فقرا اختیار می‌کند.

دلیل دیگری که برای اثبات نظرشان به آن استدلال می‌کنند، استنادشان به این آیه است: ﴿مَا يُجَدِّلُ فِيَّ ءَايَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^(۲) «هیچ کسی در مقابل آیات خدا پرخاشگری نمی‌کند و به ستیز نمی‌ایستد. مگر آنان که کافر باشند.» که خداوند متعال از مجادله در تقدیرات الهی و استدلال در آن نهی کرده است، در جواب می‌گوییم: در این آیه خداوند متعال از مجادله باطل نهی کرده است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾^(۳) «و به ناحق جدال و نزاع ورزیده‌اند، تا به وسیله باطل حق

(۱) زخرف / ۲۲.

(۲) غافر / ۴.

(۳) غافر / ۵.

را نابود و برطرف کنند.» و از مجادله صحیح نهی نکرده است، چون در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱) «و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.»

همچنین آیات متعدد دیگری نیز دلالت بر بطلان دیدگاه آنان می‌نماید از جمله: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^(۲) «ز چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی.»؛ ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۳) «اینکه آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید» و ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۴) «بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید.» تمام این آیات، از تقلید نهی و به علم امر می‌کنند و به خاطر آن علما شأن عظیمی دارند، همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۵) «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد.»، و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «یرث هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تاویل الجاهلین و انتحال المبطلین و تحریف الغالین»^(۶) «از هر نسلی این

(۱) نحل/ ۱۲۵.

(۲) اسراء/ ۳۶.

(۳) بقره/ ۱۶۹.

(۴) بقره/ ۱۱۱.

(۵) مجادله/ ۱۱.

(۶) (ضعیف): این روایت از طریق ابوهریره و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص و ابوالدرداء و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله و معاذ بن جبل و علی بن ابی طالب و انس بن مالک و عبدالله بن مسعود و ابوامامه و اسامة بن زید و ابراهیم بن عبدالرحمن از رسول الله ﷺ روایت شده است: اما طریق ابراهیم بن عبدالرحمن: ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۲ ص ۱۷) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۲۵۶) / ابن عبدالبر، التمهید (ج ۱ ص ۵۸) / ابن وضاح، البدع (ش ۱) از طریق (الحسن بن عرفة و عبدالله بن مسلمة القعنبي و اسد بن موسى) روایت کرده‌اند: «نا إسماعیل بن عیاش عن معان بن رفاعه السلامی عن إبراهيم بن عبد الرحمن العذری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین.»

و اسماعیل بن عیاش هم متابعه شده و ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۲ ص ۱۷) ابن عبدالبر،

التمهید (ج ۱ ص ۵۹) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۲۱۴۴۰ و ۲۱۴۳۹) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۷ ص ۳۷ و ۳۸) / ابونعیم، معرفة الصحابة (ش ۷۳۲) / خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحديث (ص ۲۹) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۲۱۴۴۰) / ابن عدی، الکامل (ج ۲ ص ۷۹) از طریق (مبشر بن اسماعیل وبقية بن الوليد) روایت کرده‌اند: «عن معان بن رفاعة عن أبي عبد الرحمن العذري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم...».

ومعان بن رفاعه هم متابعه شده وبيهقی، السنن الكبرى (ش ۲۱۴۴۰) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۷ ص ۳۸) از طریق (عیسی بن محمد النحاس و ابراهیم بن ایوب) روایت کرده‌اند: «حدثنا الوليد يعني ابن مسلم حدثنا إبراهيم بن عبد الرحمن حدثنا الثقة من أشياخنا قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) نحوه». اما این روایت «ضعیف» است چرا که ابراهیم بن عبد الرحمن العذري «تابعی» است و امام ابن حبان گفته است: «یروی المراسیل» [ابن حبان، الثقات (ج ۴ ص ۱۰)] و معلوم نیست که این روایت را از چه کسی شنیده: «حدثنا الثقة من أشياخنا».

اما طریق ابوالدرداء رضی الله عنه: طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۹ ص ۱۶۸) روایت کرده است: «حدثنا (ابوبکر) ابن أبي داود قال حدثنا محمد بن عبد العزيز بن محمد الواسطي قال حدثنا بقية بن الوليد عن زريق أبي عبد الله الألهاني عن القاسم أبي عبد الرحمن عن أبي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين». اما این روایت «ضعیف» است چرا که بقية بن الوليد «كثيرالتدليس از ضعفاء ومجهولين» بوده و عنعنه کرده است [ابن حجر، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس (ش ۱۱۷)].

اما طریق ابوامامه رضی الله عنه: عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۱ ص ۹) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن داود بن خزيمة الرملي قال حدثنا محمد بن عبد العزيز الرملي ويعرف بالواسطي قال حدثنا بقية عن زريق أبي عبد الله الألهاني عن القاسم أبي عبد الرحمن عن أبي أمامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين». اما این روایت «منکر» است چرا که محمد بن داود بن خزيمة الرملي توثیق «معتبر» نشده و در طریق ابوالدرداء رضی الله عنه دیدیم که امام ابوبکر بن ابی داود، این روایت را با همین اسناد و متن، از مسند ابوالدرداء رضی الله عنه روایت کرده است. از طرفی دیدیم که بقية بن الوليد «كثيرالتدليس از ضعفاء ومجهولين» بوده و عنعنه کرده است [ابن حجر، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس (ش ۱۱۷)].

اما طریق ابوهريره رضی الله عنه: دو طریق دارد؛ طریق اول: طریق اول: طبرانی، مسند الشاميين (ج ۱ ص ۳۴۴) / ابوالفضل المقرئ، احادیث فی ذم الکلام واهله (ش ۶۹۲) / خطیب بغدادی،

شرف اصحاب الحديث (ص ۲۸) از طریق (عبد الرحمن بن یزید بن جابر و عبد الرحمن بن یزید بن تمیم) روایت کرده‌اند: «علي بن مسلم البكري حدثني أبو صالح الأشعري عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين.» اما اسنادش «ضعیف» است چرا که چیزی از علی بن مسلم البکری نیافتم و «مجهول» است.

طریق دوم: عقیلی، الضعفاء (ج ۱ ص ۱۰) و من طریقہ ابن عبدالبر، التمهيد (ج ۱ ص ۵۹) روایت کرده‌اند: «حدثنا أحمد بن داود القومسي قال حدثنا عبدالله بن عمر الخطابي قال حدثنا خالد بن عمرو عن الليث بن سعد عن يزيد بن أبي حبيب عن أبي قبيل عن عبدالله بن عمرو وأبي هريرة قالاً قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله فذكره» اما این اسناد «موضوع» است چرا که خالد بن عمرو بن محمد القرشي: امام یحیی بن معین می‌گوید: «كان كذاباً؛ يكذب حدث عن شعبة أحاديث موضوعة» و امام صالح بن جرره می‌گوید: «كان يضع الحديث» و امام احمد بن حنبل می‌گوید: «ليس بثقة يروى أحاديث بواطيل؛ أحاديثه موضوعة» و امامان بخاری و ابوزرعه و زکریا ساجی می‌گویند: «منكر الحديث» و امام ابوحاتم می‌گوید: «متروك الحديث ضعيف» و امام نسایی می‌گوید: «ليس بثقة» و امام ابوداود می‌گوید: «ليس بشيء» و امام ابن حبان می‌گوید: «كان ينفرد عن الثقات بالموضوعات لا يحل الاحتجاج بخبره» و امام ابن عدی چند حدیث از وی از لیث بن سعد را آورده و سپس می‌گوید: «هذه الأحاديث كلها باطلة و عندي أنه وضعها على الليث؛ و نسخة الليث عن يزيد عندنا ليس فيها من هذا شيء و له غير ما ذكرت و عامتها أو كلها موضوعة و هو بين الأمر من الضعفاء» امام ذهبی در تلخیص مستدرک می‌گوید: «خالد وضاع» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۱۰۹) / مستدرک (ش ۷۸۷۳)].

اما طریق عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه؛ عقیلی، الضعفاء (ج ۱ ص ۱۰) و من طریقہ ابن عبدالبر، التمهيد (ج ۱ ص ۵۹) روایت کرده‌اند: «حدثنا أحمد بن داود القومسي قال حدثنا عبدالله بن عمر الخطابي قال حدثنا خالد بن عمرو عن الليث بن سعد عن يزيد بن أبي حبيب عن أبي قبيل عن عبدالله بن عمرو وأبي هريرة قالاً قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله فذكره» اما این اسناد «موضوع» است و تحقیق آن را در طریق ابوهیره رضی الله عنه گفتیم.

اما طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنه: تمام رازی، الفوائد (ش ۸۹۹) / ابن عدی، الکامل (ج ۳ ص ۳۱) / ابوالفضل المقرئ، احادیث فی ذم الکلام واهله (ش ۶۹۴) از طریق (اسلم بن معاذ و محمد بن خالد و حاجب بن سلیمان) روایت کرده‌اند: «ثنا خالد بن عمرو القرشي ثنا الليث بن سعد عن

یزید بن ابی حبیب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين. اما اين اسناد هم «موضوع» است چرا كه در طريق ابوهريه عليه السلام گفتيم كه خالد بن عمرو بن محمد القرشي «كذاب» است.

اما طريق عبدالله بن عباس عليه السلام: ابوالفضل المقرئ، احاديث في ذم الكلام واهله (ش ۶۹۱) روايت کرده است: «أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد الجارودي الحافظ أخبرنا محمد ابن علي بن حامد بن جعفر حدثنا الفضل بن عبد الله بن مسعود حدثنا مالك بن سليمان قال كتب إلى وهب بن وهب حدثنا عبد الملك بن عبد العزيز عن عطاء بن أبي رباح عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله قال: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين.» اما اين اسناد «واهي» است چرا كه الفضل بن عبد الله (عبيدالله) بن مسعود اليشكري: امام ابن حبان گفته است: «يروي عن مالك بن سليمان وغيره العجائب لا يجوز الاحتجاج به بحال» و امام دارقطني هم گفته است: «ضعيف» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۴ ص ۴۴۴)].

اما طريق جابر بن عبدالله عليه السلام: ابوالفضل المقرئ، احاديث في ذم الكلام واهله (ش ۶۹۳) روايت کرده است: «أخبرنا أحمد بن إبراهيم التميمي أخبرنا لاحق بن الحسين المقدسي حدثنا محمد بن محمد بن حفص القزاز بالرقعة حدثنا عبد الملك ابن عبد ربه الطائي حدثنا سعيد بن سماك بن حرب عن أبيه عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تأويل الجاهلين وانتحال المبطلين» امام اين روايت هم «موضوع» است چرا كه اولاً: لاحق بن الحسين المقدسي: امام سمعاني گفته است: «أجمع الحفاظ على أنه ممن يضع الحديث ويغرب عن المشاهير الاباطيل» و امام عبد الرحمن بن محمد الإدريسي گفته است: «كان كذاباً افكاً يضع الحديث؛ لانعلم رأينا في عصرنا مثله في الكذب والوقاحة.» و امام محمد بن احمد بن سليمان بخاري گفته است: «كان كذاباً» [خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۱۴ ص ۹۹) / سمعاني، الانساب (ج ۳ ص ۵۲۷)] وثانياً: سعيد بن سماك بن حرب: امام ابو حاتم می گوید: «مترك الحديث» و امام مناوی گفته است: «مترك كذاب» و امام ابن حبان وی را در «ثقات» آورده است [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۳ ص ۳۳) / مناوی، فيض القدير شرح الجامع الصغير (ج ۱ ص ۲۶۷)].

اما طريق معاذ بن جبل عليه السلام: خطيب بغدادی، شرف اصحاب الحديث (ص ۱۱) روايت کرده است: «أخبرنا أبو الحسين محمد بن الحسن بن أحمد الأهوازي قال حدثنا الحسن ابن عبد الله بن سعيد

العسکری قال حدثنا عبدان يعني عبد الله بن أحمد بن موسى قال حدثنا زيد بن الحريش قال حدثنا عبد الله بن خراش عن العوام بن حوشب عن شهر بن حوشب عن معاذ بن جبل عن النبي صلى الله عليه وسلم مثل حديث قبله قال: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين. اما ابن اسناد هم «واهی» است چرا که عبد الله بن خراش بن حوشب الشيباني: امام بخاری می گوید: «منکر الحديث» و امام ابوحاتم هم می گوید: «منکر الحديث ذاهب الحديث ضعيف الحديث» و امام ابوزرعه گفته است: «ليس بشيء ضعيف الحديث» و امام ابن عدی می گوید: «عامّة ما يرويه غير محفوظ» و امام ساجی هم گفته است: «ضعيف الحديث جداً ليس بشيء كان يضع الحديث» و امام نسایی هم گفته است: «ليس بثقة» و امام ابن عمار هم گفته است: «كذاب» و امام دارقطنی هم گفته است: «عبد الله بن خراش» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۵ ص ۱۹۷)].

اما طريق اسامة بن زيد[ؓ]: خطيب بغدادی، شرف اصحاب الحديث (ص ۲۸) و من طريقه ابن عساكر، تاريخ دمشق (ج ۷ ص ۳۹) روايت کرده اند: «أخبرني أبو الحسين أحمد بن عمر بن علي القاضي بدرريجان قال أخبرنا أحمد بن علي بن محمد بن الجهم الكاتب قال حدثنا محمد بن جرير الطبري قال حدثني عثمان بن يحيى قال حدثني عمرو بن هاشم البيروقي عن محمد بن سليمان يعني ابن أبي كريمة عن معان بن رفاعة السلامي عن أبي عثمان النهدي عن أسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الجاهلين وانتحال المبطلين.» اما اين روايت هم «واهی» است چرا که محمد بن سليمان بن أبي كريمة: امام عقیلی گفته است: «روى عن هشام بواطيل» و امام ابوحاتم هم وی را «ضعيف» دانسته است [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۱۸۶)].

اما طريق عبد الله بن مسعود[ؓ]: خطيب بغدادی، شرف اصحاب الحديث (ص ۲۸) روايت کرده است: «أخبرنا عبيد الله بن أحمد بن عثمان الصيرفي قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكير قال حدثنا محمد بن ميمون ابن كامل الحمراوي قال حدثنا أبو صالح قال حدثنا الليث بن سعد عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يرث هذا العلم من كل خلف عدوله.» اما اين روايت «واهی» است چرا که اولاً: محمد بن ميمون بن كامل الحمراوي: امام ذهبی گفته است: «روى عن مالك بخبر باطل» و امام دارقطنی هم گفته است: «ضعيف؛ ليس بالقوى» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۵ ص ۳۵۱)] و ثانياً: أحمد بن يحيى بن زكير: امام دارقطنی گفته است:

علم (یعنی دین) را انسان‌های عادل فرا می‌گیرند و آن را از تأویل افراد نادان و نسبت‌دادن به افراد باطل و تحریف افراد غالی مصون می‌دارند.»

پر واضح است که چنین امری با تقلید حاصل نمی‌شود؛ بلکه تنها با علم حاصل می‌شود. در این راستا ابن مسعود گفته: «لا یكون أحدکم إمعة! قالوا: وما الإمعة يا أبا عبد الرحمن؟ قال: يقول: إنما أنا مع الناس إن اهدتوا اهتديت وإن ضلوا ضللت ألا لیوطن أحدکم نفسه علی أن کفر الناس أن لا یکفر.»^{(۱)(۱)} «إمعة نباشید! گفته شد ای ابا

«لیس بشيء في الحديث» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۱ ص ۳۲۳)].

اما طریق انس بن مالک^{رضی الله عنه}: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۵ ص ۲۲۵) روایت کرده است: «أخبرنا أبو الحسن السلي قال رأيت في كتاب لجدي أبي بكر محمد بن عقيل بن زيد الشهرزوري رحمه الله نا القاضي أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن سلمة بن عبد الله المالكي بميا فارقين قراءة عليه وأنا أسمع فأقر به نا الرئيس أبو نصر محمد بن أحمد الإسماعيلي بجران نا أبو العباس أحمد بن منصور بن محمد بن أحمد الشيرازي الحافظ حدثني أبو الحسين محمد بن أحمد بن محمد البغدادي بالأبلة نا محمد بن مهدي الواسطي نا أحمد بن عبد الله بن يونس نا جعفر بن سليمان عن مالك بن دينار عن أنس بن مالك أن النبي ﷺ قال يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين».

اما طریق علی بن ابی طالب^{رضی الله عنه}: زید بن علی، المسند (ش ۵۹۹) روایت کرده است: «عن ابيه عن جده عن علي قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): ...» اما این اسناد «موضوع» است چرا که راوی مسند زید بن علی، ابو خالد عمرو بن خالد القرشی الهاشمی می‌باشد: که امامان یحیی بن معین و ابوزرعه و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و وکیع بن الجراح و ابوداود و برقانی می‌گویند: «کذاب، یضح الحديث» و امامان دارقطنی و احمد حنبل در روایتی و ابن حجر و ابوحاتم و نسایی و ابن صاعد می‌گویند: «متروک» و امام ابو نعیم می‌گوید: «لا شيء» و امام و کیع بن الجراح می‌گوید: «کان فی جوارنا یضع الحديث، فلما فطن له تحول إلى واسط» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۸ ص ۲۶) و تقریب التهذیب (ش ۵۰۲۱)].

(۱) (ضعیف): المعجم الكبير (ج ۹ ص ۱۵۲) / ابو نعیم، حلیة الاولیاء (ج ۱ ص ۱۳۶) از طریق (عمر بن حفص السدوسی) روایت کرده‌اند: «ثنا عاصم بن علی ثنا المسعودی عن سلمة بن كهيل عن عبد الرحمن بن يزيد قال قال عبد الله: لا يكون أحدکم إمعة قالوا: وما الامعة يا أبا عبد الرحمن؟ قال: يقول: إنما أنا مع الناس إن اهدتوا اهتديت وإن ضلوا ضللت ألا لیوطن أحدکم نفسه علی أن کفر

عبدالرحمن إمعنه به معنای چیست؟ گفت: شخص می‌گوید من با مردم، اگر هدایت یافتن منم هدایت یافته‌ام و اگر گمراه شدند من نیز گمراه خواهم بود آگاه باشید خود را طوری محکم و تربیت کنید که اگر مردم کافر شدند، نفستان کافر نشود.»

^{۴-} درباره وجود اجماع بر وجوب تقلید شوکانی می‌گوید: عجیب‌تر از این، آن است که برخی از متأخرین اصولی، این نظر را به اکثر اصولیون نسبت می‌دهند و حجت آن‌ها را اجماع بر عدم انکار علما بر مقلدین قرار داده‌اند. اگر منظور اجماع سه قرن برتر صدر اسلام است، ادعایی باطل است؛ زیرا اصلاً تقلید در بین آن‌ها وجود نداشته است. تقلید را نمی‌شناختند، آن را نشنیده بودند، بلکه کسی که ناتوان بوده، از عالمی در باره مسئله پیش آمده، می‌پرسید. عالم هم با نصوصی که از کتاب وسنت می‌دانست، فتوی می‌داد. این عمل، هیچ ربطی به تقلید نداشت؛ بلکه این استفتاء، از باب طلب حکم الله و سؤال از حجت شرعی، در مسئله، بوده است... تقلید فقط شامل عمل به رأی است نه عمل به روایت.^(۲)

(۳-۱-۳) دیدگاه سوم: قول تفصیل (وجوب اتباع)

دسته دیگری از علما قائل به تفصیل هستند؛ بدین گونه که اجتهاد برای کسی که شرایط و اهلیت آن را دارد، ممنوع نیست و تقلید بر مجتهد حرام و بر عامی - عامی کسی است که فاقد اهلیت و شرایط اجتهاد است هر چند که عالم هم باشد - واجب است که در وهله اول اتباع نماید؛ یعنی قبول قول دیگران با دلیل و برهان شرعی که همانطور گفته شد این تقلید نیست و این امر بر هر مسلمانی واجب است و در صورتی که از این امر عاجز باشد بنابر ضرورت و نبود راهی دیگر برای عمل به شریعت می‌تواند تقلید نماید.^(۳)

الناس أن لا يكفر». اما این روایت «ضعیف» است چرا که عبد الرحمن بن عبد الله المسعودی دچار «اختلاط» شده وعاصم بن علی هم بعد از اختلاط از وی روایت کرده است. [سیوطی،

تدریب الراوی (ج ۲ ص ۳۷۵)]

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۷۱/۱-۳۷۲.

(۲) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۴.

(۳) همان. -/ عبد الهادی فضلی، التقليد، ص ۴۰-/ آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۴/۲۳۴-.

قرطبی، تفسیر القرطبی، ۲/۲۱۲.

این قول بسیاری از پیروان ائمه چهارگانه است.^(۱) ابن قدامه مقدسی در کتاب روضة الناظر و جنة المناظر می‌گوید: اجماع علما بر این است که تقلید در فروع جایز است و دلیل آن اجماع است. همچنین به خاطر اینکه مجتهد در فروع یا مصیب است یا مخطی بنابراین نه تنها تقلید در فروع جایز است؛ بلکه بر عامی واجب است که در مسائل فرعی دین تقلید کند.^(۲)

ابن تیمیه می‌گوید: جمهور علما بر این باورند که تقلید برای کسی که توانایی اجتهاد ندارد، جایز است.^(۳)

ابن قیم شاگرد ابن تیمیه می‌گوید: تقلید فقط هنگام ضرورت جایز است. در بحث رد بر پیروان تقلید می‌گوید: همانا آنچه از ائمه درباره تقلید، نقل گردید؛ تقلید آن‌ها مانند تقلید شما نیست و آن را جایز ندانسته‌اند. بلکه آنچه در باره تقلید از آن‌ها نقل کرده‌اند، در مسائل بسیار کمی بوده که در آن به نص کتاب و سنت دست نیافته‌اند و در آن رابطه، جز قول کسی که عالم‌تر از خودشان دیده‌اند دلیلی در کتاب و سنت نیافته‌اند و مجبور به تقلید از آن عالم شده‌اند. این روش اهل علم است و همین واجب است. پس تقلید فقط برای مضطر جایز است. اما کسی که از نصوص کتاب و سنت و اقوال اصحاب درمی‌گذرد و از شناخت حق با دلیل خودداری می‌کند و به سوی تقلید می‌رود آن هم با وجود توانایی شناخت دلیل، مانند کسی است که با وجود توانایی دستیابی به گوشت پاک به سوی گوشت مردار برود. قاعده این است که جز با دلیل قول غیر، پذیرفته نمی‌شود مگر ضرورت ایجاب کند. شما حال ضرورت را دست مایه اصلی (برای تقلید کورکورانه) پنداشته‌اید.^(۴)

محمّد امین شنقیطی در این باره نکات و مطالب ظریف و مهمی را متذکر می‌شود، ایشان در تفسیر آیه شریفه ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۵) «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واری نمی‌کنند؟) یا این که بر دل‌هائی قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟» می‌نویسد: برخی از علمای اصولی متأخر می‌گویند:

(۱) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۴.

(۲) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر و جنة المناظر، ۳۸۳/۱.

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۰۴ و ۱۹/۲۶۲. - ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ۲/۲۴۴.

(۴) ابن قیم، أعلام الموقعین، ۲/۲۹۵.

(۵) محمّد/۲۴.

تدبر در قرآن و فهم آن و عمل به آن جز برای مجتهد، و کسی به درجهٔ اجتهاد مطلق رسیده باشد، جایز نیست. اجتهاد مطلق با آن شروطی که آن‌ها برای آن قرار داده‌اند که بیشتر شروط آن از کتاب و سنت و اجماع و قیاس جلی و قول صحابه رضی الله عنه مستند ندارد. در واقع از ادلهٔ شرع دلیلی بر آن نیست. حق بدون شبه این است که از بین مسلمانان هرکس قدرت یادگیری و فهمیدن و درک معنای قرآن و سنت را داشته باشد؛ بر او واجب است که آن دو را بیاموزد و به آن عمل کند. اما عمل بدون علم به آن دو، به اجماع ممنوع است. آن چه که با تعلم صحیح از آن دو یاد می‌گیرد می‌تواند به آن عمل کند. حتی اگر یک آیه یا یک حدیث باشد. روشن است که این نکوهش و سرزنش بخاطر عدم تدبّر و تفکر در آیات قرآنی عام است شامل تمام انسان‌ها می‌شود. آنچه که این مطلب را روشن می‌کند، این است که مخاطب اول که این آیه در بارهٔ آن‌ها نازل گردیده‌است، منافقین و کفار، بوده‌اند. هیچ‌یک از آن‌ها دارای شروط اجتهاد مقرر شده از جانب علمای اصولی، نبودند، بلکه اصلاً اندکی از آن شروط را نداشتند. اگر جایز نبود کسی جز مجتهدین اصطلاحی علمای اصول، از قرآن بهره بگیرد و از هدایتش استفاده کند؛ خداوند کفار را به این صورت ملامت نمی‌کرد و بخاطر عدم قبول هدایت قرآن، آن‌ها را سرزنش نمی‌نمود. از طرف دیگر حجت بر آن‌ها تمام نمی‌شد تا اینکه آن‌ها به درجهٔ اجتهاد - آن چنان که نزد اصولیین متأخر مقرر شده می‌بینی - می‌رسیدند.

از قواعد بدیهی در اصول، این است که سبب نزول آیه به قطع، مشمول حکم آیه می‌گردد.^(۱) در این صورت منافقین و کفار به صورت قطعی مشمول این آیه می‌شوند. اگر انتفاع به قرآن جز برای مجتهد درست نباشد، خداوند جل و جلاله بر کفار عیب نمی‌گرفت و آن‌ها را برای عدم هدایت و عمل به قرآن نکوهش نمی‌کرد.

به تحقیق می‌دانید که این ادعا خلاف واقع است و پوشیده نیست که شروط اجتهاد جز در مواردی که اجتهاد جایز است وجود ندارد. اموری که با نصوص صحیح از کتاب و سنت وارد شده است برای هیچکس حق اجتهاد در آن‌ها نیست تا شروط اجتهاد در آن‌ها قرار داده شود. بلکه جز اتباع در آن امور جایز نیست.

(۱) قاعده "العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب" یعنی اساس و بنیان کلام، عمومیت لفظ و کلام است نه سببی که مخصوصاً بخاطر آن نازل یا وارد شده است.

بدیهی است که تخصیص کتاب وسنت، جز با ادله قابل ارجاع، صحیح نیست. علاوه بر این پر واضح است که عموم آیات و احادیثی که مردم را به عمل به کتاب وسنت پیامبر ﷺ تشویق می‌کند، قابل شمارش نیست. مانند این حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُم بِهِمَا كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ»^(۱)

(۱) (صحیح): این روایت از طریق عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابوهریره و عمرو بن عوف و مالک بن انس از رسول الله ﷺ روایت گردیده است:

اما طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنه: مروزى، السنة (ش ۶۸) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۲۰۸۳۳) / ابن حزم، الاحکام فى اصول الاحکام (ج ۶ ص ۸۰۹) / مستدرک (ش ۳۱۸) از طریق (محمد بن یحیی الذهلی والفضل الشعرائی و محمد بن اسماعیل و عباس بن الفضل) روایت کرده‌اند: «حدثنا ابن أبي أويس حدثنا أبي (عبدالله بن عبدالله بن اویس) عن ثور بن زيد الديلي عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما: أن رسول الله ﷺ خطب الناس في حجة الوداع فقال: يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن اعتصمتم به فلن تضلوا أبدا كتاب الله وسنة نبيه» رجال مروزى «رجال صحیح» می‌باشد فقط اسماعیل بن عبدالله ابن ابی اویس: امامان احمد بن حنبل و یحیی بن معین گفته‌اند: «لابأس به» و امام احمد بن حنبل در روایتی دیگر گفته است: «ثقة» و امام ابو حاتم گفته است: «ثقة كان ثباتاً في حاله» وفي رواية: «محلة الصدق وكان مغفلاً» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امامان بخاری و مسلم از وی در «صحیح» روایت کرده‌اند و امام ذهبی گفته است: «الإمام الحافظ الصدوق» همچنین گفته است: «كان عالم أهل المدينة، ومحدثهم في زمانه على نقص في حفظه وإتقانه ولولا أن الشيخين احتجا به لرحح حديثه عن درجة الصحيح إلى درجة الحسن؛ لا ريب أنه صاحب أفراد ومناكير تنغمر في سعة ما روي، فإنه من أوعية العلم.» و امام دارقطنی گفته است: «لا أختره في الصحيح» و امام ابن حجر هم گفته است: «صدوقٌ أخطأ في أحاديث من حفظه» و امام نسایی گفته است: «ضعيفٌ؛ ليس بثقة» و امام یحیی بن معین گفته است: «ليس بشيء؛ يكذب» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۳۱۰) و تقریب التهذیب (ش ۴۶۰) / ذهبی، سیر اعلام النبلاء (ج ۱ ص ۳۹۳-۳۹۷) / ابن حبان، الثقات (ج ۸ ص ۹۹)]. اما عبدالله بن عبد الله بن اویس: امام احمد بن حنبل گفته است: «ثقة؛ ليس به بأس» امام ابن حجر گفته است: «صدوقٌ يهم» و امام یحیی بن معین گفته است: «ثقة» وفي رواية: «صدوقٌ صالحٌ ولكن حديثه ليس بذاك الجائز» و امام ابوداود گفته است: «صالح الحديث» و امام بخاری گفته است: «ما روى

من أصل كتابه فهو أصح» و امام مسلم هم از وی در «صحیح» روایت کرده است و امام خلیلی هم گفته است: «مقارب الامر» و امام یعقوب بن شبیه گفته است: «صدوق صالح الحدیث و إلی الضعف ما هو» و امام ابن عدی گفته است: «یکتب حدیثه» و امامان نسایی و ابوحاتم گفته‌اند: «لیس بالقوی» البته امام نسایی گفته است: «قولنا: (لیس بالقوی) لیس بجرح مفسد» و امام ذهبی هم گفته است: «وبالاستقراء إذا قال أبو حاتم: (لیس بالقوی)، یرید بها: أن هذا الشيخ لم يبلغ درجة القوي الثبت» لذا نزد امامان ابوحاتم و نسایی حداقل «حسن الحدیث» است و امام دارقطنی گفته است: «في بعض حديثه عن الزهري شيء» و امام عمرو بن علی الفلاس گفته است: «فيه ضعفٌ وهو عندهم من أهل الصدق» و امام ابوزرعه گفته است: «صالحٌ صدوقٌ كأنه لين» و امام علی بن المدینی گفته است: «كان عند أصحابنا ضعيفاً» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۵ ص ۲۸۰) و تقریب التهذیب (ش ۳۴۱۲) / ذهبی، الموقظه (ص ۱۹ و ۲۰) / ابن شاهین، تاریخ اسماء الثقات (ش ۶۲۹)] لذا «صحیح الحدیث» است اما روایتش از بن شهاب الزهری «حسن» می‌باشد. و اسناد این روایت هم «صحیح» است.

امام طریق مالک بن انس: مالک، موطأ (ش ۳۳۳۸) گفته است: «أنه بلغه أن رسول الله ﷺ قال: تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنة نبيه» اما امام مالک اسناد حدیث را بیان نکرده و روایتش «معضل وضعیف» است.

اما طریق انس بن مالک رضی الله عنه: ابونعیم، اخبار اصبهان (ج ۱ ص ۴۰۵) / ابوالشیخ ابن حیان، طبقات المحدثین باصبهان (ج ۴ ص ۶۷) از طریق (طالوت بن عباد و عبدالواحد) روایت کرده‌اند: «ثنا هشام بن سليمان عن يزيد الرقاشي عن أنس بن مالك أن رسول الله ﷺ قال: ...». اما این روایت «واضعیف» است چرا که یزید بن ابان الرقاشی است «ضعیف الحدیث» است. [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱۱ ص ۳۰۹) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۷۶۸۳)].

اما طریق ابوهریره رضی الله عنه: بیهقی، السنن الكبرى (ش ۲۰۸۳۴) / دارقطنی (ج ۲ ص ۲۴۵) / بزار (ش ۸۹۹۳) / ابن شاهین، الترغیب فی فضائل الاعمل (ش ۵۲۸) / لالکائی، اعتقاد اهل السنة (ش ۹۰) / ابوبکر الشافعی، الغیلانیات (ش ۶۳۲) / ابن عبدالبر، التمهید (ج ۲ ص ۳۳۱) / خطیب بغدادی، الجامع لاحلاق الراوی (ج ۱ ص ۱۱۱) / ابن عدی، الکامل (ج ۴ ص ۶۹) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۲ ص ۲۵۰) / رافعی، التدوین فی اخبار قزوین (ج ۲ ص ۵۳) / مستدرک (ش ۳۱۹) از طریق (داود بن عمرو و العباس بن الهیثم و محمد بن عبید بن محمد و عبدالکریم بن الهیثم) روایت کرده‌اند: «حدثنا صالح بن موسى الطلحي عن عبد العزيز بن رفيع عن أبي صالح عن أبي هريرة رضي الله عنه...». اما این روایت «واهی» است چرا که صالح بن موسی بن إسحاق الطلحی:

«دو امر را در بین شما برجای گذاشتم، تا زمانی که به آن دو تمسک کنید گمراه نمی‌شوید؛ یکی کتاب خداوند، دیگری سنت پیامبرش. و نیز می‌فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي»^(۱) و مانند این احادیث، بی‌شمارند.

«متروک الحدیث» است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۴ ص ۴۰۴) و تقریب التهذیب (ش ۲۸۹۱) / ذهبی، الکاشف (ش ۲۳۶۴)].

اما طریق عمرو بن عوف^{رضی الله عنه}: ابن الشجرى، امالى (ج ۱ ص ۱۲۶) / ابن عبدالبر، التمهید (ج ۲ ص ۳۳۱) از طریق (علی بن زید الفرائضی و محمد بن سهل بن عسكر) روایت کرده است: «حدثنا إسحاق بن إبراهيم الحنظلي عن كثير بن عبد الله المزني عن أبيه عن جده قال قال رسول الله ﷺ: ...». اما این روایت «واهی» است چرا که كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف مزنی: «متروک الحدیث و متهم به کذب است». [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۸ ص ۴۲۱) / ذهبی، الکاشف (ش ۴۶۳۷)]

(۱) (صحیح): ابوداود (ش ۴۶۰۹) / ترمذی (ش ۲۶۷۶) / ابن ماجه (ش ۴۲۰) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۲۰۸۳۵) / طبرانی، المعجم الكبير (ج ۱ ص ۲۴۵ و ۲۴۶) و مسند الشاميين (ش ۱۳۷۹) / ابن حبان (ش ۵) / دارمی (ش ۹۵) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۴۱) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴ ص ۱۷۹) / احمد (ش ۱۷۱۴۴ و ۱۷۱۴۵) / تمام رازی، الفوائد (ش ۳۵۵) / ابن ابی عاصم، السنن (ش ۵۴ و ۵۶ و ۵۷) / محمد بن نصر مروزی، السنن (ش ۷۰ و ۶۹) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ش ۲ و ۱) و حلیه الاولیاء (ج ۵ ص ۲۲۰ و ج ۱ ص ۱۱۴) / ابن بشران، امالی (ش ۵۶) / آجری، الشریعه (ص ۴۴) و الاربعون حدیثا (ش ۸) / فسوی، المعرفه و التاريخ (ج ۲ ص ۳۴۴) / ابوعمر الدانی، السنن الوارده فی الفتن (ش ۱۲۳) / لالکائی، اعتقاد اهل السنة (ش ۸۱ و ۸۰) / مشیخه ابن البخاری (ج ۱ ص ۱۳۵) / ابوالفضل المقرئ، احادیث فی ذم الکلام و اهله (ج ۴ ص ۲۶) از طریق (خالد بن معدان و یحیی بن جابر و ضمهر بن حبیب) روایت کرده اند: «حدثني عبدالرحمن بن عمرو السلمي و حجر بن حجر الكلاعي قالوا: أتينا العرباض بن سارية وهو ممن نزل فيه «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أُحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ» فسلمنا وقلنا: أتيناك زائرین وعائدين ومقتبسين.. فقال العرباض صلى بنا رسول الله ﷺ: ذات يوم ثم أقبل علينا فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال قائل يا رسول الله كأن هذه موعظة مودع فماذا تعهد إلينا فقال رسول الله ﷺ: أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء المهديين الراشدين تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة.» وعرباض بن ساريه السلمی صحابی جلیل می‌باشد که

نیازی به ترجمه نیست. و عبدالرحمن بن عمرو بن عبسة السلمی: امام ذهبی می گوید: «صدوق» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امامان ترمذی و ابن حبان و حاکم هم احادیثش را «تصحیح» کرده اند و امام ابن حجر می گوید: «مقبول» و امام ابن القطان فاسی می گوید: «لایصح لجهالة حاله» اما امام حافظ عراقی در جوابش گفته است: «معروف العین والخال معاً» و امام ابونعیم درباره ی عبدالرحمن بن عمرو السلمی و حجر بن حجر گفته است: «من معروفی تابعی الشام» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۶ ص ۲۳۷) و تقریب التهذیب (ش ۳۹۶۶) / حافظ عراقی، ذیل میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۱۴۶) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. و حجر بن حجر الکلاعی: امام حاکم حدیثش را «تصحیح» کرده و گفته که: «کان من الثقات» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابونعیم درباره ی عبدالرحمن بن عمرو السلمی و حجر بن حجر گفته است: «من معروفی تابعی الشام» و امام ابن حجر می گوید: «مقبول» و امام ابن القطان گفته است: «لایعرف» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۲ ص ۲۱۴) و تقریب التهذیب (ش ۱۱۴۳) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. لذا این اسناد «صحیح» می باشد.

همچنین متابعه هم شده اند و ابن ماجه (ش ۴۲) / بزار (ش ۴۲۰۱) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ش ۴) / الامعجم الاوسط (ش ۶۶) المعجم الکبیر (ج ۱ ص ۲۴۸) / تمام رازی، الفوائد (ش ۲۲۵) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۵۵) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۱ ص ۲۷ و ج ۶۴ ص ۳۷۴) از طریق (الولید بن المسلم و ابراهیم بن عبدالله بن علاء و محمد بن مروان طاطری) روایت کرده اند: «حدثنا عبد الله بن العلاء بن زبر حدثني يحيى بن أبي المطاع قال: سمعت العرياض ابن سارية يقول قال فينا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون. فقليل يا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وعظتنا موعظة مودع. فاعهد إلينا بعهد. فقال (صلى الله عليه وسلم): عليكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا شديدا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم والأموال المحدثات فإن كل بدعة ضلالة» و عرياض بن سارية، همچنان که گفتیم صحابی می باشد. و عبد الله بن العلاء بن زبر هم «رجال صحیح» است. و یحیی بن أبی المطاع القرشی الشامی ابن اخت بلال المودن: امام دحیم می گوید: «ثقة معروف» و امام ذهبی هم می گوید: «ثقة» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن حجر می گوید: «صدوق» و أشار دحیم إلى أن روايته عن العرياض مرسله» اما امامان بخاری و یعقوب بن

حال تخصیص تمام این نصوص به خصوص مجتهد بودن، و تحریم انتفاع غیر مجتهد از کتاب و سنت، آن هم تحریمی کامل و خالص، نیازمند دلیلی از کتاب یا سنت رسول الله ﷺ می باشد و تخصیص این نصوص با آراء گروهی از علمای اصولی متأخر - مخصوصاً که خود به مقلد بودن خودشان اقرار دارند - صحیح نیست.^(۱)

شنقیطی در ادامه می گوید: .. و اگر قصد آن ها این باشد که یادگیری کتاب و سنت مشکل است؛ این گمان هم، گمان باطلی است. زیرا یادگیری کتاب و سنت بسیار آسان تر از یادگیری مسائل آراء و اجتهادهای منتشر شده است؛ چرا که این آراء و اجتهادها پر از ابهام و پیچیدگی است، درحالی که در سوره قمر چند بار تکرار شده - است که: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^(۲) «ما قرآن را برای یاددادن

سفیان صراحتم می گویند: «سمع عرباض بن ساریة» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱۱ ص ۲۷۹) و تقریب التهذیب (ش) / ذهبی، الکاشف (ش ۶۲۴۸) / بخاری، التاریخ الکبیر (ج ۸ ص ۳۰۶) / فسوی، المعرفة و التاریخ (ج ۲ ص ۳۴۵)] لذا «ثقة» بوده و این اسناد هم «صحیح» می باشد. ومتابعه‌ی دیگری هم دارد و طبرانی در مسند الشامیین (ش ۶۹۷) از طریق (ابوالمغیره عبدالقدوس بن حجاج و اسماعیل بن عیاش) روایت کرده است: «قالا ثنا أروطة بن المنذر عن المهاصر بن حبيب عن العرباض بن سارية قال: وعظنا رسول الله ﷺ: بعد صلاة الغداة موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال رجل من أصحابه يا رسول الله كأنها موعظة مودع. فقال أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن كان عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدى يرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدى عضوا عليها بالنواجذ». و عرباض بن ساریه صحابی جلیل بوده، و أروطة بن المنذر هم «ثقة» و مترجم در تهذیب می باشد و مهاصر بن حبيب الشامی الزبیدی: امام ابو حاتم رازی می گوید: «لا بأس به» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام عجلی هم می گوید: «شامی تابعی ثقة» و امام ابن سعد هم می گوید: «كان معروفاً» و امام بخاری هم وی را در التاریخ الکبیر آورده و جرحی نکرده است [بخاری، التاریخ الکبیر (ج ۸ ص ۶۶) و مسند الشامیین (ش ۶۹۷) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۸ ص ۴۳۹) / ابن حبان، الثقات (ج ۵ ص ۴۵۴) / عجلی، الثقات (ج ۲ ص ۳۰۱) / ابن سعد، الطبقات الکبری (ج ۷ ص ۴۶۰)] و این اسناد هم «حسن» است. لذا متن روایت کاملاً «صحیح» می باشد. و لله الحمد.

(۱) شنقیطی، أضواء البیان، ۲۵۸/۷ و ۲۵۹.

(۲) قمر/ ۲۲، ۱۷، ۳۲ و ۴۰.

و یاد گرفتن و پند دادن و پند گرفتن آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟» و در سوره دخان می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۱) «ما قرآن را به زبان تو (که عربی است نازل و) آسان کرده‌ایم تا آنان (آن را بفهمند و بیاموزند و) پند گیرند.» و در سوره مبارکه مریم می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا﴾^(۲) «ما قرآن را به زبان تو (که عربی است) ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله آن، پرهیزگاران را (به رضا و نعمت خدای مهربان) مژده دهی، و مردمان سرسخت (دشمن حق و طرفدار باطل) را با آن (از ناخوشنودی و عذاب یزدان) بترسانی.» پس قرآن با تسهیل خداوند، کتابی آسان و سهل است. البته برای کسانی که خداوند آن‌ها را موفق به عمل به آن می‌گرداند.^(۳)

سپس درباره تقلید جایز می‌نویسد: .. اما حقیقت این که برخی از انواع تقلید جایز است و برخی دیگر جایز نیست. نوعی دیگر هم وجود دارد که متأخرین در آن با سلف صالح از اصحاب و تابعین در سه قرن برتر صدر اسلام، مخالفت کرده‌اند... تقلید جایزی که اکثر قریب به اتفاق مسلمانان در آن اختلاف ندارند؛ تقلید عامی از عالم اهل فتوی است، در پیش آمدها و وقایعی که برای او پیش می‌آید. این نوع از تقلید در زمان پیامبر ﷺ شایع و رایج بود و خلافتی در آن نیست.

مردم عامی از هر صحابی رسول الله ﷺ که می‌خواست در باره مسأله‌ای که برایش پیش می‌آمد، می‌پرسید. آن‌ها هم فتوی می‌دادند و سائل هم به آن عمل می‌کرد. زمانی که پیش آمد دیگری برایش رخ می‌نمود برای فتوی به همان صحابی قبلی رجوع نمی‌کرد بلکه نزد هر صحابه دیگری که می‌خواست می‌رفت و به فتوای او عمل می‌کرد.^(۴) شنقیطی در ادامه، مراد از تقلید جائزی را که قبلاً ذکر کرد، روشن می‌کند و می‌گوید که تقلید جائز شامل مسائلی است که محل اجتهاد باشد اما مواردی که نصی از کتاب و سنت و یا اجماع در آن وارد شده است جای تقلید نیست. در این باره می‌نویسد: بدان که چاره‌ای نیست جز این که باید، فرق بین اتباع و تقلید

(۱) دخان/۵۸.

(۲) مریم/۹۷.

(۳) شنقیطی، أضواء البیان، ۲۶۳/۷.

(۴) همان، ۳۰۶/۷.

را شناخت و دانست، جایی که باید اتباع کرد به هیچ وجه تقلید در آن، جایز نیست. توضیح این مسئله چنین است: هر حکمی که دلیل آن در کتاب، سنت رسول خدا ﷺ یا اجماع امت، بیان شده باشد؛ تقلید در آن به هیچ وجه جایز نیست. زیرا هر اجتهادی که مخالف نص باشد باطل است. تقلید نیز جز در موارد اجتهادی جایز نیست. زیرا نصوص کتاب و سنت حاکم بر تمام مجتهدین است.

هیچ کسی - هرکس که باشد - نمی‌تواند با این دو مصدر مخالفت کند. تقلید در آن‌چه که با کتاب و سنت یا اجماع، مخالف است، جایز نیست؛ زیرا در غیر حق پیروبی وجود ندارد. در آن‌چه که نصوص بر آن دلالت دارند جز اتباع، وجود ندارد. در هر موردی که نصوصی از کتاب و سنت - بدون تعارض - بر آن دلالت دارد نه اجتهاد هست، نه تقلید. فرق بین اتباع و تقلید نزد اهل علم واضح است. تقریباً هیچکس از اهل علم در صحت معنایی آن - اتباع - اختلافی ندارند.

حال قرار دادن شروط مجتهد برای متبع - باوجود تفاوت بین اجتهاد و اتباع و اختلاف جایگاه هرکدام - آمیختگی و آشفتگی و سردرگمی و کورکورانه عمل کردن است. حقیقت آن است که اتباع وحی، جز علم به آن‌چه از وحی، که باید به آن عمل شود چیز دیگری نیاز ندارد. وصحیح است که علم به حدیثی داشته باشی و به آن عمل کنی و آیه‌ای را بفهمی و به آن عمل کنی. این امر، نیاز به داشتن تمام شرایط اجتهاد ندارد. شخص مکلف، باید آنچه را از کتاب و سنت نیاز دارد یاد بگیرد و به تمام آن‌چه می‌آموزد عمل کند. آن‌چنان که نسل اول امت از زمان پیامبر ﷺ و سه قرن برتر آن، عمل می‌کردند.^(۱)

با وجود این کلام، شیخ شنقیطی، تقلید را به معنی اصطلاحی آن، در حالت ضرورت جایز دانسته است. در این زمینه می‌گوید: خلافتی بین اهل علم نیست، که ضرورت دارای احوال مخصوصی است که احکامی، غیر از احکام زمان عادی را می‌طلبد. هر مسلمانی که ضرورت، او را به کاری مجبور کرده‌باشد - اجباری صحیح و واقعی - امر شرع برای او وسیع می‌گردد. خداوند بلند مرتبه حالت اجبار و ضرورت را در پنج آیه استثناء کرده است. در این آیات چهار امر حرام - از شدیدترین نوع محرمات - را ذکر کرده است که عبارتند از: گوشت مردار، خون، گوشت خوک و حیواناتی که به هنگام

ذبح نام غیر خدا بر آن‌ها برده شود. خداوند متعال هر جا تحریم آن‌ها را ذکر می‌کند حالت ضرورت را از آن‌ها را استثنا می‌گرداند و آن‌ها را از حکم تحریم بیرون می‌کند. سپس آیات را ذکر می‌کند و می‌گوید: این گونه فهمیده می‌شود که شخصی که تقلید کورکورانه می‌کند، اضطراب او اجباری حقیقی و روشن است، به گونه‌ای که بر غیر تقلید قادر نیست و در فهم نصوص کم کاری نکرده است. یا بر فهم نصوص قادر است اما عواملی مانع یادگیری او شده است یا در اثنای یادگیری است و یادگیری او تدریجی است؛ زیرا یک دفعه نمی‌تواند آنچه را که نیاز دارد یاد بگیرد. یا کسی را نمی‌یابد که از او بیاموزد و امثال چنین عذرهایی که او را معذور می‌دارد و وادار به تقلید می‌نماید و از آن گریزی ندارد. اما کسی که توانایی یادگیری را دارد و کوتاهی می‌کند و آراء فقها را بر آنچه خود، از کتاب و سنت می‌داند ترجیح می‌دهد معذور نیست.^(۱)

پس بنابه نظر اکثر علما، تقلید برای کسی که توانایی استدلال ندارد و به درجه اجتهاد نرسیده است، جایز است.^(۲)

البته امامیه تقلید را بر غیر مجتهد واجب می‌دانند.^(۳)

پس اکثر علما بر این باورند که اجتهاد و اظهار نظر ممنوع و حرام نیست و کسی که به درجه اجتهاد رسیده است، باید به نظر و رأی خودش عمل نماید و تقلید بر او حرام، اما کسی که به درجه اجتهاد نرسیده است، اگر چه عالم هم باشد، باید از مجتهد تقلید کند. لازم به ذکر است که بعضی از عالمانی که تقلید را برای عامی جایز می‌دانند، فقط در صورتی آن را جایز می‌دانند که عامی دلیل مجتهد را بداند و بعد از آن قولش را قبول نماید؛ پس به نظر آنان قبول قول دیگری بدون دلیل، حرام است. آنان این کار عامی را به استفتا تعبیر می‌کنند و می‌گویند: بر عامی واجب است که از عالم طلب فتوا

(۱) همان، ۳۵۳/۷.

(۲) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۳۴۵/۲ - آل تیمیه، المسودة، ۴۱۱/۱ - زرکشی، المنثور، ۳۹۷/۱ - سبکی، الإیهاج، ۲۷۳/۲ - ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰۴/۲۰ و ۲۶۲/۱۹ - ابن عبد السلام، قواعد الإحکام فی مصالح الأنام، ۱۳۵/۲ - ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۵/۱ - رازی، المحصول، ۱۱۰/۶.

(۳) مظفر، اصول الفقه، ۱۲۸/۲ - گلپایگانی، إفاضة العوائد، ۸/۱ - عبدالهادی الفضلی، التقلید، ص

کند و از او پیروی نماید.^(۱)

قاضی ابوبکر می‌گوید: در شریعت اسلام، قبول قول دیگری بدون دلیل درست نیست؛ زیرا حقیقت تقلید قبول قول دیگری با دلیل است. همانا قول پیامبر ﷺ به خاطر آوردن معجزه‌ای که دلالت بر صدق راستگویی‌اش دارد، مقبول است و قبول احادیث آحاد و اقوال مجتهدین و حکام بنابه اجماع امت مقبول است، پس وجوب عمل به اقوال مجتهدین برای عامی براساس اجماع به منزله وجوب عمل به احادیث آحاد است.^(۲)

امام غزالی رحمته هم، چنین نظری را دارد و می‌گوید: قبول قول مجتهد بنابه دلیل اجماع بر عامی واجب و لازم است، پس چنین کاری قبول قول دیگری از روی دلیل است و تقلید نیست؛ زیرا تقلید قبول قول دیگری بدون دلیل است و هر زمان که دلیل برای قبول قول دیگری نباشد و صدق کلامش ضرورتاً یا بنا به دلیل معلوم نشود، در این صورت تبعیت کردن از آن قول، اعتماد و تکیه بر جهل و نادانی است بنابراین، صدق کلام دیگری ضرورتاً معلوم نیست و ناچاراً باید برای آن دلیلی باشد؛ مثلاً دلیل صدق گفته پیامبر ﷺ معجزه است؛ یعنی صدق گفته وی با معجزه معلوم می‌شود، صدق کلام خداوند با اخبار پیامبر ﷺ از صدقش معلوم می‌شود، صدق اجماع‌کنندگان با اخبار پیامبر ﷺ از عصمتشان معلوم می‌شود.^(۳)

ولی دیگران این قول را قبول ندارند و می‌گویند: بر عامی لازم نیست که دلیل و علت احکام را بدانند؛ زیرا اگر عامی ملزم به شناخت و آگاهی از علت حکم باشد، چنین چیزی منجر به انقطاع از معیشت و نابودی دنیا می‌شود؛ پس واجب این است که شناخت علت حکم مسائل بر عامی واجب نباشد.^(۴)

ادله این دیدگاه:

طرفداران تقلید برای اثبات نظرشان به دلایلی از کتاب، سنت، اجماع صحابه رضی الله عنهم و تابعین و عقل استدلال و استناد می‌کنند.

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۷۲/۱ - آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۲۳۴/۴.

(۲) زرکشی، المنثور، ۳۹۷/۱ - ۳۹۸.

(۳) غزالی، المستصفی، ۳۷۱/۱.

(۴) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۶/۱.

۱- کتاب: مهم‌ترین آیه‌ای که طرفداران تقلید به آن استدلال می‌کنند، این آیه است: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^{(۱)(۲)} «از (اهل علم و) آشنایان به کتاب‌های آسمانی بپرسید اگر این را نمی‌دانید.» وجه استدلال به این آیه، این است که خداوند ما را در آنچه نمی‌دانیم، به سؤال کردن از اهل ذکر امری می‌فرماید. و این خطاب عامی است از جانب خداوند متعال به همه مخاطبین، پس آن عام بر تمامی افراد عام است و نیز به واجب بودن سؤال در تمامی مسائلی که معلوم نیستند بنابراین، بر غیر مجتهد لازم است که از مجتهد سؤال کند و به قولش عمل نماید.^(۳)

پس این نص، عام است و شامل تمام مخاطبین نسبت به امر نامعلومی می‌گردد که در اینجا، امر مقید به سبب است (یعنی عدم علم) که به تکرار آن، امر هم تکرار می‌شود و در امر «فَسْأَلُوا» کمترین درجه آن جواز است، همان‌طور که آمدی بیان داشته است.^(۴)

آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند، این آیه است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از علما و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند).» وجه استدلال به این آیه این است که منظور از «أُولِيَ الْأَمْرِ» علماست که خداوند متعال امر به اطاعت و پیروی از آنان نموده است و اطاعت و پیروی از آنان، همان تقلید از آنان در احکامی است که بدان فتوا می‌دهند.^(۶)

برخی از فقها به این آیه استدلال کرده‌اند: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ

(۱) انبیاء / ۷.

(۲) آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۴/ ۲۳۴- ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱/ ۱۲۵- شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص ۲۰.

(۳) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۹۷.

(۴) وهبة الزحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ۲/ ۱۱۵۵.

(۵) نساء / ۵۹.

(۶) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص ۳۴.

لَيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ ﴿١٢٢﴾^(۱) «باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

وجه استدلال به این آیه، این است که خداوند متعال خروج به مراکز تعلیم احکام شرعی را به صورت کفایی واجب نموده است به اینکه گروهی از مردم، از کسانی که قدرت یادگیری احکام و تعلیم دادن آن را دارند، به مراکز تعلیم احکام شرعی بروند تا به سؤالات و نیازهای منطقه خود و سایر مناطق پاسخ دهند و در بازگشت، احکام دینی را به مسلمانان یاد بدهند. مسلمانان نیز احکام دینشان را از آنان یاد می‌گیرند و مطابق آن عمل می‌کنند و در صورت نیاز، از حکم مسائل شرعی از آنان سؤال می‌کنند و آنگاه مطابق پاسخی که دریافت می‌کنند، عمل می‌نمایند. پس قبول قول مجتهد و عمل برطبق آن، از نظر شرعی همان تقلید است.^(۲)

۲- سنت: طرفداران تقلید برای اثبات قولشان به احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ استناد کرده‌اند.^(۳)

- «أَلَا تَسْأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا فَاِنَّمَا شِئَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ».^(۴) «چرا نپرسیدید وقتی که

(۱) توبه/ ۱۲۲.

(۲) فضلی، التقلید، ص ۴۲ و ۴۱.

(۳) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص ۲۹، ۲۸، ۲۰.

(۴) (حسن): این قسمت از حدیث «حسن» است؛ اما اصل روایت این بوده که ابوداود (ش ۳۳۶) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۱۱۵ و ۱۱۱۷) / دارقطنی (ج ۱ ص ۱۸۹) از طریق (موسی بن عبدالرحمن) روایت کرده اند: «نا محمد بن سلمة عن الزبير بن خريق عن عطاء عن جابر قال: خرجنا فی سفر فأصاب رجلا منا حجر فشجه فی رأسه ثم احتلم فسأل أصحابه هل تجدون فی رخصة فی التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وأنت تقدر علی الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا علی رسول الله ﷺ أخبر بذلك فقال قتلوه قتلهم الله الا سألوأ إذا لم يعلموا فإنما شفاء العی السؤال إنما كان يكفيه أن يتيمم ويعصر أو يعصب علی جرحه ثم يمسح علیه ویغسل سائر جسده.» وزیر بن الخریق: امام ابن حجر می‌گوید: «لین الحدیث» و امامان دارقطنی و ابوداود می‌گویند: «لیس بالقوی» و امام ابن حبان وی را در «ثقات» آورده است و امام ذهبی می‌گوید: «صدوق» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۳ ص ۳۱۴) و تقریب التهذیب (ش ۱۹۹۴) / ذهبی، المغنی (ش ۲۱۶۷)]

ندانستید. چرا که دواى نادانى پرسیدن است.»

- «عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين من بعدي»^(۱) «بر شما باد اقتدا به سنت من و سنت خلفای راشیدين بعد از من.»
- «اقتدوا بالذین من بعدي ابي بکر و عمر»^(۲) «به افراد بعد از من ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

و در دوجای این حدیث به خطا رفته است؛ اول اینکه همین حدیث را (ولید بن عبدالله و اسماعیل بن مسلم) از عطاء بن ابی رباح از (مسند عبدالله بن عباس) روایت کرده‌اند و نه (مسند جابر)؛ و همچنین قسمت آخر که در مورد مسح بر عصابه می‌باشد را هم روایت نکرده‌اند؛ و بلکه در روایتشان آمده که پیامبر ﷺ فرمودند که تیمم کند و بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۱۱۳) / مستدرک (ش ۵۸۵) / ابن الجارود، المنتقی (ش ۱۲۸) / ابن حبان (ش ۱۳۱۴) / ابن خزیمه (ش ۲۷۳) / ابوحاتم، علل الحدیث (ج ۱ ص ۳۷) / دارقطنی (ج ۱ ص ۱۸۹) از طریق (ولید بن عبدالله بن ابی رباح و اسماعیل بن مسلم) روایت کرده‌اند: «أن رجلاً أصابته جراحة على عهد رسول الله ﷺ فأصابته جنابة فاستفتى فأفتى بال غسل فاغتسل فمات فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال قتلوه قتلوه قتلهم الله ألم يكن شفاء العى السؤال.» و ولید بن عبدالله بن ابی رباح: امام یحیی بن معین می‌گوید: «ثقة» و امام ابن حبان وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن خزیمه از وی در «صحیحش» روایت کرده است و امام دارقطنی می‌گوید: «ضعیف» [ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۹ ص ۹) / ذهبی، المغنی (ش ۶۸۶۶) / ابن حجر، لسان المیزان (ج ۶ ص ۲۲۳)] و اسماعیل بن مسلم مکی هم «ضعیف» است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۳۳۱) و تقریب التهذیب (ش ۴۸۴)] اما با هم موجب «صحت» روایت می‌شوند و خطاهای زبیر بن خریق هم واضح می‌گردد اما در این قسمت از حدیث «الا سألوا إذا لم يعلموا فإنما شفاء العى السؤال» توسط اسماعیل بن مسلم مکی متابعه شده لذا اسنادشان با هم «حسن» می‌گردد.

(۱) (صحیح): تحقیقش کمی قبل گذشت.

(۲) (حسن): این روایت از طریق عبدالله بن مسعود و حذیفه الیمان و انس بن مالک و عبدالله بن عمر و ابوالدرداء از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طریق حذیفه (رضی): سه طریق دارد؛ طریق اول: احمد (ش ۲۳۳۸۶) / ترمذی (ش ۳۶۶۳) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۶) / ابن حبان (ش ۶۹۰۲) / خلال، السنة (ش ۳۳۵) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۲ ص ۱۵۰) / خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱ ص ۳۶۶) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳ ص ۱۱۷) از طریق (وکیع بن الجراح و محمد بن عبید) روایت کرده‌اند: «ثنا سالم المرادي عن عمرو بن هرم الأزدي عن ربي بن حراش عن حذيفة قال: بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إني لست أدري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذین من

بعدي يشير إلى أبي بكر وعمر رضي الله عنهما واهدوا هدي عمار وعهد بن أم عبد رضي الله عنهما».

و رجال احمد «رجال صحيح» می باشد به جز ابوالعلاء سالم بن عبد الواحد المرادی: و امام ابن حجر گفته است: «مقبولٌ وكان شيعياً» و امام طحاوی گفته است: «مقبولٌ الحديث» و امام عجلی گفته است: «ثقةٌ» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن عدی گفته است: «حديثه ليس بالكثير» و امام ابوحاتم گفته است: «يكتب حديثه» امام يحيى بن معين گفته است: «ضعيفٌ» و امام ابوداود گفته است: «ليس لي به علم» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۴۴۰) و تقريب التهذيب (ش ۲۱۸۰)] لذا این اسناد «حسن» است.

طريق دوم: ابن عدی، الكامل (ج ۲ ص ۲۴۹) روایت کرده است: «ثنا علي بن الحسن بن سليمان ثنا احمد بن محمد بن المعلى الآدمي قال ثنا مسلم بن صالح ثنا حماد بن دليل عن عمرو بن هرم عن ربعي بن حراش عن حذيفة ...». اما این اسناد «ضعيف» است چرا که چیزی از حال (مسلم بن صالح أبو رجاء) را نیافتیم.

طريق سوم: احمد (ش ۲۳۲۴۵) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۱۰۳۴۸) / بزار (ش ۲۸۲۷) / ترمذی (ش ۳۶۶۲) / مستدرک (ش ۴۴۵۲ و ۴۴۵۳ و ۴۴۵۱) / ابن بشران، اماملی (ش ۵۹۳) / خطیب بغدادی، الفقيه والمتفقه (ش ۴۶۱) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۵ ص ۱۷۰) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۶) از طريق (مسعر بن کدام وزائدة بن قدامة وشعبة بن الحجاج) روایت کرده اند: «عن عبد الملك بن عمير عن ربعي (بن حراش) عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ...».

رجال احمد «رجال صحيح» می باشد اما عبد الملك بن عمير «مدلس» می باشد [ابن حجر، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس (ش ۸۴)] و این روایت را از ربعی بن حراش نشنیده و از فرد دیگری شنیده است و احمد (ش ۲۳۲۷۶ و ۲۳۴۱۹ و ۲۳۴۱۹) / ترمذی (ش ۳۷۹۹) / ابن ماجه (ش ۹۷) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۱۷۰۳۳ و ۱۷۰۳۴) / طحاوی، شرح مشكل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۵) / بزار (ش ۲۸۲۹) / ابن ابی شيبه (ج ۷ ص ۴۷۳ و ج ۸ ص ۵۷۲) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۱۱۴۸ و ۱۴۲۲) / خلال، السنة (ش ۳۳۶) / ابن عبد البر، التمهيد (ج ۲ ص ۱۲۶) / خطیب بغدادی، الفقيه والمتفقه (ش ۹۸۶) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۷) / يعقوب الفسوی، المعرفة والتاريخ (ج ۱ ص ۴۸۰) از طريق (وكيع بن الجراح ومومل بن اسماعيل وضحاك بن مخلد و ابراهيم بن سعد وفريابي) روایت کرده اند: «سفيان الثوري عن عبد الملك بن عمير عن مولى لربعي بن حراش عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال ﷺ: ...». اما این (مولى ربعي بن حراش) چه کسی است؟ و بخاری، التاريخ الكبير (ج ۸ ص ۲۰۹) / بزار

(ش ۲۸۲۸) / مستدرک (ش ۴۴۵۴) / المعجم الاوسط (ج ۵ ص ۳۴۴) / عبدالله بن احمد، السنة (ش ۱۳۶۷) / حديث ابو الفضل الزهري (ش ۶۹۵) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۵ ص ۱۷۰) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۵ ص ۱۴ و ۱۵ ج ۴۳ ص ۳۹۵) / يعقوب الفسوي، المعرفة والتاريخ (ج ۱ ص ۴۸۰) / بيهقي، السنن الكبرى (ش ۱۷۰۳۴) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۶) از طريق (عبدالله بن الزبير الحميدى و ابراهيم بن سعد) روايت کرده اند: «ثنا سفیان الثوري عن عبد الملك بن عمير عن هلال مولى ربي بن حراش عن ربي بن حراش عن حذيفة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: ...». اما هلال مولى ربي: راوی جز عبد الملك بن عمير ندارد و حالش را نيافتم لذا «مجهول» است؛ و اسناد هم «ضعيف» می گردد و امام بزار هم گفته است: «هلال مولى ربي وهو مجهولٌ عندهم» و امام ابن عبد البر هم آن را تأييد کرده و گفته است: «هو كما قال (البرار)» و امام ابن حزم هم گفته است: «هو مجهولٌ لا يعرف من هو أصلاً» و امام ابن حجر هم گفته است: «مقبولٌ» و گفته است: «اي عند المتابعة والا فهو لينٌ» [ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۷۳۵۳) و (ج ۱ ص ۱) / ابن الملقن، البدر المنير (ج ۹ ص ۵۸۲) / ابن حزم، الاحكام فى اصول الاحكام (ج ۶ ص ۲۴۳)].

اما طريق عبدالله بن مسعود ﷺ: دو طريق دارد؛ طريق اول: مستدرک (ش ۴۴۵۶) / المعجم الكبير (ج ۹ ص ۷۲) / تمام رازى، الفوائد (ش ۱۷۳۲) / قاضى الدينورى، المجالسة وجواهر العلم (ش ۳۵۲۸) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۳۳ ص ۱۱۹) / المعجم الاوسط (ج ۷ ص ۱۶۸) / ابوحنيف، المسند برواية الحصكفى (ش ۳۶۱) از طريق (يحيى بن سلمة بن كهيل و ابوحنيفة) روايت کرده اند: «عن سلمة بن كهيل عن أبى الزعراء عن عبد الله بن مسعود ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: اقتدوا باللذين من بعدى أبى بكر وعمر واهتدوا بهدى عمار وتمسكوا بعهد ابن مسعود». اما اين اسناد «ضعيف» است چرا كه يحيى بن سلمة بن كهيل «متروك الحديث» است [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۱ ص ۲۲۴) / ذهبى، الكاشف (ش ۶۱۷۸)] البته ديديم كه امام ابوحنيفه وى را متابعه کرده است؛ اما امام ابوحنيفه هم در روايت حديث «ضعيف» بوده و امامان بخارى و مسلم و ابن عدى و ابونعيم اصفهاني و دارقطنى و ابن حبان و ابن الجوزى و ابن عبدالحق و سفیان ثورى و نسایى و عبدالله بن مبارك و ابن شاهين و احمد حنبل و ابن سعد و روايتى از يحيى بن معين و حاكم نيشابورى وى را «ضعيف» دانسته اند [براى مشاهده اقوال محدثين در مورد امام ابوحنيفه ﷺ به كتاب سلسله الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة (ج ۱ ص ۶۶۱) از شيخ آلبنانى ﷺ مراجعه گردد و چون وى تمامى نظرات را آورده است لذا به خاطر ترك تطويل از آوردن آن خودارى مى نماييم.]

طريق دوم: المعجم الاوسط (ج ۷ ص ۱۶۸) روايت کرده است: «حدثنا محمد بن أحمد الرقام نا

إبراهيم بن سلم بن رشيد الهجيمي ثنا عمرو بن زياد الباهلي ثنا عبد الله بن المبارك عن سفيان عن سلمة بن كهيل عن أبي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ﷺ...» اما اين اسناد «موضوع» است چرا كه عمرو بن زياد بن عبد الرحمن بن ثوبان الباهلي: امام دارقطني گفته است: «يضع الحديث» امام ابن عدی گفته است: «منكر الحديث يسرق الحديث ويحدث بالباطيل؛ كان هو يتهم بوضعها» وامام ابن منده هم گفته است: «يعرف بالتاله متروك الحديث» [ابن عدی، الكامل (ج ۵ ص ۱۵۱) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۴ ص ۳۶۴)].

طريق سوم: ابن عساكر، تاريخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۷) روايت کرده است: «أخبرنا أبو شكر محمد بن أبي طاهر حمد بن أبي نصر عبد الله بن الحسين المستوفي بأصبهان أنا أبو عمرو بن مندة أنا أحمد بن سعد البغدادي بتيس نا محمد بن عبد العزيز بن ربيعة الكلابي نا أحمد بن رشد بن خيثم نا حميد بن عبد الرحمن عن الحسن بن صالح عن فراس بن يحيى عن الشعبي عن علقمة بن قيس عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): ...». اما اين روايت هم «واهي» است چرا كه أحمد بن راشد بن خثيم الهلالي: امام ذهبي گفته است: «روى عن سعيد بن خثيم بخبر باطل؛ اختلقه بجهل» و امام هيثمي هم گفته است: «قد اتهم» [ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۹۷) / محمد بن عبد الغني، تكملة الاكمال (ج ۲ ص ۷۰۸) / هيثمي، مجمع الزوائد (ج ۵ ص ۲۲۴)].

اما طريق عبدالله بن عمر رضي الله عنه: دو طريق دارد؛ طريق اول: ابن عساكر، تاريخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۸) روايت کرده است: «أخبرنا أبو نصر أحمد بن محمد بن أحمد الإسكندراني وأبو الفتح محمد بن الموفق بن محمد الجرجاني وأبو الفتح محمد بن علي بن نصر الحمادي الأدرقاني وأبو النضر عبد الرحمن بن عبد الجبار بن عثمان العامي وأبو جعفر محمد بن علي بن محمد الطبري وأبو المظفر عبد الفاطر بن عبد الرحيم بن عبد الله السقطي المقرئان بهراة قالوا أنا أبو سهل نجيب بن ميمون بن سهل أنا أبو علي منصور بن عبد الله بن خالد الذهلي الخالدي نا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن عمروية المروزي الملقب بعبد دليل وأبو سعيد الحسن بن أحمد بن محمد بن المبارك التستري قالانا أنا أحمد بن صبيح بن وضاح نا محمد بن قطن نا ذا النون نا مالك بن أنس عن نافع عن ابن عمر...». اما اين اسناد «موضوع» است چرا كه اولاً: حسن بن أحمد بن المبارك: امام ذهبي گفته است: «روى خبراً موضوعاً» وامام دارقطني گفته است: «كان يتهم بوضع الحديث» وامام خطيب بغدادی گفته است: «صاحب مناكير» [ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۴۸۰) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۱۹۳)] وثانياً: منصور بن عبد الله أبو علي الذهلي الخالدي الهروي: امام ابوسعيد الادريسي

گفته است: «کذاب لایعتمد علیه» و امام خطیب بغدادی گفته است: «حدث عن جماعة من الخراسانيين بالغرائب والمناكير» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۶ ص ۹۶) / خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۳ ص ۸۴)]. و ثالثاً: احمد بن صلیح: امام ذهبی در مورد این روایت گفته است: «هذا غلطٌ وأحمد لایعتمد علیه» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۱ ص ۱۸۸)]. و امام عقیلی هم گفته است: «حدیث منکرٌ لأصل له من حدیث مالک» [عقیلی، الضعفاء الکبیر (ج ۴ ص ۹۴)].

طریق دوم: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۸) روایت کرده است: «أخبرنا أبو بكر وجیه بن طاهر وأبو الفتح محمد بن الموفق بن مبارك بن أبي مطيع الوكيل وعبد الجبار بن أبي سعيد بن أبي القاسم الطيب وأبو العلاء صاعد بن أبي الفضل بن أبي عثمان الشيعبي الماليني قالوا أنبأ أم الفضل بنت عبد الصمد بن علي بن محمد الهريمية قالت أنبأ أبو محمد بن أبي شريح نا أبو القاسم عبد الرحمن بن الحسن الأسدي زاد وجیه بهمذان نا أبو عبد الرحمن عبد الله بن محمد بن العباس الضبي نا أحمد بن خلاد القطان نا محمد بن عبد الله العمري المدني عن مالک بن أنس عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ...». اما این اسناد «واهی» است چرا که محمد بن عبد الله بن عمر العمری: امام ابن حبان گفته است: «یروی عن مالک وأبيه العجائب لایجوز الاحتجاج به بحال» و امام عقیلی هم گفته است: «لایصح حدیثه ولایعرف بنقل الحدیث» [ابن حبان، المجروحین (ج ۲ ص ۲۱۸) / عقیلی، الضعفاء الکبیر (ج ۴ ص ۹۴)] و امام عقیلی هم گفته است: «حدیث منکرٌ لأصل له من حدیث مالک» [عقیلی، الضعفاء الکبیر (ج ۴ ص ۹۴)].

اما طریق انس بن مالک رضی الله عنه: طریق اول: ابن عدی، الکامل (ج ۲ ص ۲۴۹) روایت کرده است: «محمد بن عبد الحمید الفرغانی ثنا صالح بن حکیم البصری ثنا مسلم بن صالح أبو رجاء ثنا حماد بن دلیل عن عمر بن نافع عن عمرو بن هرم قال دخلت انا وجابر بن زید علي أنس بن مالک فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي أبو بكر وعمر وتمسكوا بعهد بن أم عبد واهتدوا بهدي عمار» اما این اسناد «ضعیف» است؛ چرا که حال (مسلم بن صالح أبو رجاء) را نیافتیم ولذا مجهول است.

طریق دوم: ابن حبان، الثقات (ج ۲ ص ۱۹۰) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن القاسم الدقاق بالمصيصة ثنا يوسف بن سعيد بن مسلم ثنا هارون بن زياد الحنائي ثنا الحارث بن عمير عن حميد عن أنس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر» اما از حال محمد بن القاسم الدقاق چیزی نیافتیم لذا مجهول بوده و اسناد روایت هم «ضعیف» می-

- «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»^(۱) «اصحاب من ستارگانند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید.»

گردد.

اما طریق ابوالدرداء^(۲): ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۹) روایت کرده است: «أنبأنا أبو علي الحسن بن أحمد المقرئ ثم أخبرنا أبو مسعود المعدل عنه أنا أبو نعيم الحافظ ثنا سليمان بن أحمد نا عبد الرحمن بن معاوية العتبي نا محمد بن نصر الفارسي نا أبو اليان الحكم بن نافع نا إسماعيل بن عياش عن المطعم بن المقدم الصنعاني عن عنبسة بن عبد الله الكلاعي عن أبي إدريس الخولاني عن أبي الدرداء قال قال رسول الله ﷺ: ...». اما این روایت «ضعیف» است چرا که روایات اسماعیل بن عیاش از شامیان «مقبول و صحیح» و از غیر شامیان همانند حجازی‌ها «ضعیف» می باشد؛ چنان که امامان بخاری، احمد، دحیم، یحیی بن معین، عمرو بن علی فلاس و ابن حجر گفته اند؛ [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۳۲۱)] والمطعم بن المقدم صنعاني است. وثانياً: ندانستم محمد بن نصر الفارسی چگونه فردی است و مجهول است.

(۱) (موضوع): این روایت از طریق عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله و عمر بن الخطاب و ابوهریره و انس بن مالک و عبدالله بن عباس از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طریق جابر بن عبدالله^(۳): دو طریق دارد؛ طریق اول: دارقطنی، الموتلف والمختلف (ج ۴ ص ۱۰) و من طریق ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام (ج ۶ ص ۸۱۰) روایت کرده اند: «نا القاضي أحمد کامل بن کامل خلف ثنا عبد الله بن روح ثنا سلام بن سليم (سليمان) ثنا الحارث بن غصين عن الاعمش عن أبي سفيان عن جابر قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» اما این اسناد «باطل» است چرا که اولاً: سلام بن سلیم (سليمان) التميمي السعدي «متروک الحديث» است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۴ ص ۲۸۱)] و تقریب التهذیب (ش ۲۷۰۲) وثانياً: الحارث بن غصين: امام ابن عبدالبر گفته است: «مجهول» [حافظ العراقي، ذیل میزان الاعتدال (ص ۷۳)].

طریق دوم: ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۳۷) گفته است: «الدارقطني في غرائب مالك والخطيب في الرواة عن مالك من طريق الحسن بن مهدي بن عبدة المروزي عن محمد بن أحمد السكوني عن بكر بن عيسى المروزي أبي يحيى عن جميل بن يزيد عن مالك عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر رفعه ما وجدتم في كتاب الله فالعمل به ولا يسعه تركه الى غيره الحديث وفيه أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.» اما این روایت هم «باطل» است و امام دارقطنی گفته است:

«لا یثبت عن مالک ورواته مجهولون» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۳۷)].

اما طریق ابوهریره رضی الله عنه: شهاب القضاعی، المسند (ش ۱۳۴۶): «أخبرنا أبو الفتح منصور بن علي الأنباطي ثنا أبو محمد الحسن بن رشيق ثنا محمد بن جعفر بن محمد ثنا جعفر بن عبد الواحد الهاشمي عن وهب بن جرير عن أبيه عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه و سلم أصحابي كالنجوم من اقتدى بشيء منها اهتدى» اما این طریق «موضوع» است چرا که جعفر بن عبد الواحد بن جعفر الهاشمی: امام دارقطنی گفته است: «يضع الحديث» و امام ابوزرعه گفته است: «روى أحاديث لأصل لها» و امام ابن عدی گفته است: «يسرق الحديث ويأتي بالمناكير عن الثقات؛ له أحاديث كلها بواطيل» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۱۱۷)].

اما طریق انس بن مالک رضی الله عنه: ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۳۱۲) گفته است: «الحسين بن محمد بن خسرو البلخي عن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله الواسطي ثنا أبو بكر محمد بن عمر بجامع واسط ثنا الدقيقي عن يزيد بن هارون عن حميد عن أنس عن النبي (صلى الله عليه وسلم): أصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم» اما این روایت هم «موضوع» است چرا که حسین بن محمد بن خسرو البلخی: امام ابن حجر گفته است: «(حدث بهذا الاسناد) نسخة كلها مكذوبة» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۳۱۲)].

اما طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنه: عبد بن حميد، المسند (ش ۷۸۳) / حديث أبي الفضل الزهري (ش ۶۷۱) / ابن عدی، الكامل (ج ۲ ص ۳۷۷ و ۳۷۶) از طریق (غسان بن عبید و أبو شهاب الحنات) روایت کرده اند: «عن حمزة الجزري عن نافع عن بن عمر أن رسول الله ﷺ قال: مثل أصحابي مثل النجوم يهتدي به فأيهم أخذتم بقوله اهتديتم» اما این اسناد هم «موضوع» است چرا که حمزة بن أبی حمزة ميمون الجعفی: امام حاکم می گوید: «يروي أحاديث موضوعة» و امام ابن عدی می گوید: «يضع الحديث؛ عامة ما يرويه مناكير موضوعة والبلاء منه» و امام ابن حجر هم گفته است: «متروك متهم بالوضع» و امامان بخاری و ابوحاتم می گویند: «منكر الحديث» و امامان نسایی و دارقطنی می گویند: «متروك الحديث» و امام احمد بن حنبل می گوید: «مطروح الحديث» و امام يحيى بن معين می گوید: «لا يساوى فلساً» و امام ابن حبان هم می گوید: «ينفرد عن الثقات بالموضوعات حتى كأنه المتعمد لها، لاتحل الرواية عنه» و امام ابوداود می گوید: «ليس بشيء» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۲۸) و تقريب التهذيب (ش ۱۵۱۹)].

اما طریق عمر بن الخطاب رضی الله عنه: ابن قدامة، المنتخب من العلل للخلال (ص ۱۶) / خطيب بغدادی،

الكفایه فی علم الروایة (ص ۴۸) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۲۰۰) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۱۹ ص ۳۸۳) از طریق (حمزة بن محمد بن عیسی و بكر بن سهل القرشي) روایت کرده اند: «ثنا أبو عبدالله نعيم بن حماد المروزي ثنا عبد الرحيم بن زيد العمي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله ﷺ: سألت ربي في ما يختلف فيه أصحابي من بعدي؟ فأوحى الله لي: يا محمد إن أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها أضوأ من بعض فمن أخذ بشيء مما هم عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى». اما این اسناد هم «باطل» است چرا که اولاً: عبدالرحمن بن زید بن الحواری العمی: امام یحیی بن معین گفته است: «کذاب؛ ليس بشيء» و امام بخاری هم گفته است: «تركوه» و امام جوزجانی گفته است: «غير ثقة» و امام ابوزرعه گفته است: «واه» و امام ابوداود گفته است: «ضعيف» [ابن الجوزی، العلل المتناهیة (ج ۱ ص ۲۸۳) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۶۰۵)] و ثانیاً: زید بن الحواری العمی: «ضعيف الحديث» است. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۴۰۷) و تقريب التهذيب (ش ۲۱۳۱) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۱۰۲)] و ثانیاً: امام ذهبی در مورد این روایت گفته است: «هذا باطل» و امام ابن عدی هم گفته است: «هذا منكر المتن» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۱۰۲) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۲۰۰)].

اما طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنه: حدیث أبی العباس الأصم (ش ۱۳) و من طریق خطیب بغدادی، الكفایه فی علم الروایة (ص ۴۸) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۲۲ ص ۳۵۹) روایت کرده اند: «ثنا بكر بن سهل الدميّاطي ثنا عمرو بن هاشم البيروتي ثنا سليمان بن أبي كريمة عن جوير عن الضحاك عن بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مهما اوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لأحدكم في تركه فان لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية فان لم تكن سنة مني ماضية فما قال أصحابي ان أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأبها أخذتم به اهتديتم واختلاف أصحابي لكم رحمة». اما این روایت هم «موضوع» است چرا که اولاً: جویبر بن سعید الأزدی: امامان دارقطنی و نسایی و علی بن الحسین الجنید گفته اند: «متروك» و امام حاکم ابواحمد گفته است: «ذهب الحديث» و امام ابن حبان هم گفته است: «روى عن الضحاك أشياء مقلوبة» و امام یحیی بن معین گفته است: «ليس بشيء» و امام احمد بن حنبل گفته است: «لا يشتغل بحديثه» و امام ابن عدی گفته است: «الضعف على حديثه و رواياته بين» و امام ابن حجر هم گفته است: «ضعيف جداً» و امام ذهبی هم گفته است: «تركوه» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۲ ص ۱۲۳) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۹۸۷) / ذهبی، الکاشف (ش ۸۲۶)] و ثانیاً: سلیمان بن أبی کریمه الشامی: امام ابن

- ۳- اجماع؛ این دسته از علما برای اثبات نظرشان به این امر استدلال کرده‌اند که علما به عدم انکار مقلدین اجماع کرده‌اند.^(۱) ابن قدامه مقدسی می‌گوید: اجماع بر این است که تقلید در فروع جایز است و دلیل آن اجماع است.^(۲) ابوالخطاب برای این نظر، به اجماع استدلال کرده و گفته است: علما بر این نظر، اجماع کرده‌اند.^(۳)
- ۴- اجماع صحابه^{علیهم‌السلام}: آنان پیوسته برای عوام فتوا می‌دادند و هرگز آنان را به رسیدن به درجه اجتهاد امر نمی‌کردند و سؤالشان را بدون پاسخ نمی‌گذاشتند که این به تواتر از عوام و علمای صحابه^{علیهم‌السلام} روایت شده و امری بدیهی و آشکار است و بدین خاطر بر پیروی عامی از مجتهد اجماع وجود دارد.^(۴)
- ۵- عمل صحابه^{علیهم‌السلام}: از جمله آنچه بدان استدلال کرده‌اند، عمل صحابه^{علیهم‌السلام} است؛ از ابوبکر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} ثابت شده که وی در مورد کلاله فرمود: در آن فتوا می‌دهم، اگر صواب و درست بود، از طرف خداست و اگر خطا و اشتباه بود، از طرف شیطان است و خداوند از آن بری و پاک است؛ پس عمر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} گفت: از خداوند حیا می‌کنم اگر در این زمینه با ابوبکر مخالفت کنم و از او ثابت شده که به ابوبکر^{رضی‌الله‌تعالی‌عنه} گفت: به تبع از رأی تو ما نیز به آن فتوا دادیم.^(۵)

عدی گفته است: «عامة أحاديث مناكير» و امام عقیلی هم گفته است: «یحدث بمناکیر» و امام ابوحاتم هم گفته است: «ضعیف» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۳ ص ۱۰۲) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۲۲۱)].

همچنین در مورد این روایت (أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم): امام احمد بن حنبل گفته است: «لا يصح هذا الحديث» و اما ابن حزم گفته است: «هذا خبر مكذوبٌ موضوعٌ باطلٌ» و امام بزار گفته است: «هذا الكلام لم يصح عن النبي ﷺ» [ابن قدامة، المنتخب من العلل للخلال (ص ۱۶) / ابن حجر، تلخیص الحبیر (ج ۴ ص ۴۶۳)].

(۱) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/ ۲۴۴.

(۲) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۱/ ۳۸۳.

(۳) آل تیمیه، المسودة، ص ۴۱۲.

(۴) غزالی، المستصفی، ۱/ ۳۷۲- آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ۴/ ۲۳۵- ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۱/ ۳۸۳.

(۵) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقلید، ص ۲۰.

ثابت شده است که شعبی رضی الله عنه گفت: شش نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم فتوا می دادند: ابن مسعود، عمر بن خطاب، علی بن ابیطالب، زید بن ثابت، ابی بن کعب و ابوموسی و سه نفر از آنان قول خودشان را به خاطر قول سه نفر دیگر رها می کردند: ابن مسعود قول خودش را به خاطر قول عمر رضی الله عنه، ابوموسی رضی الله عنه قول خودش را به خاطر قول علی رضی الله عنه و زید رضی الله عنه قول خودش را به خاطر قول ابی بن کعب رضی الله عنه رها می کردند.^(۱)

همچنین به فتوا دادن صحابه رضی الله عنهم در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کنند و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از فتوا دادن منع نمی کرد و این تقلید، برای مردم است.^(۲)

۶- عقل: در صورت جایز نبودن تقلید، هرکسی می بایست خودش احکام مسائل فرعی دین را بداند و اجتهاد کند، در صورت ایجاب چنین چیزی، انقطاع و بریدن از زندگی حاصل می شود و زندگانی مختل می گردد و کشاورزی و کسب و کار از بین می رود. بنابراین باید منع از تقلید ساقط شود و تقلید جایز باشد، البته در صورتی که شخص به دلایلی ناتوان در قبول قول مجتهد با دلیل باشد و نتواند اتباع نماید.^(۳) فقها در توضیح می گویند: اگر تقلید جایز نمی بود، در آن صورت اجتهاد بر هر فردی واجب می بود و این مکلف کردن انسان به چیزی است که توانایی آن را ندارد. همانا سرشت های بشری درباره اجتهاد متفاوت است؛ بعضی قابلیت علوم اجتهادی را دارد و می توانند به درجه اجتهاد برسند و بعضی دیگر از رسیدن به درجه اجتهاد ناتوان هستند، اغلب سرشت های بشری از این رشته است که استعداد و توانایی رسیدن به درجه اجتهاد را ندارند. حالا به فرض اینکه همگی بتوانند به درجه اجتهاد برسند، در این صورت وجوب اجتهاد بر هر فردی منجر به تعطیل شدن زندگانی است که بقای نوع بشر، بستگی به آن دارد و نوع بشر بدون آن منقرض می شود. در واقع کسی نمی تواند به درجه اجتهاد برسد مگر کسی که تمام اوقاتش را صرف علم کند؛ به گونه ای که مشغول چیز دیگری نشود، در این صورت کشاورزان و صنعتگران و بناها و امثال آنها مشغول علم می شوند، در نتیجه این اعمال

(۱) همان.

(۲) همان، ص ۳۶.

(۳) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱/۱۲۶.

تعطیل شده و به طور کلی زندگانی تعطیل می‌شود. چنین امری منجر به آشفته‌گی نظام زندگی و از بین رفتن نوع انسان می‌شود و باعث ضرر و سختی و مشقت برای انسان می‌گردد و این خلاف مقصود و اهداف شارع می‌باشد. این چیزی است که بر هیچکس پوشیده نیست.^(۱)

سمعانی در کتاب قواطع الأدلة في الاصول می‌گوید: اگر عامه مردم به اجتهاد و استدلال مکلف شوند، چنین چیزی فرض طلب علم است؛ به گونه‌ای که انسان بر اثر آن عالم و مجتهد باشد و اگر چنین باشد، زندگانی مختل می‌شود و مردم ضرر آشکاری می‌بینند و دچار مشقت و سختی غیرقابل تحمل می‌شوند، در حالی که خداوند با لطف و رحمت خود آن را از امت دفع کرده و بار گناه را از آنان برداشته و آنان را به چیزی که توان تحملش را ندارند، حمل نکرده است. پس هرگاه آنچه ذکر کردیم بر عامه مردم واجب نباشد، در این صورت تقلید از مجتهدین و قبول قولشان بر آنان واجب می‌گردد.^(۲)

آمدی می‌گوید: کسی که اهلیت اجتهاد را ندارد، در صورت وقوع حادثه‌ای در مسائل فرعی، دو راه وجود دارد: یا متعبد به چیزی از آن مسائل فرعی نیست، که هم مانعین تقلید و هم طرفداران تقلید با این امر مخالفت می‌کنند و اگر متعبد به آن باشد، که این یا با نظر و استدلال در دلیل ثابت‌کننده حکم حاصل می‌شود و یا با تقلید. اولی ممتنع و غیرممکن است؛ زیرا در صورت پرداختن به آن مسائل، زندگی دنیوی انسان‌ها نابود می‌شود و از نظم خود خارج می‌گردد و صنایع و حرفه‌ها تعطیل می‌شود و دنیا نابود می‌گردد و ریشه اجتهاد و تقلید را برمی‌کند و این جزو حرج و مشقت و ضرری است که خداوند آن را از این امت برداشته است، همچنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^(۳) «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.» و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الاضرر ولاضرار في الاسلام»^(۴) «در اسلام

(۱) شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد والتقليد، ص ۳۸.

(۲) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۲/ ۳۴۱.

(۳) حج / ۷۸.

(۴) (ضعیف): این حدیث از ابوسعید خدری، ابوهیره، ثعلبه بن ابی مالک، عبادة بن صامت، عبدالله بن عباس، عائشه، جابر بن عبدالله و ابولبابه از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طریق ابوسعید خدری: بیهقی، السنن الکبری (ش ۱۱۷۱۷) / دارقطنی، السنن

(ج۳ ص ۷۷ و ج ۴ ص ۲۲۸) / حاکم، مستدرک (ش ۲۳۴۵) / ابوبکر مالکی، المجالسة و جواهر العلم (ج ۷ ص ۲۵۹) از طریقی از «... عثمان بن محمد بن عثمان بن ربیعہ بن ابي عبد الرحمن الرأى حدثنا عبد العزيز بن محمد الدراوردي عن عمرو بن يحيى المازني عن أبيه عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله ﷺ قال: «لا ضرر ولا إضرار» روایت کرده اند که: اسناد مرفوع آن «منکر» می باشد چرا که: عثمان بن محمد بن عثمان بن ربیعہ بن ابي عبد الرحمن الرأى امام عبدالحق می گوید: «اغلب احادیثش وهم دارد» و امام دارقطنی وی را «ضعیف» می داند. [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۴ ص ۱۵۲)] و همچنین همین حدیث را امام مالک روایت کرده ولی آن را ارسال کرده و نامی از ابوسعید خدری نبرده است: موطأ (ش ۲۷۵۸) / شافعی (ش ۱۰۹۶) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۲۲۲۵ و ۲۰۹۴۸) «... عن مالك عن عمرو بن يحيى المازني عن أبيه أن رسول الله ﷺ قال لا ضرر ولا ضرار» که این اسناد اصح می باشد. باید به نکته ای اشاره کنیم و اینکه برای عثمان بن محمد بن عثمان بن ربیعہ بن ابي عبد الرحمن الرأى متابعه ای آورده اند که: اسنادش «ضعیف» می باشد؛ امام ابن عبدالبر در استذکار (ج ۷ ص ۱۹۰) و تمهید (ج ۲۰ ص ۱۵۹) روایت می کند: «حدثني عبد الله بن محمد بن يوسف قال حدثني احمد بن محمد بن إسماعيل بن الفرّج قال حدثني ابو علي الحسن بن سليمان - قبيطة - قال حدثني عبد الملك بن معاذ النصيبي قال حدثني عبد العزيز بن محمد الدراوردي عن عمرو بن يحيى بن عمارة عن أبيه عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ لا ضرر ولا ضرار» اما عبد الملك بن معاذ النصيبي «مجهول» می باشد و در هیچ یک از کتب رجالی شرحی از وی ندیدم به فرض اینکه وی بتواند متابعه ای برای عثمان بن محمد بن عثمان بن محمد بن محمد بن محمد الدراوردي که حدیث را از عمرو بن یحیی المازنی نقل کرده قابل مقایسه با روایت امام مالک از عمرو بن یحیی المازنی نیست چرا که امام مالک هیچکس در حفظ و اتقان و حجیت وی شکی ندارد و العزیز بن محمد الدراوردي «حسن الحديث» است و اغلاطی هم دارد و از عبيدالله بن عمر حتی احادیث منکری را روایت کرده است. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۶ ص ۳۵۳) / ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۵ ص ۳۹۵) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۶۳۳) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۴۱۱۹) / ذهبی، سير اعلام النبلاء (ج ۸ ص ۳۶۸) / احمد، سوالات ابوداود لاحمد (ص ۲۲۲)].

اما طریق ابوهريره رحمه الله: امام دارقطنی در السنن (ج ۴ ص ۲۲۸) روایت کرده است: «نا أحمد بن محمد بن زياد نا أبو إسماعيل الترمذی نا أحمد بن يونس نا أبو بكر بن عياش قال أراه قال عن بن عطاء عن أبيه عن أبي هريرة أن النبي ﷺ قال ...». اما این اسناد «ضعیف» است چرا که: يعقوب بن عطاء «ضعیف» می باشد. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۱ ص ۳۹۲) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۷۸۲۶)] و هم چنان که در متن سند است، ابوبکر عياش مطمئن نیست که این حدیث را از

چه کسی شنیده و در سماع آن از یعقوب هم شک دارد.

اما طریق ثعلبة بن ابی مالک^(ع): امام طبرانی در المعجم الاوسط (ج ۲ ص ۸۶) روایت می‌کند: «حدثنا محمد بن علي الصائغ المكي ثنا يعقوب بن حميد بن كاسب ثنا إسحاق بن إبراهيم مولى مزينة عن صفوان بن سليم عن ثعلبة ابن أبي مالك: أن النبي ﷺ قال: لا ضرر ولا ضرار» و اسنادش «ضعيف» است چرا که إسحاق بن إبراهيم بن سعيد الصواف المدني «ضعيف الحديث» است [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱ ص ۲۱۴) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۳۲۶)].

اما طريق عبادة بن صامت^(ع): بيهقي، السنن الكبرى (ش ۱۲۲۲۴ و ۲۰۹۴۷) / ابن ماجه (ش ۲۳۴۰) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۲۳ ص ۱۱۴) / احمد (ش ۲۲۷۷۸) از طرقی از «... فضيل بن سليمان عن موسى بن عقبة حدثني إسحاق بن يحيى بن الوليد بن عبادة بن الصامت عن عبادة بن الصامت قال: إن من قضاء رسول الله ﷺ» روایت کرده‌اند که اسنادش «ضعيف منقطع» می‌باشد چرا که: إسحاق بن يحيى بن الوليد بن عبادة بن الصامت عبادة بن صامت را ندیده و بين اين دو منقطع می‌باشد. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱ ص ۲۵۶)].

اما طريق عائشة^(ع): سه طريق دارد: طريق اول: امام طبرانی در المعجم الاوسط (ش ۲۶۸) روایت می‌کند «حدثنا أحمد بن رشدین قال حدثنا روح بن صلاح قال حدثنا سعيد بن أبي أيوب عن أبي سهل عن القاسم بن محمد عن عائشة أن رسول الله ﷺ قال...» که اسنادش «واهي» است چرا که أحمد بن محمد بن الحجاج بن رشدین «متهم به کذب» است. [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۱ ص ۲۵۷) / ابن عدی، الکامل (ج ۱ ص ۱۹۸) / ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۲ ص ۷۵)] و روح بن صلاح المصری، امامان دارقطنی و ابن عدی و بن ماکولا را «ضعيف» دانسته و ابن حبان و حاکم «ثقة» می‌دانند. [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۲ ص ۴۶۵)]. طريق دوم: در المعجم الاوسط (ش ۱۰۳۳) هم روایت کرده است: «حدثنا أحمد قال حدثنا عمرو بن مالك الراسی قال حدثنا محمد بن سليمان بن مسمول عن أبي بكر بن أبي سبرة عن نافع بن مالك قال حدثنا أبو سهيل عن القاسم بن محمد عن عائشة أن رسول الله قال» و این اسناد هم «واهي» است چرا که أبو بكر بن عبد الله بن محمد بن أبي سبرة «متروک الحديث و متهم به وضع است». [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۲ ص ۲۷) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۷۹۷۳) / ذهبی، الکاشف (ش ۶۵۲۵)]. همچنین عمرو بن مالك الراسی هم «ضعيف الحديث» است. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۸ ص ۹۵) / ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۵۱۰۳)]. طريق سوم: امام دارقطنی در السنن (ج ۴ ص ۲۲۷) روایت کرده است: «نا محمد بن عمرو بن البختری نا أحمد بن الخلیل نا الواقدي نا خارجة بن عبد الله بن سليمان بن زيد بن ثابت عن أبي الرجال عن عمرة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه و سلم قال...» اما این اسناد هم «واهي» است چرا که محمد بن عمر واقدي

«متروک الحدیث و متهم به کذب» است. [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۹ ص ۳۶۳) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۶۱۷۵)].

اما طریق جابر بن عبدالله رضی الله عنه: امام طبرانی در المعجم الاوسط (ش ۵۱۹۳) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن عبدوس بن كامل قال حدثنا حيان بن بشر القاضي قال حدثنا محمد بن سلمة عن محمد بن إسحاق عن محمد بن يحيى بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ...». و اسنادش «ضعیف» است چرا که محمد بن اسحاق بن یسار «مدلس» است و عننه کرده است. [ابن حجر، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس (ش ۱۲۵)].

اما طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنه: دو طریق دارد: طریق اول: ابویعلی (ش ۲۵۲۰) / دارقطنی، السنن (ج ۴ ص ۲۲۸) از طریق «... إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ حَصِينٍ عَنْ عِكْرَمَةَ: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ...» روایت کرده اند که اسنادش «ضعیف» است چرا که: إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَبِيبَةَ الْأَنْصَارِيَّ «ضعیف» است. [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۱۰۴) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۱۴۶)] همچنین داود بن الحصین از عکرمه مناگیری روایت کرده است. [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۳ ص ۱۸۱) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۱۷۷۹)]. طریق دوم: احمد (ش ۳۷۷۷) / المعجم الكبير (ج ۱ ص ۳۰۲) / ابن عبدالبر، الاستذکار (ج ۷ ص ۱۹۱) / ابن ماجه (ش ۲۳۴۱) از طرقي از «... عن جابر عن عكرمة عن ابن

عباس قال قال رسول الله ﷺ...» روایت کرده اند که: اسنادش «واهی» است چرا که راویش جابر بن یزید جعفی «متهم به کذب است» است. [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۲ ص ۴۶) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۳۷۹)] گفته اند این حدیث متابعه ای دارد و امام زیلعی در نصب الراية (ج ۴ ص ۴۴۵) گفته است که: «رواه ابن أبي شيبه حدثنا معاوية بن عمرو ثنا زائدة عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس مرفوعا» اما من هرچه المصنف و مسند ابن ابی شیبه را گشتم این حدیث را نیافتم و اگر هم باشد روایت «ضعیف» است چرا که روایاتی که سماک از عکرمه روایت می کند «به جز زمانی که قدما مانند شعبه و سفیان ثوری از وی روایت می کنند ضعیف است». [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۴ ص ۲۳۲) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۲۶۲۴)].

اما طریق ابی لبابه رضی الله عنه: امام ابوداود در المراسیل (ص ۲۰۷) روایت کرده است که: «عن محمد بن عبدالله القطان عن عبدالرحمن عن محمد بن اسحاق عن محمد بن يحيى بن حبان عن عمه واسع عن ابي لبابه...» اما این اسناد «ضعیف» است چرا که: امام ابن حجر می گوید بین واسع و ابی لبابه «منقطع» می باشد. [ابن حجر، الدراية فی تخریج احادیث درایه (ج ۲ ص ۲۸۲)]. همچنین محمد بن اسحاق بن یسار همچنان که گفتیم «مدلس است و عننه» کرده است. [ابن حجر، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس (ش ۱۲۵)]. هر چند حدیث ضعیف می باشد اما امام ابن

کسی نمی‌تواند به دیگری ضرر برساند و یا در ازای ضرر به دیگری ضرر برساند.» این حدیث هر چند ضعیف است ولی مفهوم آن در سلام پذیرفته شده است و بیانش عام است و شامل هرگونه حرج و ضرری می‌شود.^(۱)

غزالی می‌گوید: چون مسائل فرعی احتیاج به ظن دارد و عامی نمی‌تواند به ظن دسترسی پیدا کند، بنابراین می‌تواند به رأی مجتهد عمل نماید.^(۲)

حزم رحمته می‌گوید: ولی محتوای آن «صحیح» است. ابن حزم، المحلی (ج ۸ ص ۲۴۱). ولی در نزد ما اگر ضرر داخل یکی از حرام‌ها گردد آن وقت حرام است ولی نه به دلیل این حدیث؛ چرا که حدیث «ضعیف» است بلکه به دلیل اینکه داخل در آن امر حرام گردیده است و در نزد ما هر ضرری حرام نیست بلکه ضرری حرام است که شارع از آن نهی کرده است چرا که بعضی اشیاء به مقداری ضرر دارند لیکن حرام نیستند مثال واضح تر اضاعه مال است که ضرر دارد اما حرام نیست بلکه مکروه است چنان‌که امام ابن حبان رحمته با سند «صحیح» روایت کرده است که: أخبرنا عبد الله بن محمد الأزدي قال: حدثنا إسحاق بن إبراهيم قال: حدثنا جرير عن منصور عن الشعبي عن وراذ مولى المغيرة عن المغيرة بن شعبة أن رسول الله ﷺ قال: «إن الله عز وجل حرم عليكم عقوق الأمهات ووأد البنات ومنعا وهات وكره لكم ثلاثا قيل وقال وكثرة السؤال وإضاعة المال» ابن خزيمة (ش ۲۰۸) / ابن حبان (ش ۵۵۵۵) / احمد (ش ۸۷۱۸) / بیهقی، سنن کبری (ش ۱۱۶۷۴) / و مسلم هم آن را به این معنی روایت کرده است (ش ۴۵۸۰) خداوند (جل جلاله) برای شما سه چیز را ناپسند و مکروه میداند و سه چیز را حرام میداند: برای شما زیاد صحبت کردن بی‌فایده و درخواست زیاد از مردم و اضاعه مال را مکروه می‌داند و عقوق والدین و زنده به گور کردن دختران و جلوگیری از حق و رها گذاشتن ناحق را حرام می‌داند. همانطور که در این حدیث میبینیم صراحتاً خود رسول خدا ﷺ بین حرام و مکروه فرق گذاشتند و اضاعه مال را مکروه و ناپسند دانستند و نه حرام و بعد از این جایی برای اجتهاد کسی باقی نمی‌ماند و سخن همان است که رسول ﷺ فرموده‌اند. و امام نووی رحمته هم می‌فرماید: نهی در اینجا نهی تنزیهی است و نه تحریمی. [شرح صحیح مسلم (ج ۱۲ ص ۱۲)]. همچنین در این روایت آمده که: «الاضرر ولاضرار في الاسلام!!!» در صورتی که همه می‌دانیم که در اسلام قانونی به نام قصاص و مقابله به مثل وجود دارد: ﴿الْحُرْمَةُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]. که همان مقابله‌ی ضرر به ضرر است! حال چگونه مقابله ضرر با ضرر وجود ندارد؟

(۱) آمدی، الإحكام في أصول الأحكام، ۲۳۵/۴.

(۲) غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱.

علاوه بر آن، اجتهاد ملکه‌ای است که جز برای اندیشمندان خاصی که شروط اجتهاد در آن‌ها تحقق یافته، حاصل نمی‌گردد، در این صورت بر تمامی انسان‌ها بسیار سخت و سنگین و تکلیفی خارج از قدرت آن‌ها می‌شود که این خود شرعاً با استناد به آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۱) «خداوند به هیچکس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.» ممنوع است؛ پس مکلف کردن عوام به رسیدن به درجه اجتهاد باعث می‌شود که آن‌ها از حرفه، صنعت و کسب معاش دنیوی باز مانند و نیز باعث تعطیل مصلحت‌های عمومی که زندگی بر آن‌ها استوار است، می‌گردد و این سختی است و خداوند متعال بر اساس آیه: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^(۲) «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.» تکلیفی که در آن سختی باشد، بر انسان نمی‌گذارد.

کافی است در میان امت، طائفه‌ای از علمای مجتهد باشند و عوام از آن‌ها تقلید کنند: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^{(۳)(۴)} «مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

همچنین این دسته از علما برای اثبات نظرشان به این امر استدلال می‌کنند که اجماع امت اسلامی بر این است که عامی، مکلف به احکام شرعی است و اگر مکلف شود که در آن به درجه اجتهاد برسد، چنین چیزی منجر به انقطاع نسل و کسب و کار و تعطیل حرفه‌ها و فنون و صنایع می‌شود، در نتیجه دنیا ویران می‌شود؛^(۵) اگر

(۱) بقره/ ۲۸۶.

(۲) حج/ ۷۸.

(۳) توبه/ ۱۲۲.

(۴) عبدالمجید محمدسوسوه، دراسات فی الاجتهاد وفهم النص، ص ۹۸.

(۵) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۱/ ۳۸۳ - غزالی، المستصفی، ۱/ ۳۷۲.

تمام مردم مشغول طلب علم باشند و علما به دنبال کسب و کار و اسباب زندگی باشند و طلب علم را کنار نهند، چنین امری منجر به از بین رفتن علم و حتی از بین بردن علما می‌شود. وقتی که چنین امری محال باشد، پس چیزی غیر از سؤال کردن از علما باقی نمی‌ماند.^(۱)

برخی از فقها برای اثبات جایز بودن تقلید در فروع بر عامی، چنین استدلال می‌کنند که از آنجایی که انسان به طور واضح و بدیهی می‌داند که از طرف خداوند متعال مکلف به تکالیف شرعی است که شامل تمام افعال اختیاری‌اش می‌باشد و بر وی واجب است که آن تکالیف را انجام دهد، همچنین به طور بدیهی می‌داند که انجام دادن آن تکالیف بر شناخت و آگاهی از آن متوقف است و برای شناخت از آن، تنها دو راه وجود دارد: اجتهاد و تقلید و از آنجایی که شخص عامی مجتهد نیست، در این صورت برای آگاهی از تکالیف شرعی‌اش هیچ راهی غیر از تقلید ندارد.^(۲)

لازم به ذکر اینکه برخی از علما تقلید در فروع دین را، مسائلی که قابل اجتهاد هستند، جایز می‌دانند و تقلید در مسائلی را که غیراجتهادی هستند و قطعی الثبوت می‌باشند، جایز نمی‌دانند. از ابوعلی جبائی چنین نظری نقل شده است.^(۳) وی می‌گوید: مسائل فرعی قطعی الثبوت، همانند عقلیات هستند و همان طور که تقلید در عقلیات جایز نیست، در احکامی نیز که قطعی الثبوت هستند، تقلید جایز نیست.^(۴)

ابواسحاق شیرازی هم همین دیدگاه را دارد و می‌گوید: مسائل فرعی دین دو دسته است: یکی ضرورتاً معلوم است همانند: نمازهای پنجگانه، زکات، روزه رمضان، حج، تحریم زنا و شرب خمر و امثال آن که در این موارد تقلید جایز نیست؛ زیرا تمام مردم در علم و درک آن مشترک و مساوی هستند، پس تقلید در آن هیچ معنایی ندارد. برخی دیگر ضرورتاً معلوم نیست؛ مانند فروع عبادات، معاملات، مناکحات و امثال آن، تنها تقلید در این بخش جایز است.^(۵)

ظاهراً این نظر جمهور علماست، همان‌طوری که دکتر وهبه الزحیلی آن را به

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۷۲/۱.

(۲) فضلی، التقلید، ص ۳۹.

(۳) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۶/۱.

(۴) سمعانی، قواطع الأدلة فی أصول، ۳۴۵/۲.

(۵) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۵/۱.

جمهور علما نسبت داده است.^(۱)

ادله این دسته از علما

استدلال آنان این است که چون تمام مردم در علم و درک آن مشترک و مساوی هستند، پس تقلید در آن جایز نیست.^(۲)

مسائل فرعی قطعی الثبوت، همانند عقلیات هستند و همان طوری که تقلید در عقلیات جایز نیست، در احکامی که قطعی الثبوت هستند، نیز تقلید جایز نیست.^(۳) در مسائل غیراجتهادی حق یکی است و اگر ما در آن تقلید کنیم، احتمال تقلید برخلاف حق وجود دارد.^(۴)

در مقابل دسته دیگری از علما، در تمام مسائل عملی اعم از مسائل اجتهادی و غیراجتهادی تقلید را جایز می دانند.

ادله آنان

اگر عامی به این امر مکلف شود که بین آن دو فرق قائل شود و تنها در مسائل اجتهادی از مجتهد تقلید کند و در مسائل غیر اجتهادی، نباید تقلید کند، در این صورت وی را ملزم کرده ایم که مجتهد باشد؛ زیرا فقط مجتهد می تواند آن دو را از هم جدا کند.^(۵)

تقلید در تمام احکام شرعی جایز است؛ زیرا دلیلی که به سبب آن تقلید در مسائل اجتهادی جایز است، در غیر مسائل اجتهادی هم وجود دارد و آن هم، این است که اگر عامی مکلف به معرفت دلیل و ترک تقلید باشد، چنین چیزی منجر به مفسده ای بزرگ می شود؛ چرا که اگر شناخت دلیل و ترک تقلید بر آنان واجب باشد، دچار مشقت و محنت شدیدی می شوند.^(۶)

به نظر می رسد با توجه به دلایلی که هریک ذکر کرده اند، قول و نظر کسانی که بین

(۱) وهبة الزحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ۱۱۵۰/۲.

(۲) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۵/۱.

(۳) سمعانی، قواطع الأدلة فی أصول، ۳۴۵/۲.

(۴) رازی، المحصول، ۱۱۰/۶.

(۵) همان.

(۶) سمعانی، قواطع أدلة الأصول، ۳۴۵/۲.

مسائل اجتهادی و غیراجتهادی فرق قائل نیستند و تقلید را برای عامی در آن جایز می‌دانند، راجح باشد، البته باید متذکر شد اگر عامی نتواند اتباع نماید و دلایل قول مجتهد را بنا بر ضرورتی که بدان مبتلاست نفهمد، تقلید برایش که گریزی از آن ندارد جایز می‌باشد.

نقد دلایل طرفداران تقلید:

مانعین تقلید بر ادلهٔ کسانی که تقلید را جایز می‌دانند، اعتراض وارد کرده و آن را مردود می‌دانند.

آیهٔ اولی که بدان استدلال کرده‌اند، به فرض اینکه عام باشد و شامل هر سؤالی شود، در آن امر به سؤال از حکم خداوند شده است؛ نه آراء و نظرات اشخاص. ولی این آیه در مورد امر خاصی وارد شده است و آن هم سؤال کردن دربارهٔ اینکه آیا پیامبران خدا -ﷺ-، جزو انسان بوده‌اند یا نه؟ همچنان که اول و آخر آیه، این مطلب را می‌رساند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ^(۱) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ ^(۲) و «(مشرکان می‌گویند: می‌بایست خداوند فرشته‌ای را برای ابلاغ رسالت می‌فرستاد؛ نه تو را که فردی تهیدست و انسانی چون ما هستی. باید بدانند که) ما پیش از تو نیز جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم، (به میان مردم) روانه نکرده‌ایم. پس (برای روشنگری) از آگاهان (از کتاب‌های آسمانی همچون تورات و انجیل) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته). (پیغمبران را) همراه با دلائل روشن و معجزات آشکار (دال بر پیغمبری ایشان)، و همراه با کتاب‌ها فرستاده‌ایم.»

استدلالشان به آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ^(۳) که مراد از «أُولِيَ الْأَمْرِ» علماست و اطاعت از آنان در مسائلی است که به آن فتوا می‌دهند، این چنین نیست؛ زیرا اولاً مراد از «أُولِيَ الْأَمْرِ» حاکمان دینی می‌باشد که اطاعت از آنان بر رعیت و زیردستان واجب است. ^(۴) ثانیاً: اطاعت و پیروی

(۱) نحل/ ۴۴-۴۳.

(۲) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/ ۲۴۵-۲۴۴.

(۳) نساء/ ۵۹.

(۴) غزالی، المستصفی، ۱/ ۳۶۹.

از علما جایز نیست مگر زمانی که به اطاعت از خداوند دستور دهند و از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرموده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^(۱) «تبعیت از مخلوق در برابر نافرمانی خالق جایز نیست.» و علما در رأس آنان و ائمه چهارگانه، دیگران را به ترک تقلید از خودشان فرا خوانده‌اند، پس اطاعت از آنان، به منزله ترک تقلیدشان به شمار می‌رود.^(۲) در مورد احادیثی که بدان استناد کرده‌اند، باید گفت: که اولاً حدیث «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» موضوع است و قابل احتجاج نیست و سایر احادیث دیگر تنها شامل صورت‌های اقتدا نمی‌شود؛ بلکه احتمال دارد که مراد از آن اقتدای به آنان در روایتشان باشد؛ زیرا به کسی که از روایت دیگری تبعیت کند، گفته می‌شود که به وی اقتدا کرده است؛ یعنی به روایتش اقتدا کرده است.^(۳)

در مورد اجماعی هم که بدان استناد کرده‌اند، اگر مراد اجماع ائمه چهارگانه باشد، خود آنان دیگران را از تقلید نهی کرده‌اند و نیز اگر مراد، اجماع بعد از آنان باشد، باز وجود منکرین تقلید در آن زمان تاکنون برای هر کسی که اقوال اندیشمندان را بداند، مشخص است و قول جمهور بر ممانعت تقلید می‌باشد، پس اجماعی در این زمینه وجود ندارد و نیز حتی اگر به طور خاص، مراد اجماع مقلدین برای ائمه چهارگانه باشد، ثابت شده است که اجماع مقلدین در مسئله هیچ اعتباری ندارد.^(۴) در مورد استدلالی که به عقل کرده‌اند و گفته‌اند: عوام قادر به درک دلیل احکام شرعی نیستند و باید مکلف شوند تا به درجه اجتهاد برسند تا قادر به درک دلیل آن شوند و آنگاه بنا به اجتهادشان، عمل نمایند، باید گفت: که امر چنین نیست؛ زیرا واسطه‌ای در بین اجتهاد و تقلید وجود دارد و آن سؤال جاهل از عالم درباره مسائل و حوادث شرعی‌ای

(۱) (صحیح): احمد (ش ۱۰۹۵) روایت کرده است: «حدثنا عبد الله حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري حدثنا (عبد الرحمن) بن مهدي عن سفيان (الثوري) عن زبيد (اليامي) عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن السلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: لا طاعة لمخلوق في معصية الله (عز وجل)» رجالش «رجال صحيحين» می‌باشد و اسنادش هم «صحیح» است.

(۲) حلیمه بوکروش، مجله «الأمة» شماره ۹۰ و ۹۱ - شوکانی، القول المفید فی أدلة الاجتهاد و التقلید، ص ۳۴.

(۳) ابوالحسن بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲.

(۴) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲۴۴/۲.

است که برای وی به وجود می‌آید؛ نه اینکه از رأی و اجتهاد محضشان سؤال کنند.^(۱) در مورد اقوال و عمل صحابه رضی الله عنهم که به آن استدلال کرده‌اند، باید گفت: آنان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نمی‌کردند و با تعمق در روش و سیرت آنان، این مسئله آشکار می‌شود که آنان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر قول احدی - هرکسی که باشد - رها نمی‌کردند. ابن عمر قول عمر را زمانی که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برایش آشکار شد، رها کرد. ابن عباس در بحث با هرکسی در مسئله‌ای که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسید و طرفش می‌گفت: ابوبکر و عمر این را گفته است، مخالفت کرده و می‌گفت: «احتمال دارد از آسمان سنگ بر شما ببارد، من می‌گویم: پیامبر صلی الله علیه و آله این را گفته است و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر چیز دیگری را گفته است.»^(۲) خلاصه صحابه رضی الله عنهم هرگز قول دیگری را بدون دلیل قبول نمی‌کردند.

با همه مطالب ذکر شده به نظر می‌رسد که هرکس مجتهد باشد و قوه ادراک اجتهاد را داشته باشد؛ چه به صورت کلی و چه به صورت جزئی یعنی؛ در برخی از مسائل اجتهاد کرده،^(۳) تقلید بر وی از دیگران جایز نیست^(۴) ولی در صورتی که شخص به اجتهاد نرسیده باید قبول قول دیگران را با دلیل نماید؛ یعنی اصطلاحاً اتّباع نماید و در حالت ضرورت و ناتوانی از دریافت و درک دلیل، تقلید برای وی جایز است. سمعانی در این باره می‌نویسد: اگر کسی بگوید که: آیا جایز است که عامی از عالم، دلیل درخواست کند؟ در جواب می‌گوییم: مانعی نیست جهت اطمینان و دور اندیشی درخواست دلیل کند، عالم هم اگر دلیل قطعی دارد ملزم است که آن را برای او توضیح دهد. اگر قطعی نبود مجبور نیست که دلیل را ذکر کند؛ زیرا توضیح آن نیاز به اجتهاد دارد و فرد عامی آن را درک نمی‌کند.^(۵) پس می‌توان گفت اتّباع خاص کسانی است که بر فهم ادله شرع توانایی دارند. اتباعی که بر آنها واجب است این است که:

(۱) همان، ۲/۲۴۵.

(۲) ابن قیم جوزیه، أعلام الموقعین، ۱/۵۶۶.

(۳) درباره جواز اجتهاد جزئی و اجتهاد در برخی از مسائل و ادله مربوطه و دیدگاه فقها و اصولیون در این زمینه نک: شوکانی، إرشاد الفحول، ۲/۲۱۶ و ۲۱۷؛ زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، ص ۴۰۸ و ۴۰۹.

(۴) بحث تقلید مجتهد در ادامه مطالب با بیان دیدگاه‌های مختلف و قول راجح بیان شده است. نک:

(۳-۲) تقلید مجتهد.

(۵) سمعانی، قواطع الأدلة، ۲/۱۷۷.

از مفتی بخواهند که دلیل فتوی را از کتاب، سنت، اجماع، قیاس و دیگر ادله شرع، برای آن‌ها بیان کند تا وجه دلالت ادله را در حکم بشناسد، و این در توانایی فهم حکم بسیار میسر است.^(۱) و در حالت ناتوانی کامل از اتباع، تقلید جایز می‌باشد. والله العلیم (والله العلیم أعلم بالصواب)

(۲-۳) تقلید مجتهد

مجتهد کسی است که به درجه اجتهاد رسیده و دارای ملکه اجتهاد و استنباط باشد، همان‌طور که ذکر شد، بنا به نظر جمهور، تقلید مجتهد از دیگری حرام است و کلام ائمه در ارتباط با نهی از تقلید، مربوط به مجتهدین است، نه مقلدین. سؤالی که میان اکثر اصولیون مطرح است، این است که ممنوعیت تقلید مجتهد از دیگری تا چه حد است و در چه موقع و چه مسائلی می‌تواند از مجتهد دیگری تقلید کند؟ در تفصیل مطالب زیر جواب سؤال روشن می‌شود و آن اینکه: آیا مجتهد در مسئله‌ای که می‌خواهد از آن تقلید کند، اجتهاد کرده است یا خیر؟ اگر اجتهاد کرده و برحسب اجتهاد خود حکمی چون وجوب به دست آورده باشد، علما بر این امر اتفاق نظر دارند که حق ندارد از مجتهد دیگری در آن مسئله که مخالف حکم اوست، تقلید کند و رأی خود را ترک نماید. ولی هرگاه مجتهد جامع‌الشرائط در مسئله‌ای اجتهاد نکرده باشد، علمای اسلامی راجع به تقلید او از مجتهد دیگر اختلاف نظر دارند و در

(۱) وجوب و الزام اتباع و درک احکام شرعی با دلیل مربوطه بر مبنای آیات شریفه و احادیث صحیح اثبات می‌گردد، از جمله:

- خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]. «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی.»

- برخی نیز به این حدیث استدلال می‌کنند که ضعیف است ولی منطقاً باید هرکس برای احکامی که باید انجام دهد علم به آن‌ها واجب و لازم می‌باشد. و آن: پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.» که مخاطب این فرموده مجتهد و عامی را در حد نیازشان به احکام شرعی و توانشان در فهم آن‌ها شامل می‌شود.

(ضعیف): اما چنان که کمی قبل تحقیق گردید، دیدیم که این روایت: (طلب العلم فریضة علی کل مسلم) «ضعیف» می‌باشد.

این زمینه اقول مختلفی وجود دارد.^(۱)

قول اول:

برخی از علما، تقلید مجتهد از مجتهد دیگری را به طور مطلق حرام دانسته‌اند.^(۲) بسیاری از فقهای مجتهد، تقلید مجتهد از مجتهد دیگر، اعم از صحابی و غیرصحابی را جایز نمی‌دانند.^(۳)

ابوالمعالی می‌گوید: بر کسی که اهلیت اجتهاد مطلق را دارد، حرام است که از دیگری تقلید کند.^(۴)

امام ابن تیمیه می‌گوید: برای کسی که توانایی استدلال دارد، از نظر بعضی از علما تقلید بر او حرام است.^(۵)

ایشان در جایی دیگر می‌گوید: اکثر علمای اهل سنت براین باورند که تقلید در احکام شرعی حرام است، مگر برای کسی که از استدلال عاجز و ناتوان باشد، این قول، نص امام شافعی و امام احمد و جمهور اصحابشان می‌باشد و آنچه از امام احمد نقل کرده‌اند که ایشان تقلید عالم از عالم دیگری را جایز می‌دانند، اشتباه است^(۶) چرا که امام احمد، آن را فقط در مورد صحابه^(۷)، هرگاه در مسئله‌ای اختلاف نظر داشته باشند، بیان نموده است.^(۷)

ابن عبدالسلام در کتاب «قواعد الأحكام» می‌گوید: هیچ کسی نمی‌تواند از فردی دیگر تقلید کند که امر به تقلیدش نشده است؛ مانند تقلید مجتهد از مجتهدی دیگر یا تقلید از صحابه^(۸) و امام شافعی و دیگران تقلید مجتهد از دیگری را منع کرده‌اند.^(۹)

(۱) وهبه الزحیلی، اصول الفقه الإسلامی، ۱۱۶۰/۲-۱۱۵۹.

(۲) ابن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، ۱۳۶/۲.

(۳) ابوالحسین بصری، المعتمد، ۳۶۶/۲- سمعانی، قواطع الأدله فی الأصول، ۳۴۱/۲- زرکشی، درالمنثور، ۳۹۷/۱.

(۴) ابوعبدالمعالی، نه‌ایة الزین، ۷/۱.

(۵) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۴۵۸/۲- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۱۲/۲۰.

(۶) ابن تیمیه، منهاج السنة النبویه، ۲۴۴/۲.

(۷) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۲۴۰/۲- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۲۶/۲۰.

(۸) ابن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، ۱۳۵/۲.

(۹) همان، ۳۷۰/۲.

قاضی باقلانی، تقلید مجتهد از دیگری اعم از صحابه علیهم السلام و غیره را جایز نمی‌داند؛ یعنی به طور مطلق مجتهد نمی‌تواند از مجتهد دیگری تقلید کند. غزالی نیز دارای همین دیدگاه است و می‌گوید: این قول در مذهب ماست.^(۱) و در جای دیگری می‌گوید: عالم ابتدا باید در مسائل اجتهاد کند، اگر به حکم آن، ظن راجح پیدا کرد و موافق نظر مجتهد داناتر از خود بود، به آن عمل نماید، اما اگر ظن راجح خلاف نظر مجتهد داناتر از خود باشد، اینکه آن عالم داناتر از اوست، هیچ سودی ندارد. احتمال خطا و اشتباه برای مجتهد داناتر از خود هست و ظن یک مجتهد در نظر خود قوی‌تر از ظن دیگری است، پس می‌تواند به ظن خودش عمل نماید و هیچ لزومی ندارد که از او تقلید کند؛ چرا که داناتر از خودش است، پس تقلید از او جایز نیست.^(۲)

امام الحرمین جوینی این نظر را به امام شافعی و اکثر علما نسبت داده است.^(۳)

بنابراین بسیاری از فقها و مجتهدین از جمله شافعی، قاضی، غزالی، آمدی دارای این دیدگاه هستند و امام غزالی در کتاب «المنخول» این قول را به ابواسحاق شیرازی نسبت داده است.^(۴)

ادله این دیدگاه:

این دسته از علما برای اثبات نظرشان به دلایل ذیل استدلال و استناد می‌کنند:

کتاب: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۵)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.» در این آیه خداوند امر نموده است تا هنگام وقوع اختلاف نظر در مسئله‌ای، آن را به کتاب و سنت ارجاع دهند، پس ظاهراً واجب است که آن را به غیر آن از گفته‌های صحابه علیهم السلام و علما ارجاع دهند.^(۶)

خداوند متعال تقلید را نکوهش کرده و آن را عیب دانسته است، آنجا که به نقل از

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱.

(۲) همان، ۳۷۰/۱.

(۳) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۰۸/۱.

(۴) غزالی، المنخول، ۴۷۶/۱.

(۵) نساء / ۵۹.

(۶) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۳۴۳/۲.

کفار می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^{(۱)(۲)} «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم.»

ابن عبدالسلام رحمه الله می‌گوید: در این مسائل میان علما اختلاف نظر وجود دارد و گفته کسانی که تقلید مجتهد از دیگری را جایز می‌دانند، با این فرموده خداوند متعال رد می‌شود، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾^(۳) «حکم جز در دست خدا نیست.» در این آیه، خداوند متعال امر کرده است تا کسی را جز خدا نپرستند و از این قاعده، عوام مستثنی هستند؛ زیرا به خاطر عجز و ناتوانی از دسترسی به شناخت احکام از طریق اجتهاد، وظیفه آنان، برخلاف مجتهد، تقلید است؛ زیرا مجتهد می‌تواند در مسائل نظر بیفکند تا به حکم آن برسد.^(۴)

آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند، این آیه است: ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾^{(۵)(۶)} و «از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است.» خداوند متعال در این آیه مسلمانان را به تبعیت از آنچه خداوند نازل کرده، امر کرده و آنان را به پیروی از اقوال اشخاص امر نکرده است.

عمل صحابه رضی الله عنهم: صحابه آراء و نظرات خویش را به خاطر خبری که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنیدند، ترک می‌کردند؛ پس اینگونه استنباط می‌گردد که بر مجتهدان دیگر هم واجب است تا به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنند و قول صحابی و دیگران را رها کنند.^(۷)

هر عالمی احتمال خطا و اشتباه دارد، پس زمانی که وی معصوم نباشد، قولش حجت نیست و هنگامی که مجتهد توانایی استدلال و اجتهاد را دارد، عمل بدانچه وی اجتهاد

(۱) زخرف / ۲۳.

(۲) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۳۴۳/۲.

(۳) انعام / ۵۷.

(۴) ابن عبدالسلام، قواعد الأحکام فی مصالح الأنام، ۱۳۵/۲.

(۵) اعراف / ۳.

(۶) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۴۱۱/۱-۱۱۵.

(۷) ابن عبدالسلام، قواعد الأحکام فی أصول الأنام، ۱۳۵/۲.

نموده است، برای او بهتر است.^(۱)

جوابی که به این استدلال داده می‌شود، این است که می‌بایست به قول راویان، هرچند احتمال خطا و اشتباه آنان وجود دارد، و همچنین به راه‌های معتبر در اجتهاد رجوع شود، اگر چه نمی‌توان به راستگویی آنان قطعیت و یقین پیدا کرد، بنابراین استدلالشان در این مورد باطل است.^(۲) و نیز خطا و اشتباه مجتهدی که عصمت وی ثابت نشده و اصابت او به حق، معلوم نشده است، جایز است.

حکم شرعی فقط از طریق نص و یا قیاس بر منصوص ثابت می‌شود، در زمینه تقلید از دیگری هیچ نص و منصوصی وجود ندارد مگر برای عالم و مجتهد؛ زیرا مجتهد می‌تواند به رأی خودش به دلیل آنکه در مسائل اجتهادی از رسیدن به علم و یقین عاجز و ناتوان است، عمل نماید، اگرچه به حق نرسیده باشد بنابراین، ضرورت اقتضا می‌کند که در هر مسئله‌ای که در آن دلیل قاطع وجود ندارد، وی به رأیش عمل نماید و عامی به دلیل اینکه نمی‌تواند در مسائل فرعی به ظن دسترسی پیدا کند، بنابراین می‌تواند به قول مجتهد عمل کند. شخص مجتهد چنین نیست و از دسترسی به ظن، عاجز و ناتوان نیست، پس باید خودش اجتهاد کند و در صدد حصول حق برآید؛ زیرا جایز است که عالمی دیگر در قرار دادن اجتهاد در جای خودش خطا کند، یا قبل از تمام شدن اجتهادش مبادرت به دادن حکم نماید و یا از دلیل قاطعی غفلت ورزد، از طرف دیگر خودش توانایی شناخت تمام آن‌ها را دارد تا در بعضی از آن‌ها به یقین و در بعضی دیگر به ظن برسد، پس چگونه می‌خواهد به سبب تقلید همانند انسان‌های کور عمل کند در حالی که خودش بیناست؟^(۳)

هرگاه دو عالم در توانایی اجتهاد و اظهارنظر برابر باشند، به منزله شخص عامی و عالم در اصل دین است، که در آن صورت زمانی که تصور استدلال و نظر هرکدام در اصل دین برابر باشد، جایز نیست که عامی از عالم در آنچه توانایی اجتهاد و استدلال دارد، تقلید کند، همچنین در مسائل فرعی دین، وضع بدین منوال است و عالم نمی‌تواند از عالم دیگر تقلید کند.^(۴)

(۱) امام الحرمین جوینی، الإجتهد، ۱۰۹/۱.

(۲) همان، ۱۱۰/۱.

(۳) غزالی، المستصفی، ۳۶۹/۱.

(۴) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۱۰/۱.

جوابی که به این استدلال داده شده، این است که به این گروه گفته می‌شود، اگر فرض شود که در دین تقلید عالم از عالم دیگری در مسائل فرعی دین آمده باشد. چنین چیزی محال و غیرممکن است؛ زیرا یکی از شرایط تکلیف، شناخت و آگاهی از چیزی است که انسان بدان مکلف شده است و چنین چیزی هیچ‌گاه از راه تقلید دانسته نمی‌شود و اگر خداوند متعال می‌فرمود که استدلال نکنید و بدانید، همانا این از قبیل تکلیف محال می‌بود، چنین امری برای هرکسی که مقداری تأمل کند، واضح و آشکار است که اجتهاد در مسائل فرعی دین، عبارت است از تمسک به چیزی که قطعی و یقینی نیست و همانند استدلال در اصول دین نیست؛ زیرا مسائل اصولی قطعی و یقینی هستند.^(۱)

مجتهد به دلیل دارا بودن تمام ابزار اجتهادی می‌تواند اجتهاد کند، پس زمانی که امکان عمل به اجتهاد وی وجود داشته باشد، جایز نیست که از قول دیگری تقلید کند، همچنان‌که جایز نیست که در مسائل عقلی از قول دیگری تقلید کند؛ چون توانایی نظر و استدلال در آن را دارد.^(۲)

اگر تقلید عالم از عالمی دیگر جایز می‌بود، در آن صورت تابع و متبوع یا عصمت با هم برابر می‌بودند، حال اینکه چنین نیست و تابع و متبوع در علم یا عصمت باید با هم تفاوت داشته باشند.^(۳)

جوابی که به آنان داده می‌شود، این است که چنین استدلالی ادعایی بیش نیست و با چه دلالی می‌توان اختلاف تابع و متبوع را در عصمت یا علم شرط کرد؟ در نتیجه آنچه بدان استدلال می‌کنند، ضعیف است.^(۴)

مجتهد می‌تواند با اجتهاد خود به حکم واقعه واقف شود، پس برایش جایز نیست که از آن عدول نماید و به طرف چیزی ناقص‌تر از آن برود، همچنان‌که جایز نیست کسی که توانایی پیدا کردن علم به چیزی دارد از آن عدول کند و به طرف ظن برود.^(۵)

اجتهاد مجتهد و عمل به مؤدای اجتهاد وی واجب است؛ زیرا وی با این کار مطیع

(۱) همان، ۱۱۰/۱-۱۱۱.

(۲) ابن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی اصول الأنام، ۳۶۷/۲.

(۳) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۱۱/۱.

(۴) همان.

(۵) ابوالحسن بصری، المعتمد، ۳۶۷/۲-۳۶۸.

خداوند متعال است؛ چون خداوند متعال امارت و نشانه‌ای را قرار نداده مگر اینکه از مجتهد خواسته که در آن اجتهاد کند و عده‌ای از مجتهدین به چنین اجتهادی اولی نیستند و اثبات چیز دیگری به جای وجوب اجتهاد مجتهد و عمل به مؤدای اجتهادش جایز نیست و باید چنین چیزی نفی شود.^(۱) این بهترین دلیل از نظر ابوالحسن بصری است.

اجماع مسلمانان بر این است که هرگاه برای کسی دو طریق پیش آید که با همدیگر در تعارض هستند و در دوراهی قرار گرفته باشد، اگر در شریعت اسلام دلیلی ثابت و صحیح شود که قبول یکی از طریق‌ها واجب است و برای طریق دیگر هیچ دلیل شرعی نه به صورت نفی و نه به صورت اثبات وارد نشده باشد، در این صورت تمسک به آنچه شریعت آن را بیان کرده، واجب است. بنابراین با توجه به اینکه برای تقلید عالم از عالم دیگر هیچ ادله نقلی وجود ندارد، پس وجوب اجتهاد برای مجتهد و تقلید نکردن از مجتهدی دیگر ثابت می‌شود.^(۲)

اطمینانی که یک مجتهد از ظن خودش دارد، قوی‌تر از اطمینان وی از ظن مجتهد دیگر است به خصوص زمانی که وی افضل‌تر و داناتر از مجتهد دیگر باشد.^(۳)

قول پیامبر ﷺ به دلیل آوردن معجزه بر صدق و راستگویی‌اش، حجت است. و قول بنا به دلیلی قاطع بر عامی حجت است. برای جواز تقلید مجتهد از مجتهدی دیگر هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد و هرچیزی را که برای قبولش دلیل قاطعی نباشد، حکم به بطلان آن می‌شود. قاضی به این دلیل تمسک بسته است.^(۴)

بر مجتهد واجب است که برای اجتهاد در واقعه‌ای، ترتیب ادله را مراعات نماید؛ پس قیاس را بر نص مقدم ندارد و تقلید، فرع اجتهاد است.^(۵) یعنی اجتهاد باید بر تقلید مقدم باشد. بنابراین بر مجتهد واجب است که در وقایع، اجتهاد کند و نباید از مجتهدی دیگر تقلید نماید.

کسی که با استدلال امکان شناخت حکم را داشته باشد، نمی‌تواند قول دیگری را از

(۱) همان، ۳۶۸/۲.

(۲) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۱۴/۱.

(۳) ابن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، ۱۳۶/۲.

(۴) غزالی، المنحول، ۴۷۶/۱.

(۵) همان، ۴۷۷/۱.

روی دلیل قبول کند؛ زیرا تقلید از نظر شرعی و عقلی مذموم است و دلایل شرعی مذموم بودنش نیز بیان گردید، اما از جهت عقلی؛ هرگاه مجتهدی از دیگری تقلید کند، در این صورت قول هیچکس اولی از قول خودش نیست. در عین حال تقلید برای عامی به خاطر نیازش به آن جایز است؛ زیرا وی نمی‌تواند با استدلال به معرفت مسائل برسد، پس به ناچار تقلید برایش جایز می‌باشد و چنین چیزی به نسبت شخص عالم وجود ندارد، بنابراین تقلید برایش جایز نیست.^(۱)

اجماع صحابه ﷺ: آنان در مسائل زیادی با هم اختلاف نظر داشتند و در آن اجتهاد کرده‌اند و از کسی از آنان ثابت نشده که از دیگری تقلید کرده باشند یا دیگری را به تقلید از خود فرا خوانده باشند، غیر از ابومسلم و ابن عباس که در مسئله‌ای با هم اختلاف نظر داشتند و آن را به پیش ام‌سلمه رضی الله عنه بردند. و در آن مسئله ابن عباس به ام سلمه نگفت که نباید با من مخالفت کنی؛ زیرا من صحابی هستم و تو تابع منی، پس تقلید از من بر تو واجب است. بنابراین ثابت و روشن می‌گردد که اگر کسی قائل به تقلید مجتهد دیگر باشد با وجود اینکه اجماع و اتفاق صحابه رضی الله عنهم بر منع آن است، با اجماع مخالفت کرده است.^(۲)

قول دوم:

بعضی دیگر از علما به طور مطلق تقلید مجتهد از مجتهدی دیگر را جایز می‌دانند.^(۳) امام احمد ابن حنبل، اسحاق راهویه و سفیان ثوری چنین نظری را دارند،^(۴) اصحاب ابوحنیفه هم تقلید عالم را جایز می‌دانند و آن را واجب نمی‌دانند.^(۵) چنان‌که قبلاً اشاره شد، امام ابن تیمیه بر این باور است که امام احمد، چنین نظری نداشته است و این قول به اشتباه به وی نسبت داده شده است و امام احمد فقط آن را در مورد صحابه رضی الله عنهم، آن هم هرگاه در مسئله‌ای اختلاف نظر داشته باشند،

(۱) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۳۴۳/۲.

(۲) همان.

(۳) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۴۵۸/۲ - ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۱۲/۲۰.

(۴) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی اصول الفقه، ۱۲۶/۱ - سمعانی، قواطع الادلة فی اصول، ۳۴۱/۲ - غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱.

(۵) سمعانی، قواطع الأدلة فی الأصول، ۳۴۱/۲.

گفته است. امام در مورد مجتهدانی مثل مالک، شافعی، سفیان ثوری، اسحاق بن راهویه و ابن عبید، در چندین جا به صورت نص آورده است که برای عالمی که توانایی استدلال دارد، جایز نیست که از او تقلید کند و می‌گوید: «از من و مالک و شافعی و ثوری تقلید نکنید» و عوام را به استفتاء از علما امر و اصحاب خودش را از تقلید نهی می‌کرد.^(۱)

ابن عبدالسلام در کتاب قواعد الاحکام فی مصالح الانام می‌گوید: «امام ابوحنیفه رحمته الله تقلید مجتهد از هرکدام از مجتهدین دیگر را جایز دانسته است؛ زیرا هرکدام از آنان بر حق و صوابند و نظر هریک به حق اصابت می‌کند».^(۲)

درنگی با ادله:

این دسته از علما برای اثبات نظرشان به دلایل ذیل استناد می‌کنند:

کتاب: ظاهر فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۳) «از (اهل علم و) آشنایان به کتاب‌های آسمانی بپرسید اگر این را نمی‌دانید.» با استناد به ظاهر این آیه وجه استدلال، این است که هرگاه حادثه‌ای روی دهد و آن عالم نتواند به حکم آن آگاهی یابد، در این صورت می‌تواند درباره حکم آن حادثه از عالمی سؤال کند و قولش را قبول نماید. عوام به دلیل آنکه احکام حوادث و وقایع را نمی‌دانند، می‌توانند از علما تقلید کنند و علما نیز زمانی که آگاهی از حکم حادثه‌ای برایشان مشکل باشد، در این مسئله همانند عوام هستند و در جواز تقلید یکسان می‌باشند.^(۴)

جوابی که به این دلیل داده‌اند، این است که این آیه به نسبت عوامی است که دلیل مسائل را نمی‌دانند یا به نسبت کسانی است که به نصوص کتاب و سنت آشنایی ندارند، پس در این صورت جایز است به کسانی که به آن آشنایی دارند، رجوع کنند.^(۵) امام غزالی می‌فرماید: این آیه به دو جهت، نمی‌تواند دلیل اثبات نظر آنان باشد: (۱)

(۱) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۲/ ۲۴۰ - ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/ ۲۲۶.

(۲) ابن عبدالسلام، قواعد الأحکام فی مصالح الانام، ۲/ ۱۳۶.

(۳) انبیاء ۷/.

(۴) سمعانی، قواطع الأدله فی اصول، ۲/ ۳۴۲ - امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱/ ۱۶۱.

(۵) همان، ۲/ ۳۴۳.

مراد از آیه، امر کردن عوام به سؤال از علماست؛ زیرا بایستی سؤال شونده مشخص شود، آن کسی که از اهل علم است، سؤال شونده است، نه سؤال کننده و اگر نسبت به حکم مسئله حضور ذهن نداشته باشد، از اهل بودن خارج نمی‌شود؛ چون او می‌تواند با یادگرفتن از کسی، به حکم آن مسئله شناخت پیدا کند. (۲) منظور از آیه، این است که سؤال کنید تا یاد بگیرید؛ یعنی از دلیل آن سؤال کنید تا حکم آن را بدانید. همچنان که گفته می‌شود: بخورید تا سیر شوید، بنوشید تا سیراب شوید. (۱)

یکی دیگر از آیاتی که به آن استدلال می‌کنند، این آیه است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۲) که آنان منظور از اولی الامر را علما می‌دانند.

در جواب این دلیل باید گفت که مراد از «أُولِيَ الْأَمْرِ» حاکمان دینی هستند؛ زیرا اطاعت از آنان، همانند اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ واجب است؛ پس تقلید یک مجتهد از مجتهدی دیگر واجب نیست؛ چراکه اگر مراد از «أُولِيَ الْأَمْرِ» حامکان دینی باشد، اطاعت از آنان و زیردستان آنان واجب است و اگر مراد از آن، علما باشد، اطاعت از علما بر عوام واجب است، نه بر علما. از طرف دیگر، عمومات قوی‌تری با عمومات این آیات در تعارض است و نظر ما را تأیید و اثبات می‌کند؛ مانند این آیات: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^(۳) «ای خردمندان! درس عبرت بگیرید.»؛ ﴿لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۴) «تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند.»؛ ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۵) «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واری نمی‌کنند؟) یا این که بر دل‌هائی قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟»؛ ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾^(۶) «در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۶۹/۱.

(۲) نساء/ ۵۹.

(۳) حشر/ ۲.

(۴) نساء/ ۸۳.

(۵) محمد/ ۲۴.

(۶) شوری/ ۱۰.

می‌گردد.» و ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۱) «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.» خداوند متعال در تمامی این آیات به تأمل و تدبر و استنباط و عبرت گرفتن امر نموده است که خطاب به عوام نیست؛ بلکه فقط خطاب به علماست و اگر از عالمی دیگر تقلید نماید، تدبّر و استنباط و عبرت گرفتن را ترک نموده است. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^(۲) «و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید.» ظاهر این آیه، فقط رجوع به کتاب را ایجاب می‌کند، ولی کتاب بر اتباع از سنت دلالت دارد و سنت بر اتباع از اجماع و اجماع بر اتباع از قیاس دلالت دارد.

در نتیجه حکم شامل تمام این‌ها می‌شود و باید فقط از این‌ها تبعیت نمود، نه از اقوال بندگان خدا.^(۳)

آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند، این آیه است: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^{(۴)(۵)} «مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فراگرفتن معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی بشوند). باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند.» در جواب باید گفت که مراد از این آیه، انداز عوام با تبلیغ کتاب به کسانی است که دعوت به آنان نرسیده است و همانا تقلید عوام از علما جایز است.^(۶)

اگر جایز است که عامی از عالم تقلید کند، بر چه اساسی عالم نمی‌تواند چنین حقی داشته باشد؛ در حالی که شخص عامی در آنچه از عالم تقلید می‌کند و از وی استفاء

(۱) نساء/۵۹.

(۲) زمر/۵۵.

(۳) غزالی، المستصفی، ۳۶۹/۱.

(۴) توبه/۱۲۲.

(۵) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۴/۲.

(۶) همان.

می‌نماید، عالم است.^(۱)

در جواب این دلیل باید گفت: عامی و عالم در تقلید از عالم دیگر برابر نیستند؛ زیرا با استناد به اجماع، قول عالم در حق عامی، علم به حساب می‌آید، اما در حق عالم، علم نیست.^(۲)

نهایت اجتهاد مجتهد، این است که می‌تواند به ظن برسد و ظن دیگری همانند ظن خودش می‌باشد؛ پس می‌تواند از دیگری تقلید کند.^(۳)

در جواب باید گفت که با وجود این هرگاه برایش ظن حاصل شد، نمی‌تواند از ظن دیگری پیروی کند؛ زیرا ظن خودش اصل است و ظن دیگری فرع و با وجود اصل، نمی‌تواند به فرع عدول کند. بنابراین با وجود قدرت و توانایی بر اصل نمی‌تواند به فرع عمل نماید مگر زمانی که نهی وارد شود و وی را در آن مخیر کند و فرع بودن مرتفع شود، در نتیجه هردو در یک سطح قرار می‌گرفتند و آن وقت مخیر بود تا به یکی از آن‌ها عمل نماید.^(۴)

بعضی از اصحاب ابوحنیفه برای این قضیه، به قصه شوری استدلال کرده‌اند؛ مثلاً عبدالرحمن بن عوف، علی را به تقلید از ابوبکر و عمر فرا خواند، علی آن را اجابت نکرد، اما وقتی که عثمان را به تقلید از آنان فرا خواند، عثمان آن را اجابت کرد، پس این قول عثمان و عبدالرحمن بن عوف بر این امر دلالت می‌کند که تقلید عالم از عالم جایز است.^(۵) در جواب این استدلال باید گفت که عبدالرحمن بن عوف، عثمان را به سیرت و روش آنان در سیاست و رأی در امور و پیروی از شریعت و پیکار با دشمنان و عمل به آیات قرآن فرا خوانده است. همچنین ممکن است وی را به سنت آنان در آنچه به آن عمل کرده‌اند و مخالفی نداشته‌اند، فرا خوانده باشد، در نتیجه در این ارتباط اجماع صورت گرفته است.^(۶)

بعضی دیگر از اصحاب ابوحنیفه در مورد تقلید مجتهد از داناتر از خود می‌گویند که

(۱) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱/۱۱۵.

(۲) همان.

(۳) غزالی، المستصفی، ۱/۳۶۹.

(۴) همان.

(۵) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۲/۳۴۲-۳۴۳.

(۶) همان ۲/۳۴۴.

علم مجتهد دانانتر به دلیل علم و حسن معرفت وی، دارای برتری است، ولی اجتهاد خود انسان از جهتی دیگر دارای برتری است و آن اینکه انسان از جهت دلیل و آنچه که مقتضی حکم است، اطمینان و اعتمادی به اجتهاد خود دارد که به اجتهاد دانانتر از خود ندارد و هرگاه هردو با هم جمع شدند، مساوی می‌شوند، در نتیجه مجتهد در بین آن دو مخیر است^(۱)؛ یعنی می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند یا از مجتهد دانانتر از خود تقلید کند.

مخالفین این دسته از علما در پاسخ به این دلیل گفته‌اند که دو عالم اگر چه در فراوانی علم و عدم آن اختلاف دارند، اما فراوانی علم مجتهد دیگر، بدون دلیل برایش افاده علم نمی‌کند، علاوه بر آن تقلید، کار جاهلان است و اجتهاد، کار علما. پس جایز نیست که کار علما را - که همان علم است - ترک کند و کار جاهلان را انجام دهد.^(۲)

شخص عالم آنچه که می‌گوید از روی دلیل و حجت است و این دلیل و حجت شامل عالم دیگری می‌شود.^(۳) پس یک مجتهد می‌تواند از مجتهدی دیگر تقلید کند. در جواب این دلیل باید گفت که اگر چه عالم از روی دلیل حرف می‌زند، ولی دلیلش برای وی به عنوان دلیل محسوب نمی‌شود.^(۴)

اجتهاد یکی از فرض‌های کفایه است که جایز است عده‌ای به آن همت گمارند تا فرض از دیگران ساقط شود، همانند جهاد که چون از فرض‌های کفایه است، جایز است که عده‌ای به آن تکیه کنند تا فرض از دیگران ساقط شود، در اینجا هم وضع بدین گونه است.^(۵)

و اگر افرادی به این امر اقدام کنند، فرض اجتهاد از دیگران ساقط می‌شود، بنابراین تقلید برای آنان جایز است.

ظاهراً مجتهدین به حق اصابت می‌کنند، پس فرقی بین این مجتهد و آن مجتهد نیست.^(۶)

هرگاه برای مجتهدی جایز باشد که بر ظن خود که از شریعت به دست آورده است،

(۱) همان ۳۴۳/۲.

(۲) همان ۳۴۴/۲.

(۳) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۳/۲.

(۴) همان ۳۴۴/۲.

(۵) همان ۳۴۲/۲.

(۶) ابن عبدالسلام، قواعد الاحکام فی مصالح الانام، ۱۳۶/۲.

اعتماد کند به چه دلیلی نمی‌تواند بر ظن معتبر مجتهدی دیگر اعتماد کند به خصوص زمانی که آن مجتهد از خودش زیرک‌تر و باهوش‌تر باشد.^(۱)

قول سوم:

بعضی از علما بنا به اجماع، تقلید از مجتهد به غیر از صحابه علیهم‌السلام را جایز نمی‌دانند.^(۲) اما غزالی ادعای اجماع را صحیح و ثابت نمی‌داند.

ابوعلی می‌گوید: مجتهد می‌تواند به قول یکی از صحابه علیهم‌السلام عمل کند و اگر قول صحابی دیگر خلاف آن باشد، در این صورت اگر یکی از اقوال بر دیگری برتری داشته باشد، مجتهد مخیر است که به یکی از آن‌ها عمل کند.^(۳) ایشان این قول را به امام شافعی رحمته‌الله نسبت داده و می‌گوید: شافعی در کتاب الرسالة تقلید مجتهد از مجتهد صحابی را جایز می‌داند.^(۴)

امام غزالی در کتاب المنخول می‌گوید: علما در اینکه آیا تقلید از صحابه علیهم‌السلام جایز است است یا نه؟ اختلاف نظر دارند. بعضی از آنان، تقلید از صحابه علیهم‌السلام را واجب می‌دانند و بعضی دیگر آن را واجب نمی‌دانند.^(۵) هرکدام برای خود دلایلی دارند که بدان‌ها اشاره می‌شود:

ادله قائلان تقلید مجتهد از صحابه علیهم‌السلام:

حدیث «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»^(۶) (۱).

(۱) همان.

(۲) غزالی، المستصفی، ۳۶۹/۱.

(۳) ابوالحسن بصری، المعتمد، ۳۶۶/۲.

(۴) همان.

(۵) غزالی، المنخول، ۴۷۴/۱.

(۶) (موضوع): این روایت از طریق عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله و عمر بن الخطاب و ابوهیریه و انس بن مالک و عبدالله بن عباس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است:

اما طریق جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه دو طریق دارد؛ طریق اول: دارقطنی، الموتلف والمختلف (ج ۴ ص ۱۰) و من طریق ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام (ج ۶ ص ۸۱۰) روایت کرده‌اند: «نا القاضي أحمد کامل بن کامل خلف ثنا عبد الله بن روح ثنا سلام بن سليم (سليمان) ثنا الحارث بن غصين عن الاعمش عن أبي سفيان عن جابر قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: أصحابي كالنجوم بأیهم

اقتدیتم اهتدیتم» اما این اسناد «باطل» است چرا که اولاً: سلام بن سلیم (سلیمان) التمیمی السعدی «متروک الحدیث» است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۴ ص ۲۸۱) و تقریب التهذیب (ش ۲۷۰۲)] وثانیاً: الحارث بن غصین: امام ابن عبدالبر گفته است: «مجهول» [حافظ العراقی، ذیل میزان الاعتدال (ص ۷۳)].

طریق دوم: ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۳۷) گفته است: «الدارقطنی فی غرائب مالک والخطیب فی الرواة عن مالک من طریق الحسن بن مهدی بن عبدة المروزی عن محمد بن أحمد السکونی عن بکر بن عیسی المروزی أبي یحیی عن جمیل بن یزید عن مالک عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر رفعه ما وجدتم فی کتاب الله فالعمل به ولا یسعه تركه الى غیره الحدیث وفيه أصحابی كالنجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم.» اما این روایت هم «باطل» است و امام دارقطنی گفته است: «لا یثبت عن مالک ورواته مجهولون» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۳۷)].

اما طریق ابوهریره رضی الله عنه: شهاب القضاعی، المسند (ش ۱۳۴۶): «أخبرنا أبو الفتح منصور بن علي الأنماطي ثنا أبو محمد الحسن بن رشيق ثنا محمد بن جعفر بن محمد ثنا جعفر بن عبد الواحد الهاشمي عن وهب بن جرير عن أبيه عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم أصحابي كالنجوم من اقتدى بشيء منها اهتدى» اما این طریق «موضوع» است چرا که جعفر بن عبد الواحد بن جعفر الهاشمی: امام دارقطنی گفته است: «یضع الحدیث» و امام ابوزرعه گفته است: «روی أحادیث لأصل لها» و امام ابن عدی گفته است: «یسرق الحدیث ویأتی بالمناکیر عن الثقات؛ له أحادیث كلها بواطيل» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۱۷)].

اما طریق انس بن مالک رضی الله عنه: ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۳۱۲) گفته است: «الحسین بن محمد بن خسرو البلخی عن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله الواسطي ثنا أبو بكر محمد بن عمر بجامع واسط ثنا الدقيقي عن يزيد بن هارون عن حميد عن أنس عن النبي ﷺ: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم» اما این روایت هم «موضوع» است چرا که حسین بن محمد بن خسرو البلخی: امام ابن حجر گفته است: «(حدث بهذا الاسناد) نسخة كلها مكذوبة» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۳۱۲)].

اما طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنه: عبد بن حمید، المسند (ش ۷۸۳) / حدیث أبی الفضل الزهری (ش ۶۷۱) / ابن عدی، الکامل (ج ۲ ص ۳۷۷ و ۳۷۶) از طریق (غسان بن عبید و أبو شهاب الحنات) روایت کرده اند: «عن حمزة الجزري عن نافع عن بن عمر أن رسول الله ﷺ قال: مثل أصحابي مثل

النجوم یهتدی به فایهم أخذتم بقوله اهتديتم» اما این اسناد هم «موضوع» است چرا که حمزة بن أبی حمزة میمون الجعفی: امام حاکم می گوید: «یروی أحادیث موضوعة» و امام ابن عدی می گوید: «یضع الحديث؛ عامة ما يرويه مناكير موضوعة والبلاء منه» و امام ابن حجر هم گفته است: «متروك متهم بالوضع» و امامان بخاری و ابوحاتم می گویند: «منكر الحديث» و امامان نسایی و دارقطنی می گویند: «متروك الحديث» و امام احمد بن حنبل می گوید: «مطروح الحديث» و امام یحیی بن معین می گوید: «لايساوي فلساً» و امام ابن حبان هم می گوید: «ينفرد عن الثقات بالموضوعات حتى كأنه المتعمد لها، لا تحل الرواية عنه» و امام ابوداود می گوید: «ليس بشيء» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۲۸) وتقريب التهذيب (ش ۱۵۱۹)].

اما طريق عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ: ابن قدامة، المنتخب من العلل للخلال (ص ۱۶) / خطيب بغدادی، الكفایه فی علم الرواية (ص ۴۸) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۲۰۰) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۱۹ ص ۳۸۳) از طریق حمزة بن محمد بن عیسی و بكر بن سهل القرشي) روایت کرده اند: «ثنا أبو عبدالله نعيم بن حماد المروزي ثنا عبد الرحيم بن زيد العمي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله ﷺ: سألت ربي في ما يختلف فيه أصحابي من بعدي؟ فأوحى الله لي: يا محمد إن أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها أضوأ من بعض فمن أخذ بشيء مما هم عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى». اما این اسناد هم «باطل» است چرا که اولاً: عبدالرحمن بن زيد بن الحواری العمی: امام یحیی بن معین گفته است: «كذاب؛ ليس بشيء» و امام بخاری هم گفته است: «تركوه» و امام جوزجانی گفته است: «غير ثقة» و امام ابوزرعه گفته است: «واه» و امام ابوداود گفته است: «ضعيف» [ابن الجوزي، العلل المتناهية (ج ۱ ص ۲۸۳) / ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۲ ص ۶۰۵) و ثانياً: زيد بن الحواری العمی: «ضعيف الحديث» است. [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۴۰۷) وتقريب التهذيب (ش ۲۱۳۱) / ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۲ ص ۱۰۲) و ثانياً: امام ذهبي در مورد این روایت گفته است: «هذا باطل» و امام ابن عدی هم گفته است: «هذا منكر المتن» [ذهبي، ميزان الاعتدال (ج ۲ ص ۱۰۲) / ابن عدی، الكامل (ج ۳ ص ۲۰۰)].

اما طريق عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ: حديث أبي العباس الأصم (ش ۱۳) ومن طريقه خطيب بغدادی، الكفایه فی علم الرواية (ص ۴۸) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۲۲ ص ۳۵۹) روایت کرده اند: «ثنا بكر بن سهل الدمياني ثنا عمرو بن هاشم البيروتي ثنا سليمان بن أبي كريمة عن جوير عن الضحاك عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ مهما اوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر

حدیث «فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشیدین»^{(۱)(۲)}. «بر شما باد عمل به سنت

لأحدکم فی ترکہ فان لم یکن فی کتاب اللہ فسنۃ منی ماضیۃ فان لم تکن سنة منی ماضیۃ فما قال أصحابی ان أصحابی بمنزلة النجوم فی السماء فأیها أخذتم به اهتدیتم واختلاف أصحابی لکم رحمة.» اما این روایت هم «موضوع» است چرا که اولاً: جوبیر بن سعید الأزدی: امامان دارقطنی و نسایی و علی بن الحسین الجنید گفته اند: «متروک» و امام حاکم ابواحمد گفته است: «ذهب الحديث» و امام ابن حبان هم گفته است: «روی عن الضحاک أشياء مقلوبة» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس بشيء» و امام احمد بن حنبل گفته است: «لا یشغل بحديثه» و امام ابن عدی گفته است: «الضعف علی حدیثه و رواياته بین» و امام ابن حجر هم گفته است: «ضعیف جداً» و امام ذهبی هم گفته است: «ترکوه» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۲ ص ۱۲۳) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۹۸۷) / ذهبی، الکاشف (ش ۸۲۶)] و ثانیاً: سلیمان بن أبی کریمۃ الشامی: امام ابن عدی گفته است: «عامۃ أحادیثه مناکیر» و امام عقیلی هم گفته است: «یحدث بمناکیر» و امام ابوحاتم هم گفته است: «ضعیف» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۳ ص ۱۰۲) / ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۲ ص ۲۲۱)].

همچنین در مورد این روایت (أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم): امام احمد بن حنبل گفته است: «لا یصح هذا الحديث» و اما ابن حزم گفته است: «هذا خبر مکتوبٌ موضوعٌ باطلٌ» و امام بزار گفته است: «هذا الكلام لم یصح عن النبی (صلی الله علیه وسلم)» [ابن قدامة، المنتخب من العلل للخلال (ص ۱۶) / ابن حجر، تلخیص الحبیر (ج ۴ ص ۴۶۳)].

(۱) غزالی، المنحول، ۴۷۴/۱. - ابوالحسین بحری، المعتمد، ۳۶۸/۲. - ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ۲۳۷/۶.

(۲) (صحیح): ابوداود (ش ۴۶۰۹) / ترمذی (ش ۲۶۷۶) / ابن ماجه (ش ۴۲۰) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۲۰۸۳۵) / طبرانی، المعجم الکبیر (ج ۱۸ ص ۲۴۵ و ۲۴۶) و مسند الشامیین (ش ۱۳۷۹) / ابن حبان (ش ۵) / دارمی (ش ۹۵) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۴۱) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴ ص ۱۷۹) / احمد (ش ۱۷۱۴۴ و ۱۷۱۴۵) / تمام رازی، الفوائد (ش ۳۵۵) / ابن ابی عاصم، السنن (ش ۵۴ و ۵۵ و ۵۷) / محمد بن نصر مروزی، السنن (ش ۷۰ و ۷۱) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ش ۲ و ۳) و حلیۃ الاولیاء (ج ۵ ص ۲۲۰ و ج ۱ ص ۱۱۴) / ابن بشران، امالی (ش ۵۶) / أجری، الشریعه (ص ۴۴) و الاربعون حدیثاً (ش ۸) / فسوی، المعرفه و التاريخ (ج ۲ ص ۳۴۴) / ابوعمر و الدانی، السنن الوارده فی الفتن (ش ۱۲۳) / لالکائی، اعتقاد اهل السنة (ش ۸۰ و ۸۱) / مشیخه ابن البخاری (ج ۱ ص ۱۳۵) / ابوالفضل المقرئ، احادیث فی ذم الکلام و اهله (ج ۴ ص ۲۶) از طریق (خالد بن معدان و یحیی بن جابر و ضمهره بن حبیب) روایت کرده اند:

«حدثني عبدالرحمن بن عمرو السلمي و حجر بن حجر الكلاعي قالاً: أتينا العرباض بن سارية وهو ممن نزل فيه «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» فسلمنا وقلنا: أتيناك زائرين وعائدين ومقتبسين. فقال العرباض صلى بنا رسول الله ﷺ ذات يوم ثم أقبل علينا فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال قائل يا رسول الله ﷺ كأن هذه موعظة مودع فماذا تعهد إلينا فقال ﷺ: أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء المهديين الراشدين تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة.» وعرباض بن ساريه السلمي صحابي جليل مـى باشد كه نیازى به ترجمه نیست. وعبدالرحمن بن عمرو بن عبسة السلمي: امام ذهبى مـى گوید: «صدوق» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امامان ترمذی و ابن حبان و حاکم هم احادیثش را «تصحیح» کرده‌اند و امام ابن حجر مـى گوید: «مقبول» و امام ابن القطان فاسى مـى گوید: «لا یصح لجهالة حاله» اما امام حافظ عراقى در جوابش گفته است: «معروف العين والحال معاً» و امام ابونعیم درباره‌ی عبدالرحمن بن عمرو السلمي و حجر بن حجر گفته است: «من معروفى تابعي الشام» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۶ ص ۲۳۷) و تقريب التهذيب (ش ۳۹۶۶) / حافظ عراقى، ذيل ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۱۴۶) / ابونعیم، المستخرج على مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. و حجر بن حجر الكلاعى: امام حاکم حدیثش را «تصحیح» کرده و گفته كه: «كان من الثقات» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابونعیم درباره‌ی عبد الرحمن بن عمرو السلمي و حجر بن حجر گفته است: «من معروفى تابعي الشام» و امام ابن حجر مـى گوید: «مقبول» و امام ابن القطان گفته است: «لا يعرف» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۲ ص ۲۱۴) و تقريب التهذيب (ش ۱۱۴۳) / ابونعیم، المستخرج على مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. لذا این اسناد «صحیح» مـى باشد.

همچنین متابعه هم شده‌اند و ابن ماجه (ش ۴۲) / بزار (ش ۴۲۰۱) / ابونعیم، المستخرج على مسلم (ش ۴) / الامعجم الاوسط (ش ۶۶) المعجم الكبير (ج ۱ ص ۲۴۸) / تمام رازى، الفوائد (ش ۲۲۵) / ابن ابى عاصم، السنة (ش ۵۵) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۳۱ ص ۲۷ و ج ۶۴ ص ۳۷۴) از طريق (الوليد بن المسلم و ابراهيم بن عبدالله بن علاء و محمد بن مروان طاطرى) روایت کرده‌اند: «حدثنا عبد الله بن العلاء بن زبير حدثني يحيى بن أبي المطاع قال: سمعت العرباض ابن سارية يقول قال فينا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون. فقليل يا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وعظتنا موعظة مودع. فاعهد إلينا بعهد. فقال ﷺ: عليكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا

من و سنت خلفای راشدین.»

حدیث «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر»^{(۱)(۲)}. «به کسانی بعد از من یعنی

وسترون من بعدی اختلافاً شدیداً فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضواً علیها بالنواجز وإیاکم والأموار المحدثات فان کل بدعة ضلالة» و عرباض بن ساریه، همچنان که گفتیم صحابی می باشد. و عبد الله بن العلاء بن زبیر هم «رجال صحیح» است. و یحیی بن أبی المطاع القرشی الشامی ابن اخت بلال المودن: امام دحیم می گوید: «ثقة معروف» و امام ذهبی هم می گوید: «ثقة» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن حجر می گوید: «صدوق» و أشار دحیم إلى أن روايته عن العرباض مرسله^۱ اما امامان بخاری و یعقوب بن سفیان صراحته می گویند: «سمع عرباض بن ساریه» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۲۷۹) و تقریب التهذیب (ش) / ذهبی، الکاشف (ش ۶۲۴۸) / بخاری، التاریخ الکبیر (ج ۸ ص ۳۰۶) / فسوی، المعرفة و التاریخ (ج ۲ ص ۳۴۵)] لذا «ثقة» بوده و این اسناد هم «صحیح» می باشد.

ومتابعه‌ی دیگری هم دارد و طبرانی در مسند الشامیین (ش ۶۹۷) از طریق (ابوالغیره عبدالقدوس بن حجاج و اسماعیل بن عیاش) روایت کرده است: «قال ثنا أروطة بن المنذر عن المهاصر بن حبيب عن العرباض بن سارية قال: وعظنا رسول الله ﷺ: بعد صلاة الغداة موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال رجل من أصحابه يا رسول الله كأنها موعظة مودع. فقال أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن كان عبداً حبشياً فإنه من يعش منكم بعدي يرى اختلافاً كثيراً فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدي عضواً علیها بالنواجز». و عرباض بن ساریه صحابی جلیل بوده، و أروطة بن المنذر هم «ثقة» و مترجم در تهذیب می باشد و مهاصر بن حبيب الشامی الزبیدی: امام ابوحاتم رازی می گوید: «لابأس به» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام عجلی هم می گوید: «شامي تابعي ثقة» و امام ابن سعد هم می گوید: «كان معروفاً» و امام بخاری هم وی را در التاریخ الکبیر آورده و جرحی نکرده است [بخاری، التاریخ الکبیر (ج ۸ ص ۶۶) و مسند الشامیین (ش ۶۹۷) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۸ ص ۴۳۹) / ابن حبان، الثقات (ج ۵ ص ۴۵۴) / عجلی، الثقات (ج ۲ ص ۳۰۱) / ابن سعد، الطبقات الکبری (ج ۷ ص ۴۶۰)] و این اسناد هم «حسن» است. لذا متن روایت کاملاً «صحیح» می باشد. و لله الحمد.

(۱) ابوالحسنین بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲. - ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ۲۳۷/۶. - سمعانی، قواطع الادله فی الاصول.

(۲) (حسن): این روایت از طریق عبدالله بن مسعود وحذیفه الیمان و انس بن مالک و عبدالله بن عمر و ابوالدرداء از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طریق حذیفه رضی الله عنه: سه طریق دارد؛ طریق اول: احمد (ش ۲۳۳۸۶) / ترمذی (ش ۳۶۶۳) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۶) / ابن حبان (ش ۶۹۰۲) / خلال، السنة (ش ۳۳۵) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۲ ص ۱۵۰) / خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۴ ص ۳۶۶) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۳ ص ۱۱۷) از طریق (وکیع بن الجراح و محمد بن عبید) روایت کرده اند: «ثنا سالم المرادي عن عمرو بن هرم الأزدي عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال: بينا نحن عند رسول الله ﷺ قال: إني لست أدري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي يشير إلى أبي بكر وعمر رضي الله عنهما واهدوا هدي عمار وعهد بن أم عبد رضي الله عنهما».

ورجال احمد «رجال صحيح» می باشد به جز ابوالعلاء سالم بن عبد الواحد المرادی: و امام ابن حجر گفته است: «مقبول و كان شيعياً» و امام طحاوی گفته است: «مقبول الحديث» و امام عجلی گفته است: «ثقة» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن عدی گفته است: «حديثه ليس بالكثير» و امام ابوحاتم گفته است: «يكتب حديثه» امام يحيى بن معين گفته است: «ضعيف» و امام ابوداود گفته است: «ليس لي به علم» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۳ ص ۴۴۰) و تقريب التهذيب (ش ۲۱۸۰)] لذا این اسناد «حسن» است.

طریق دوم: ابن عدی، الكامل (ج ۲ ص ۲۴۹) روایت کرده است: «ثنا علي بن الحسن بن سليمان ثنا احمد بن محمد بن المعلي الآدي قال ثنا مسلم بن صالح ثنا حماد بن دليل عن عمرو بن هرم عن ربعي بن حراش عن حذيفة...». اما این اسناد «ضعيف» است چرا که چیزی از حال (مسلم بن صالح أبو رجاء) را نیافتیم.

طریق سوم: احمد (ش ۲۳۲۴۵) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۱۰۳۴۸) / بزار (ش ۲۸۲۷) / ترمذی (ش ۳۶۶۲) / مستدرک (ش ۴۴۵۲ و ۴۴۵۳ و ۴۴۵۱) / ابن بشران، اماملی (ش ۵۹۳) / خطیب بغدادی، الفقيه والمتفقه (ش ۴۶۱) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۵ ص ۱۷۰) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۶) از طریق (مسعر بن کدام وزائدة بن قدامة وشعبة بن الحجاج) روایت کرده اند: «عن عبد الملك بن عمير عن ربعي (بن حراش) عن حذيفة قال قال رسول الله ﷺ: ...».

رجال احمد «رجال صحيح» می باشد اما عبد الملك بن عمير «مدلس» می باشد [ابن حجر، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس (ش ۸۴)] و این روایت را از ربعی بن حراش نشنیده و از فرد دیگری شنیده است و احمد (ش ۲۳۲۷۶ و ۲۳۴۱۹ و ۲۳۴۱۹) / ترمذی (ش ۳۷۹۹) / ابن ماجه (ش ۹۷) / بیهقی، السنن الكبرى (ش ۱۷۰۳۳ و ۱۷۰۳۴) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۵) / بزار (ش ۲۸۲۹) / ابن ابی شيبه (ج ۷ ص ۴۷۳ و ج ۵ ص ۵۷۲) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۱۴۲۲ و ۱۴۸) / خلال، السنة (ش ۳۳۶) / ابن عبد البر، التمهيد (ج ۲ ص ۱۲۶) / خطیب بغدادی، الفقيه والمتفقه (ش ۹۸۶) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۷) / يعقوب الفسوی، المعرفة والتاريخ (ج ۱ ص ۴۸۰) از طریق (وکیع بن الجراح و مومل بن اسماعیل و ضحاک بن مخلد

وابراهيم بن سعد وفريابی) روايت کرده‌اند: «سفيان الثوري عن عبد الملك بن عمير عن مولى لربعي بن حراش عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي ﷺ فقال (...). اما اين (مولى ربعي بن حراش) چه کسی است؟ وبخاری، التاريخ الكبير (ج ۸ ص ۲۰۹) / بزار (ش ۲۸۲۸) / مستدرک (ش ۴۴۵۴) / المعجم الاوسط (ج ۵ ص ۳۴۴) / عبدالله بن احمد، السنة (ش ۱۳۶۷) / حديث ابوالفضل الزهري (ش ۶۹۵) / ابن ابی خيثمة، التاريخ الكبير (ج ۵ ص ۱۷۰) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۵ ص ۱۴ و ۱۵ و ۴۳ ص ۳۹۵) / يعقوب الفسوی، المعرفة والتاريخ (ج ۱ ص ۴۸۰) / بيهقي، السنن الكبرى (ش ۱۷۰۳۴) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۵۶) از طريق (عبدالله بن الزبير الحميدى وابراهيم بن سعد) روايت کرده‌اند: «ثنا سفيان الثوري عن عبد الملك بن عمير عن هلال مولى ربعي بن حراش عن ربعي بن حراش عن حذيفة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: ...». اما هلال مولى ربعي: راوی جز عبدالمکمل بن عمير ندارد وحالش را نيافتيم لذا «مجهول» است؛ واسناد هم «ضعيف» می‌گردد وامام بزار هم گفته است: «هلال مولى ربعي وهو مجهولٌ عندهم» وامام ابن عبدالبر هم آن را تأييد کرده و گفته است: «هو كما قال (البرار)» وامام ابن حزم هم گفته است: «هو مجهولٌ لا يعرف من هو أصلاً» وامام ابن حجر هم گفته است: «مقبولٌ» و گفته است: «اي عند المتابعة والا فهو لينٌ» [ابن حجر، تقريب التهذيب (ش ۷۳۵۳) و (ج ۱ ص ۱) / ابن الملقن، البدر المنير (ج ۹ ص ۵۸۲) / ابن حزم، الاحكام في اصول الاحكام (ج ۶ ص ۲۴۳)].

اما طريق عبدالله بن مسعود ؓ: دو طريق دارد؛ طريق اول: مستدرک (ش ۴۴۵۶) / المعجم الكبير (ج ۹ ص ۷۲) / تمام رازی، الفوائد (ش ۱۷۳۲) / قاضی الدينوري، المجالسة وجواهر العلم (ش ۳۵۲۸) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۳۳ ص ۱۱۹) / المعجم الاوسط (ج ۷ ص ۱۶۸) / ابوحنيفة، المسند برواية الحصكفي (ش ۳۶۱) از طريق (يحيى بن سلمة بن كهيل وابوحنيفة) روايت کرده‌اند: «عن سلمة بن كهيل عن أبي الزعراء عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وتمسكوا بعهد ابن مسعود». اما اين اسناد «ضعيف» است چرا كه يحيى بن سلمة بن كهيل «متروك الحديث» است [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۱ ص ۲۲۴) / ذهبی، الكاشف (ش ۶۱۷۸)] البته ديديم كه امام ابوحنيفه وى را متابعه کرده است؛ اما امام ابوحنيفه هم در روايت حديث «ضعيف» بوده وامامان بخارى ومسلم وابن عدی وابونعيم اصفهانی ودارقطنی وابن حبان وابن الجوزى وابن عبدالحق وسفيان ثورى ونسايى وعبدالله بن مبارك وابن شاهين واحمد حنبل وابن سعد وروايتى از يحيى بن معين وحاكم نيشابورى وى را «ضعيف» دانسته‌اند [براى مشاهده اقوال محدثين در مورد امام ابوحنيفه ؓ، به كتاب سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة

وأثرها السيئ في الأمة (ج ۱ ص ۶۶۱) از شیخ آلبنانی رحمته الله مراجعه گردد و چون وی تمامی نظرات را آورده است لذا به خاطر ترک تطویل از آوردن آن خوداری می‌نماییم.]

طریق دوم: المعجم الاوسط (ج ۷ ص ۱۶۸) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن أحمد الرقام نا إبراهيم بن سلم بن رشيد الهجيمي ثنا عمرو بن زياد الباهلي ثنا عبد الله بن المبارك عن سفيان عن سلمة بن كهيل عن أبي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ...». اما این اسناد «موضوع» است چرا که عمرو بن زياد بن عبد الرحمن بن ثوبان الباهلي: امام دارقطنی گفته است: «يضع الحديث» امام ابن عدی گفته است: «منكر الحديث يسرق الحديث ويحدث بالباطل؛ كان هو يتهم بوضعها» و امام ابن منده هم گفته است: «يعرف بالتاله متروك الحديث» [ابن عدی، الكامل (ج ۵ ص ۱۵۱) / ابن حجر، لسان الميزان (ج ۴ ص ۳۶۴)].

طریق سوم: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۷) روایت کرده است: «أخبرنا أبو شكر محمد بن أبي طاهر حمد بن أبي نصر عبد الله بن الحسين المستوفي بأصبهان أنا أبو عمرو بن مندة أنا أحمد بن سعد البغدادي بتتيس نا محمد بن عبد العزيز بن ربيعة الكلبي نا أحمد بن رشد بن خيثم نا حميد بن عبد الرحمن عن الحسن بن صالح عن فراس بن يحيى عن الشعبي عن علقمة بن قيس عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): ...». اما این روایت هم «واهی» است چرا که أحمد بن راشد بن خثیم الهلالي: امام ذهبی گفته است: «روی عن سعيد بن خثیم بخبر باطل؛ اختلقه بجهل» و امام هیثمی هم گفته است: «قد اتهم» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۹۷) / محمد بن عبدالغنی، تکملة الاكمال (ج ۲ ص ۷۰۸) / هیثمی، مجمع الزوائد (ج ۵ ص ۲۲۴)].

اما طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنهما: دو طریق دارد؛ طریق اول: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۸) روایت کرده است: «أخبرنا أبو نصر أحمد بن محمد بن أحمد الإسكندراني وأبو الفتح محمد بن الموفق بن محمد الجرجاني وأبو الفتح محمد بن علي بن نصر الحمادي الأدرقاني وأبو النضر عبد الرحمن بن عبد الجبار بن عثمان العامي وأبو جعفر محمد بن علي بن محمد الطبري وأبو المظفر عبد الفاطر بن عبد الرحيم بن عبد الله السقطي المقرئان بهراة قالوا أنا أبو سهل نجيب بن ميمون بن سهل أنا أبو علي منصور بن عبد الله بن خالد الذهلي الخالدي نا أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن عمروية المروزي الملقب بعبد دليل وأبو سعيد الحسن بن أحمد بن محمد بن المبارك التستري قالنا أنا أحمد بن صبيح بن وضاح نا محمد بن قطن نا ذا النون نا مالك بن أنس نا نافع عن ابن عمر...». اما این اسناد «موضوع» است چرا که اولاً: حسن بن أحمد بن المبارك: امام ذهبی گفته است: «روی

خبراً موضوعاً» و امام دارقطنی گفته است: «كان يتهم بوضع الحديث» و امام خطیب بغدادی گفته است: «صاحبُ مناكير» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۱ ص ۴۸۰) / ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۱۹۳)] و ثانیاً: منصور بن عبد الله أبو علی الذهلی الخالدی الهروی: امام ابوسعید الادریسی گفته است: «كذاب لا يعتمد عليه» و امام خطیب بغدادی گفته است: «حدث عن جماعة من الخراسانيين بالغرائب والمناكير» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۶ ص ۹۶) / خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۳ ص ۸۴)]. و ثالثاً: احمد بن صلیح: امام ذهبی در مورد این روایت گفته است: «هذا غلطٌ وأحمد لا يعتمد عليه» [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۱ ص ۱۸۸)]. و امام عقیلی هم گفته است: «حديثٌ منكرٌ لأصل له من حديث مالك» [عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۹۴)].

طریق دوم: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۸) روایت کرده است: «أخبرنا أبو بكر وجيه بن طاهر وأبو الفتح محمد بن الموفق بن مبارك بن أبي مطيع الوكيل وعبد الجبار بن أبي سعيد بن أبي القاسم الطيب وأبو العلاء صاعد بن أبي الفضل بن أبي عثمان الشيعبي الماليني قالوا أنبأ أم الفضل بنت عبد الصمد بن علي بن محمد الهريمية قالت أنبأ أبو محمد بن أبي شريح نا أبو القاسم عبد الرحمن بن الحسن الأسدي زاد وجيه بهمذان نا أبو عبد الرحمن عبد الله بن محمد بن العباس الضبي نا أحمد بن خلاد القطان نا محمد بن عبد الله العمري المدني عن مالك بن أنس عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...». اما این اسناد «واهی» است چرا که محمد بن عبد الله بن عمر العمري: امام ابن حبان گفته است: «يروى عن مالك وأبيه العجائب لا يجوز الاحتجاج به بحال» و امام عقیلی هم گفته است: «لا يصح حديثه ولا يعرف بنقل الحديث» [ابن حبان، المجروحین (ج ۲ ص ۲۱۸) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۹۴)] و امام عقیلی هم گفته است: «حديثٌ منكرٌ لأصل له من حديث مالك» [عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۴ ص ۹۴)].

اما طریق انس بن مالک رضی الله عنه: طریق اول: ابن عدی، الکامل (ج ۲ ص ۲۴۹) روایت کرده است: «محمد بن عبد الحميد الفرغاني ثنا صالح بن حكيم البصري ثنا مسلم بن صالح أبو رجاء ثنا حماد بن دليل عن عمر بن نافع عن عمرو بن هرم قال دخلت انا وجابر بن زيد علي أنس بن مالك فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي أبو بكر وعمر وتمسكوا بعهد بن أم عبد واهتدوا بهدي عمار» اما این اسناد «ضعیف» است؛ چرا که حال (مسلم بن صالح أبو رجاء) را نیافتیم ولذا مجهول است.

طریق دوم: ابن حبان، الثقات (ج ۲ ص ۱۹۰) روایت کرده است: «حدثنا محمد بن القاسم الدقاق

ایوبکر و عمر اقتدا کنید.»

حدیث «ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه»^{(۱)(۲)}. «خداوند حق را بر زبان و

بالمصیصة ثنا یوسف بن سعید بن مسلم ثنا هارون بن زیاد الحناتی ثنا الحارث بن عمیر عن حمید عن أنس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر» اما از حال محمد بن القاسم الدقاق چیزی نیافتیم لذا مجهول بوده و اسناد روایت هم «ضعیف» می-گردد.

اما طریق ابوالدرداء[ؓ]: ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۰ ص ۲۲۹) روایت کرده است: «أبنا أبو علي الحسن بن أحمد المقرئ ثم أخبرنا أبو مسعود المعدل عنه أنا أبو نعيم الحافظ ثنا سليمان بن أحمد نا عبد الرحمن بن معاوية العتيبي نا محمد بن نصر الفارسي نا أبو اليان الحكم بن نافع نا إسماعيل بن عياش عن المطعم بن المقدم الصنعاني عن عنبسة بن عبد الله الكلاعي عن أبي إدريس الخولاني عن أبي الدرداء قال قال رسول الله ﷺ: ...». اما این روایت «ضعیف» است چرا که روایات اسماعیل بن عیاش از شامیان «مقبول و صحیح» و از غیر شامیان همانند حجازی‌ها «ضعیف» می‌باشد؛ چنان که امامان بخاری، احمد، دحیم، یحیی بن معین، عمرو بن علی فلاس و ابن حجر گفته‌اند؛ [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱ ص ۳۲۱)] والمطعم بن المقدم صنعاني است. وثانياً: ندانستم محمد بن نصر الفارسی چگونه فردی است و مجهول است.

(۱) ابوالحسین بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲ - ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ۲۳۷/۶.

(۲) (صحیح): عبد بن حمید، المسند (ش ۷۵۸) / طبقات الكبرى (ج ۲ ص ۳۳۵) / احمد (ش ۵۱۴۵) / ابن عبدالبر، التمهید (ج ۸ ص ۱۱۰) / نحاس، الناسخ والمنسوخ (ص ۴۹۲) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴ ص ۱۰۲) / ابوالشیخ ابن حیان، طبقات المحدثین (ج ۱ ص ۳۸۲) از طریق (سعید بن أبی مریم و عبد الملك بن عمرو أبو عامر العقدي و عبد الله بن مسلمة و عثمان بن سعید) روایت کرده‌اند: «أخبرنا نافع بن أبي نعيم عن نافع بن عمر: أن النبي ﷺ قال: إن الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه.»

ونافع بن أبي نعيم هم متابعه شده و ابن حبان (ش ۶۸۹۵) / ترمذی (ش ۳۶۸۲) / المعجم الاوسط (ج ۱ ص ۹۵ و ج ۳ ص ۳۳۸) / ابونعیم، اخبار اصفهان (ج ۵ ص ۱۸۶) / ابن شاهین، الكتاب اللطيف (ش ۷۸) / ابن المقرئ، المعجم (ش ۲۱۲) / ابن عدی، الكامل (ج ۴ ص ۲۰۷ و ۲۱۹) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴ ص ۱۰۴) از طریق (خارجة بن عبدالله والضحاك بن عثمان ومالك بن انس ومالك بن مغول) روایت کرده‌اند: «عن نافع عن ابن عمر عن النبي ﷺ...».

ونافع هم متابعه شده والمعجم الاوسط (ج ۱ ص ۸۵) و مسند الشاميين (ج ۱ ص ۵۳) روایت کرده است: «حدثنا أحمد بن رشدین قال حدثنا السري بن حماد قال حدثنا المعلى بن الوليد القعقاعي

قلب عمر قرار داده است.»

حدیث «الحق بعدي مع عمر»^{(۱)(۲)}. «حق بعد از من با عمر است.»

قال حدثني هانئ بن عبد الرحمن بن أبي عتبة عن عمه إبراهيم بن أبي عتبة عن أبيه (ابي عتبة شمر بن يقظان) ونافع عن ابن عمر عن النبي...»
 ورجال احمد «رجال صحيحين» می باشد به جز نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم القاری: امامان یحیی بن معین وابن حبان می گویند: «ثقة» و امام ابن سعد می گوید: «كان ثباتاً» و امام ابو حاتم می گوید: «صدوق صالح الحديث» و امام ابن حجر می گوید: «صدوق ثبت في القراءة» امام ساجی می گوید: «صدوق» و امام نسایی می گوید: «ليس به بأس» و امام علی بن المدینی هم گفته است: «عندنا لا بأس به» و امام ابن عدی هم گفته است: «لم أر في أحاديثه شيئاً منكراً، و أرجو أنه لا بأس به» و امام ذهبی هم گفته است: «الامام الحبر القرآن» و امام احمد می گوید: «كان يؤخذ عنه القرآن، و ليس في الحديث بشيء!» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۱۰ ص ۴۰۷) و تقريب التهذيب (ش ۷۰۷۷) / علی بن المدینی، سوالات ابن ابی شیبہ (ش ۱۸۶) / ذهبی، سير اعلام النبلاء (ج ۷ ص ۳۳۶)] و اسناد روایت هم «صحیح» است.
 باید اشاره کنیم که این روایت، از طریق ابوذر وعائشه و ابوهريره و عبدالله بن عمر و معاوية و بلال الحبشي و عمر بن عبدالعزيز و ايوب بن موسى ؑ از رسول الله ﷺ روایت گردیده است.
 (۱) ابوالحسنين بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲.

(۲) (منکر): دو طریق دارد؛ طریق اول: بخاری، التاريخ الكبير (ج ۷ ص ۱۱۴) / المعجم الاوسط (ج ۳ ص ۱۰۴) / المعجم الكبير (ج ۱۸ ص ۲۸۰) / بزار (ش ۲۱۵۴) / رویانی، المسند (ش ۱۳۴۵) / المجالس العشرة للحسن الخلال (ش ۴۳) / ابن شاهين، الكتاب اللطيف (ش ۸۲) / ابونعیم، الكتاب اللطيف (ش ۱۱) / عقیلی، الضعفاء (ج ۳ ص ۴۸۲) / ابن عساکر، تاريخ دمشق (ج ۴۴ ص ۱۲۶) / يعقوب الفسوب، المعرفة والتاريخ (ج ۱ ص ۴۵۶) از طریق (حمید بن الربیع و علی بن المدینی و الحمیدی عبدالله بن الزبير) روایت کرده اند: «حدثنا معن بن عيسى حدثنا الحارث بن عبد الملك بن إياس الليثي ثم الأشجعي عن القاسم بن يزيد بن عبدالله بن قسيط عن أبيه عن عطاء عن بن عباس قال سمعت رسول الله ﷺ يقول الحق بعدي مع عمر حيث كان» اما قاسم بن يزيد بن عبد الله بن قسيط: امام ذهبی گفته است: «حديثه منكر» أخاف أن يكون كذباً مختلفاً» و امام علی بن المدینی گفته است: «ليس لهذا الحديث أصل من حديث عطاء بن ابي رباح او عطاء بن يسار» أخاف أن يكون عطاء الخراساني لأن عطاء الخراساني يرسل عن عبد الله بن عباس «ذهبي، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۳۸۱) / عقیلی، الضعفاء (ج ۳ ص ۴۸۲)] اما قاسم بن يزيد متابعه گردیده و منفرد

حدیث «اللَّهُمَّ ادر الحق مع علي حيث ما دار.»^{(۱)(۲)} «بارالها حق را با علی دریاب و هر

نشده است و:

طریق دوم: ابن عدی، الکامل (ج ۴ ص ۱۵۰) روایت کرده است: «ثنا عبد الكريم بن إبراهيم بن حيان ثنا محمد بن سلمة المرادي أبو الحارث ثنا عثمان بن صالح عن بن لهيعة عن عطاء عن بن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال عمر مني وأنا من عمر والحق بعدي مع عمر» اما این اسناد «ضعیف» است چرا که عبدالله بن لهيعة دچار «اختلاط» شده است [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۵ ص ۳۷۳) / ابن حجر، تقریب التهذیب (ش ۳۵۶۳)].

(۱) ابوالحسن بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲.

(۲) (ضعیف): این روایت از طریق ام سلمة وسعد بن ابی وقاص وعلی بن ابی طالب از رسول الله روایت شده است:

اما طریق ام سلمة رضی الله عنها: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۴ ص ۳۲۰) و من طریقہ ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴۲ ص ۴۴۹) روایت کرده اند: «أخبرني الحسن بن علي بن عبد الله المقرئ حدثنا أحمد بن الفرج بن منصور الوراق أخبرنا يوسف بن محمد بن علي المكتب سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة حدثنا الحسن بن أحمد بن سليمان السراج حدثنا عبد السلام بن صالح حدثنا علي بن هاشم بن البريد عن أبيه عن أبي سعيد التميمي عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال دخلت على أم سلمة (رضي الله تعالى عنها) فرايتها تبكي وتذكر عليا وقالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: على مع الحق والحق مع علي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم القيامة.» اما این روایت «واهی» است چرا که اولاً: یوسف بن محمد بن علی أبو یعقوب المؤدب: امام خطیب بغدادی، گفته است: «روي عنه أبو القاسم بن الثلاث حديثين منكرين» و سپس این روات را نقل کرده است. [خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۱۴ ص ۳۲۰)] و ثانیاً: دینار أبو سعید عقیصا: امام دارقطنی گفته است: «متروك الحديث» و امام جوزجانی گفته است: «غير ثقة» و امام نسایی گفته است: «غير ثقة؛ ليس بالقوي» و امام یحیی بن معین گفته است: «ليس بشيء شر من رشيد الهجري و حبة العرنبي وأصبغ بن نباته» و امام ابن عدی گفته است: «ليس له رواية يعتمد عليها عن الصحابة وانما له قصص يحكيها وهو كوفي من جملة شيعتهم» و امام ابوحاتم رازی گفته است: «ليّن» و امام بخاری گفته است: «يتكلمون فيه» و امام حاکم گفته است: «ثقة مأمون»!!! [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۴۳۳)] و ثالثاً: چیزی از حال (أبو ثابت مولى أبي ذر) نیافتم.

باید اشاره کنیم که این روایت، با متن دیگری هم روایت شده است و مستدرک (ش ۴۶۲۸) / المعجم الاوسط (ج ۵ ص ۱۳۵) / المعجم الصغير (ج ۲ ص ۲۸) از طریق (صالح بن ابی الأسود و

عمرو بن طلحة القناد) روایت کرده‌اند: «ثنا علي بن هاشم بن البرید عن أبيه قال حدثني أبو سعيد التيمي عن أبي ثابت مولي أبي ذر قال: كنت مع علي رضي الله عنه يوم الجمل فلما رأيت عائشة واقفة دخلني بعض ما يدخل الناس فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر فقاتلت مع أمير المؤمنين فلما فرغ ذهبت إلى المدينة فأتيت أم سلمة (رضي الله تعالى عنها) فقلت: إني والله ما جئت أسأل طعاما ولا شرابا ولكني مولي لأبي ذر فقالت مرحبا فقصصت عليها قصتي فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرها قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس قال: أحسنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: على مع القرآن والقرآن مع علي لن يتفرقا حتى يردا على الحوض» وديدیم که دینار أبو سعید عقیصا: امام دارقطنی گفته است: «متروک الحدیث» و امام جوزجانی گفته است: «غیر ثقة» و امام نسایی گفته است: «غیر ثقة؛ لیس بالقوی» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس بشيء شر من رشید الهجری و حبة العربی و أصبغ بن نباته» و امام ابن عدی گفته است: «لیس له رواية يعتمد عليها عن الصحابة و انما له قصص يحكيها وهو كوفي من جملة شيعتهم» و امام ابوحاتم رازی گفته است: «لین» و امام بخاری گفته است: «يتكلمون فيه» و امام حاکم گفته است: «ثقة مأمون»!!! [ابن حجر، لسان المیزان (ج ۲ ص ۴۳۳)] و همچنین چیزی از حال (أبو ثابت مولى أبي ذر) نیافتیم.

اما طریق سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، کشف الاستار (ش ۳۰۷۳) روایت کرده است: «حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ (الفلاس)، ثنا أَبُو دَاوُدَ (الطيالسي)، ثنا سَعْدُ بْنُ شُعَيْبٍ التَّهْمِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّيَّي أَنَّهُ فَلَانًا دَخَلَ الْمَدِينَةَ حَاجًّا، فَأَتَاهُ النَّاسُ يَسْلَمُونَ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ سَعْدٌ، فَسَلَّمَ، فَقَالَ: وَهَذَا لَمْ يَعِنَّا عَلَى حَقِّنَا، عَلَى بَاطِلٍ غَيْرِنَا، قَالَ: فَسَكَتَ عَنْهُ سَاعَةً، فَقَالَ: مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ؟ فَقَالَ: هَاجَتْ فِتْنَةٌ وَظُلْمَةٌ، فَقُلْتُ لِجَعِيرِي: أَخْ أَخْ، فَأَتَخْتُ حَتَّى انْجَلْتُ، فَقَالَ رَجُلٌ: إِنِّي قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ، فَلَمْ أَرِ فِيهِ، أَخْ أَخْ، قَالَ: فَغَضِبَ سَعْدٌ، فَقَالَ: أَمَا إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلَى مَعَ الْحَقِّ، أَوْ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ كَانَ، قَالَ: مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مَعَكَ، قَالَ: قَالَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَ: فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أُمُّ سَلَمَةَ، فَسَأَلَهَا، فَقَالَتْ: قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي بَيْتِي، فَقَالَ الرَّجُلُ لِسَعْدٍ: مَا كُنْتَ عِنْدِي قَطُّ أَلَوْمْ مِنْكَ الْآنَ، فَقَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ: لَوْ سَمِعْتُ هَذَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ لَمْ أَزَلْ خَادِمًا لِعَلِيٍّ حَتَّى أَمُوتَ.» اما سعد بن شعیب النهمی: امام ابوحاتم وی را در کتابش آورده و جرح و تعدیل نکرده و گفته است: «کوفی روی عن الشعبي و عبيد الله بن عبد الله الكندي روی عنه أبو غسان مالك بن إسماعيل و أبو داود الطيالسي» [ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۴ ص ۱۹۹)] و در این روایت دچار اضطراب شده و گاهی آن را از

(عبدالله بن عبدالله المدنی) روایت کرده است. وابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۲۰ ص ۳۶۱) روایت کرده است: «أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن منصور أنا أبو الحسن أحمد بن عبد الواحد بن أبي الحديد أنا جدي أبو بكر (محمد بن أحمد بن عثمان) أنا أبو عبد الله محمد بن يوسف بن بشر نا محمد بن علي بن راشد الطبري بصور وأحمد بن حازم بن أبي عروة الكوفي قالاً أنا أبو غسان مالك بن إسماعيل نا سهل بن شعيب التهمي عن عبيد الله بن عبد الله المدني قال حج معاوية بن أبي سفيان فمر بالمدينة فجلس في مجلس فيه سعد بن أبي وقاص وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس فالتفت إلى عبد الله بن عباس فقال يا أبا عباس إنك لم تعرف حقنا من باطل غيرنا فكنت علينا ولم تكن معنا وأنا ابن عم المقتول ظلما يعني عثمان بن عفان رضي الله عنه وكنت أحق بهذا الأمر من غيري فقال ابن عباس اللهم إن كان هكذا فهذا وأوماً إلى ابن عمر أحق بها منك لأن أباه قتل قبل ابن عمك فقال معاوية ولا سواء إن أبا هذا قتله المشركون وابن عمي قتله المسلمون فقال ابن عباس هم والله أبعد لك وأدحض لحجتك فتركه وأقبل على سعد فقال يا أبا إسحاق أنت الذي لم تعرف حقنا وجلس فلم يكن معنا ولا علينا قال فقال سعد إني رأيت الدنيا قد أظلمت فقلت لبعيري إخ فأخنتها حتى انكشفت قال فقال معاوية لقد قرأت ما بين اللوحين ما قرأت في كتاب الله عز وجل إخ قال فقال سعد أما إذا أبيت فإني سمعت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار قال فقال معاوية لتأتينني على هذا ببينة قال فقال سعد هذه أم سلمة تشهد على رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فقاموا جميعاً فدخلوا على أم سلمة فقالوا يا أم المؤمنين إن الأكاذيب قد كثرت على رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وهذا سعد يذكر عن النبي (صلى الله عليه وسلم) ما لم نسمعه أنه قال يعني لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار فقالت أم سلمة في بيتي هذا قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) لعلي قال فقال معاوية لسعد يا أبا إسحاق ما كنت ألوم الآن إذ سمعت هذا مع من رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وجلست عن علي لو سمعت هذا من رسول الله (صلى الله عليه وسلم) لكنت خادماً لعلي حتى أموت.» لذا «ضعيف» است.

اما طريق علی بن ابی طالب علیه السلام ترمذی (ش ۳۷۱۴) / مستدرک (ش ۴۶۲۹) / المعجم الاوسط (ج ۶ ص ۹۵) / ابویعلی (ش ۵۵۰) / بزار (ش ۸۰۶) از طریق (أبو قلابه و أبو الخطاب زیاد بن یحیی و سهل بن حماد و ابوموسی) روایت کرده اند: «ثنا أبو عتاب سهیل بن حماد ثنا المختار بن نافع التمیمی ثنا أبو حیان التیمی عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث دار.» اما ابن اسناد «منکر» است؛ چرا که مختار بن نافع التیمی: امامان بخاری و نسائی و أبو حاتم و ساجی گفته اند: «منکر الحديث» و امام نسایی در روایتی دیگر گفته

سو که می‌رود با وی باش.»

جوابی که به این دلایل داده شده، این است که مخاطب این احادیث، افرادی غیر از صحابه علیهم‌السلام بوده‌اند بنابراین، می‌بایست از صحابه علیهم‌السلام تبعیت می‌کردند و کسی که در آن عصر صحابی نبوده، مجتهد نیست، پس تقلید برای وی جایز نیست و با این روشن می‌گردد که در سایر زمان‌ها عامه مردم می‌توانند از علمایشان تقلید کنند.

همچنین حدیث «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» و «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» تنها شامل صورت‌های اقتدا نمی‌شود؛ بلکه احتمال دارد که مراد از آن، اقتدای به آنان در روایتشان باشد؛ زیرا به کسی که از روایت دیگری تبعیت کند، گفته می‌شود که به وی اقتدا کرده است؛ یعنی به روایتش اقتدا نموده است.^(۲) و نیز حدیث اصحابی موضوع است.

همچنین به این حدیث استناد کرده‌اند: «خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم...»^(۳) «بهترین مردم در قرن من و سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تابعین) و سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (یعنی تبع تابعین).» همچنین به این آیه قرآنی استناد کرده‌اند، آنجا که خداوند تعالی می‌فرماید:

است: «لیس بثقة» و امام ابوزرعه گفته است: «واهی الحدیث» و امام ابن حبان هم گفته است: «کان یأتی بالماکیه عن المشاهیر حتی یسبق إلى القلب أنه کان المتعمد لذلك» و امام ذهبی هم گفته است: «ساقط» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱۰ ص ۶۹) / ذهبی، مستدرک مع تلخیصہ (ش ۴۶۲۹)].

(۱) ابوالحسین بصری، المعتمد، ۳۶۸/۲.

(۲) همان، ۳۶۸/۲.

(۳) (صحیح): بخاری (ش ۳۶۵۰ و ۲۶۵۱ و ۴۲۸ و ۶۶۹۵) / مسلم (ش ۶۶۳۸-۶۶۴۰) / ابوداود (ش ۴۶۵۹) / ترمذی (ش ۲۲۲۱) / نسایی (ش ۳۸۰۹) از طریق (زهدهم بن مضرب وهلال بن سیاف و زرارہ بن ابی اوفی) روایت کرده‌اند: «قال سعت عمران بن حصین رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه و آله: «خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قال عمران لا أدري أذكر النبی صلی الله علیه و آله بعد قرنین أو ثلاثة قال النبی صلی الله علیه و آله إن بعدکم قوما یخونون ولا یؤتمنون ویشهدون ولا یشہدون وینذرون ولا یفون ویظهر فیهم السمن.»

(۴) غزالی، المنحول، ۴۷۴/۱.

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^(۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

عقل: آنان چنین استدلال می‌کنند که صحابه علیهم‌السلام شاهد وحی بودند، پس آنان به آنچه که شاهد آن بوده‌اند، داناترند.^(۳)

عمل صحابه علیهم‌السلام: آنان همچنین به عمل صحابه علیهم‌السلام استدلال می‌کنند و می‌گویند که صحابه علیهم‌السلام هرگاه از یکدیگر درباره دلیل حکم واقعه‌ای سؤال می‌کردند، به قول یکدیگر رجوع می‌کردند.^(۴)

در مقابل این گروه، اکثر علما تقلید مجتهد از صحابی را جایز ندانسته و آن را رد می‌کنند و به دلایلی چند استناد و استدلال می‌کنند که بدان اشاره می‌شود.

اگر تقلید مجتهدین غیر صحابی جایز می‌بود، بی‌شک صحابه علیهم‌السلام از یکدیگر تقلید می‌کردند و اگر چنین چیزی جایز می‌بود، مناظره آنان در بعضی از مسائل بی‌معنا می‌بود.^(۵)

صحابه علیهم‌السلام آراء و نظراتشان را به خاطر خبری که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شنیدند، ترک می‌کردند، پس چنین استنباط می‌گردد که مجتهدان غیر صحابی نیز باید به

(۱) نساء/۵۹.

(۲) ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ۲۳۷/۶.

(۳) همان.

(۴) ابوالحسن بصری، المعتمد، ۳۶۹/۲.

(۵) همان، ۳۶۶/۲.

حدیث پیامبر ﷺ عمل کنند و قول صحابی را رها کنند.^(۱)

بر مجتهد به دلیل دارا بودن شرایط اجتهاد جایز نیست که از قول دیگری تقلید کند، همچنان که جایز نیست که در مسائل عقلی از قول دیگری تقلید کند؛ چون توانایی نظر و استدلال در آن وجود دارد.^(۲)

اگر اجتهاد مجتهد به خلاف قول داناتر از خود اعم از اصحابی و غیر صحابی بیانجامد، ترک رأی وی و قبول رأی داناتر از او جایز نیست، پس عدم جواز تقلید مجتهد دیگر واجب می‌گردد، اگر چه اجتهاد نکنند به خاطر اینکه این احتمال دارد که اگر اجتهاد کند، اجتهادش منجر به خلاف قول داناتر از خود گردد.^(۳)

به دلیل معصوم نبودن صحابه رضی الله عنهم، تقلید از آنان واجب نیست.^(۴)

صحابه رضی الله عنهم با همدیگر اختلاف نظر داشتند و هیچ کدام دیگری را ملزم نمی‌کرد به اینکه از رأی و نظرش تبعیت کند.^(۵)

صحابه رضی الله عنهم اختلاف نظر را در مسائل اجتهادی جایز می‌دانستند، پس در صورت ایجاب تبعیت از آنان، جایز بودن اختلاف نظر در مسائل اجتهادی - که صحابه رضی الله عنهم بر آن اتفاق دارند - برداشته می‌شود.^(۶)

قول چهارم:

در مورد تقلید مجتهد از صحابی، نظری دیگر هم وجود دارد و آن اینکه اگر رأی صحابه رضی الله عنهم بر خلاف قیاس باشد، باید از آن تبعیت شود؛ زیرا معلوم می‌شود که آنان به نصی استناد کرده‌اند و اگر موافق قیاس باشد، در این صورت تقلید از آنان واجب نیست. غزالی قائل به این رأی است.^(۷)

(۱) همان .

(۲) همان، ۳۶۷/۲.

(۳) همان.

(۴) غزالی، المنخول، ۴۷۴/۱ .

(۵) همان، ۴۷۴/۱.

(۶) همان.

(۷) همان، ۴۷۵/۱ .

قول پنجم:

جماعتی دیگر می‌گویند مجتهد تنها می‌تواند به صحابه علیهم‌السلام و تابعین تقلید کند و تقلید از غیر آنان جایز نیست.^(۱)

قول ششم:

بعضی دیگر از علما تقلید مجتهد از دانایان را جایز می‌دانند، ولی به مثل خود و پایین‌تر از خود را جایز نمی‌دانند. این مذهب محمد بن حسن است.^(۲) ابوالحسین بصری می‌گوید: از امام ابوحنیفه دو قول روایت شده که یکی از آن‌ها، تقلید مجتهد از دانایان را جایز می‌داند.^(۳)

ابن عبدالسلام می‌گوید: تقلید شخص از دانایان را جایز نیست، اگر چه بهتر و اولی است؛ زیرا اگر تقلید از او واجب می‌بود، در زمان صحابه علیهم‌السلام مردم از فاضل و مفضول تقلید نمی‌کردند و تابعین مردم را از تقلید از فاضل و مفضول نهی نمی‌کردند. در حالی که آنان مردم را به تقلید از فاضل و افضل فرا می‌خواندند. همچنین در زمان صحابه علیهم‌السلام و تابعین عالم افضل مردم را به تقلید از خود فرا خوانده و شخص مفضول با وجود فاضل دیگران از سؤال کردنشان منع نکرده‌اند.^(۴)

به علاوه مخالفین این قول می‌گویند: اگر اجتهاد مجتهد به خلاف قول دانایان از خود اعم از صحابی و غیر صحابی بیانجامد، ترک رأی او و قبول رأی دانایان را جایز نیست، پس عدم جواز تقلید مجتهد از مجتهدی دیگر واجب می‌گردد، اگر چه اجتهاد نکنند به دلیل اینکه این احتمال می‌رود که اگر اجتهاد کند، اجتهادش منجر به خلاف قول دانایان را او گردد.^(۵)

امام غزالی در این زمینه می‌گوید: عالم ابتدا باید در مسائل اجتهاد کند، اگر به حکم آن ظن راجح پیدا کرد و موافق نظر مجتهد دانایان را خود باشد، چه بهتر، به آن

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱

(۲) سمعی، قواطع الدالة فی الاصول، ۳۴۱/۲ - ابن قیم جوزیه، أعلام الموقعین، ۵۸۴/۱.

امام الحرمین جوینی، الإجتهد، ۱۰۷، ۱۰۸/۱ - ابواسحاق شیرازی، اللمع فی أصول الفقه، ۱۲۶/۱.

(۳) ابوالحسین بصری، المعتمد، ۳۶۶/۲.

(۴) ابن عبدالسلام، قواعد الاحکام فی مصالح الانام، ۱۵۳/۲.

(۵) ابوالحسین بصری، المعتمد، ۳۶۷/۲.

عمل می‌نماید، اما اگر ظن راجحش خلاف نظر مجتهد داناتر از او باشد، اینکه آن عالم داناتر از اوست، هیچ سودی ندارد. احتمال خطا و اشتباه برای مجتهد داناتر از او هست و ظنش در نظر خودش قوی‌تر از ظن دیگری است، پس او می‌تواند به ظن خودش عمل کند و هیچ لزومی ندارد که از او به دلیل اینکه از او داناتر است، تقلید کند؛ پس واجب است که تقلید از او جایز نباشد.^(۱)

یکی از دلایلی که در رد این قول آورده‌اند، اجماع صحابه رضی الله عنهم است که مخالفت با ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، زید بن ثابت، ابوسلمه، بزرگان صحابه رضی الله عنهم، ابوبکر و عمر جایز است.^(۲)

دلایل طرفداران این دیدگاه، این است که مجتهد داناتر به دلیل کثرت و حسن معرفت وی دارای برتری است، ولی اجتهاد خود انسان از جهتی دیگر دارای برتری است و آن اینکه انسان از جهت دلیل و آنچه که مقتضی حکم است، اطمینان و اعتمادی که به اجتهاد خود دارد به داناتر از خود ندارد و هرگاه هردو با هم جمع شدند، مساوی می‌شوند، در نتیجه مجتهد بین آن دو مخیر است، یعنی می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند یا از مجتهد داناتر از خود عمل نماید.^(۳)

قول هفتم:

بعضی دیگر از علما با استناد به حدیث: «فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين»^(۴)، فقط تقلید مجتهد از خلفای راشدین را جایز دانسته و تقلید از غیر آنان را جایز نمی‌دانند.^(۵)

همچنین می‌گویند: قول خلفای راشدین رضی الله عنهم حکم است و حکمشان واجب نیست که نقض شود.

(۱) غزالی، المستصفی، ۳۷۰/۱.

(۲) همان، ۳۷۵/۱.

(۳) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۲/۲.

(۴) المستدرک علی الصحیحین، شماره: ۳۳۲، ۱۷۶/۱..

(۵) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۲/۲.

(۶) همان، ۳۴۲/۲.

قول هشتم:

بعضی دیگر از علما با استناد به حدیث: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکرو عمر»^(۱) و^(۱) فقط تقلید از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را جایز دانسته‌اند و تقلید از غیر آن را

(۱) (صحیح): ابوداود (ش ۴۶۰۹) / ترمذی (ش ۲۶۷۶) / ابن ماجه (ش ۴۲۰) / بیهقی، السنن الکبری (ش ۲۰۸۳۵) / طبرانی، المعجم الکبیر (ج ۱ ص ۲۴۵ و ۲۴۶) و مسند الشامیین (ش ۱۳۷۹) / ابن حبان (ش ۵) / دارمی (ش ۹۵) / طحاوی، شرح مشکل الآثار (ج ۳ ص ۱۴۱) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۴ ص ۱۷۹) / احمد (ش ۱۷۱۴۴ و ۱۷۱۴۵) / تمام رازی، الفوائد (ش ۳۵۵) / ابن ابی عاصم، السنن (ش ۵۴ و ۵۶ و ۵۷) / محمد بن نصر مروزی، السنن (ش ۷۰ و ۶۹) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ش ۲ و ۱) و حلیۃ الاولیاء (ج ۵ ص ۲۲۰ و ج ۱ ص ۱۱۴) / ابن بشران، امالی (ش ۵۶) / آجری، الشریعه (ص ۴۴) و الاربعون حدیثا (ش ۸) / فسوی، المعرفه و التاریخ (ج ۲ ص ۳۴۴) / ابوعمر و الدانی، السنن الوارده فی الفتن (ش ۱۲۳) / لالکائی، اعتقاد اهل السنة (ش ۸۰ و ۸۱) / مشیخه ابن البخاری (ج ۱ ص ۱۳۵) / ابوالفضل المقرئ، احادیث فی ذم الکلام و اهله (ج ۴ ص ۲۶) از طریق (خالد بن معدان و یحیی بن جابر و ضمیره بن حبیب) روایت کرده اند: «حدثني عبدالرحمن بن عمرو السلمي وحجر بن حجر الكلاعي قالا: أتينا العرباض بن سارية وهو ممن نزل فيه «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» فسلمنا وقلنا: أتيناك زائرين وعائدين ومقتبسين.. فقال العرباض صلى بنا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ذات يوم ثم أقبل علينا فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقال قائل يا رسول الله كأن هذه موعظة مودع فماذا تعهد إلينا فقال (صلى الله عليه وسلم): أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدى فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء المهديين الراشدين تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة.» وعرباض بن سارية السلمي صحابي جليل ميباشد كه نيازى به ترجمه نيست. و عبدالرحمن بن عمرو بن عبسة السلمي: امام ذهبي ميگويد: «صدوق» و امام ابن حبان هم وي را در «ثقات» آورده است و امامان ترمذی و ابن حبان و حاکم هم احاديثش را «تصحیح» کرده‌اند و امام ابن حجر ميگويد: «مقبول» و امام ابن القطان فاسی ميگويد: «لا يصح لجهالة حاله» اما امام حافظ عراقی در جوابش گفته است: «معروف العين والحال معاً» و امام ابونعیم درباره‌ی عبدالرحمن بن عمرو السلمي وحجر بن حجر گفته است: «من معروفی تابعي الشام» [ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۶ ص ۲۳۷) و تقريب التهذيب (ش ۳۹۶۶) / حافظ عراقی، ذيل ميزان الاعتدال (ج ۱ ص ۱۴۶) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. و حجر بن حجر الكلاعي: امام حاکم

حدیثش را «تصحیح» کرده و گفته که: «کان من الثقات» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابونعیم درباره‌ی عبد الرحمن بن عمرو السلمی و حجر بن حجر گفته است: «من معروفی تابعی الشام» و امام ابن حجر می‌گوید: «مقبول» و امام ابن القطان گفته است: «لا یعرف» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۲ ص ۲۱۴) و تقریب التهذیب (ش ۱۱۴۳) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ج ۱ ص ۳۶)]. لذا این اسناد «صحیح» می‌باشد.

همچنین متابعه هم شده‌اند و ابن ماجه (ش ۴۲) / بزار (ش ۴۲۰۱) / ابونعیم، المستخرج علی مسلم (ش ۴) / الامعجم الاوسط (ش ۶۶) المعجم الكبير (ج ۱۸ ص ۲۴۸) / تمام رازی، الفوائد (ش ۲۲۵) / ابن ابی عاصم، السنة (ش ۵۵) / ابن عساکر، تاریخ دمشق (ج ۳۱ ص ۲۷ و ج ۶۴ ص ۳۷۴) از طریق (الولید بن المسلم و ابراهیم بن عبدالله بن علاء و محمد بن مروان طاطری) روایت کرده‌اند: «حدثنا عبد الله بن العلاء بن زبر حدثني يحيى بن أبي المطاع قال: سمعت العرياض ابن سارية يقول قال فينا رسول الله ﷺ ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون. فقبل يا رسول الله ﷺ وعظتنا موعظة مودع. فاعهد إلينا بعهد. فقال ﷺ: عليكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا شديدا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم والأمر المحدثات فإن كل بدعة ضلالة» و عرياض بن ساريه، همچنان که گفتیم صحابی می‌باشد. و عبد الله بن العلاء بن زبر هم «رجال صحیح» است. و یحیی بن أبی المطاع القرشی الشامی ابن اخت بلال المودن: امام دحیم می‌گوید: «ثقة معروف» و امام ذهبی هم می‌گوید: «ثقة» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام ابن حجر می‌گوید: «صدوق» و أشار دحیم إلى أن روايته عن العرياض مرسله» اما امامان بخاری و یعقوب بن سفیان صراحتاً می‌گویند: «سمع عرياض بن سارية» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۱۱ ص ۲۷۹) و تقریب التهذیب (ش) / ذهبی، الکاشف (ش ۶۲۴۸) / بخاری، التاريخ الكبير (ج ۸ ص ۳۰۶) / فسوی، المعرفة و التاريخ (ج ۲ ص ۳۴۵)] لذا «ثقة» بوده و این اسناد هم «صحیح» می‌باشد.

و متابعه‌ی دیگری هم دارد و طبرانی در مسند الشاميين (ش ۶۹۷) از طریق (ابوالمغیره عبدالقدوس بن حجاج و اسماعیل بن عیاش) روایت کرده است: «قالا ثنا أرتاة بن المنذر عن المهاصر بن حبيب عن العرياض بن سارية قال: وعظنا رسول الله ﷺ: بعد صلاة الغداة موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلّت منها القلوب فقال رجل من أصحابه يا رسول الله كأنها موعظة مودع. فقال أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن كان عبدا حبشيا فإنه من يعش منكم بعدى يرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدى عضوا

جایز نمی‌دانند.^(۲)

قول نهم:

اکثر علمای عراق می‌گویند: تقلید مجتهد در احکام شرعی مخصوص به خود در مورد افتاء به دیگری جایز است.^(۳)

قول دهم:

بعضی از علمای عراق می‌گویند: تقلید در مورد احکام شرعی مخصوص به خود جایز است ولی در مورد افتاء به دیگری جایز نیست.^(۴)

قول یازدهم:

بعضی از علما چنانچه اجتهاد مجتهد موجب فوت وقت گردد، تقلید دیگران از او را جایز نمی‌دانند.^(۵) بعضی دیگر از جمله ابن الحکم آن را واجب دانسته‌اند.^(۶) سبکی می‌گوید: ابن سریج این نظر را دارد.^(۷)

ابوالخطاب این قول را اختیار کرده که در عباداتی مانند نماز، که تأخیر آن جایز

علیها بالنواجذ». وعرباض بن ساریه صحابی جلیل بوده، و أرطاة بن المنذر هم «ثقة» و مترجم در تهذیب می‌باشد ومهاصر بن حبيب الشامي الزبيدي: امام ابو حاتم رازی می‌گوید: «لابأس به» و امام ابن حبان هم وی را در «ثقات» آورده است و امام عجلای هم می‌گوید: «شامي تابعي ثقة» وامام ابن سعد هم می‌گوید: «كان معروفاً» و امام بخاری هم وی را در التاريخ الكبير آورده و جرحی نکرده است [بخاری، التاريخ الكبير (ج ۸ ص ۶۶) و مسند الشاميين (ش ۶۹۷) / ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل (ج ۸ ص ۴۳۹) / ابن حبان، الثقات (ج ۵ ص ۴۵۴) / عجلای، الثقات (ج ۲ ص ۳۰۱) / ابن سعد، الطبقات الكبرى (ج ۷ ص ۴۶۰)] و این اسناد هم «حسن» است. لذا متن روایت کاملاً «صحیح» می‌باشد. ولله الحمد.

(۱) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۲/۲ .

(۲) همان.

(۳) غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱ .

(۴) غزالی، المستصفی، ۳۶۸/۱ - / ابواسحاق شیرازی، اللمع فی اصول الفقه، ۱۲۶/۱ .

(۵) همان.

(۶) ابراهیم بن مفلح حنبلی، المبدع، ۳۷/۱۰ .

(۷) سبکی، الابهاج، ۱۴۳/۲ .

نیست، مجتهد می‌تواند از دیگری تقلید کند.^(۱)

قاضی می‌گوید: ظاهر کلام امام احمد این است که مجتهدی که وقت کافی برای اجتهاد در مسئله‌ای نداشته باشد، می‌تواند از مجتهدی دیگر تقلید کند.^(۲) مزنی، شاگرد امام شافعی هم در این حالت، چنین نظری را دارد و تقلید را جایز می‌داند. اما امام شافعی این نظر را ندارد و آن را منع می‌کند، به دلیل اینکه اجتهاد به نسبت وی شرط است و با تنگی وقت ساقط نمی‌شود و قاضی می‌گوید: آنچه که ما در این مورد اختیار می‌کنیم، منع تقلید است.^(۳)

در کتاب «مغنی المحتاج» محمد شربینی آمده که اگر مجتهدی در مسئله‌ای اجتهاد کند و مجتهد دیگر بخواهد از او تقلید کند،^(۴) برایش جایز نیست، اعم از اینکه وقت فراخ یا تنگ باشد، مانند کسی که در حکم حادثه‌ای نمی‌تواند از دیگری تقلید کند.^(۵)

قول دوازدهم:

بعضی از علما بر این باورند که هر گاه جواب حادثه‌ای برای یک عالم دشوار شود، می‌تواند از عالمی دیگر تقلید کند، اگر چه توانایی این را داشته باشد که با تحمل تلاش و خستگی زیاد، حکم آن را پیدا کند.^(۶)

امام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: محل اختلاف و نزاع در تمامی این اقوال زمانی است که آن عالم، نتواند به قولی که موافق کتاب و سنت است، دست یابد، اما اگر با استفاده از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله توانست حکم آن مسئله را استنباط کند، بنا به اتفاق مسلمانان، تقلید برایش جایز نیست.^(۷)

قول راجح:

در بررسی دیدگاه‌ها به نظر می‌رسد که قول اول که دیدگاه اکثر اندیشمندان

(۱) ابراهیم بن مفلح حنبلی، المبدع، ۳۸/۱۰.

(۲) محمد الخطیب شربینی، مغنی المحتاج، ۲۶۶/۱.

(۳) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۰۸/۱.

(۴) همان.

(۵) محمد الخطیب شربینی، مغنی المحتاج، ۲۶۶/۱.

(۶) امام الحرمین جوینی، الاجتهاد، ۱۰۷/۱.

(۷) ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ۲۴۴/۲.

اسلامی نیز می‌باشد با بیان دلایل ذکر شده راجح به نظر می‌رسد، به نا بر گفته امام ابن تیمیه که می‌گوید: اکثر علمای اهل سنت بر این باورند که تقلید در احکام شرعی حرام است، مگر برای کسی که از استدلال عاجز و ناتوان باشد، این قول، نص امام شافعی و امام احمد و جمهور اصحابشان می‌باشد و آنچه از امام احمد نقل کرده‌اند که ایشان تقلید عالم از عالم دیگری را جایز می‌دانند، اشتباه است^(۱) چرا که امام احمد، آن را فقط در مورد صحابه^(۲)، هرگاه در مسئله‌ای اختلاف نظر داشته باشند، بیان نموده است.^(۳) (واللهُ العلیمُ أعلمُ بالصواب)

(۳-۳) تقلید صحابه^(ع) از یکدیگر

با مطالعه سیرت صحابه^(ع) این امر استنباط می‌شود که آنان هیچگاه از یکدیگر تقلید نکرده‌اند. زمانی که صحابه^(ع) در مسئله‌ای، می‌توانستند به سنت پیامبر^(ص) دست یابند، آن را به خاطر رأی و گفته هیچ کسی ترک نمی‌کردند؛ بلکه با تمام نیرو از سنت تبعیت می‌کردند و آراء و نظرات سایرین که با سنت پیامبر^(ص) در تضاد بود، به دیوار می‌کوبیدند.^(۳)

هرگاه صحابه^(ع) در مورد حکم مسئله‌ای که نمی‌توانستند آن را از سنت پیامبر^(ص) استنباط کنند، اجتهاد و اظهار نظر می‌کردند و اصحاب دیگر بعد از آنکه سنت پیامبر^(ص) در آن برایشان معلوم می‌شد که خلاف قول آن صحابی است، قول و نظرش را ترک می‌کردند و به سنت پیامبر^(ص) عمل می‌نمودند. برای مثال امام شافعی^(رحمته) در کتاب «اختلاف الحديث» ذکر کرده است که حضرت عمر^(رضی الله عنه) از خوشبو کردن قبل از زیارت کعبه و قبل از رمی جمرات نهی کرد، یکی از صحابه^(ع) به نام «سالم» گفت که حضرت عائشه^(رضی الله عنها) - فرمود که با دستانم، پیامبر^(ص) را برای احرامش قبل از آن خوشبو کردم و در حالت غیر احرام قبل از طواف کعبه وی را خوشبو نمودم، سالم گفت: سنت پیامبر^(ص) مستحق‌تر است که از آن تبعیت شود. امام شافعی گفت که سالم قول جدش حضرت عمر^(رضی الله عنه) در زمان خلافتش را ترک کرد و قول حضرت

(۱) ابن تیمیه، منهاج السنة النبویة، ۲/۲۴۴.

(۲) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۲/۲۴۰- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۲۶.

(۳) شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد و التقليد، ۱/۲۷.

عائشه رضی الله عنها - را قبول کرد؛ چرا که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته تر است و واجب است که از آن تبعیت شود.^(۱)

صحابه رضی الله عنهم زمانی که در حکم مسئله‌ای به یکدیگر رجوع می کردند و از حکم آن از یکدیگر سؤال می کردند، به خاطر این بوده که آن صحابی، معرفت و فهم بیشتری نسبت به روایات اسناد و راویان احادیث داشته است و هیچ گاه چنین رجوعی به خاطر تقلید از رأی و نظر آن صحابی نبوده است؛ بلکه زمانی که دلیل حکم حادثه‌ای برایش دشوار می گشت و پیدا کردن حکم آن حادثه برایش مشکل و دشوار می شد، در این صورت به رأی و نظر همدیگر رجوع می کردند، اما هیچگاه به طور قطعی به آن فتوا نمی دادند، مگر بعد از مشورت و تبادل نظر. بدین خاطر آنان رأی و نظر فردی که مخالف رأی و نظر جمعی بود، زشت می پنداشتند تا جایی که ابوعبیده سلمانی به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: رأی و نظر تو همراه جماعت در نزد من بهتر از رأی و نظر فردی توسست.^(۲)

جماعتی از بزرگان صحابه رضی الله عنهم، از رأی و نظر و صاحبان رأی و نظر مذمت کرده اند و دیگران را به سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله ارشاد و هدایت کرده اند نه به آراء و نظرات خودشان و اجتهداتی که به آنان نسبت داده شده و علما آن را رأی به حساب آورده اند، خارج از محدوده ی کتاب و سنت نبوده است.^(۳)

ابن قیم تقلید صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر را نمی پذیرد. اینکه می گویند: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما - قولش را به خاطر قول عمر رها می کرد، ابوموسی قولش را به خاطر قول علی رضی الله عنه رها می کرد و زیدبن ثابت قولش را به خاطر قول ابی بن کعب رها می کرد، در جواب باید گفت که آنان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نمی کردند تا از این سه نفر تقلید کنند، همچنان که طرفداران تقلید آن را انجام می دهند؛ بلکه اگر کسی به روش و سیرت آنان نگاه کند، می بیند که آنان هر گاه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان آشکار می گردید، آن را به خاطر قول احدی - هر کسی که باشد - رها نمی کردند.

ابن عمر زمانی که سنت برایش آشکار می گردد، قول عمر را رها می کند. ابن عباس

(۱) ابوشامه مقدسی، مختصر المؤمل، ۶۸/۱.

(۲) شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد و التقليد، ۲۷/۱-۲۸.

(۳) همان.

نهی کرده از هر کسی که هرگاه در مسئله‌ای سنت پیامبر ﷺ به او می‌رسید، می‌گفت: ابوبکر و عمر این را گفته است و می‌گفت: احتمال دارد از آسمان سنگ بر شما ببارد. من می‌گویم: پیامبر ﷺ این را گفته است و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر چیز دیگری را گفته است.^(۱)

(۳-۴) شروط تقلید

کسانی که موافق تقلید عامی هستند، برای تقلید شرایطی ذکر کرده‌اند که باید مراعات شود؛ یعنی مقلّد زمانی می‌تواند از کسی تقلید کند که آن شرایط را رعایت کند، این شرایط عبارتند از:

دیدگاه جمهور آن است که فقط عامی می‌تواند تقلید کند، عامی کسی است که دلایل احکام شرعی را نمی‌داند، پس برایش جایز است که از عالمی تقلید نماید و به قولش عمل کند، پس تقلید بر مجتهد حرام است.

همانطور که اشاره گردید عامی زمانی می‌تواند از دیگری تقلید کند که علت حکم را بداند و در واقع اتباع نماید^(۲)؛ یعنی این دسته از علما تقلید در مسائل فقهی را برای عامی محدود کرده‌اند و آن را در صورتی جایز می‌دانند که عامی علت حکم مسائل را بداند و در صورتی که از فهم دلیل به هر دلیلی عاجز شد می‌تواند تقلید محض نماید.

عامی باید زمانی از عالمی طلب فتوا کند که ظن غالب داشته باشد بر اینکه او مجتهد است و معروف به علم و عدالت باشد^(۳) و این زمانی حاصل می‌شود که وی خودش ببیند که آن مفتی در حضور عالمان برجسته برای مردم، فتوا و اظهار نظر می‌کند و مردم هم به رأی و نظرش عمل می‌کنند یا اینکه اگر خودش آن را نمی‌بیند، انسان عادل چنان خبری را به او بدهد.^(۴)

اما کسی که معروف به جهل است، تمام علما بر این امر اتفاق نظر دارند که تقلید از وی جایز نیست؛ زیرا چنین چیزی ضایع کردن احکام شرعی است و چنین کسی

(۱) ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین، ۵۶۶/۱

(۲) ابواسحاق شیرازی، اللمع فی اصول الفقه، ۱۲۶/۱.

(۳) همان.

(۴) غزالی، المستصفی، ۲/۱ ۳۷ - فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۳۱۳/۵

همانند عالمی است که بدون دلیل فتوا دهد.^(۱)

اما علما در مورد فردی که مجهول الحال باشد به اینکه آیا مجتهد است یا نه و اینکه آیا تقلید از او جایز است یا نه؟ اختلاف نظر دارند. بعضی از علما تقلید از وی را جایز می‌دانند؛ زیرا عادت و عرف براین است که هرگاه کسی وارد شهر شود و درباره مسئله‌ای از عالمی سؤال کند، عدالت و علم آن مفتی را جستجو و تحقیق نمی‌کند و اگر به فرض از علمش سؤال کند، نمی‌تواند از عدالتش سؤال کند.

بعضی دیگر از علما تقلید از وی را جایز نمی‌دانند؛ زیرا قبول قول دیگری بر هر کسی واجب باشد، معرفت و شناخت از حالش بر او واجب می‌گردد؛ مثلاً بر امت واجب است که برای ثبوت پیامبری در معجزات رسول ﷺ آگاهی به حال و وصفش داشته باشد. کسی که حالش معلوم نیست، ادعای پیامبر بودنش تصدیق نمی‌شود. و نیز بر حاکم و قاضی واجب است که از حال شهود آگاهی داشته باشد و نیز بر کسی که عالم به احادیث است، واجب است که از حال راویان آگاهی و اطلاع داشته باشد. خلاصه چگونه بر عامی جایز است که از کسی تقلید نماید که در آن مسئله از خودش جاهل‌تر باشد؟^(۲) امام غزالی این قول را باطل می‌داند.^(۳)

آمدی هم این قول را باطل دانسته و می‌گوید: قول حق، مذهب جمهور علماست که می‌گویند: تقلید از او - شخص مجهول الحال - جایز نیست؛ زیرا هیچ امنیتی بر این وجود ندارد که حال مسئول - کسی که از وی سؤال می‌شود - مانند حال سائل - کسی که می‌پرسد - در بی‌سوادی و عامی بودن که مانع قبول قول است، باشد و هیچ پوشیده نیست که احتمال عامی بودن و تخصص نداشتن بیشتر باشد؛ بلکه ارجح این است که احتمال صفت علم و اجتهاد بنابر اینکه اصل بر عدم آن‌هاست، بسیار کم است و اکثر مردم عوام هستند و اگر ما حال کسی را که برایمان مجهول است، تحت این اکثریت قرار دهیم بر ظن غالب می‌شود، بدین خاطر است که قبول قول مدعی پیامبر بودن، راوی و شاهد، زمانی که دلیلی بر صدقشان وجود نداشته باشد، ممتنع است. اگر این مسئله مطرح است که عامی سؤال کننده، عدالت مفتی را نمی‌شناسد، از دو حال خارج نیست:

(۱) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۳۸۴/۱.

(۲) ابن قدامه مقدسی، روضة الناظر، ۳۸۴/۱ - غزالی، المستصفی، ۳۷۳/۱.

(۳) غزالی، المستصفی، ۳۷۳/۱.

حالت اول: بدون هیچ انکاری بر خلاف عادت عمومی مردم است که بر آن قرار دارند و **حالت دوم:** بسیار واضح و آشکار است که احتمال عدم عدالت بسیار بالاتر از داشتن عدالت است و در این حالت بر جواز استفتاء باید حتماً عامی از مجتهد عادل سؤال کند و عدالتش با غلبه ظن که توسط گفته یک یا دو شاهد عادل حاصل شده باشد.^(۱)

بعضی از علما، زمانی تقلید را برای عامی جایز دانسته‌اند که اجتهاد کند تا داناترین و مطمئن‌ترین مجتهد را بیابد و آنگاه از او تقلید کند. ابن سریق و قفال چنین نظری دارند.^(۲)

بعضی دیگر از علما این را شرط نکرده‌اند و گفته‌اند که عامی می‌تواند از هرکدام از علما که در حضور مجتهدان دیگر اجتهاد می‌کند، تقلید نماید؛ به دلیل اینکه اگر عامی مکلف به اجتهاد و سعی در پیدا کردن داناترین و مطمئن‌ترین مجتهد باشد، وی دچار مشقت و سختی می‌شود.^(۳)

برخی از اصولیون بر این باورند که تقلید از مجتهد مرده جایز نیست.^(۴)

عده‌ای از فقها از جمله ابن عقیل تقلید از مجتهد مرده را جایز می‌دانند.^(۵)

در مذهب شافعی و احمد و دیگران دو قول مشهور در این زمینه وجود دارد.^(۶)

نظر ابن تیمیه حرّانی این است که اگر قولی که این امامان چهارگانه و دیگران گفته‌اند و بعضی از عالمانی که مذهبشان باقی است، آن را بگویند، هیچ اشکالی وجود ندارد که قول امامش را با موافقت قول اینان تأیید و محکم کند.^(۷) بعضی از فقهای شیعه با استناد به دلایل عقلی، جواز تقلید از مجتهد مرده را، مگر در حالت‌های استثنایی، منتفی می‌دانند.^(۸)

البته بنابر قول أرجح تقلید از مجتهد مرده جایز است؛ چرا که هیچ نهی در این

(۱) آمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، ۲۳۷/۴-۲۳۸.

(۲) سمعانی، قواطع الادلة فی الاصول، ۳۴۵/۲- / ابن بدران، المدخل، ۳۹۰/۱.

(۳) همان.

(۴) غزالی، المنخول، ۴۸۵/۱.

(۵) آل تیمیه، المسودة، ۴۱۵/۱- / غزالی، المنخول، ۴۸۰/۱.

(۶) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۴۴۶/۲ - ۴۴۷.

(۷) همان، ۴۴۷/۲- / ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۵۸۵/۲۰.

(۸) الاجتهاد و التقليد، ص ۷.

رابطه و یا اختصاص قبول فتوا از زنده در این زمینه وجود ندارد و در مسائلی که تغییرات زمان و مکان در آن نقش دارد و یا مسایل مستحدثه، اقوال مجتهدین زنده مقبول است. در نتیجه کسی که توانایی اجتهاد دارد تقلید بر وی حرام است و کسی که توانایی اجتهاد ندارد یعنی شخص عامی باید در وهلهٔ اول اتباع نماید؛ یعنی قبول قول دیگران با دلیل و استدلال مربوطه و در صورتی که از فهم دلیل ناتوان بود می‌تواند بنابر ضرورت شرعی تقلید کند؛ چون راهی غیر از تقلید برای درک و عمل به شریعت برای وی وجود ندارد، البته در این راستا باید نکات و قوانین زیر را رعایت کند:

- باید از کسی تقلید کند (مُرده یا زنده) که علم و درایت و تخصصش در اجتهاد و ورع و عدالتش یا با اشتهار و یا با شهادت دو مرد عادل ثابت شود.
- هرگاه در مسئله‌ای حق با استدلال برایش ثابت شد باید حق را بر قول مذهب و یا امام مقلّدش ترجیح دهد؛ زیرا خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^(۱) «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.»
- مقلّد از هرکس که اهلیت اجتهادش برای وی ثابت گشته می‌تواند تقلید کند؛ زیرا شریعت وجوبی بر تقلید از مجتهدی خاص را بیان نفرموده و بنا بر اجماع صحابهٔ کرام رضی الله عنهم و عملکرد آن‌ها عامی از هرکس با احراز اهلیت اجتهادش می‌تواند قبول قول نماید.
- مقلّد باید ادب خلاف داشته باشد و در هر جائی قولی را مطابق حق دید حق ندارد مخالفان آن را استهزاء و انتقاد نماید؛ زیرا وی در مقام تحلیل و ترجیح نیست و همچنین مخالفان دیدگاه امام مذهب خود را مبتدع بدانند؛ زیرا قولی که بر مبنا و اصول اجتهاد باشد ولو از نظر دیگران خلاف واقع باشد بدعت محسوب نمی‌شود مگر اینکه با نصوص صریح و صحیح در تعارض باشد. البته باید توجه داشت که خروج از خلاف نیز مستحسن است، بدین معنا که در هرجایی مقلّد

خلاف قول امام خود را ببیند می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که قول خلاف را نیز در بر گرفته باشد که این نه تنها به احتیاط نزدیک‌تر است بلکه به تقوا نیز متمایل‌تر است و همچنین نوعی احترام و ادب به مخالفان قول امام خود و مقلدانش نیز می‌باشد که در سایه آن بسیاری از اختلافات، تعارض‌ها، کشمکش‌ها، درگیری‌ها و تفرقه‌ها برچیده می‌شود. (واللهُ العلیمُ أعلمُ بالصواب)

(۳-۵) نتایج حاصل از دیدگاه‌ها

با بیان دلایل دیدگاه‌های مختلف درباره حکم تقلید، دیدگاه کسانی که قائل به اتباع عامی در وهله اول و در غیر این حالت جواز تقلید وی در مسائل ظنی، به دلیل قوت دلایل آنان و ضعف دلایل دیدگاه‌های دیگر، راجح به نظر می‌رسد.

دیدگاه کسانی که قائل به وجوب تقلید عامی هستند به این اعتبار که اهلیت و صلاحیت اجتهاد و استدلال را ندارند، بر کسانی منطبق است که هیچ آگاهی و شناختی از علوم شرعی ندارند، اما کسانی که عالم به علوم شریعتند، ولی اهلیت اجتهاد را ندارند، ملزم به پیروی از یک مذهب معین نیستند، بلکه این امکان برای او وجود دارد که در استدلال علما در اقوالشان بنگرد و از آن اقوال، دلیلی را که صحیح‌تر یا بیشتر در نزد او ارجحیت دارد، برگزیند و ملزم به پیروی از امامی نیست که دلیل آن ضعیف است؛ بلکه دلیل کسی که قوی‌تر است را باید برگزیند و او اولی به پیروی کردن است.

عزالدین بن عبدالسلام در این زمینه می‌گوید: جای بسیار تعجب است که فقهای مقلد بر ضعف دلیل امامش ایستادگی می‌کند؛ به گونه‌ای که برای دفع منفعتش در حالی که مقلدش است، راهی نمی‌یابد و آنچه که از قرآن و سنت برایش آشکار گشته، کنار می‌گذارد و قول امامش را به خاطر حمایت و پشتیبانی از او با تأویلات بعید و باطل تفسیر می‌کند.^(۱)

در اینجا به بیان عبدالکریم زیدان در کتاب الوجیز فی اصول الفقه که در بردارنده نظرات متأخرین است بسنده می‌کنیم، که می‌گوید: «اصل» مذموم بودن تقلید در شریعت است؛ چون تقلید، تبعیت بدون دلیل و برهان است و علاوه بر آن، موجب تعصب ناپسند میان گروه‌های مقلدین می‌شود. علما در جواز تقلید در احکام شرعی اختلاف نظر دارند، عده‌ای قائل به عدم جواز به طور مطلق شده و اجتهاد و آموختن

(۱) ابن عبدالسلام، القواعد الکبری، ۱۳۵/۲.

لوازم و شرایط آن را واجب دانسته‌اند. عده‌ای دیگر قائل به جواز تقلید به طور مطلق شده و گفته‌اند: تقلید برای کسی که توانایی اجتهاد داشته باشد و کسی که توانایی اجتهاد نداشته باشد، جایز است. بعضی قائل به تفصیل شده‌اند، بدین معنا که تقلید را برای کسی که توانایی اجتهاد داشته باشد، حرام و برای کسی که توانایی اجتهاد نداشته باشد، جایز دانسته‌اند که این رأی اخیر ترجیح داده می‌شود.^(۱) با همه مطالب ذکر شده به نظر می‌رسد که هرکس مجتهد باشد و قوه ادراک اجتهاد را داشته باشد؛ چه به صورت کلی و چه به صورت جزئی یعنی؛ در برخی از مسائل اجتهاد کرده، تقلید بر وی از دیگران جایز نیست ولی در صورتی که شخص به اجتهاد نرسیده باید قبول قول دیگران را با دلیل نماید؛ یعنی اصطلاحاً اتباع نماید و در حالت ضرورت و ناتوانی از دریافت و درک دلیل، تقلید برای وی جایز است.

و اگرچه تقلید در حالت اضطرار جایز و لازم است ولی شکی نیست که هرگاه شخص قدرت اجتهاد و یا اتباع یابد و یا برایش مسجل گردد حق خلاف مذهب و یا قول امامش هست^(۲) و یا برایش محرز گردد امام متبوعش اولی نیست و کسانی دیگر قوی‌تر از وی فتوا داده‌اند^(۳) و یا اینکه حق را منحصر در دیدگاه یک امام و یا مذهبش بدانند و باز تقلید نمایند^(۴)، چنین تقلیدی مذموم، حرام و گناه است.

با همه این اوصاف بحث در میان موافقین و مخالفین تقلید و افراط و تفریط در آن، از شدت بالایی برخوردار است، با این وصف مسئله از این نظر بسیار آسان و آشکار است و نیازی به بحث و جدال ندارد؛ زیرا آنچه که از هر ملکفی خواسته می‌شود،

(۱) عبدالکریم زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، صص ۳۴۸ - ۳۴۷.

(۲) ابن تیمیه می‌گوید: کسی که به عنوان مقلد قول عالمی را قبول می‌کند حق ندارد که مقلد قول عالم دیگری را سرزنش کند. اما اگر یکی از آن‌ها حجت و دلیل شرعی داشت اطاعت و گردن کجی برای دلیل شرعی واجب می‌گردد. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۳۳/۳۵.

(۳) ابن قیم می‌گوید: از جمله تقلیدهای حرام، تقلید مقلدی است که نداند کسی که از او تقلید می‌کند شایسته آن است که از او فتوی بگیرد یا نه؟ ابن قیم، أعلام الموقعین، ۲۰۹/۲.

(۴) ابن تیمیه می‌گوید: هرکس معتقد باشد که تقلید از شخصی معین واجب است نادان و گمراه است بلکه گاهی ممکن است چنین عقیده‌ای منجر به کفر شود. هرگاه کسی معتقد شود که پیروی از یک امام معینی از میان ائمه، واجب است (و حق منحصر در کلام اوست و اقوالش حجیت شرعی دارند و از این حیث تبعیت از وی واجب است)؛ باید او را وادار به توبه و اظهار پشیمانی کرد.... ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۴۹/۲۲.

اطاعت از خدا و رسول اوست و نصوص صریح و فراوانی بر این مطلب دلالت دارد؛ از جمله آیه ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۱) «و از خدا و پیغمبر اطاعت کنید تا که (در دنیا و آخرت) مورد رحمت و مرحمت قرار گیرید.» و آیه ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۲) «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.» و آیه ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾^(۳) «از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است.» بنابراین آنچه که بدون استثناء بر هر مکلفی واجب است، تبعیت از خدا و رسول اوست و این واجب، قطعاً مستلزم شناخت و آگاهی از چیزی است که خداوند متعال در قرآن و پیامبر ﷺ در سنت تشریع نموده‌اند و شناخت شریعت الهی با رجوع به نصوص قرآن و سنت و فهم مقاصد شریعت است، سپس حکم حاصل می‌شود و وقتی مکلف، حکم را صریحاً در این نصوص نیافت، بر اساس ضوابط و چهارچوب شریعت در پرتو مبادی عامه و در سایه مقاصد شارع و فهم آن به اجتهاد می‌پردازد که این یک راه درست نسبت به شناخت احکام است. بدون شک پیمودن این راه، مستلزم داشتن مقدار معینی درک و معرفت و ملکه استنباط احکام شرعی است که نسبت به آگاهی و حال و وضعیت اشخاص متفاوت است تا اینکه به حد اهلیت منصب رفیع اجتهاد نائل گردند. حال اگر ملکف از درک و شناخت احکام و رسیدن به درجه اجتهاد عاجز ماند، باید همانگونه که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۴) «از اهل علم بپرسید اگر نمی‌دانید.» باید در مورد واقعه‌ای که می‌خواهد حکم خداوند ﷻ را با دلیل بیاید و از اهل علم بپرسد و لازم نیست که از عالم معینی سؤال کند؛ چون خداوند متعال اهل علم را به صورت عام بیان فرموده و عالم معینی مورد نظر نیست تا خود را بدان مقید سازد، هر چند که لازم است در حد امکان عالم‌ترین، فاضل‌ترین، عادل‌ترین

(۱) آل عمران/ ۱۳۲.

(۲) نساء/ ۶۵.

(۳) اعراف/ ۳.

(۴) انبیاء/ ۷.

و با تقواترین فرد را برای خود، انتخاب نماید؛ و این بر مبنای توان اوست؛ چرا که خداوند ذوالجلال می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^(۱) «خداوند به هیچکس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند.» و این روش مردان خدا و سلف صالح^{علیهم‌السلام} است که مجتهد از طریق اجتهاد و استنباط به شناخت احکام می‌پرداخت و عامی هم از مجتهد و دانایان بدون انحصار به شخص معین و مشخصی و با اخذ دلیل شرعی، استفتاء می‌نمود.^(۲)

باید هر مسلمانی تا آنجا که می‌تواند، به دنبال علم و آگاهی پیدا کردن از چیزی باشد که نمی‌داند؛ زیرا حکمت و دانش، گمشده مؤمن است و هر کجا آن را بیابد، آن را می‌گیرد؛ در نتیجه از دام تقلید نجات پیدا می‌کند و فقط از دلیل، تبعیت و پیروی می‌کند؛ چون هر کسی خطا می‌کند و به حق هم اصابت می‌کند، مگر کسی که معصوم باشد و آن هم پیامبر عظیم الشان^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} است.^(۳)

و نباید از قول کسی تقلید کند که با فرموده خدا و رسول^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در تعارض است و باید همیشه و در همه حال، قول خدا و رسولش^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} را بر اقوال همه افراد مقدم بدارد. اگر کسی توانایی کسب علم و شناختن احکام شرعی را نداشت، در این صورت قول عالم متدین و پرهیزکاری که به او اعتماد دارد، با دلیل قبول کند و از آن تبعیت و اتباع نماید، اما نباید به هیچ وجه بدان تعصب داشته باشد؛ چرا که هرگاه دیدگاه قوی‌تر و مستدل‌تری را مشاهده کرد حق را بپذیرد و آن را ملاک عمل خود نماید و در صورتی که نتوانست حکم شرع را با دلیل دریابد می‌تواند تقلید نماید و در این راستا نیز باید نهایت ادب و احترام را به دیدگاه‌های مخالف داشته باشد و قدرت استماع اقوال و استدلال‌های آن‌ها را داشته باشد چه بسا حق در نزد آن‌ها باشد و مقلدین نباید در این راستا تفرقه مذمومی را شکل دهند که هم خود از مسیر حق خارج شوند و هم دشمنان بدکردار و مزدوران بدطینت در این بین سوء استفاده کنند. (والله‌العلیم‌أعلم بالصواب)

(۱) بقره/۲۸۶.

(۲) عبدالکریم زیدان، الوجیز فی اصول الفقه، ص ۴۱۱.

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۶۲/۱۹.

فصل چهارم:

التزام به مذهب معین و خروج از آن

(۱-۴) التزام مقلد به مذهب معین

(۲-۴) خروج مقلد از مذهبش

(۳-۴) تقلید از ائمه اربعه علیهم السلام

(۴-۴) تلفیق

(۵-۴) تتبع رخص

التزام مقلد به مذهب^(۱) معین و مدوّن

همان گونه که در بخش تاریخچه تقلید بیان شد، بعد از پایان دوران شکوفایی و پیدایش مسائل جدید و اقوال و دیدگاه‌های مختلف و نیز پیدایش مذاهب مدوّن؛ یعنی از اواسط قرن چهارم هجری مردم عوام و علمایی که اهلیت اجتهاد را نداشتند، به تقلید پرداختند. البته همان عواملی که در پیدایش و گسترش تقلید بیان شده در پیدایش و گسترش مذاهب مدوّن تأثیر شگرفی داشتند. در واقع التزام به مذهب معین، پس از رواج تقلید و رکود اجتهاد و به عنوان یکی از پیامدهای این مسئله، در قرن چهارم هجری، روی داده است.^(۲)

مذاهب اسلامی در واقع مدارس فقهی‌ای هستند که به نام مجتهدان بزرگی که سرآمد علم اجتهاد، صلاح و تقوا می‌باشند، تأسیس شده‌اند که بعضی از آن مذاهب، مندرس و یا منقرض شده‌اند و با مرگ اصحاب آن، جز آراء و اقوالی که در صفحات کتاب‌های گذشتگان مشاهده می‌شود، چیزی از آنان باقی نمانده است. و از جمله آن مذاهب مندرس مذهب اوزاعی و سفیان ثوری را می‌توان نام برد. حال از آن مذهبی که تاکنون باقی مانده و دارای پیروان و منابعی می‌باشند و فقها اقوال آنان را بازگو و تبیین

(۱) مذهب، مصدر میمی است و ذهب مذهب فلان یعنی بر راه و طریق او رفت. و در اصطلاح مذهب، احکام عملی مخصوص به امامی از ائمه اسلام است، که پیروانش از آن تقلید می‌کنند. نک: فیومی، المصباح المنیر، ص ۱۱۱؛ گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۶ به نقل از (ابوامامه، الاساس، ص ۸۵).

(۲) از جمله عواملی که سبب گسترش و ماندگاری مذاهب اربعه گردیده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- برخورداری از شاگردان مخلص و توانمند. ۲- ضبط وثبت آثار و اقوال امامان و تدوین کتب فقهی و شرح‌های مستدل و مبسوط. ۳- پذیرش مذاهب از طرف خلفا و حکمرانان مسلمانان از جمله عباسیان و بهره‌گیری سیستم حکومت‌داری و قضاوت از آرای آن‌ها. ۴- جامعیت و مستدل و مستند بودن آرای این مذاهب. ۵- پیدایش تعصب در پیروان آن‌ها. ۶- ضعف و عدم شمولیت مذاهب مخالف در تمامی ابواب فقهی. ۷- پیدایش افرادی که اهلیت اجتهاد نداشتند و ...

نموده‌اند؛^(۱) و با توجه به دیدگاه جمهور مبنی بر اینکه عامی ملزم به تقلید است در اینجا این مسئله مطرح می‌شود که آیا بر مقلد واجب است که در همهٔ مواقع التزام به مذهب معین داشته باشد؟ این سؤالی است که علما بیان نموده‌اند، ولی در جواب آن اختلاف کرده‌اند. با توجه به اقوال مختلف، سه دیدگاه مشهور وجود دارد که عبارتند از:

(۱-۱-۴) قول اول: عدم جواز تقلید به مذهب معین

جمهور فقها و اصولیون، از جمله جمهور اصحاب احمد و شافعی و نیز ابو عمر بر این باورند که تقلید از یک امام معین در همهٔ حوادث که برای مقلد پیش می‌آید، واجب نیست؛ بلکه برای او جایز است که از هر مجتهدی که می‌پسندد، طلب فتوا نماید و تقلید کند.^(۲) و بعضی دیگر نیز همچون ابن‌برهان و نووی آن را ترجیح می‌دهند. بعضی از حنابله بیان می‌کنند که مذهب احمد بن حنبل بر این است که به بعضی از یارانش گفت: مذهب را بر مردم تحمیل مکن تا اینکه آنان را در سختی بیاندازی، آنان را رها کن... . از وی نیز مسئله‌ای در مورد طلاق پرسیدند و گفت: واقع می‌شود، واقع می‌شود. سوال‌کننده از او پرسید: اگر یکی برایم فتوا می‌داد که واقع نمی‌شود، آیا جایز بود؟ گفت: بله و در ادامه گفت: سلف از هرکس که می‌پسندیدند، تقلید می‌کردند قبل از اینکه مذاهب ظهور کنند.^(۳)

امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵هـ) ابراز می‌دارد: برای هیچکس جایز نیست که مطلقاً مذهب امامی را به خود بربندد؛ جز زمانی که گمان غالب پیدا کند که آن امام، مصیب‌ترین امامان است. این غلبهٔ گمان هم، یا از طریق شنیدن حاصل می‌شود؛ یا به خاطر این است که بیشترین پیرو را داشته باشد. اما این که عامی می‌گوید: من شافعی مذهبم یا من حنفی مذهبم، معنی ندارد. زیرا این پیروی، با غلبهٔ ظن نبوده است. بلکه بر اوست که در هر حادثه‌ای از عالمی تقلید کند که در آن وقت نزد او، حاضر است.^(۴)

امام نووی (۶۳۱ - ۶۷۶ هـ) در جواب این سؤال که آیا عامی می‌تواند از هر

(۱) عبدالکریم زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، ص ۴۱۲ و ۴۱۱.

(۲) ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۱/ ۱۸۱/۲ - البهوتی، کشاف القناع، ۳۰۷/۶ - ابن تیمیه، المسودة، ۴۱۴/۱.

(۳) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/ ۲۵۲/۲ - البحر المحیط، ۳۰۹/۶.

(۴) هیتمی، الفتاوی الکبری، ۳۵۰/۵.

مذهبی که می‌خواهد تقلید کند؟ می‌گوید: باید دید؛ اگر منتسب به مذهبی باشد، دو وجه دارد، قاضی حسین (ت ۴۶۲هـ) آن را این‌گونه نقل کرده است: آیا عامی مذهب دارد یا خیر؟ وجه اول: خیر؛ زیرا کسی دارای مذهب است که دلایل شرعی را بشناسد. بنابر این، عامی می‌تواند از هر مجتهدی که می‌خواهد استفتا کند. وجه دوم: اصح اقوال نزد ابوبکر، عبدالله بن احمد، قفال کبیر (۳۲۷-۴۱۷هـ) این است که عامی مذهب دارد و جایز نیست با آن مخالفت کند. اگر منتسب به مذهبی نباشد؛ باز دو وجه دارد؛ که ابن برهان (۴۷۹-۵۱۸هـ) از اصحاب شافعیه، این‌گونه آن را نقل می‌کند: آیا لازم است که عامی، از مذهب معینی تقلید کند؟ وجه اول: خیر، بر این اساس آیا می‌تواند از هر مجتهدی تقلید کند یا باید به دنبال صحیح‌ترین مذهب بگردد و از آن مذهب تقلید کند؟ وجه دوم: از ابوالحسن، کیای هراسی (۴۵۰-۵۰۴هـ) آن را حتمی دانسته است و لازم می‌شمارد.

خود امام نووی می‌گوید: آنچه دلیل اقتضا دارد این است که متابعت مذهبی خاص، بر عامی لازم نیست. بلکه می‌تواند از هر مجتهدی که بخواهد استفتا کند، بدون این‌که به دنبال جمع کردن رخص باشد.^(۱)

درنگی با ادله^(۲):

- ابن المنیر گفته: دلیلی که به التزام مذهب معین اقتضا کند بعد از پیدایش مذاهب چهارگانه بوده نه قبل از آنها و به این استدلال می‌کنند که اصحاب[ؓ] این را انکار نکرده‌اند که گروهی از عوام از کسی تقلید می‌کردند و گروهی دیگر از فردی دیگر.^(۳) آمدی می‌گوید: «حق این است که اجماع اصحاب بر صحت استفتاء عامی از هر عالمی منعقد است و از هیچ‌کدام از سلف سخت‌گیری در این مسئله روایت نشده است. و اگر این عمل ممنوع بود، هرگز اصحاب[ؓ] اهمال و سکوت بر انکارش نمی‌کردند.»^(۴)

(۱) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۷۲ به نقل از (نووی، روضة الطالبین، ۱۰/۸).

(۲) همان، ص ۷۶.

(۳) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۵۲.

(۴) آمدی، الإحكام فی أصول الأحكام، ۴/۲۴۲.

- از جمله دلایل دیگر این دیدگاه، این است که خداوند ﷻ ما را مقید به یک مذهب معین ننموده است و در نتیجه التزام به یک مذهب معین واجب نیست؛ زیرا هیچ واجبی جز آنچه که خداوند تعالی و رسول گرامیش ﷺ واجب فرموده‌اند، وجود ندارد و خداوند متعال پیروی از اهل علم و اندیشمندان و ارسته را بدون هیچ تخصیصی به عالم مشخص، امر فرموده و می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^{(۱)(۲)} «پس (برای روشنگری) از آگاهان بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید.»

بعد از تألیف کتاب الموطأ توسط امام مالک و زمانی که خلیفه عباسی دستور داد که آن را در شهرها پخش کنند و مردم را ملزم به عمل بدان نمود و مخالفانش را با شمشیر تنبیه کرد، امام مالک ﷺ به دلیل رضایت نداشتن به چنین امری، خطاب به خلیفه گفت: ای امیرالمؤمنین! چنین مکن؛ زیرا اصحاب در شهرها متفرق شدند و احادیثی غیر از احادیث اهل حجاز که بر آن‌ها اعتماد داشتند، روایت نمودند و مردم بدان عمل نمودند. پس آن‌ها را بر آنچه که هستند و از علما به آن‌ها رسیده است، رها کن چرا که خداوند ﷻ این ملت را در مسائل فرعی در رحمت قرار داده است.^(۳) و در صدر اسلام، تمذهب، وجود نداشته است. در رد این دلیل گفته‌اند که: اولاً: عدم اشتها، یا عدم وجود آن در صدر اسلام دلیل تحریم آن نمی‌شود. ثانیاً: در صدر اسلام مجتهدین، مذهب معروف و ممتازی نداشته‌اند. به‌خاطر همین، مردم عامی، مسائلش را، از هر مجتهدی که تمایل داشته‌اند، پرسیده‌اند.

جواب: اولاً: اگر عدم وجود چیزی، دلیل تحریم آن نشود، دلیل وجوب هم نمی‌شود. بلکه به طریق اولی باید برای وجوب امری، دلیل صحیح و صریح، آورد. ثانیاً: در بحث اجتهاد و تقلید، مهم این است که عامی استفتا می‌کند و مجتهد فتوی می‌دهد. و این امر در بهترین قرون اسلامی، به بهترین شیوه صورت پذیرفته است. از طرف دیگر، چون گذر زمان در اصل قضیه، تغییر ایجاد نمی‌کند نیاز به تغییر صورت نیست، که آن‌هم به صورت یک امر وجوبی درآید.

(۱) نحل/ ۴۳.

(۲) عبدالمجید محمد سوسوه، دراسات فی الاجتهاد و فهم النص، ص ۱۰۳.

(۳) همان.

- تمذهب، در اکثر اوقات، منجر به تعصب و ترک ادله شرعی می‌شود. گفته‌اند: آنچه ممنوع و مذموم است، تعصب و ترک دلیل شرعی است، نه نفس تمذهب. در حالی که تمذهب الزاماً باعث تعصب و ترک دلیل شرعی نمی‌شود.
- جواب: اگرچه این سخن صحیح است اما تجربه نشان داده است که همواره، تمذهب، تعصب و ترک دلیل شرعی را همراه خود داشته است. لذا از باب سد ذریعه، باید جلوی فساد تمذهب، گرفته شود.
- اصحاب پیامبر ﷺ بر مردم عامی ایراد نمی‌گرفتند و هنگامی که برای حادثه‌ای به عالم رجوع می‌کردند و برای حادثه بعدی نزد عالم دیگری می‌رفتند و استفتا می‌کردند.
- بعضی از حنابله می‌گویند: امام احمد رحمته الله به برخی از اصحاب خود گفته‌اند: مردم را بر مذهب خود وادار مکن، که بدین وسیله آن‌ها را دچار حرج و سختی بگردانی، آن‌ها را رهاکن تا از رخص آرای دیگران استفاده کنند. مثلاً: روزی شخصی از ایشان در باره طلاق پرسید. گفتند: واقع شده است. آن شخص گفت: اگر نزد کسی دیگر رفتم و او فتوا داد که واقع نشده است؛ جایز است از او تقلید کنم. امام احمد گفتند: آری. سلف امت قبل از ظهور مذاهب از هرکس که می‌خواستند سؤال می‌کردند. در زمان امام مالک بعضی از حکام و فرمان‌روایان می‌خواستند که مردم را بر مذهب مالک جمع کنند و از غیر، منع نمایند. امام مالک با آن‌ها مخالفت کرد و فرمود که خداوند با انتشار علما، علم را در سرزمین‌های مختلف منتشر کرده است و او نمی‌خواهد با وادار کردن دیگران بر مذهب خود، مردم را به سختی باندازد.
- ائمة اربعة و امامان به طور معمول و متداول مردم عوام را نه تنها به تقلید خود فراخوانده‌اند بلکه همیشه و در همه حال مردم را از تقلید خود بازداشته‌اند و به کرات مردم را متوجه دلایل شریعت و منابع آن کرده‌اند.
- واجب همان است که خدا و رسولش ﷺ آن را واجب گردانده‌اند. خدا و رسول ﷺ هیچکس را به التزام به مذهبی خاص امر نکرده‌اند که دینش را جز از او، نگیرد.

از ابن عباس و مجاهد روایت شده است که: هرکسی، سخنانش، پذیرفته و رد می‌شود؛ جز پیامبر ﷺ. مذاهب هم از این قاعده مستثنی نیستند.^(۱)

(۴-۱-۲) قول دوم: وجوب تقلید از مذهب بدون انتقال به غیر آن

عده‌ای قائل به وجوب تقلید در مذهب معین هستند به این اعتبار اینکه در وهله اول این التزام ثابت نیست جز بعد از اینکه اعتقاد بر حقانیتش ثابت شد. پس در این حالت، عمل به مقتضایش واجب است و انتقال غیر جایز. پس بر عامی واجب است که از مجتهدی تقلید کند و در این صورت عامی، مقلد همان مذهب عالمی است که از وی سؤال می‌کند و این اصل است و گفته‌اند که باید یک عامی حنفی مذهب به مذهب ابوحنیفه عمل کند و یک عامی شافعی مذهب به مذهب شافعی عمل نماید؛ زیرا حکم به اینکه عامی مذهبی ندارد و مذهب وی همان مذهب مفتی است، منجر به آمیختن و هرج و مرج می‌شود بنابراین، چنین چیزی را جایز ندانسته‌اند.^(۲)

عده‌ای از اصحاب امام احمد و امام شافعی - رحمهما الله - قائل به این نظر هستند.^(۳) قفال و مروزی^(۴) و اِکلیا^(۵) بر این باورند. چنین قولی در حق تمام فقها و صاحبان سایر علوم که به درجه اجتهاد نرسیده‌اند، صدق می‌کند.

شیخ تقی‌الدین حرانی می‌گوید: بر عامی واجب است که به مذهب معینی ملتزم باشد و به عزیمت و رخصت‌های آن مذهب عمل نماید.^(۶)

قاضی حسین بر این باور است که فردی که به مذهبی ملزم شده است، نباید از مذهب دیگری تقلید کند. به عنوان مثال در فتوای خودش آورده که برای یک شافعی مذهب جایز نیست که زن را لمس نماید و سپس بدون وضو گرفتن بنا به تقلید از مجتهد دیگری که منعقد است که لمس زن، وضو را باطل نمی‌کند، نماز بخواند؛ زیرا او

(۱) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۷۶ و ۷۷ به نقل از (قرافی، شرح تنقیح الفصول، ۱۴۵/۳؛ عیاض سلمی، أصول الفقه الذي لا یسعُ الفقیه جهله، ص ۴۸۳).

(۲) شهرستانی، الملل والنحل، ۲۰۵/۱.

(۳) بهوتی، کشف القناع، ۳۰۷/۶ - ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۱۸۱/۲.

(۴) ابن تیمیه، المسودة، ۴۱۴/۱.

(۵) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲۵۲/۲.

(۶) بهوتی، کشف القناع، ۳۰۷/۶.

با اجتهاد به مذهب امام شافعی رحمته الله علیه پایبند شده و امام شافعی در این مسئله اجتهاد کرده است؛ پس جایز نیست که با اجتهادش مخالفت کند.^(۱) زکریا انصاری می‌گوید: مقلد باید به یک مذهب معین ملتزم باشد.^(۲)

درنگی با ادله: (۳)

- ۱- از آن مذهب مشخص پیروی نکرده‌اند جز زمانی که به درستی آن اعتقاد پیدا کرده‌اند پس باید به اقتضای عقیده خود عمل کنند.^(۴)
در جواب گفته می‌شود: اولاً: شخص مقلد، از آن‌جا که اهل استدلال و دلیل نیست مقلد شده است. پس چگونه درستی فلان مذهب را تشخیص داده است. ثانیاً: اگر بپذیریم که مقلد در یک یا چند مسئله، حق بودن مذهبی را تشخیص داده است، چگونه می‌توان پذیرفت که او حق بودن تمام مسائل را در یک مذهب، تشخیص داده است؟ درحالی که اصلاً امکان ندارد، یک مذهب در تمام امور، حق باشد.
- ۲- وقتی برای غیر مجتهد، تقلید هر یک از علما جایز باشد؛ برای عامی، به خاطر اعتماد او به علم و عدالت و زهد عالم، جایز است که یکی از آن‌ها را انتخاب و فقط از او تقلید کند.
در جواب این استدلال می‌توان گفت: اولاً: غیر مجتهد - که همان طالب علم باشد - اهل استدلال و حجت است، اما عامی نیست. پس قیاس آن‌ها مع الفارق است و صحیح نیست. ثانیاً: انتخاب یکی از مجتهدین، نیاز به دلیل دارد. عامی چون اهل استدلال نیست، برای او فرقی ندارد که از کدام مجتهد تقلید کند.

(۴-۱-۳) قول سوم: دیدگاه تفصیل

آمدی، کمال بن همام و ابن سبکی قائل به تفصیل‌اند و می‌گویند: اگر شخصی در بعضی از مسائل، خود را ملزم به پیروی از یک مذهب معین نمود، پس جایز نیست که در این مسائل به تقلید مذهب دیگری بپردازد و ملزم به عمل به این مذهب در این

(۱) زرکشی، المنشور، ۳۹۸/۱.

(۲) انصاری، غایة الوصول، ص ۱۸۸.

(۳) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۷۶.

(۴) قرافی، شرح تنقیح الفصول، ۱۴۵/۳.

مسائل می‌شود. اما مسائلی که در آن‌ها خود را پایبند مذهبی ننموده است، می‌تواند به مذهب دیگری رجوع کند و از آن پیروی نماید؛ چرا که در شریعت کسی ملزم به پیروی از عالمی یا مذهب معینی نشده است؛ بلکه ملزم به پیروی علما می‌باشد بدون تخصیص به مذهب یا شخص معینی.^(۱)

(۴-۱-۴) نتیجه دیدگاه‌ها

قول جمهور علما بنابر قوت دلیلشان قول راجحی است و بر اساس دیدگاه جمهور و استدلالات بیان شده محرز است که التزام به مذهب معینی واجب نیست و اساس وجوب پیروی از شریعت اسلام می‌باشد که شخص در وهله اول در صورت امکان باید بر مبنای اجتهاد خود عمل نماید و در غیر اینصورت با قول امام و یا مذهب خود را با دلیل بپذیرد و در صورت اضطرار و عدم امکان و یا توان می‌تواند تقلید کند که با این وصف در اتباع و تقلید خود الزام و وجوبی از جانب شریعت بر قبول قول از مذهبی معین وجود ندارد؛ و آنچه مطلوب شریعت است پیروی از حق می‌باشد. البته در این راستا باید توجه داشت که جدای از اینکه در شریعت ناب اسلام هیچ دلیل و منطقی بر وجوب التزام بر مذهب معینی وجود ندارد، شخص عامی خود قوه استدراک و ملکه استنباط ندارد که در بین مذاهب مذهبی معین را بر همه ترجیح دهد. و در صورت التزامش شخص عامی در حرج و سختی ناگواری می‌افتد که تأییدی از شرع بر آن وجود ندارد. و با همه این اوصاف بدون هیچ تردید و شکی می‌توان گفت که حق در انحصار مذهب معینی نیست و مذاهب به صورت انحصاری شمولیت تمامی مسائل شرعی را ندارند پس باید منهج بزرگمردان تاریخ بشریت اصحاب بزرگوار پیغمبر خدا ﷺ را پیش گرفت که بنیان و مصدر هر حکمی را خارج از قرآن و سنت شریف نمی‌دانستند و در هر مسئله‌ای به فرموده خداوند ذو الجلال لبیک می‌گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^(۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا

(۱) سبکی، جمع الجوامع، ۳۰۱/۲ - تفتازانی، التقریر و التحریر، ۳/۳۴۴.

(۲) نساء/۵۹.

محمد مصطفی با تمسک به سنت او اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقَّرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

البته ناگفته نماند که عدم وجوب التزام اشخاص عوام به مذهب معین نباید منجر به این شود که آراء و اقوال این مذاهب فراموش شوند؛ چرا که مذاهب، مدرسه‌های فقهی‌ای هستند که به منظور تفسیر نصوص شریعت و استنباط احکام از آن‌ها تأسیس شده‌اند بنابراین، مذاهب در واقع مناهج و شیوه‌های استنباط فقهی و چگونگی آشنایی با احکام را به ما می‌آموزند. از این رو، نباید از شریعت اسلام خارج شوند و عوام نباید فراموش کنند که شریعت اسلام بر هر مذهبی حجت است، ولی هیچ مذهبی بر شریعت حجیت ندارد.

ولی با همه این اوصاف می‌توان گفت که التزام به مذهب معین و مدوّن در حالت‌های اضطرار همچون شخص نتواند دین و احکام مربوطه را بیاموزد و یا عمل کند جز در حالت التزام به مذهبی معین و مدوّن که البته این حالت‌ها نادرند؛ زیرا هر کسی خصوصاً در عصر حال با پیدایش مراجع فقهی تخصصی، وجود کتاب‌ها و رساله‌های تخصصی در زمینه‌ها و ابواب مختلف فقهی، رسانه‌های گروهی همچون اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای و... همگی می‌توانند دسترسی انسان را به احکام لازم آسان نمایند.

(۲-۴) خروج مقلد از مذهبش

برای کسانی که التزام به مذهب معین را جایز می‌دانند؛ این مسئله مطرح می‌شود که آیا برای شخص ملتزم به یک مذهب معین جایز است در بعضی از مسائل برخلاف مذهب امام خویش عمل کند؟ با توجه به دیدگاه جمهور مشخص شد که در اساس، التزام به یک مذهب معین جایز نیست پس این مسئله برای آن‌ها مطرح نیست ولی افرادی که قائل به وجوب التزام به مذهب معین هستند در جواز خروج شخص ملتزم و مقلد از مذهبش اختلاف نظر دارند، دیدگاه آن‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

(۴-۲-۱) عدم جواز خروج از مذهب

گروهی آن را ناجایز دانسته‌اند؛ زیرا هرگاه فرد عامی به مذهب معین ملتزم شد، در هیچ شرایطی حتی به تصورش قول و یا دیدگاه دیگر از مذهبش قوی‌تر می‌باشد، نمی‌تواند از آن خارج شود.^(۱)

اساس و بنیان این دیدگاه آن است که قول هر مجتهدی با مجتهد دیگر متفاوت است. در نتیجه انتقال، دلیلی جز هوا و هوس ندارد و هرج و مرج و فساد به بار می‌آورد و از طرف دیگر مقلد وجهی برای برتری و دلیلی برای ترجیح ندارد که مذهب خود را کنار گذارد و قولی دیگر را ترجیح دهد.

در جواب می‌توان اشاره کرد که تعصّب بدون دلیل فسادآور است و پافشاری و التزام بر مذهب خاص جدای از آنکه هیچ تأییدی و وجوبی از شرع ندارد بلکه مقلد را از مسیر حق و استدلال خارج می‌کند و بجای آنکه شریعت ناب برایش مرجع باشد مذهب امامش محوریت و حجّیت می‌یابد در حالی که مذهب بر شرع هیچ حجّیتی ندارد و از طرف دیگر همانطور که امام نووی رحمته الله از ابو الفتح هروی رحمته الله نقل می‌کند: مذهب عموم اصحاب ما این است که عامی مذهب ندارد. پس هر مجتهدی را بیابد از او، تقلید می‌کند.^(۲) و نیز از قاضی حسین رحمته الله، در جواب سوال: آیا عامی مذهب دارد یا خیر؟ آمده است: یکی از دو وجه، این است که: عامی مذهب ندارد، زیرا مذهب، برای کسانی است که ادله شرعی را بشناسند. عامی اهل دلیل نیست، پس مذهب ندارد.^(۳) پس با این وصف همانطور که عامی دلیلی برای انتخاب مذهبی معین ندارد برای التزام وی نیز دلیلی ندارد مگر اینکه بخواهد تتبّع رخص نماید و از هوی و هوس و با قصد انتخاب اقوال آسان بدون دلیل تغییر مذهب نماید که بی‌شک این عملکرد حرام و ناجایز و فسادآور می‌باشد.

(۱) بهوتی، کشف‌القناع، ۳۰۷/۶. -/ ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ۱۸۱/۲. البته ناگفته نماند که خروج از مذهب به طور مطلق به خاطر امور دنیوی و تتبّع رخص بنابر اجماع، حرام است. این مطلب در بخش‌های بعدی - تلیق و تتبّع رخص - به طور کامل بیان شده است.

(۲) نووی، روضة الطالبین، ۸۹/۸.

(۳) نووی، آداب الفتوی، ص ۷۹.

(۴-۲-۲) جواز خروج از مذهب با احراز شرایطی

برخی از فقها قائل به تفصیل هستند و آن اینکه اساساً التزام به مذهب معین واجب است و در صورت التزام عامی به مذهب معین، شخص بدون دلیل، نباید از مذهب خروج نماید و یا با احراز شرایطی که این شرایط هم در منظر این دسته از فقها تا حدی اختلافیست، نمی‌تواند تغییر مذهب نماید. ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به مذهب معینی التزام داشته باشد، پس در مسئله‌ای به خلاف آن عمل نماید، بدون اینکه از عالم دیگری تقلید کرده باشد و بدون اینکه به دلیلی که مقتضی خلاف آن است، استدلال کرده باشد و بدون عذر و مجوز شرعی که آن را مباح کند، در این صورت چنین شخصی از هوای نفسانی خود تبعیت کرده و بدون اجتهاد و تقلید به چیزی عمل کرده و کار حرامی را انجام داده است.» این نظر ابن‌شبهه هم است.^(۱)

امام احمد و دیگران می‌گویند: کسی که اعتقاد به وجوب و حرمت چیزی داشته باشد، بعداً نمی‌تواند بدون دلیل اعتقاد به حذف آن را داشته باشد.^(۲)

همچنین اگر کسی که به مذهب معینی ملتزم شده، در مسئله‌ای قول دیگری را بر قول امامش راجح بداند، یا از روی دلیل در صورتی که به آن آشنایی داشته باشد و آن را درک کند، یا اینکه در آن مسئله یکی از دو عالم را داناتر و متقی‌تر از دیگری بداند، در این صورت انتقال به قول امام دیگر نه تنها جایز؛ بلکه واجب است. امام احمد به این نظر تصریح کرده است.^(۳)

آمدی نیز در تأیید این مطالب می‌نویسد: «در هر مسئله‌ای از مذهب اول که بدان متصل است و عمل می‌کند جایز نیست که به دیگر مذاهب رجوع کند و هر مسئله‌ای که بدان اتصال نداشته است، هیچ مانعی در پیروی غیر آن نیست.»^(۴)

امام شوکانی رحمته‌الله در کتاب ارشاد الفحول، بیان می‌کند:

- اگر به مسئله‌ای عمل کرد در آن جایز نیست و الا در صورت عمل نکردن جایز است.

- اگر بعد از حادث شدن مسئله مقلد بود، انتقال جایز نیست و الا جایز است. و

این قول مختار امام الحرمین است.

(۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۲۰.

(۲) همان.

(۳) پیشین.

(۴) آمدی، الإحکام فی أصول الأحکام، ۴-۲۴۲.

- اگر ظن غالب برای شخص حاصل گشت که مذهب غیر امامش در مسئله‌ای قوی‌تر از مذهب امامش است، برای او خروج جایز است و الا جایز نیست و این گفته قدوری حنفی است.
- اگر مذهبی که قصد انتقال بدان را دارد، ناقض حکم مذهب اولش باشد، جایز نیست. در غیر این صورت جایز است و این قول مختار عز ابن عبدالسلام است.
- جایز است به شرط داشتن انشراح صدر و اینکه قصد بازی و سهل‌گیری را نداشته باشد و همچنین ناقض آنچه که بدان حکم شده است، نباشد. این دیدگاه ابن دقیق عید است.
- آمدی و ابن‌حاجب به اتفاق ادعا می‌کنند که قبل از عمل جایز است نه بعدش. و اعتراض بر آن‌ها، خلاف آنچه که آن‌ها به اتفاق ادعا می‌کنند، ثابت شده است.^(۱)

(۳-۲-۴) جواز خروج از مذهب

تعداد زیادی از فقها خروج از مذهب را جایز می‌دانند. این دسته جدای از اینکه فقهایی را شامل می‌شود که قائل به التزام به مذهب معین نیستند و به دلایل ذکر شده استناد می‌کنند^(۲) بلکه فقهایی را نیز شامل می‌شود که التزام را جایز و حتی واجب می‌دانند ولی خروج از مذهب را با دلیل و با منطق شرعی جایز می‌دانند و اساس استدلال آن‌ها این است که انتخاب مذهبی معین برای عامی نیازمند دلیل شرعی و استنباط است و چون عامی از آن بی‌بهره است پس می‌تواند که هر مذهب یا دیدگاهی را حق دید انتخاب نماید و روش سلف صالح علیه السلام بر این بوده عامی می‌توانست، در میان اصحاب علیهم السلام، از هرکسی تقلید کند. و آن‌ها تعیین مجتهد را بر عوام واجب، ندانسته‌اند.

این عملکرد در میان بزرگمردان اصحاب و پیروان مذاهب رخ داده و آن‌ها با منش حق‌گرایی خروج از مذهب کرده‌اند از جمله: قاضی ابومنصور سمعانی (ت ۴۵۰هـ) ابتدا حنفی مذهب بود به مذهب شافعی درآمد. علامه وحیدالدین مروودی (ت ۵۹۹هـ) از مذهب حنفی به مذهب شافعی گرایید. عبدالعزیز بن خزاعی (ت ۲۳۴هـ) از بزرگان مالکیه بود، همین که امام شافعی وارد بغداد شد پیرو ایشان گشته و کتب شافعی را از خودش فرا گرفت و به نشر آن پرداخت. محمد بن عبدالله بر مذهب مالکی

(۱) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۵۳.

(۲) نک: بخش (۴-۱) اول: عدم جواز تقلید به مذهب معین.

بود، با ورود امام شافعی به مصر به مذهب شافعی پیوست اما بعد از مدتی دوباره به مذهب مالکی برگشت. ابوجعفر بن نصر ترمذی، حنفی مذهب بود، در سفرش به حج به مذهب شافعی درآمد. ابوجعفر طحاوی شافعی مذهب بود بعداً به مذهب حنفی گرایید. حافظ خطیب بغدادی حنبلی بود به مذهب شافعی پیوست. ابن فارس صاحب المجمل شافعی بود، بعداً مالکی گردید. سیف آمدی، اصولی مشهور، حنفی مذهب بود شافعی مذهب گردید. محمدبن دهان نحوی از مذهب حنبلی به مذهب شافعی گرایید. سپس به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد و بعداً دوباره شافعی مذهب شد. تقی الدین بن دقیق العید (۶۲۵-۷۰۲هـ) در ابتدا بر مذهب مالکی بود، بعد به مذهب شافعی گرایید. ابو حیان نحوی ظاهری مذهب بود، به مذهب شافعی گرایید.^(۱)

(۴-۲-۴) قول راجح

هرچند پیشتر بیان گردید که دیدگاه عدم التزام به مذهب معین در راستای قوانین و مقاصد شریعت راجح باشد ولی با این وصف در بین اقوال و دلایل ذکر شده دیدگاه قائلین جواز خروج از مذهب راجح به نظر می‌رسد، و جدای از اینکه دلایل عدم التزام به مذهب معین آن را تقویت می‌کند بلکه با دقت در قوانین ناب شریعت بسیار محرز می‌نماید که اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم بر آن بوده که عامی از هرکس بخواهد تبعیت کند و هرگز خروج وی از مذهبی و دیدگاهی که بر آن بوده و تقلید می‌کرده را مذموم و حرام ندانسته‌اند و انجماد التزام به مذهب و عدم جواز خروج جدای از اینکه سختی و حرج را بر مکلفین وارد می‌کند بلکه آن‌ها را از شریعت ناب و قال الله و قال الرسول صلی الله علیه و آله جدا کرده و حتی این تفکر به مقلدین القا می‌کند که حق منحصر در مذهب می‌باشد و باید توجه داشت که علما و مجتهدین احتمال خطا و صواب دارند و هیچ مذهبی نمی‌تواند خود را حق مطلق معرفی نماید پس مقلدین نیز باید احتمال صواب را در دیدگاه مخالفان بدهند که در غیر اینصورت انجماد و تعصب به مذهبی معین افتراق و جدایی مسلمانان را باعث شده و باعث تعصبات کورکورانه و نابجایی گشته که آثار شوم و زیان‌باری به مسلمانان وارد کرده که تاریخ گواهی‌دهنده این مطلب است. استاد عبدالکریم زیدان در این زمینه

(۱) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۸۷ و ۸۸ به نقل از (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۷۵۴/۹ و ۱۱۸۴/۱۲ و ابن قاضی شبهه، طبقات الشافعیة، ۶۷/۱؛ آلوسی، جلاء العینین، ص ۲۱۰).

می‌نویسد: «برای پیروان مذهب معینی جایز است که در بعضی مسائل از مذهب دیگری تبعیت نماید؛ زیرا هیچ گونه الزامی نیست که کسی به تمام اجتهادات یک مذهب مقید گردد مادامی که انصراف از اجتهادات یک مجتهد به سوی مجتهد دیگر از روی دلیل باشد، همان طور که مقلد یک مذهب حق دارد از فقیه غیر مذهب خود در مورد حکم شرعی بعضی مسائل استفتا نماید و بر حسب فتوای او عمل نماید.

لازم است که مقلد، خود را از تعصبات مذموم مذهبی بر حذر دارد و باید معتقد باشد که مذاهب نه تجزیه اسلام هستند و نه ادیان ناسخ آن؛ بلکه مذاهب همان تفسیر فهم شریعت، مناهج و روش‌های علمی در باب استنباط احکام می‌باشند که همه آن‌ها دارای یک هدف و مقصد هستند و آن، شناخت آنچه که خداوند نازل و تشریع نموده است.»^(۱)

در ضمن افرادی که شرایطی برای خروج از مذهب بیان داشته‌اند در واقع در شریعت هیچ ممانعت و شرایطی برای خروج به نظر نمی‌رسد و خروج از مذهب به منزله تلاعب و دریافت احکام آسان -تتبع رخص- نیست بلکه یافتن حق بر مبنای استدلال و مقاصد شریعت است که شریعت در هر حالی فراخوان آن می‌باشد. عملکرد امام احمد در روایتی از حنابله این مهم را تأیید می‌نماید؛ روزی شخصی از امام احمد، درباره طلاق پرسید. گفتند: واقع شده است. آن شخص گفت: اگر نزد کسی دیگر رفتم و فتوا داد که واقع نشده است؛ جایز است از او تقلید کنم؟ امام احمد گفتند: آری، سلف امت قبل از ظهور مذاهب از هر کس که می‌خواستند سؤال می‌کردند.^(۲) (والله العلیمُ أعلم بالصواب)

(۳-۴) تقلید از مذاهب اربعه

با توجه به آنچه بیان شد و بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتباع است و در صورت ضرورت می‌تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می‌تواند بنابر اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم از هر کس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیت نماید و چنانچه در این چارچوب، دلیل قوی‌تر از امام مقلدش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از

(۱) عبدالکریم زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، ص ۴۱۳ و ۴۱۲.

(۲) زرکشی، البحر المحیط، ۵۹۶/۴.

تعصب بی جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معین و مدوّن از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می باشند، حال در این بین این سؤال پیش می آید که دیدگاه ائمه اربعه از تقلید از آن ها چیست؟ و آیا مقلدین این مذاهب مجوز خروج از مذهب را دارند؟ این ها سؤالات مهمی هستند که جواب و بیان آن ها در سیر اندیشه هر مقلدی تأثیرگذار می باشد.

قبل از بیان حکم خروج از مذاهب اربعه به بیان دیدگاه آن ها در تقلیدشان پرداخته می شود، آن ها صراحتاً ابراز داشته اند:

- اقوال امام مالک رحمته الله:

امام مالک رحمته الله می فرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می کنم و هم خطا، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید و به آن عمل ننمایید.»^(۱)

آن بزرگوار در هنگام نزدیکی مرگش فرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئله ای که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده ام، تازیانه ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم.^(۲)

و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سخن کسی دیگر از انسان ها چنین نیست که حتماً پذیرفته شود؛ بلکه می توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.»^(۳)

- اقوال امام ابوحنیفه رحمته الله و شاگردش ابویوسف رحمته الله:

امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله می فرماید: «این رأی و نظر من است، پس هرکس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می کنیم.»^(۴)

(۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۱ / - شوکانی، القول المفید فی ادله الاجتهاد و التقليد،

۴۲/- شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۲۴۳ به نقل از ابن حزم.

(۲) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۴۶۶.

(۳) ناصرالدین آلبنی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، ص ۱۷/- آلبنی آن را به

امام احمد نیز نسبت می دهد نک: مسائل الإمام أحمد، ۲۷۶.

(۴) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۱.

ابن قیم رحمته از ابوحنیفه رحمته و ابویوسف رحمته نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچ‌کسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی که از ادله آن آگاه باشد.»^(۱)

همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت داشت، آن را ترک کنید.»^(۲)

– اقوال امام شافعی رحمته و امام نووی رحمته:

امام شافعی رحمته می‌فرماید: «هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود، قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.»^(۳) همچنین بی‌هقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادل خبر دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد.^(۴)

ابن قیم رحمته در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیح و ثابت شده است و خلاف گفته من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم.^(۵) نیز فرموده‌اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله یافتید، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.»^(۶) و نیز فرموده‌اند: «إذا صح الحديث فهو مذهبي»^(۷). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»

(۱) شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقليد، ص ۸۸.

(۲) آلبنی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۶ به نقل از (الایفاظ ص ۱۵۰ و آن را به امام احمد رحمته نیز نسبت داده است).

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۱۱.

(۴) شوکانی، ارشاد الفحول، ۲/۵۲.

(۵) همان، ۲/۵۶.

(۶) آلبنی، روش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۹ به نقل از: ذم الکلام (۱/۴۷/۳) و خطیب در (الاحتجاج) ۸/۱۲.

(۷) همان، به نقل از (نووی و شعرانی، ۱/۵۷).

امام نووی رحمته الله علیه می‌گوید: آن‌چه دلیل اقتضا دارد این است که متابعت مذهبی خاص، بر عامی لازم نیست. بلکه می‌تواند از هر مجتهدی که بخواهد استفتا کند، بدون آنکه به دنبال جمع کردن رخص باشد.^(۱)

و نیز اشاره می‌کند: ابوالفتح هروی در اصول می‌گوید: مذهب عموم اصحاب ما این است که مردم عامی مذهب ندارند. هرگاه مجتهدی بیابد از او تقلید می‌کند.^(۲)

- اقوال امام احمد حنبل رحمته الله علیه:

در میان ائمهٔ اربعه، از امام احمد بن حنبل رحمته الله علیه، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ملزم کرده است. ابن‌قیم رحمته الله علیه در أعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به‌طور مطلق نهی کرده است. همچنین ابن‌جوزی رحمته الله علیه و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده‌اند.^(۳)

ائمهٔ اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظراتشان اجماع و اتفاق دارند بنابراین، عالمی که به نص عمل می‌نماید و قول علما را رها می‌کند، موافق ائمهٔ مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می‌دارد، مخالف خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل می‌کند.^(۴)

امام احمد رحمته الله علیه می‌فرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و می‌گوید: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم‌فهمی اوست. ابن‌قیم رحمته الله علیه می‌گوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است.^(۵)

(۱) نووی، روضة الطالبین، ۱۰/۱/۸.

(۲) همان، ۸/۸۹.

(۳) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص ۵۷.

(۴) همان، ص ۵۷ و ۵۸.

(۵) همان، ص ۶۱/- زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۱۱۳۰.

حکم خروج از مذاهب اربعه:

البته جدای از این فرموده‌های گهربار و صریح این بزرگواران - رحمهم الله -، عملکرد آن‌ها در سیر صدور فتوا و تغییراتی که خود بر فتاوی صادره داشتند و قبول استدلال از شاگردان و اطرافیان و تغییر جهت از فتوای صادره خود سندی بلامنازع می‌باشد که بیانی صریح و صحیح بر این می‌باشد که آن‌ها همیشه و در همه حال پایبند حق بوده و دیدگاه و مذهب خود را حق واحد محسوب نکرده‌اند.^(۱) و حتی عملکرد شاگردان طراز اول و مجتهدین مذهب نیز بر همین شکل بوده و در مواردی به تصحیح اقوال مذهب پرداخته‌اند و با حرمتی خاص به اقوال مخالفین نگریسته‌اند.^(۲) و^(۳)

(۱) امام شافعی رحمته الله بعد از اینکه در ساله ۲۰۰ ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون منهاج الطالبین اثر نووی رحمته الله به اقوال قدیم - آرای صادره در عراق - و اقوال جدید - آرای صادره در مصر - مشهور شدند. نک: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، ص ۴۷-۴۸.

(۲) صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب‌های فقهی بسیار مشاهده می‌گردد همچون فتاوایی که امامان ابویوسف و محمد - رحمهما الله - برخلاف دیدگاه امام اعظم رحمته الله و فتاوی نووی رحمته الله بر خلاف امام شافعی رحمته الله و ... صادر شده است.

(۳) در اینجا بیان نکته‌ای ظریف مهم می‌نماید و آن هر شخصی و در هر مقامی باید در تجزیه و تحلیل اقوال مخالفین دیدگاه خود خصوصاً در برخورد با دیدگاه ائمه اربعه و شاگردان و الایشان باید با بیانی دقیق و ادبی مملو از احترام و نزاکت و نیتی کاملاً خالص برای خداوند متعال به ابراز نظر پردازد و نباید تصور کند که دیدگاه مذاهب، خالی از استدلال و منطق شریعت می‌باشد و دقت نظر به دیدگاه این بزرگمردان و اندیشمندان اسلامی از اهمیت خاص و جایگاه والا قرار دارد و حتی به فرض اشتباه، عمل مجتهد به فتوای خود و مقلدین وی بر مبنای اجتهاد امامش نه تنها بدعت محسوب نمی‌شود بلکه مأجور و صحیح می‌باشد؛ چرا که اگر بدعت باشد تمام امت اسلامی مبتدع محسوب می‌شوند مگر اینکه حقیقت برای مقلد محرز و ثابت گردد و باز بنا بر تعصب بر دیدگاه امامش پافشاری کند و یا آن دیدگاه با نصوص صریح و صحیح بلامنازع تعارض داشته باشد که بی‌شک آن دیدگاه مردود می‌باشد و افراد باید با ادب و منطق شریعت به دعوت بپردازند و در این بین قوانین حاکم بر دعوت اسلامی را مدنظر گیرند که مبدا مردم عوام که مدت‌ها بر اقوالی مرجوح عمل می‌کرده‌اند از حقیقت و دین دور گشته و تفرقه بین علما حاصل گردد و در این بین دشمنان دین خداوند عز وجله سوء استفاده نمایند و از این تفرقه بهره جویند. و مقلدین نیز باید توجه

با وجود بیان صریح ائمهٔ اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهبِ آن‌ها برخی از شاگردان و امامان مذاهب خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلد جایز ندانسته‌اند و اساس استلال آن‌ها بخاطر مدوّن و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صحابه رضی الله عنه از چنین صفتی بی‌بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می‌دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن‌ها واجب است که از ائمهٔ اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن‌ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن‌ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده‌اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوهٔ قدما بر مسائل، وارد شده‌اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته‌اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوة هستند، در اصلاح و ویرایش روش‌های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه‌های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالی که ائمهٔ مذاهب، نسل‌های بعدی را از تفکر و تأمل و تعقل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهبِ آن‌ها هستند.^(۱)

ابن حجر هیمتی رحمته الله در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمهٔ اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمهٔ چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست. اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمهٔ چهارگانه، البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری- جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که می‌خواهد تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از عدل دریافت کرده باشد و تفصیل و متعلقات آن‌را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری درآمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند. مانند تقلید

نمایند بیان اقوال مخالف امامشان به منزلهٔ معارضه و دشمنی با امام آن‌ها و یا نزول دین جدید و بدعتی نامشروع نیست بلکه باید احتمال صواب و حق را به مخالفان خود بدهند و به این فرموده خداوند عز و جل لبیک گویند که می‌فرمایند: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸] «مژده بده به بندگانم؛ آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند.»

شخصی از امام مالک رحمته در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی رحمته در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است. هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات و داد و ستدهای مقلد بر اساس آن تقلید، صحیح است. در غیر این صورت، صحیح نیست و دچار گناه می‌شود، که باید فوراً به آن پایان دهد. موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد.^(۱)

و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکه الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمه چهارگانه - ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - رحمهم الله - واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمه چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که تقلید ائمه چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن‌ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئله مورد تقلید، حفظ و تدوین شده باشد به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می‌شود، که آن شرایط را ندارند.^(۲)

البته با همه این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابه کرام رضی الله عنهم بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معینی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همه این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمه اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می‌دارد که آن‌ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمه این

(۱) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۹۰ و ۹۱ به نقل از (هیتمی، الفتاوی، ۳۲۵/۴).

(۲) همان، ص ۹۱ به نقل از (قیروانی، فواکه الدوانی، ۴۷۰/۸).

عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن‌ها نادرست می‌باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان می‌دهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصوّر کرد که فقط منهج و روش آن‌ها تدوین گشته و جامعیت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیرالقرون^۱ نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمه اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت^۲ بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنت نبوی شریف است مسلمانان با این حبل متین جواب هر مسئله و دوای هر دردی را دارند، پس با همه ادله ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معین را ثابت می‌نمایند به نظر می‌رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می‌باشد. (و الله العلیمُ أعلمُ بالصواب)

(۴-۴) تتبع رخص

بعد از رواج و گسترش تقلید نزد مسلمانان و در اواخر قرن دهم هجری بیشتر دانشمندان متأخر درباره جواز تقلید از مذاهب دیگر بر این باور شدند که تقلید نباید به تتبع رخص کشیده شود. قبل از بررسی دیدگاه‌ها در زمینه تتبع رخصت و آثار آن به مفهوم آن از لحاظ لغوی و اصطلاحی پرداخته می‌شود.

(۴-۴-۱) مفهوم تتبع رخص

تبع رخص از دو لغت تبع و رخص تشکیل گشته که تبع از لحاظ لغوی به معنای دنبال کسی یا چیزی رفتن و پشت سر او حرکت کردن و رخص به معنای چیزی لطیف و نرم و آسان‌گیری در امری می‌باشد.^(۱) و رخصت از لحاظ اصطلاحی که در برابر عزیمت بکار می‌رود؛ یعنی اموری که به خاطر عذر یا عدم توانایی با وجود سبب تحریم،

(۱) فیومی، المصباح المنیر، ص ۲۲۴ و ۲۲۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ۴۰/۷؛ ابن فارس، معجم المقاییس، ص ۱۱۷.

وسعت و جوازی برای مکلف ایجاد می‌شود.^(۱) از لحاظ اصطلاحی منظور از تتبع رخص همان جستجو کردن سهل‌ترین قول علما در مسئله‌ای خلافی است. بنابراین، شخص مقلد در تمام مذاهب، در اقوال علما و استدلال‌تشان به جستجو می‌پردازد تا اینکه امور شرعی بر وی آسان گردد!

منظور از تتبع رخص، رخصت‌های مشروع موجود در سنت همچون قصر نماز در سفر به خاطر مشقت و نیز افطار در روز رمضان به خاطر سفر و... نیست؛ چراکه این رخصت‌های شرعی مورد تأیید نصوص شریعت است، ولی در اینجا منظور رخصت لغوی و آن تسهیل در امور و آسان‌گیری است. وقتی می‌گویند: فلا نُیَسْتَرَحِصُ فی الأمر، به این معنی است که کار را تا آخر انجام نمی‌دهد. پس تتبع رخص در مسائل یعنی اینکه شخص در مسائل خلافی از هر مذهبی آنچه که بر او آسان و راحت برمی‌آید، برگزیند.

(۴-۴-۲) احکام و مسائل تتبع رخص

اندیشمندان و فقها دیدگاه‌های مختلفی در زمینه حکم تتبع رخص دارند؛ برخی آن را مطلقاً حرام و برخی مطلقاً جایز و برخی با شرایطی قائل به جواز می‌باشند. دیدگاه‌های آن‌ها و استدلال‌ات مربوطه و تجزیه و تحلیل آن‌ها عبارت است از:

دیدگاه اول: برخی از فقهای شافعیه، برخی از فقهای حنابله و اکثر فقهای مالکیه و تعدادی از فقهای معاصر بر این باورند که تتبع رخص حرام و نادرست است و مرتکب آن فاسق می‌باشد.^(۲) از جمله شاطبی می‌گوید: «این عمل منجر به اسقاط تکلیف در هر مسئله اختلافی می‌گردد؛ زیرا اگر قائل به تخییر برای مکلف باشیم به طوری که هر چیزی که خواست انجام دهد و هرکدام را نخواست، عمل نکند، عملاً تکلیفی نمی‌ماند، به خلاف وقتی که به عمل به ترجیح معتقد باشد چون در آن هنگام تابع دلیلی خواهد بود و نمی‌تواند از هوای نفس خود پیروی کند یا اینکه تکلیف را ساقط

(۱) نک: غزالی، المستصفی، ۷۸/۱؛ شاطبی، الموافقات، ۱۴۰/۲.

(۲) نک: ابن نجار، شرح الکوکب المنیر، ۵۷۸/۴؛ غزالی، المستصفی، ۴۷۶/۲؛ زرکشی، بحرالعلوم، ۵۷۷/۴؛ نووی، روضة الطالبین، ۹۴/۸. البته این دیدگاه بیشتر از طرف کسانی طرفدار دارد که التزام به مذهب را واجب و خروج از آن را ناجایز و حرام دانسته‌اند هر چند برخی که خلاف این تفکر را نیز دارند به این دیدگاه تمایل پیدا کرده‌اند.

کند».^(۱)

همچنین در جای دیگر می‌گوید: «چه بسا اتفاق می‌افتد که در مسئله‌ای فقط بر منع تعلق گرفته است، اینگونه افراد می‌گویند، در حالی که مسئله اختلافی است، چرا ممنوع باشد؟ بنابراین، همین که مسئله را اختلافی می‌بیند، برای خودش حجت می‌داند که مسئله را جائز بداند نه اینکه برای صحت جوازش پیرو دلیلی شده باشد و نه اینکه از کسی تقلید کرده باشد که در درجه وی از درجه صاحب فتوای منع بالاتر باشد و این خطای آشکاری در شریعت است؛ چرا که چیزی را که قابل اعتماد نیست، مورد اعتماد و چیزی را که حجت و دلیل نیست، حجت قرار داده است.»^(۲)

محلی از فقه‌های شافعیه در شرح جمع الجوامع چنین ابراز می‌دارد: «صح آن است که تتبع رخص ممنوع می‌باشد. تتبع رخص در مذاهب؛ یعنی در هر مسئله‌ای از هر مذهبی حکمی را که از همه آسان‌تر است انتخاب کند. ابو اسحاق مروزی مخالف این رأی بوده و گفته است: جایز است. ظاهراً این نقل از او، اشتباه است. در روضه و اصل آن، از حناطی و دیگران نقل می‌شود، که ابواسحاق مروزی گفته است: کسی که از رخص مذاهب پیروی کند؛ فاسق می‌شود. ابو هریره می‌گوید: فاسق نمی‌شود، اگر منظور او از اینکه فاسق نمی‌شود، جواز تتبع رخص باشد؛ این قول مبنی بر این است که التزام به مذهب معین واجب نیست. اما، امتناع تتبع رخص، شامل شخص ملتزم و دیگران نیز می‌شود. این را می‌توان از منع هردو دسته - ملتزم به مذهب معین و غیر ملتزم - از منجر شدن به تتبع رخص، فهمید.»^(۳)

ابن عبدالبر از سلیمان تمیمی - رحمهما الله تعالی - نقل می‌کند که گفته است: «اگر تو رخصت هر عالمی را بگیری و به آن عمل کنی، هرچه شرّ و بدی است در تو جمع می‌شود.» ابن عبدالبر آن را با اسناد صحیح ذکر کرده پس گفته: ابو عمر گفت: این اجماعی است که خلافتی در آن ندیده‌ام و الحمدلله.^(۴)

از امام احمد رحمته الله روایت شده که گفته است: «اگر شخصی به قول اهل کوفه در نبیذ

(۱) نک: همان، ۱۳۴/۴ و ۱۴۱.

(۲) همان، ۱۴۱/۴.

(۳) جلال الدین محلی، شرح جمع الجوامع، ۳۰۲/۲.

(۴) ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله، ۹۲۷/۲.

و قول اهل مدینه در سماع و اهل مکه در متعه عمل کند، فاسق است.»^(۱)

ابن حزم در شرح کلامش بر انواع اختلاف و مختلفین می‌گوید: «گروه دیگری هستند که کمی تقوا و ضعف دینی، آن‌ها را به جایی کشانده که از هرکسی تنها چیزی که موافق هوای نفسشان باشد، می‌پذیرند و تنها در رخصت‌ها از عالمان تقلید می‌کنند و نسبت به واجباتی که از طرف خدا و رسول خدا ﷺ فرض شده است، بی‌مبالاوند.»^(۲)

حافظ ذهبی رحمته الله ذیل شرح حال امام اوزاعی رحمته الله می‌گوید: «هرکس تنها اقوال نادر علما را برگزیند، از اسلام خارج می‌گردد. و نیز از اوزاعی چنین روایت شده است که در پنج مورد از اهل عراق و اهل حجاز دوری می‌کنیم. اما پنج مورد اهل عراق:

- ۱- شراب‌خواری؛ ۲- خوردن هنگام فجر در رمضان؛ ۳- نبودن جمعه مگر در ۷ شهر؛ ۴- به تأخیر انداختن نماز عصر تا وقتی که سایه هر چیزی به چهار برابر خودش برسد؛ ۵- فرار یوم الزحف.

اما پنج مورد اهل حجاز:

- ۱- گوش فرا دادن به لهویات؛ ۲- جمع بین دو نماز بدون عذر؛ ۳- مُتَعَه زنان؛ ۴- معامله یک درهم به دو درهم و یک دینار به دو دینار؛ ۵- نزدیکی به زنان از عقب.»^(۳)

و همچنین حافظ ذهبی در همین زمینه، ذیل نقل محنت امام مالک می‌گوید: هرکس از رخصت‌های مذاهب و از اشتباهات مجتهدین پیروی کند، دینش به ضعف می‌گراید... شایسته یک طالب علم، این است که اولاً در فقه یک مصنفی را بخواند، وقتی آن را حفظ کرد، آن را تحقیق کند و به مطالعه شروح آن بپردازد. هنگامی که در این زمینه ذکاوت و فهم لازم را یافت و دلائل امامان را دید، این بار تقوا داشته باشد و در دینش احتیاط را رعایت کند؛ زیرا که بهترین دین، ورع و تقواست. هرکس شبهات را کنار بگذارد، دین و آبرویش را حفظ کرده است.»^(۴)

ابواسحاق شاطبی رحمته الله از ابن حزم اجماعی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه تتبّع رخص، فسقی است که حلال نیست.»^(۵)

(۱) همان.

(۲) آمدی، الاحکام فی اصول الأحکام، ۹۲۷/۲.

(۳) السیر، ۱۲۵/۷.

(۴) همان، ۹۰/۸.

(۵) شاطبی، الموافقات، ۱۳/۴/۴.

همچنین ایشان از خطابی رحمه الله نقل می‌کند: ایشان به بیان شرحی از نفری که به دنبال یافتن خلاف است و تحقیق در سنت را کنار نهاده است، می‌پردازد و مثال‌هایی ذکر می‌کند. سپس می‌گوید: کسی که قائل به این برداشت باشد، قائل به این است که هر آنچه اشتها کردی، صحیح است. اینان به دنبال اقوالی هستند تا اینکه قول موافق خود را بیابند. وقتی آن را یافتند، آن را حجت قرار می‌دهند و به وسیله آن از خود دفاع می‌کنند. بنابراین، این‌گونه افراد، اخذ به اقوال را وسیله‌ای برای پیروی از هوای خودشان می‌خواهند نه وسیله‌ای برای تقوا. این دسته بیشتر به آن‌هایی شبیه هستند که اله خود را هوای نفس قرار داده‌اند تا به آن‌هایی که فرمانبردار امر شارع^(۱).

ابن صلاح در کتاب «آداب المفتی» مثال‌هایی را در این باب ذکر می‌کند. سپس می‌گوید: در این زمینه در بین مسلمانانی که سخنانشان در اجماع، مورد قبول است، هیچ اختلافی نیست که این مسئله جایز نیست.^(۲)

ابوالمعالی امام الحرمین الجوینی رحمه الله در جواب مسئله‌ای می‌گویند: برای عامی رفتن از این قول به قول دیگر و از این مذهب به مذهب دیگر بدون هیچ هدف شرعی جایز نیست؛ بلکه باید یکی از این مذاهب را معین کند و حق ندارد که در بعضی از مسائل فقه شافعی را به هوای نفس خود بگیرد و در برخی از مسائل، فقه ابوحنیفه را قبول کند؛ زیرا اگر ما آن را جایز بدانیم به هرج و مرج و خروج از قاعده منجر می‌شود.^(۳)

ابواسحاق شاطبی رحمه الله موارد زیر را از جمله مفسده‌های تتبع رخص بر می‌شمرد:

۱. دور شدن از دین، بدین‌گونه که پیروی از دلیل را کنار می‌گذارند و از خلاف پیروی می‌کنند.

۲. اهانت به دین؛ زیرا دین به این شیوه، دارای هیچ قاعده و قانونی نخواهد بود.

۳. ترک اموری که معلوم هستند و روی آوردن به امور نامعلوم.

۴. فروپاشی قانون سیاست شرعی، بدین‌گونه که روی آوردن منضبط به امر معروف ترک می‌شود.^(۴)

(۱) همان، ۱۴۱/۴.

(۲) سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفيق، ص ۱۴۱ به نقل از الآداب، ۲/۱.

(۳) همان به نقل از مغیث الخلق فی ترجیح القول الحق، ص ۱۴.

(۴) شاطبی، الموافقات، ۱۴۷/۴-۱۴۸.

علاوه بر آن، تتبع رخص منجر به روی آوردن به تلفیق مظاهر می‌شود، به طوری که موجب بطلان اجماع آن‌ها می‌شود.

ابن حزم می‌گوید: هرکس به این فرموده خداوند ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾ استدلال کند، باید بداند که هر چیزی که از جانب خداوند متعال نازل شده، سهل و راحت است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^(۱) «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است».

شاطبی بیان می‌کند که آسان‌گیری و راحتی در شریعت بر اصول خود جاری است نه بر تتبع رخص و اختیار اقوال براساس هوی و هوس، هیچ پایه و اساسی ندارد و هرکس ادعای تتبع رخص را بکند، گویا این ادعا را نموده است که میل به هوای نفسانی دارد و شریعت از پیروی هوای نفس نهی کرده و این عمل با این اصل متفق علیه - حرام بودن تبعیت از هوای نفس - تضاد دارد. و همچنین با این فرموده خداوند ﷺ نیز در تضاد کامل است: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.»^(۲)

پس اساس و بنیان این تفکر و دیدگاه بر این است که تتبع رخص باعث لهو و لعب در دین گشته و مقلد با این عملکرد، سست کردار و هوس‌باز گشته و بر مبنای هواهای درونی خود به دنبال احکام شریعت می‌گردد و به دنبال شانه خالی کردن از احکام الهی و تکالیف می‌شود و بجای اینکه این فرموده خداوند ﷺ را ملاک عمل قرار دهد که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۳) «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.» بلکه دنبال هوای درون و احکام سهل می‌باشد و این در مواردی به خروج و خرق اجماع نیز منجر می‌شود و این عملکرد دین را در نزد مقلد کم‌ارزش کرده و در نهایت بی‌ارزش می‌کند و حتی می‌تواند به خروج شخص از دین منجر شود.

(۱) حج، ۷۸/- آمدی، الأحکام، ۸۶۹/۲.

(۲) نساء، ۵۹/- نک: شاطبی، الموافقات (۱۴۵/۴).

(۳) نساء، ۵۹/- نک: شاطبی، الموافقات، ۱۴۵/۴.

در جواب این استدلال‌ها باید گفت شکی در این وجود ندارد که انتخاب آراء و نظرات فقها بدون هیچ دلیلی و از روی هواهای درونی هیچ تأییدی از شریعت ندارد و این عملکرد مذموم و حرام است و شخص را فاسق می‌کند؛ زیرا هوای درون را بر شریعت ترجیح داده است ولی انتخاب نظرات آسان که مبتنی بر دلایل شریعت باشند و بر مبنای رخصت‌های شریعت صادر شده باشند نه تنها اصلاً مذموم نیستند بلکه با منطق شریعت کاملاً هم‌نوایی و هم‌خوانی دارند. و مهم آن است که انتخاب دیدگاه‌های فقها بر مبنای شریعت باشد. و باید توجه داشت مسائل اختلافی اجماع بر آن‌ها صورت نگرفته تا انتخاب آرای آسان مخالف آن‌ها خرق و مخالفت با اجماع محسوب شود و از طرف دیگر انتخاب آرای آسان بر مبنای اصول استنباط و منطق شریعت نه تنها دین را کم‌ارزش و بی‌ارزش نمی‌کند بلکه منهجی در راستای شریعت می‌باشد که شریعت ناب مهر تأیید بر آن زده است و این بر هیچ صاحب خردی پوشیده نیست.

دیدگاه دوم: کسانی همچون قرافی از اصحاب مالکی و اکثر شافعی‌ها و نظر راجح در مذهب حنفیه، استفاده از رخصت‌های مذاهب را جایز می‌دانند؛ زیرا معتقدند که در شریعت اسلام، هیچ‌گونه ممنوعیتی درباره آن وارد نشده است. و اساس و شالوده اسلام بر مبنای آسانی و راحتی می‌باشد؛ زیرا: ^(۱)

خداوند ﷻ می‌فرماید:

- ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ ^(۲) «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.»
- ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ ^(۳) «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید:

- «مَا خَيْرَ رَسُولٍ لِلَّهِ ﷻ بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَيْسَرُ مِنَ الْآخَرِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ» ^(۱) «پیغمبر ﷺ هیچگاه بین دو امر

(۱) ابن همام، شرح فتح القدیر، ۲۵۸/۷؛ ابن امیر الحاج، التقرير، ۲۷۷/۶؛ هیتمی، تحفة المحتاج، ۴۵۳/۴؛ زرکشی، البحر المحیط، ۵۹۶/۴.

(۲) بقره/۱۸۵.

(۳) حج/۷۸. و نک: نساء/۲۸ و مائده/۶.

مخیر نشدند جز اینکه آسان‌ترین آن دو را انتخاب می‌فرمود البته اگر گناه نبود؛ اما اگر گناه می‌بود، از همه مردم بیشتر از آن فاصله می‌گرفتند.»

- «بعثت بالحنيفة السمحة...»^(۲) «من با (دینی) صحیح و آسان‌گیر فرستاده شده‌ام.»

(۱) (صحیح: بخاری (ش ۳۵۶۰ و ۱۲۶ و ۶۷۸۶) / مسلم (ش ۶۱۹۰-۶۱۹۴) / ابوداود (ش ۴۷۸۷) / ترمذی (ش ۳۷۹۹) از طریق (عروة بن الزبير وعطاء بن يسار) روایت کرده‌اند: «عن عائشة رضي الله عنها انها قالت ما خير رسول الله ﷺ بين أمرين إلا أخذ أيسرهما ما لم يكن إثما فإن كان إثما كان أبعد الناس منه وما انتقم رسول الله ﷺ لنفسه إلا أن تنتهك حرمة الله فينتقم لله بها.»

(۲) (صحیح: این روایت از طریق عائشه وجابر بن عبدالله وابوامامه وحبيب بن ابي ثابت از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طريق ابوامامه ﷺ: طريق اول: المعجم الكبير (ج ۸ ص ۱۷۰) / روياني، المسند (ش ۱۲۷۹) از طريق (دحيم الدمشقي وهشام بن عمار وداود بن رشيد) روایت کرده‌اند: «ثنا الوليد بن مسلم ثنا عفير بن معدان نا سليم بن عامر عن أبي أمانة رضي الله عنه...» اما این اسناد «واهی» است چرا که عفیر بن معدان الحضرمی: امام احمد بن حنبل گفته است: «ضعیفٌ منکرُ الحديث» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس بثقة؛ لا شيء» و امام ابوحاتم رازی گفته است: «یکثر الروایة عن سلیم بن عامر عن أبي أمانة عن النبي ﷺ ما لأصل له لا يشتغل بروايته.» و امام نسایی گفته است: «لیس بثقة ولا یکتب حدیثه» و امام ابوداود گفته است: «شیخ صالح ضعیف الحديث» و امام ابن عدی گفته است: «عامه روایاته غیر محفوظة» و امام دحیم گفته است: «لیس بشيء؛ ضعیف» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۸۳) / مزی، تهذیب الکمال (ج ۲۰ ص ۱۷۶)]

طريق دوم: احمد (ش ۲۲۲۹۱) و من طريقه ابن عساكر، الاربعون في الجهاد (ص ۷۷) / المعجم الكبير (ج ۸ ص ۲۱۶) / خطیب بغدادی، الفقیه والمتفقہ (ش ۱۲۱۴) / المعجم الكبير (ج ۸ ص ۲۲۲) از طريق (عثمان بن أبي العاتكة و معان بن رفاعه) روایت کرده است: «ثنا معان بن رفاعه أخبرني علي بن يزيد عن القاسم عن أبي أمانة قال...» اما این اسناد «واهی» است چرا که ابو عبد الملك علی بن یزید بن ابی هلال: امامان بخاری و ابونعیم می‌گویند «منکر الحديث» امام ابوحاتم می‌گوید «ضعیف الحديث حدیثه منکرٌ» و امام احمد حنبل «کأنه ضَعْفُه» و امامان نسایی و دارقطنی و ازدی و برقانی و ابن حزم می‌گویند «متروک» و امام نسایی در روایتی دیگر می‌گوید «لیس بثقة» امام ابو احمد حاکم می‌گوید «ذاهبُ الحديث» امام ابوسعید بن یونس «فیه نظر»

امامان ترمذی و یحیی بن معین و ابن حجر می‌گویند «ضعیف» و امام ابوزرعه می‌گوید: «لیس بقوی» و امام ساجی می‌گوید «متفقٌ علی ضعفه» امام ابن ابی شیبہ می‌گوید «واهی الحدیث، کثیر المنکرات» و امام ساجی می‌گوید: «اتفق أهل العلم علی ضعفه» و امام ابن حبان در مورد عبید الله بن زحر الضمری می‌گوید: «یروی الموضوعات عن الأثبات، فإذا روى عن علي بن يزيد بن ابي هلال أتى بالطامات، وإذا اجتمع في إسناده خبر: عبید الله بن زحر وعلی بن یزید والقاسم أبو عبد الرحمن لم يكن متن ذلك الخبر إلا مما عملته أيديهم! (قال ابن حجر): وليس في الثلاثة من اتهم إلا علي بن يزيد، وأما الآخرون فهما في الأصل صدوقان و إن كانا يخطئان» [ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۶ ص ۲۰۸) / عقیلی، الضعفاء الكبير (ج ۳ ص ۲۵۴) / ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۷ ص ۳۹۶ و ۱۳) و تقريب التهذيب (ش ۴۸۱۷) / ابن حزم، المحلى (ج ۹ ص ۵۸)].

اما طريق جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (ج ۷ ص ۲۰۹) روایت کرده است: «أخبرني محمد بن احمد بن محمد بن حسنون النرسي أخبرنا علي بن عمر الحرابي حدثنا أبو القاسم جعفر بن أحمد بن علي بن السكين بن ماهان العطار في درب هشام حدثنا الحسن بن يزيد الجصاص حدثنا مسلم بن عبد ربه حدثنا سفيان عن أبي محمد يعني سفيان بن عيينة ولكن لم يسمه عن أبي الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال بعثت بالحنيفية السمحة أو السهلة ومن خالف سنتي فليس مني». اما اين اسناد «ضعیف» است چرا که مسلم بن عبد ربه الطالقانی: امام ازدی گفته است: «ضعیفٌ» و امام ذهبی گفته است: «لا ادرى من ذا» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۳۰)].

اما طريق حبيب بن ابی ثابت: ابن سعد، الطبقات الكبرى (ج ۱ ص ۱۹۲) روایت کرده است: «أخبرنا محمد بن عبيد الطنافسي أخبرنا برد الحريري عن حبيب بن أبي ثابت قال: قال رسول الله، ﷺ: بعثت بالحنيفية السمحة» اما حبيب بن ابی ثابت تابعی است لذا اسنادش «مرسل» است.

اما طريق عائشه رضی اللہ عنہا: احمد (ش ۲۴۸۵۵ و ۲۵۹۶۲) روایت کرده است: «حدثنا سليمان بن داود قال حدثنا عبد الرحمن عن أبيه (عبدالله بن ذكوان) قال قال لي عروة إن عائشة قالت قال رسول الله ﷺ: يومئذ لتعلم يهود أن في ديننا فسحة إني أرسلت بحنيفية سمحة» رجاله «رجال صحيح» می‌باشد به جز سليمان بن داود الهاشمی که «ثقة» و مترجم در تهذيب می‌باشد.

بايد اشاره كنيم كه عبد الرحمن بن أبی الزناد «ثقة» بوده اما وقتی به بغداد رفت، تغيير كرد لذا امام ابن حجر هم گفته است: «صدوقٌ تغير حفظه لما قدم بغداد و كان فقيهاً» لذا پس از ورود به بغداد، احاديثش «حسن» می‌باشد اما کسی که از وی روایت کرده، سليمان بن داود الهاشمی

- «یسروا ولا تعسروا»^(۱) «آسان گیر باشید و سخت گیری نکنید.»

و بر این مبنا و اساس شخص مقلد می تواند در مسائل آسان ترین آن ها را انتخاب کند و آن را ملاک عمل خود قرار دهد. عزبن عبدالسلام رحمته الله گفته است: عامی می تواند از رخص مذاهب استفاده کند. انکار این مطلب، جهل منکرش را می رساند؛ زیرا اخذ به رخص در دین مطلوب و پسندیده است و دین خدا آسان می باشد. و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.^(۲) ابن همام رحمته الله از فقهای برجسته حنفیه ابراز می دارد: اغلب، امثال این شرطها، الزاماتی جهت باز داشتن مردم از تتبع رخص مذاهب می باشد و گرنه، عامی می تواند در هر مسئله ای قول مجتهدی را برگزیند که ساده تر و آسان تر است؛ و من نمی دانم که چه دلیل شرعی و عقلی، از این کار ممانعت می کند؟! این که انسان، از میان اقوال مجتهدین - که اجازه اجتهاد دارند - از قولی که، برای او آسان تر و ساده تر است؛ پیروی کند؛ دلیلی مشاهده نمی کنم که شرع آن را نکوهیده باشد. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چیزی که، در آن تخفیفی برای امتش بود، دوست می داشت. واللہ العلیم أعلم بالصواب.^(۳)

همانطور که به نظر می رسد این دیدگاه مستندات خود را نصوص مقدس شرعی ای می داند که رخصت را تجویز می کنند و در اصل شریعت هم مخالفتی بر اتخاذ این رخصت ها مشاهده نمی گردد هر چند به قصد دست یافتن و انتخاب آن ها در بین دیگر اقوال باشد. و ادعای اجماع بر حرام بودن و تفسیق تتبع رخص ادعایی نادرست است؛ زیرا اولاً اندیشمندان همچون امام احمد در این زمینه مخالفت کرده اند^(۴) و ثانیاً متبّع

است؛ و امام علی بن المدینی گفته است: «قد نظرت فیها روی عنہ سلیمان بن داود الهاشمی فرأيتها مقاربة» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۶ ص ۱۷۰) و تقریب التهذیب (ش ۳۸۶۱)] لذا این اسناد «صحیح» می باشد.

(۱) (صحیح): بخاری (ش ۶۹ و ۶۱۲۵) / مسلم (ش ۴۶۲۵ و ۴۶۲۶) از طریق (یحیی بن سعد القطان و آدم و محمد بن جعفر و عبیدالله بن سعید) روایت نموده اند: «حدثنا شعبة قال حدثني أبو

التياح عن أنس بن مالك عن النبي صلی الله علیه و آله قال: يسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا.»

(۲) هیتمی، تحفة المحتاج، ۴/۴۵۳.

(۳) ابن همام، شرح فتح القدیر، ۷/۲۵۸.

(۴) نک: زرکشی، البحر المحیط، ۴/۵۹۶.

رخص در صورتی که بر مبنای شریعت سعی در دست یافتن و عمل کردن به آسان‌ترین را داشته باشد خارج از شریعت عمل نکرده است و نیز اتخاذ و تحمیل اقوال سنگین نیز آفات خاصی دارد که غیر قابل انکار می‌باشد.

دیدگاه سوّم: برخی از فقها همچون ابن تیمیه حرانی، عطار از فقه‌های شافعیه، عبدالعلی محمدبن نظام‌الدین و برخی از فقه‌های معاصر و ... با شرایط و ضوابطی تتبع رخص را جایز می‌دانند^(۱) و مقصد اصلی این شرایط دفع تتبع رخص‌هایی است که بر مبنای اقوال شاذ و بدون مبنای شرعی و بر اساس هوای درون می‌باشند. این افراد راه میانه‌ای را رفته‌اند که نه مانند قائلین مطلقاً آن را پذیرفته‌اند و نه مانند مانعین مطلقاً آن را رد کرده‌اند.

أنصاری می‌گوید: باید اتباع رخص به خاطر سرگرمی و وقت‌گذرانی و لهو و لعب نباشد.^(۲) و ابن تیمیه دو حالت را بیان می‌کند: حالت اول: در آغاز چیزی را واجب یا حرام بداند؛ سپس - از طریق تتبع رخص - معتقد شود که همان چیز، غیر واجب و یا حرام نیست. مثل کسی که طالب شفعه همسایه است، معتقد باشد که شفعه، حق اوست. اما وقتی حق شفعه از او خواسته شود؛ معتقد شود که، حق شفعه ثابت نیست. مانند این امور ممکن است؛ کسی بر حسب هوای نفس زمانی آن را واجب یا حرام بداند و زمانی آن را غیر واجب و حلال بداند. این نوع تتبع رخص مذموم است و مرتکب آن، از عدالت خارج می‌شود. امام احمد و دیگران هم آن را جایز ندانسته‌اند.

دوم: تتبع رخص، از طریق انتقال از قول فقیه‌ای، به قول فقیه‌ای دیگری، باشد و این در حالی است که برای متبّع، برتری و رجحان قولی بر قول دیگر مشخص شود. این شناخت یا با ادله مفصل صورت می‌گیرد. که یا ادله را می‌شناسد و آن را می‌فهمد و یا به این صورت است که یکی از دو مجتهد را به مسئله آگاه‌تر و عالم‌تر می‌بیند و او را با تقوی‌تر می‌داند. پس قول اولی را ترک می‌کند و قول دومی را انتخاب می‌کند. این نوع تتبع جایز است؛ بلکه واجب است. امام احمد هم آن را جایز دانسته‌اند.^(۳)

(۱) نک: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۵/ ۲۲۰ و ۲۲۱؛ أنصاری، فواتح الرحموت، ۳۰۴/۴، عطار،

حاشیة العطار علی شرح جلال المحلی، ۴۶/۶-۴۸.

(۲) أنصاری، فواتح الرحموت، ۳۰۴/۴.

(۳) نک: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۵/ ۲۲۰ و ۲۲۱.

از شیخ الاسلام ابوالعباس حرّانی - قدس الله روحه - در مورد این دیدگاه نجم‌الدین ابن حمدان «هرکس مذهبی را پذیرفت، حق ندارد که برخلاف آن بدون دلیل و یا تقلید یا عذر دیگری رفتار کند» سؤال کردند. ایشان در جواب گفتند: در اینجا دو مسئله مطرح است:

اول: اینکه هرکس مذهب معینی را انتخاب کند و سپس بدون تقلید از یک عالم مفتی دیگر و بدون استدلال به دلیل خلاف آن و بدون عذر شرعی آن عمل را مباح بداند، آن شخص پیرو هوای نفس خود می‌باشد و بدون اجتهاد و تقلید عمل کرده و بنابراین، مرتکب عمل حرامی بدون عذر شرعی شده و این منکر است. ...

دوم: زمانی که برتری قولی بر قول دیگر برایش مشخص گردید که این ترجیح یا با ادله مفصل در صورت شناخت و فهمش است و یا اینکه در می‌یابد که صاحب یکی از این دو قول آگاه‌تر و پرهیزگارتر نسبت به گفته‌اش است که در این صورت رجوع از قولی به قول دیگر نه تنها جایز؛ بلکه واجب است و امام احمد نیز نصی بدین مضمون دارد و آنچه که ابن حمدان ذکر می‌کند، همان قسم اول می‌باشد.^(۱)

علامه شمس‌الدین ابن‌قیم جوزیه می‌گوید: «برای مفتی جائز نیست که به آنچه از اقوال و دیدگاه‌ها می‌پسندد، بدون اینکه ترجیح را با دلیل انجام دهد... و این عمل را موقعی انجام می‌دهد که آن قول را مطابق اراده و خواستش می‌یابد، پس اراده و خواسته او معیار ترجیح است که این به اتفاق امت حرام است.»^(۲)

همچنین در جایی دیگر می‌نویسد: «رخصت دو نوع است - رخصت مشروع را بیان کرده و سپس می‌گوید: ... نوع دوم رخصت تأویلات و اختلاف مذاهب است... که تتبع این‌ها حرام است و باعث نقص رغبت و سستی طلب می‌شود.»^(۳)

قول راجح: با توجه به دیدگاه‌های فقهای اسلامی و دقت نظر در زاویه‌های فکری آن‌ها به نظر می‌رسد که تتبع رخص داری خطوط قرمزی است که در صورت عبور از آن‌ها بندگی و مقاصد شریعت از مسیر خود خارج شده و چنین اتباعی نه تنها حرام است بلکه در مواردی می‌تواند مقلد را به ورطه کفر و تلاعب با شریعت بکشاند. در این زمینه باید توجه داشت:

(۱) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۲۰ و مابعدش.

(۲) ابن قیم، إعلام الموقعین، ۴/۲۶۵.

(۳) ابن قیم، مدارج السالکین، ۲/۵۷-۵۸.

- انتخاب اقوال شاذ و نادری که معمولاً بر اساس اهمال و بی‌اطلاعی علما صادر می‌شود^(۱) و یا اقوال مرجوحی که ضعف و مردود بودن آن‌ها محرز شده^(۲) و یا اقوالی که با نصوص صحیح و صریح تعارض دارند، نه تنها مورد تأیید شریعت نیست بلکه می‌توان آن را شانه خالی کردن از انجام تکلیف و فسق از جانب مکلف محسوب کرد؛ زیرا انتخاب این فتواها و اقوال، استفاده و بهره از رخصت‌های شرعی نیستند که بر مبنای قوانین شریعت می‌باشند بلکه اقوالی هستند که ضعف و بی‌اساس بودن آن‌ها محرز شده پس عمل به آن‌ها جایز نمی‌باشد و حرام است، مانند: حلال دانستن ازدواج موقت، انجام معاملات ربوی، همبستری با زن از عقب، گوش کردن به موسیقی، جواز ابرو برداشتن و نیز به طور مثال در مذاهب اهل سنت اگر کسی فقط دختر و زوجه و برادر و خواهر ابوینی و پدری داشته باشد، جدای از زوجه و دختر وی برادران و خواهران وی نیز ارث می‌گیرند ولی اگر شخص شیعه امامیه باشد، همه ترکه متوفی به دختر و زوجه تعلق می‌گیرد و ارثی به برادران و خواهران نمی‌رسد، حال احتمال دارد که شخص به خاطر اینکه تمایل دارد بعد از مرگش برادران و خواهران وی ارث نبرند، به صورت صوری و خارج از واقعیت اظهار تغییر مذهب را بنماید و تتبع رخص کند، این تتبع رخص حرام و باطل است؛ زیرا با نصوص صریح و صحیح تعارض دارد.^(۳) امام اوزاعی رحمته الله در این باره می‌گوید: هرکس از نوادر علما تقلید کند، از اسلام خارج شده است.^(۴)

(۱) اقوال شاذ به زلات و لغزش‌ها و اشتباهات علما اطلاق می‌شود. مانند: جواز خوردن و آشامیدن در بین طلوع فجر و سپیده‌دم نزدیک طلوع خورشید برای روزه‌دار در ماه مبارک رمضان.
 (۲) قول مرجوح قولی است که استدلال آن تضعیف شده و در مقابلش قولی با استدلال متقن و قوی‌تر ارائه شده است.

(۳) در این مسئله فقهای اهل سنت بر این باورند که برادران و خواهران بر مبنای آیه «وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رَجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (و اگر برادران و خواهران (ابوینی و پدری) با هم باشند، هر مردی به اندازه سهم دو زن ارث می‌برد) و نیز فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «الْحُقُّوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوَّلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ» (فرائض را به صاحبانشان برسانید و باقیمانده را هر چند به مذکری بپردازید که از همه (خویشاوندان به میت) نزدیک‌تر است) و نیز صحابه و فقهای بعد از آن‌ها بر این مسئله اتفاق نظر دارند، ولی امامیه بر این باورند که چون

- باید توجه داشت که منظور از تتبع رخص رخصت‌های شرعی می‌باشند که بر مبنای اصول، قوانین و مقاصد شریعت هستند، در نتیجه انتخاب این رخصت‌های مستدل نه تنها جایز می‌باشد بلکه در مواردی واجب و در مواردی مستحب می‌باشد، و مقلد می‌تواند آن‌ها را در هر مذهبی که باشد و یا دیدگاه هر کسی که باشد، برگزیند و ملاک و محور عمل خود قرار دهد؛ زیرا رخصتی که مبنای شرعی دارد دلیلی بر منع آن وجود ندارد هر چند امام مقلد به آن فتوا نداده باشد.

هرچند مخالفین تتبع رخص را بیشتر کسانی تشکیل می‌دهند که التزام به مذهب را واجب و خروج از آن را حرام می‌دانند ولی با همه ادله ارائه شده مبنی بر جواز خروج از مذهب در این رابطه شایان ذکر است که شریعت اسلام و فطرت بشری تمایل بسیار به آسانی و یسر دارد به گونه‌ای که در نصوص صحیح و صریحی این مهم تأیید شده است از جمله:

خداوند ﷻ می‌فرماید:

- «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^(۲) «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.»
- «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^(۳) «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.»

دختر در طبقه اول و برادران و خواهران در طبقه دوم هستند، پس دختر موجب حجب حرمان آن‌ها می‌شود، در نتیجه آنان هیچ ارثی نمی‌برند. حال باید توجه داشت که مبنای توریث برادران و خواهران، نصوص شرعی و اجماع است. جهت مشاهده استدلال‌های بیشتر و توضیحات مربوط نک: یزدان‌پرست، ارث در فقه اسلامی، ص ۲۰۴-۲۱۲ و ص ۱۷۶-۱۷۹.

(صحیح): بخاری (ش ۶۷۳۲ و ۶۷۳۵ و ۶۷۳۷ و ۶۷۴۶) / مسلم (ش ۴۲۲۶ و ۴۲۲۷ و ۴۲۲۸) / ابوداود (ش ۲۹۰۰) / ترمذی (ش ۲۰۹۸) / ابن ماجه (ش ۲۷۴۰) از طریق (وهیب بن خالد و روح بن القاسم) روایت کرده‌اند: «عن عبد الله بن طاوس عن أبيه عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ) قال: ألحقوا الفرائض بأهلها فما تركت الفرائض فلأولى رجل ذكر».

(۱) نک: بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ح ۲۱۴۴۸.

(۲) بقره/۱۸۵.

(۳) حج/۷۸. و نک: نساء/۲۸ و مائده/۶.

و پیامبر ﷺ می فرماید:

- «مَا خَيْرَ رَسُولٍ لِلَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَيْسَرُ مِنَ الْآخَرِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ»^(۱) «پیغمبر ﷺ هیچگاه بین دو امر مخیر نشدند جز اینکه آسان‌ترین آن دو را انتخاب می فرمود البته اگر گناه نبود؛ اما اگر گناه می بود، از همه مردم بیشتر از آن فاصله می گرفتند.»
- «بعثت بالحنيفة السمحة...»^(۲) «من با (دینی) صحیح و آسان گیر فرستاده شده‌ام.»

(۱) (صحیح): بخاری (ش ۳۵۶ و ۶۱۲۶ و ۶۷۸۶) / مسلم (ش ۶۱۹۰-۶۱۹۴) / ابوداود (ش ۴۷۸۷) / ترمذی (ش ۳۷۹۹) از طریق (عروة بن الزبير وعطاء بن يسار) روایت کرده‌اند: «عن عائشة رضي الله عنها انها قالت ما خير رسول الله صلى الله عليه وسلم بين أمرين إلا أخذ أيسرهما ما لم يكن إثما فإن كان إثما كان أبعد الناس منه وما انتقم رسول الله ﷺ لنفسه إلا أن تنتهك حرمة الله فينتقم لله بها.»

(۲) (صحیح): این روایت از طریق عائشه وجابر بن عبدالله وابوامامه وحبيب بن ابی ثابت از رسول الله ﷺ روایت شده است:

اما طريق ابوامامه ؑ: طريق اول: المعجم الكبير (ج ۸ ص ۱۷۰) / روياني، المسند (ش ۱۲۷۹) از طريق (دحيم الدمشقي وهشام بن عمار وداود بن رشيد) روایت کرده‌اند: «ثنا الوليد بن مسلم ثنا عفير بن معدان نا سليم بن عامر عن أبي أمامة ؑ...». اما این اسناد «واهی» است چرا که عفیر بن معدان الحضرمی: امام احمد بن حنبل گفته است: «ضعيفٌ منكرٌ الحديث» و امام یحیی بن معین گفته است: «لیس بثقة؛ لا شيء» و امام ابوحاتم رازی گفته است: «یکثر الرواية عن سليم بن عامر عن أبي أمامة عن النبي ﷺ ما لأصل له لا يشتغل بروايته.» و امام نسایی گفته است: «لیس بثقة ولا يکتب حديثه» و امام ابوداود گفته است: «شيخ صالح ضعيف الحديث» و امام ابن عدی گفته است: «عامة رواياته غير محفوظة» و امام دحیم گفته است: «لیس بشيء؛ ضعيف» [ذهبی، میزان الاعتدال (ج ۳ ص ۸۳) / مزی، تهذیب الکمال (ج ۲۰ ص ۱۷۶)].

طريق دوم: احمد (ش ۲۲۹۱) و من طريقه ابن عساکر، الاربعون فی الجهاد (ص ۷۷) / المعجم الكبير (ج ۸ ص ۲۱۶) / خطیب بغدادی، الفقیه والمتفقہ (ش ۱۲۱۴) / المعجم الكبير (ج ۸ ص ۲۲۲) از طريق (عثمان بن أبی العاتكة و معان بن رفاعه) روایت کرده است: «ثنا معان بن رفاعه أخبرني علي بن يزيد عن القاسم عن أبي أمامة قال...». اما این اسناد «واهی» است چرا که ابو عبدالملک

علی بن یزید بن ابی هلال: امامان بخاری و ابونعیم می‌گویند «منکر الحديث» امام ابوحاتم می‌گوید «ضعیف الحديث حدیثه منکر» و امام احمد حنبل «کأنه ضَعْفه» و امامان نسایی و دارقطنی و ازدی و برقانی و ابن حزم می‌گویند «متروک» و امام نسایی در روایتی دیگر می‌گوید «لیس بثقة» امام ابو احمد حاکم می‌گوید «ذاهبُ الحديث» امام ابوسعید بن یونس «فیه نظر» امامان ترمذی و یحیی بن معین و ابن حجر می‌گویند «ضعیف» و امام ابوزرعة می‌گوید: «لیس بقوی» و امام ساجی می‌گوید «متفقٌ علی ضعفه» امام ابن ابی شیبہ می‌گوید «واهی الحديث، کثیر المنکرات» و امام ساجی می‌گوید: «اتفق أهل العلم علی ضعفه» و امام ابن حبان در مورد عبید الله بن زحر الضمری می‌گوید: «یروی الموضوعات عن الأثبات، فإذا روى عن علي بن یزید بن ابی هلال أتى بالطامات، و إذا اجتمع في إسناده خبر: عبید الله بن زحر و علي بن یزید والقاسم أبو عبد الرحمن لم يكن متن ذلك الخبر إلا مما عملته أيديهم! (قال ابن حجر): و ليس في الثلاثة من اهتم إلا علي بن یزید، وأما الآخرون فهما في الأصل صدوقان و إن كانا يخطئان» [ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل (ج ۶ ص ۲۰۸) / عقيلي، الضعفاء الكبير (ج ۳ ص ۲۵۴) / ابن حجر، تهذيب التهذيب (ج ۷ ص ۳۹۶ و ۱۳) و تقريب التهذيب (ش ۴۸۱۷) / ابن حزم، المحلى (ج ۹ ص ۵۸)]

اما طريق جابر بن عبد الله رضي الله عنه: خطيب بغدادی، تاريخ بغداد (ج ۷ ص ۲۰۹) روایت کرده است: «أخبرني محمد بن أحمد بن محمد بن حسنون النرسي أخبرنا علي بن عمر الحرابي حدثنا أبو القاسم جعفر بن أحمد بن علي بن السكين بن ماهان العطار في درب هشام حدثنا الحسن بن یزید الجصاص حدثنا مسلم بن عبد ربه حدثنا سفيان عن أبي محمد يعني سفيان بن عيينة ولكن لم يسمه عن أبي الزبير عن جابر عن النبي ﷺ قال بعثت بالحنيفية السمحة أو السهلة ومن خالف سني فليس مني.» اما اين اسناد «ضعیف» است چرا که مسلم بن عبد ربه الطالقاني: امام ازدی گفته است: «ضعیف» و امام ذهبی گفته است: «لا ادری من ذا» [ابن حجر، لسان الميزان (ج ۶ ص ۳۰)].

اما طريق حبيب بن ابی ثابت: ابن سعد، الطبقات الكبرى (ج ۱ ص ۱۹۲) روایت کرده است: «أخبرنا محمد بن عبید الطنافسي أخبرنا برد الحريري عن حبيب بن أبي ثابت قال: قال رسول الله ﷺ: بعثت بالحنيفية السمحة» اما حبيب بن ابی ثابت تابعی است لذا اسنادش «مرسل» است.

اما طريق عائشة رضي الله عنها: احمد (ش ۲۴۸۵۵ و ۲۵۹۶۲) روایت کرده است: «حدثنا سليمان بن داود قال حدثنا عبد الرحمن عن أبيه (عبد الله بن ذكوان) قال قال لى عروة إن عائشة قالت قال رسول الله ﷺ: يومئذ لتعلم يهود أن في ديننا فسحة إني أرسلت بحنيفية سمحة.» رجالش «رجال صحيح» می‌باشد

- «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ تَوْثِيَ رَخْصَهُ، كَمَا يُحِبُّ أَنْ تَوْثِيَ عَزَائِمَهُ»^(۱) «خداوند همانطور که دوست دارد که به احکام عزیزت او عمل شود؛ دوست دارد که به احکام رخصتش نیز عمل شود.»
- پیامبر ﷺ آنگاه که معاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد، فرمودند: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرًا وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِّرًا»^(۲) «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت دهید و تنفر ایجاد نکنید.»

به جز سلیمان بن داود الهاشمی که «ثقة» و مترجم در تهذیب می باشد.

باید اشاره کنیم که عبد الرحمن بن ابی الزناد «ثقة» بوده اما وقتی از مدینه به بغداد رفت، تغییر پیدا کرد، لذا امام ابن حجر هم گفته است: «صدوقٌ تغیر حفظه لما قدم بغداد و کان فقیهاً» لذا پس از ورود به بغداد، احادیثش «حسن» می باشد؛ اما کسی که در وی در این حدیث روایت کرده است، سلیمان بن داود الهاشمی است؛ و امام علی بن المدینی گفته است: «قد نظرت فیها روی عنه سلیمان بن داود الهاشمی فرأيتها مقاربةً» [ابن حجر، تهذیب التهذیب (ج ۶ ص ۱۷۰) و تقریب التهذیب (ش ۳۸۶)] لذا این اسناد «صحیح» می باشد.

(۱) (صحیح): ابن حبان (ش ۳۵۴) / المعجم الكبير (ج ۱۱ ص ۳۲۳) و من طریقہ ابونعیم، حلیۃ الاولیاء (ج ۶ ص ۲۷۶) از طریق (عبد الله بن أحمد بن موسى و الحسين بن إسحاق التستری) روایت کرده اند: «حدثنا الحسين بن محمد الذارع قال: حدثنا أبو محصن حصين بن نمير قال: حدثنا هشام بن حسان عن عكرمة عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله يحب أن توثي رخصه كما يحب أن توثي عزائمه»

و حصين بن نمير هم متابعه شده و المعجم الكبير (ج ۱۱ ص ۳۲۳) روایت کرده است: «حدثنا عبدان بن أحمد ثنا يعقوب بن إسحاق القلوسی ثنا عباد بن زكريا الصريمی ثنا هشام بن حسان...».

و عكرمة هم متابعه شده و جزء ابوجهم (ش ۹۸) روایت کرده است: «حدثنا العلاء ثنا سوار عن عبد الحميد عن عامر الشعبي عن ابن عباس قال النبي ﷺ: ...».

رجال ابن حبان «ثقة» و مترجم در تهذیب می باشد جز عبدان بن أحمد بن موسى بن زیاد الأهوازی که امام ذاهبی گفته است: «الحافظ الحجة العلامة» [ذهبی، سیر اعلام النبلاء (ج ۱۴ ص ۱۶۹)].

- (۲) (صحیح): بخاری (ش ۳۰۳۸ و ۴۳۴۵-۴۳۴۶) / مسلم (ش ۴۶۲۳-۴۶۲۵) از طریق (عبد الملك بن عمير و سعيد بن أبي بردة) روایت کرده اند: «عن أبي بردة عن أبي موسى أشعري أن النبي ﷺ بعثه ومعاذًا إلى اليمن فقال: يسرا ولا تعسرا وبشرا ولا تنفرا وتطوعا ولا تختلفا».

پس دلیلی بر منع استفاده از رخصت‌های شرعی وجود ندارد هر چند امام مذهبی به آن فتوا نداده باشد و یا شخصی تا قبل از آن به قولی خلاف آن عمل کرده باشد.

- مهم آن است که فتوا بر مبانی اصول اجتهاد و قوانین مربوطه صادر شده باشد، حال اگر فتوای صادره با قول مذهب در تعارض باشد و آسان‌تر از آن نیز باشد و دلیلی هم بر ترجیح مذهب بر این دیدگاه وجود ندارد، شریعتی که فراخوان آسانی است هیچ دلیلی بر عدم جواز بر پیروی از این دیدگاه آسان‌تر بیان نفرموده است، و سختی دیدگاهی نمی‌تواند ملاکی بر برتری و صحت آن باشد ولی اگر مسئله‌ای خلاقی در بین مذاهب باشد و یکی از آن‌ها آسان‌تر از دیگری باشد؛ مثلاً اذن ولی برای باکره و بیوه در نزد جمهور فقها شرط صحت ازدواج است و در نزد حنفیه شرط نیست و یا لمس زن در نزد جمهور نقض وضو نمی‌کند ولی در نزد شافعیه وضو با آن نقض می‌شود در این موارد انتخاب آراء نباید بر مبنای آسان‌تر بودن باشد بلکه باید بر مبنای نصوص شرعی و تجزیه و تحلیل آن‌ها باشد و مجتهد و مقلد باید هرکدام که در نزد آن‌ها راجح باشد انتخاب نمایند نه قولی که آسان است و این خط قرمزی است که عبور از آن خطرناک است و منجر به فسق و حتی در مواردی به بازی گرفتن دین و کفر می‌شود. (والله‌ العلیمُ أعلم بالصواب)

همچنین تتبع رخص به درهم آمیختن اقوال مذاهب و پدید آمدن مذهبی آسان نیز منجر می‌شود که به آن اصطلاحاً تلفیق گفته می‌شود، در ادامه مطالب به بررسی و تجزیه و تحلیل احکام و مسائل آن پرداخته می‌شود.

(۵-۴) تلفیق

بعد از ظهور پدیده تقلید در اوایل قرن چهارم، و رواج آن در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی، و استمرار آن تا اکنون، یکی دیگر از مسائل، که به عنوان آثار تقلید بعدها به وجود آمد؛ پدیده تلفیق بود. تلفیق به این معنی، می‌توان گفت که تقریباً در حدود قرن دهم هجری و در بین متأخرین به عنوان شرط جواز تقلید مذهب غیر، ظهور کرده است. کلام در باره تلفیق تا قبل از قرن هفتم هجری بروز نیافته است. شیخ محمد احمد فرج السنهوری می‌گوید: که نخستین کسی که در زمینه تلفیق سخن گفته، قاضی نجم الدین بن علی طرسوسی (متوفی ۷۵۸هـ) بوده است. آن هم به دلیل اطلاع یافتن قاضی

طرسوسی بر فتوایی است که قاضی حسام الدین رومی حنفی (متوفی ۶۹۹ هـ) در مسئله وقف بر محجور للشفه، داوری کرده و به صحت آن رأی داده بود. این حکم، برای قاضی طرسوسی مبهم و نامعلوم بود؛ زیرا با تلفیق دو مذهب امام ابوحنیفه و امام ابو یوسف، حاصل شده بود. قاضی طرسوسی، در کتاب "منية المفتی" امثله‌ای از این حکم-های ملفق را از دو مذهب، دید و خود جواز آن‌ها را تأیید کرد. بعدها، ابو سعود عمادی (متوفی ۹۸۳ هـ) مفتی روم، تنفیذ چنین احکامی را اجازه داد. عالمان دیگری چون کمال بن همام و امیر پادشاه (متوفی ۹۷۲ هـ) نیز آن را جایز دانستند.^(۱)

مجال تلفیق، در مسائل فروع اجتهادی شرعی می‌باشد که بر ظن قرار گرفته‌اند. بدین معنا که در آن‌ها اختلاف وجود دارد، اما در مسائل عقاید، ایمان، اخلاق و هر چیزی که ضرورتاً علم بدان حاصل می‌گردد تلفیق وجود ندارد؛ زیرا آنان مجالی برای اجتهاد ندارند و براساس ظن استوار نیستند تا اینکه اختلافی در آن‌ها به وجود آید.^(۲)

(۴-۵-۱) مفهوم تلفیق

تلفیق از لحاظ لغوی: از ریشه لفق می‌باشد. ابن اثیر می‌گوید: لفق در حدیث لقمان «صَفَّاقُ لَفَّاقٍ» آمده و همچنین در روایتی با لام ذکر شده است و لفاق، کسی است که مطلوب را نمی‌یابد و قد لفق و لَفَّق آمده که صیغه مجرد و مزید به یک معنا هستند.^(۳)

ابن منظور می‌گوید: «لَفَّقْتُ الثَّوبَ أَلْفَقَهُ لَفْقًا»: یک طرف لباس را برای دوختن، روی طرف دیگرش گذاشتم و تلفیق از صیغه مجردش دایره وسیع‌تری دارد.

تلافق القوم: یعنی امورشان مرتب و ردیف شد. احادیث مُلَفَّقَه یعنی دروغ‌های آراسته شده و اللِّفاق: کسی است که مطلوب خود را نمی‌یابد، عرب می‌گوید لَفَّقَ فلان: یعنی امری را پیگیری کرد، ولی آن را نیافت.^(۴) همچنین قسمتی از آن چیزی را که صاحب لسان العرب ذکر کرده در تمام قاموس‌ها آمده است. بنابراین، می‌توان دریافت که تلفیق یعنی جمع بین دو چیز که در اصل از هم جدا باشند و برای قصدی جمع شده‌اند.

(۱) گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۱۱۹.

(۲) وهبة الزحیلی، اصول الفقه الاسلامی، ۱۱۷۸/۲.

(۳) ابن اثیر، النهاية، ۲۶۱/۴.

(۴) ابن منظور، لسان العرب، ماده لَفَّقَ، ۳۳۰/۱۰.

و از لحاظ اصطلاحی: «التلفیق هو الإتيان بكيفية لا يقول المجتهد»، تلفیق عبارت است از انجام کاری مبتنی بر آرای چند مذهب؛ به گونه‌ای که این عمل در نزد هیچ‌یک از مذاهب به تنهایی صحیح نباشد، خواه این بطلان عمل در نزد امام متبوع خود باشد و یا نزد امام مذهب دیگری که به او در این مسئله از وی تقلید کرده است. در واقع تلفیق درهم‌آمیختن دیدگاه‌های مختلف فقها و مذاهب است به گونه‌ای که مجموع آن‌ها در هیچ مذهبی وجود ندارد. مثال تلفیق در عبادت مانند اینکه شخصی بنابر تقلید از مذهب شافعی در وضو به مسح قسمتی از سر اکتفا نماید و سپس در اینکه لمس زن نامحرم موجب نقض وضو نیست به ابوحنیفه و یا مالک تقلید کند و با آن وضو، نمازی ادا نماید که هیچ‌یک از امامان مذاهب قائل به صحت چنین وضویی نیستند.^(۱)

(۴-۵-۲) احکام و مسائل تلفیق

همانطور که در تاریخچه تلفیق اشاره شد این مبحث بعد از پیدایش دیدگاه‌های مختلف فقهی و تدوین مذاهب مطرح شد و با انگیزه‌های مختلف نیز صورت گرفته از جمله تتبع رخص مذاهب، استخراج و استفاده از اقوال راجح در بین مذاهب و... فقها در حکم تلفیق اختلاف نظر دارند؛ به طور کلی می‌توان گفت آنان که التزام به مذهب را لازم و خروج از مذهب و تتبع رخص را ممنوع می‌دانند تلفیق را به طور اولی ممنوع و حرام می‌دانند و آنان که خروج از مذهب و نیز تتبع رخص را جایز می‌دانند تلفیق را جایز می‌دانند البته در جواز آن شرایط و ضوابطی را قائلند که محدوده جواز تلفیق را روشن می‌کند.

پس به طور کلی دو دیدگاه در تلفیق وجود دارد که عبارتند از:

دیدگاه اول: برخی از فقها همچون امام الحرمین، امام قرافی، ابن عابدین و... تلفیق را ناجایز می‌دانند،^(۲) امام الحرمین در جواب قائلین جواز تلفیق می‌گوید: «آری، در حقیقت اینگونه بود؛ زیرا اصول صحابه رضی الله عنهم برای تمامی وقایع و مسایل کافی نبوده و نمی‌تواند تمامی زوایای مسائل مربوط را با تفصیل پوشش دهد؛ چرا که آنان اساس و

(۱) احمد نعمتی، اجتهاد و سیر تاریخی آن، ص ۲۸ و ۲۸۱ به نقل از (شرح أسنوی، ۳/ ۲۶۶ و عمدة التحقيق فی التقليد والتلفیق).

(۲) ابن امیر الحاج، التقرير و التحرير، ۲۲۸/۶؛ سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۱۵۰، به نقل از (امام الحرمین الجوینی، مغیث الخلق فی ترجیح القول الحق، ص ۱۶ و ۱۵). حصکفی، الدر المختار، ۳۴۹/۱۲. ابن عابدین دلیل اجماع را برای آن بیان می‌کند.

اصول و قواعد را بنیاد نهادند، ولی مجال این را نیافتند که تمامی فروع را بیان کرده و با تفصیل بدان بپردازند. مذهب ابوبکر صدیق و همچنین مذهب عامه صحابه-رضی الله عنهم اجمعین- برای تمامی وقایع کافی نبود و به خاطر ضرورت برای مقلدین در بعضی مواقع پیروی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه جایز بود و اگر اصلی را از او نمی یافتند، از عمر فاروق رضی الله عنه پیروی می کردند و اما در زمان ما مذاهب ائمه کافی هستند و مستغرق کل؛ چرا که هیچ واقعه‌ای نیست که اتفاق بیافتد در صورتی که ما می توانیم در مذهب شافعی یا مذهب دیگران نص یا تخریجی را بیابیم. پس به طور کلی پیروی از دو امام ضرورتی ندارد... هرچند هیچ شکی نمی کنیم که صدیق، فاروق، ذی النورین و علی مرتضی و عامه صحابه رضی الله عنهم در برترین مکان و منزلت و بالاترین قدر و شوکت هستند.^(۱)

دلایل این دسته بیشتر ریشه در دلایلی دارد که التزام به مذهب معین را واجب و خروج از آن و تتبع رخص را حرام و ناجایز می دانند^(۲) ولی جدای از این دلایل به دلایل دیگری نیز تمسک می کنند از جمله:^(۳)

- تلفیق باعث سوء استفاده از لغزش علما و اشتباهات آنها می شود و این وسیله‌ای برای فرار از تکالیف و فرامین الهی می باشد و حتی در مواردی باعث تغییر احکام و حلال شدن حرام‌ها می شود.

در واقع همانطور همانطور که پیشتر اشاره گردید اقوال شاذ، ضعیف و مخالف نصوص صحیح و صریح هیچ حجیتی ندارند و تقلید از آنها بنابر هر عنوانی - تتبع رخص، تلفیق و ... - حرام است و باطل ولی در صورتی که اقوالی از مذاهب و دیدگاه‌های مختلف بنابر اصول اجتهادی انتخاب شوند هیچ اشکالی ندارد و محرز شدن حق بودن این اقوال برای مجتهد وجوب تبعیت را به دنبال دارد و برای مقلد نیز

(۱) سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۱۵۰، به نقل از امام الحرمین الجوینی، مغیث الخلق فی ترجیح القول الحق، ص ۱۶ و ۱۵.

(۲) جهت مشاهده این دلایل و تجزیه و تحلیل آنها نک: بخش‌های (۴-۱-۲) قول دوم: وجوب تقلید از مذهب معین بدون انتقال به غیر آن و (۴-۲-۱) عدم جواز خروج از مذهب و نیز (۴-۲-۴) احکام و مسائل تتبع رخص.

(۳) نک: ابن امیر الحاج، التقرير و التحرير، ۲۲۸/۶؛ سفارینی، التحقيق فی بطلان التلفیق، ص ۱۵۰، به نقل از (امام الحرمین الجوینی، مغیث الخلق فی ترجیح القول الحق، ص ۱۶ و ۱۵) حصکفی، الدر المختار، ۳۴۹/۱۲. ابن عابدین دلیل اجماع را برای آن بیان می کند.

که دلیلی برای قوت دیدگاه مذهب خود ندارد و قول مذهب دیگر که بر مبنای اصول شرعی صادر شده و آسان‌تر است دلیلی بر منع اتخاذ آن وجود ندارد و این به منزله‌ی شانه خالی کردن از تکلیف و حلال کردنِ حرام‌ها نمی‌باشد بلکه عمل به اقوالی بر مبنای اصول و قوانین شریعت می‌باشد.

- تلفیق باعث خرق اجماع و پیدایش قول سوم می‌شود و در زمینه‌ی قضاوت باعث ابطال حکم صادره توسط قاضی می‌شود که این عملکردها فسادآور و نادرست می‌باشند.

باید توجه داشت وجود اقوال مختلف در یک زمینه نمادی از عدم انعقاد اجماع است پس تلفیق آن‌ها خرق اجماع نمی‌باشد. در زمینه‌ی پیدایش قول سوم در مبحثی که دو قول وجود دارد بین اصولیون اختلاف نظر وجود دارد ولی به نظر می‌رسد اگر دو قول صادره قدر مشترک نداشته باشند پیدایش قول سوم ایرادی ندارد ولی اگر بین آن‌ها قدر مشترک باشد، این قدر مشترک به منزله‌ی اجماع و اتفاق نظر علما بوده و صدور قول سوم به شرطی که تعارضی با قدر مشترک نداشته باشد ایرادی ندارد پس تلفیقی که با قدر مشترک دو دیدگاه تعارض نداشته باشد خرق اجماع نیست و صحیح می‌باشد.^(۱)

در زمینه‌ی احکام صادره توسط قاضی شایان ذکر است که تحت هیچ عنوانی تلفیق و... حکم قاضی قابل نقض نیست؛ زیرا این عملکرد فسادآور و حرام و باعث هرج و مرج می‌باشد و خارج از اصول قضاوت می‌باشد.^(۲)

دیدگاه دوم: برخی از فقها و اندیشمندان اسلامی همچون ابن همام از حنفیه، ابن

(۱) این در حالی است که در یک مسئله فقط دو رأی وجود دارد، برخی از اصولیون بر این باورند که صدور رأی سوم مطلقاً جایز و برخی بر این باورند مطلقاً ممنوع است ولی برخی بر این باورند اگر دو رأی قدر مشترک داشته باشد این قدر مشترک به منزله اجماع بوده و رأی سومی که با این مقدار تعارض داشته باشد ایراد دارد در غیر اینصورت اشکالی ندارد؛ مثلاً: برخی عده وفات زن باردار را وضع حمل می‌دانند و برخی أبعد الأجلین یعنی؛ وضع حمل یا چهار ماه و ده روز هرکدام دیرتر باشد آن عده خواهد بود، حال این دو دیدگاه در وضع حمل اتفاق نظر دارند پس صدور دیدگاهی که عده را وضع حمل نداند باطل است. نک: شوکانی، إرشاد الفحول، ۷۶/۱ و ۷۷؛ زیدان، الوجیز فی أصول الفقه، ص ۱۸۶-۱۸۸.

(۲) البته در صورتی که قضاوت با نصوص قرآن، سنت، اجماع و قیاس تعارض داشته باشد مردود است و یا از لحاظ حقوق‌دیر صورتی که با نصوص قانون تعارض داشته باشد با تشریفات دادرسی قابل ابطال است.

دقیق العید از شافعیه، دسوقی و صاوی از فقهای مالکیه و ... تلفیق را جایز می‌دانند، در حاشیه صاوی بر الشرح الصغیر آمده است که عده‌ای از مشایخ او تلفیق را جایز می‌دانستند؛ جز در نکاح؛ زیرا قاعده این است که: *يَحْتَاطُ فِي الْفُرُوجِ مَا لَا يَحْتَاطُ فِي غَيْرِهَا*. «آنچه که در غیر نکاح احتیاط نمی‌شود در نکاح احتیاط می‌شود.»^(۱) ابن دقیق العید (متوفی ۷۰۲هـ) گفته است به شرط این که - نتیجه حاصل از تلفیق -، مخالف اجماع نباشد؛ و موجب نقض حکم حاکم نشود، جایز است.^(۲) عزبن عبد السلام می‌گویند: اگر مأخذ آن‌ها متقارب باشند و شخص، متساهل و به دنبال بازی با دین نباشد؛ جایز است.^(۳) به طور مثال: امام طرطوشی حکایت می‌کند که: روزی قامت نماز جمعه گفته شده بود و ابوطیب طبری می‌خواست که تکبیرة الإحرام ببندد، ناگهان کبوتری از آسمان بر او فضله انداخت. بلافاصله ایشان گفتند: من حنبلی مذهبم - به این معنی که آن‌ها، فضله پرندگان را نجس نمی‌دانند. سپس نماز را آغاز کردند. که در واقع نمونه عملی از تلفیق است. بعضی آن را اینگونه توجیه کرده‌اند که در این لحظه ایشان اجتهاد کرده‌اند!! اما آیا این توجیه بعید، مناسب است یا این که بگوییم: ایشان در این مسئله از مذهب حنبلی تقلید کرده‌اند - در حالی که وضو را براساس فقه شافعی گرفته‌اند -، همان طور که خود می‌گویند حنبلی هستم و نمی‌گویم اجتهاد تغییر کرد؛ زیرا اگر چنین بود باید از آن واقعه به بعد دیگر فضله پرندگان را نجس نمی‌دانست. در حالی که چنین چیزی از ایشان روایت نشده است.^(۴)

بعضی از علما از جمله شیخ محمد بن سعید آلبنی دلایلی را برای جواز تلفیق و فرق بین تلفیق و حیلۀ شرعی بیان می‌کند و حیلۀ شرعی را چنین تعریف می‌کند که حیلۀ شرعی باعث نابودی حقوق خداوند متعال یا حقوق بندگان خداوند عز وجل می‌شود، ولی در تلفیق به راه‌های مشروع و حلال تمسک می‌جوئیم تا اینکه از حرام رهایی یابیم. ایشان در این زمینه به اطالة کلام می‌پردازد. ولی در حقیقت با تأمل و

(۱) صاوی، حاشیه الصاوی علی الشرح الصغیر، ۳۰/۱.

(۲) ابن امیر الحاج، التقرير و التحرير، ۲۲۹/۶.

(۳) همان.

(۴) نک: گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۱۲۹ به نقل از

(ابن قدامه، المغنی، ۷۶۸/۱ و المناوی، فیض القدیر، ۲۰۹/۱).

اندیشه تفاوت حقیقی مشخص می‌گردد و باز گذاشتن چنین دری باعث وجود شر و بلایی می‌شود که در آن بدعت‌ها و حرام‌ها موج می‌زند.^(۱) و در نتیجه شخص مُلَفَّق و مُحْتال در قدر مشترکی به گونه‌ای عمل می‌کنند که عبادت آن‌ها بر هیچ پایه‌ای از نصوص شرعی قرار نمی‌گیرد و تابع هوای نفس و خواهش‌های درونی خود هستند تا پایبندی به شریعت مقدس اسلام. به طور مثال بنابر قول جمهور اذن ولی شرط صحت ازدواج است و طبق مذهب حنفیه اذن ولی لازم نیست، حال شخصی شافعی یا حنبلی مذهب قصد دارد با دختر یا بیوه‌ای بدون اذن ولی ازدواج کند و ازدواج را بر مبنای مذهب خود ولی در زمینه عدم لزومیت اذن ولی به مذهب حنفیه اقتدا کرده، باید در این زمینه توجه داشت اگر اذن ولی از دیدگاه هر کسی شرط صحت ازدواج باشد تحت هیچ عنوانی نمی‌تواند خلاف آن را برگزیند و این تلفیق به صحت ازدواج منجر نمی‌شود بلکه حیل‌های شرعی می‌باشد که مردود و حرام است.

سفارینی در این زمینه اشاره‌ای مهم می‌نماید و آن: «این مسئله کاملاً برای کسی که تدبیر کند، بدیهی است و امکان دارد هم از طرف مفتی و هم از مستفتی به یک نسبت صادر شود. در صورتی که طرفین، آن را مطابق غرض خودشان بدانند. بنابراین، حکم دچار اختلال می‌شود و به شریعت لطمه وارد می‌شود و کاملاً بدیهی است که در این راه چه خطراتی متوجه مکلفین و مصالح آن‌ها می‌شود؛ زیرا دین برای فراهم کردن مصالح عمومی و به تبع آن مصالح فردی آمده است و زمانی که یک مکلف می‌خواهد به گمان اجتهاد یا تقلید یا توسعه امر و یا اینکه سهل‌گیری بر بشر از زیر حکمی خارج گردد و خودش را در این عمل - تلفیق - بیندازد، در واقع این شخص به عنوان نابودکننده احکام و گمراه‌کننده بندگان و منهدم‌کننده سنت و یاری‌دهنده جاهلیت و بدعت قلمداد می‌شود. بنابراین، مسئله آن قدر ساده و آسان هم نیست؛ چرا که هر مذهبی دارای اصول و قواعدی است که با توجه به آن‌ها، احکام اجرا و صادر می‌شوند و با توجه به دلایل خودش قیاس صورت می‌پذیرد. اگر این در باز شود، دیگر تا ابد بسته نخواهد شد و اسلام به آفت بزرگ دچار خواهد شد که عاقبت خیری نخواهد داشت. بنابراین، هر حکمی که عالم آن را با دلیل بر دیگر احکام ترجیح دهد یا اینکه مقلد عامی، گوینده آن را به دلیل علم و دین و ورع انتخاب کند، این حکم - به اذن الله تعالی - است و در

(۱) سفارینی، التحقيق فی بطلان التلیق، ص ۱۵۰.

آخرت منجی وی خواهد شد و اگر انسان به مکتوبات علما در این زمینه نظری بیفکند، فائده و ثمره خلاف را خواهد یافت و همچنین اشکالات گشتن در بین اقوال علما به خاطر یافتن حکمی موافق هوای نفس را به بدیهی می‌فهمد. والله المستعان.^(۱)

به طور کلی می‌توان گفت بیشتر کسانی که قائل به التزام به مذهب معین نیستند و خروج از مذهب را جایز می‌دانند قائل به تلفیق هستند البته همه قائلین تلفیق شرایط و ضوابطی را بر این مسئله دارند که در ادامه دلایل و ضوابط آن‌ها اشاره خواهد شد، این موارد عبارتند از:

- تلفیق در صورتی که اجتماع اقوال مجتهدین بر مبنای دلیل و منطق شرع باشد نه بر مبنای اتخاذ اقوال ضعیف و بی‌اساس و یا حیل‌های شرعی برای شانه‌کردن از تکالیف یا آسان‌شدن امور بدون مجوز شرعی، نه تنها هیچ دلیلی بر منع از شریعت ندارد بلکه کسی که با اجتهاد به این اقوال دست یافته ملزم به تبعیت از اجتهاد خود است و اگر کسی با تقلید به اقوالی مختلف از مجتهدین مختلف دست پیدا کند مادام که صحت آن‌ها برایش ثابت گشته می‌تواند به آن‌ها عمل نماید؛ زیرا عدم تلفیق شرط صحت تقلید نیست.
- تلفیق به خرق اجماع منجر نمی‌شود؛ زیرا تلفیق انتخاب اقوال مختلف با دلیل است و در صورتی که تلفیق با اجماع در مسئله‌ای تعارض پیدا کند شکی در ابطال آن وجود ندارد و در زمینه پیدایش قول سوم که با تلفیق حاصل گردد در صورتی که با قدر مشترک دو قول تعارض نداشته باشد هیچ خللی به تلفیق وارد نمی‌کند؛ زیرا تعارضی با اجماع - قدر مشترک دو قول - ندارد.
- با همه این اوصاف تلفیق سه شرط لازم دارد که بدون آن‌ها باطل است، که عبارتند از:

- ۱- تلفیق به مخالفت و خرق اجماع منجر نشود.
- ۲- تلفیق حکم قاضی و حاکم را ابطال نکند.
- ۳- تلفیق به نقض مسئله‌ای که با تقلید از مجتهدی به آن عمل شده و اثر آن باقی مانده، نشود. مانند کسی که با تقلید از رأی امام ابوحنیفه ازدواج بدون ولی کرده است. سپس او را طلاق ثلاث داده است. برای بطلان این ازدواج قصد تقلید

(۱) همان، ص ۱۳۷-۱۳۴.

شافعی می‌کند. - می‌خواهد بگوید؛ اصلاً ازدواجی نبوده که طلاق واقع شود!- پس طلاق در غیر محل خود واقع شده است. و به این طریق بخواهد بدون تحلیل، عقد جدیدی ببندد. البته قول به عدم جواز این مسئله، تنها به خاطر تلفیق نیست. زیرا هم‌زمان به هردو قول عمل نکرده است. بلکه به سبب رجوع از تقلیدی است که به آن عمل کرده و اثر آن هم تاحال باقی مانده است.^(۱)

قول راجح: با توجه به دلایل ذکر شده طرفین محرز است که از آنجائی که تقلید و تلفیق در زمان پیغمبر خدا ﷺ و صحابه کرام ﷺ وجود نداشته و بنا بر اجماع صحابه ﷺ، عامی از هرکس تمایل داشته باشد می‌تواند پیروی کند و این نوع تقلید در مواردی به اختلاط دیدگاه‌های مختلف منجر می‌شود، پس دلیلی بر این وجود ندارد تلفیقی که بر مبنای اصول و قوانین شریعت شکل گرفته و عاری از هرگونه خروج از اجماع، نقض حکم حاکم، نقض حکمی که به آن عمل شده، تلاعب و به بازی گرفتن احکام دین و شانه خالی کردن از تکالیف، سوء استفاده از لغزش علما و هیچ تعارضی با نصوص مقدس قرآن و سنت نداشته باشد، کاملاً منطقی و صحیح می‌باشد و در صورتی که کسی با اجتهاد به این اقوال دست یافته ملزم به تبعیت از اجتهاد خود است و اگر کسی با تقلید به اقوالی مختلف از مجتهدین مختلف دست پیدا کند مادام که صحت آن‌ها برایش ثابت گشته می‌تواند به آن‌ها عمل نماید؛ زیرا عدم تلفیق شرط صحت تقلید نیست و در صورتی که تلفیق بر مبنای رخصت‌های شرعی شکل گیرد مادامی که تعارضی با شریعت نداشته و بر مبنای اصول اجتهادی شکل گرفته، صحیح و مورد تأیید شریعت ناب می‌باشد. (و الله العليمُ اعلمُ بالصواب)

(۱) نک: گل محمدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد "التزام به مذهب فقهی معین"، ص ۱۲۴-۱۲۶.

فصل پنجم:

آثار تقلید

(۱-۵) آثار فرهنگی و علمی

(۱-۱-۵) عدم پیشرفت علم و فرهنگ

(۲-۱-۵) پیدایش خرافات و بدعت‌ها در دین

(۳-۱-۵) نکوهش برخی از علما مجتهد و وجود تفرقه

(۲-۵) آثار سیاسی

(۱-۲-۵) وجود تفرقه داخلی و نفوذ دشمنان خارجی

(۲-۲-۵) پیدایش نگرش‌های تنش‌زا و دین‌زدا

(۳-۵) آثار اقتصادی

(۴-۵) آثار اجتماعی

آثار تقلید

بی شک با پیدایش هر حرکتی در جامعه، می توان شاهد آثار و تأثیرات مثبت یا منفی آن بود. به ویژه، حرکت هایی که نشأت فکری داشته و بر سیر تحولی جامعه تأثیر بگذارد. تأثیرات تقلید را نیز می توان به عنوان یک حرکت یا یک فکر، بر جامعه اسلامی مشاهده کرد. البته، ناگفته نماند که تقلید در عین حرکت فکری بودنش، یک جهت دهی عام را در مسائل فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی داشته است. با توجه به مطالب بیان شده می توان آثار تقلید را هم از جهت مثبت بودن یعنی تقلیدی که مورد تأیید شریعت است و هم از جهت منفی بودن یعنی تقلید مذمومی که شریعت آن را با نصوص محکم رد می کند، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. پس آثار و تأثیرات تقلید را در بخشهای ذیل می توان مورد بررسی قرار داد:

(۵-۱) آثار فرهنگی و علمی

همان گونه که بیان شد، داشتن تعصب های بی مورد و نیز نکوهش کردن اقوال علمای مخالف، تأثیرات بسیار منفی در پیشرفت علوم اسلامی گذاشته است. به گونه ای که حتی در بعضی از قرون برخی انسان های کم خرد در بعضی از مسائل فقهی یکدیگر را به تمسخر گرفته و یا تا حد تکفیر پیش رفته اند و از بیان و تبلیغ احکام الهی بنا بر جهل و تعصب های بی مورد و بی -خردمندانه جلوگیری می کنند و حتی تصور می کنند که در راه حق قدم برمی دارند و به گمانشان کار نیک انجام می دهند که در واقع اینگونه نیست. از جمله تأثیرات فرهنگی تقلیدی که شریعت آن را ذم می نماید، دوری از نصوص محکم خداوند ﷻ می باشد. شوکانی در کتاب أدب الطلب و منتهی الأرب چنین می نویسد: دو شرط اساسی برای طالب علم این است که:

۱. طلب علم را فقط به خاطر خداوند انجام دهد نه اهداف دنیوی.
۲. همیشه انصاف را رعایت نماید و از تقلید افکار، مذاهب و اشخاص و تعصب نسبت به آنها پرهیز کند.^(۱)

پس داشتن اخلاص و پرهیز از اهداف شوم دنیوی باعث می‌شود که آثار سودمند علم در جامعه هویدا گردد و عواملی همچون تعصب بی‌جا و دوری از حق و ترجیح اقوال ائمه بر نصوص مقدس، باعث از بین رفتن ریشه‌های این درخت تنومند و پرثمر می‌شود. با بیان این مطالب می‌توان آثار منفی فرهنگی تقلید را چنین بیان نمود. و باید هر مسلمانی در هر حالت و شرایطی این فرموده الله متعال را سرلوحه خود قرار دهد که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.» ترس آن هست که ادامه این عمل، قلب مقلد را دچار زیغ و انحراف گرداند. آن‌چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^(۱) «آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت.» ابن تیمیه در این باره می‌گوید: کسی که در مسئله‌ای حقی که خداوند، رسولش را برای آن فرستاده‌است برای او روشن شود، سپس بخاطر عادتش از آن حق بگذرد از زمره‌ی سرزنش شوندگان خواهد شد.^(۲)

باز در جایی دیگر می‌گوید: کسی که به عنوان مقلد قول عالمی را قبول می‌کند حق ندارد که مقلد قول عالم دیگری را سرزنش کند. اما اگر یکی از آن‌ها حجت و دلیل شرعی داشت اطاعت و گردن کجی برای دلیل شرعی واجب می‌گردد.^(۳) پس مقلدین باید توجه نمایند بیان اقوال مخالف امامشان به منزله معارضه و دشمنی با امام آن‌ها و یا نزول دین جدید و بدعتی نامشروع نیست بلکه باید احتمال صواب را به مخالفان خود بدهند و به این فرموده خداوند ﷻ لبیک گویند که می‌فرمایند: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا

(۱) صف/۵.

(۲) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۲۵.

(۳) همان، ۳۵/۲۳۳.

الْأَلْبَبِ ﴿۱﴾» «مژده بده به بندگان؛ آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند.»

(۵-۱-۱) عدم پیشرفت علم و فرهنگ

با داشتن تعصب‌های بی‌مورد و نیز گرایش مسلمانان صرفاً به اقوال ائمه و حتی در برخی موارد ترجیح اقوال آنان بر نصوص مقدس در می‌یابیم که علوم اسلامی نمی‌تواند در این چارچوب، پیشرفت لازم خود را بیابد؛ زیرا این عوامل همچون کرم، وجود آن را از بین می‌برند و نیز جدا از اینکه نمی‌تواند علم پیشرفت لازم خود را بنماید، باعث می‌شود که مسلمانان عقب‌مانده باشند و حتی در برخی از موارد به خرافات و اقوالی که هیچ دلیل و اساس شرعی ندارد، متعصب بمانند و قدم به قدم، اسلام و مسلمین رو به انحطاط حرکت کنند. در بعضی از جوامع، آنان به گونه‌ای تقلید از ائمه را سرلوحه اعمال خود قرار داده‌اند گویی که امامش، پیامبری است که به سوی او مبعوث گشته و این او را از حق و صواب دور می‌کند.^(۲)

(۵-۱-۲) پیدایش خرافات و بدعت‌ها در دین

تقلید محض و ناشایست، یکی از عواملی است که باعث نفوذ خرافات و بدعت‌ها در دین می‌شود و جلای زیبای دین را از دست می‌دهد؛ به گونه‌ای که در برخی از گروه‌ها و فرق مشاهده می‌کنیم که اقوال ضعیف و حتی خلاف قرآن و سنت پیامبر ﷺ چنان در آن‌ها نفوذ کرده است که حتی نمی‌توان آن را مورد نقد و بررسی قرار داد؛ چرا که آن را عین حق و حقیقت می‌دانند.

بعضی از مواقع وقتی در مسائل اصول و فروع دین، مسئله‌ای را در میان گروهی دیده می‌شود که خلاف نصوص شریعت دین مبین اسلام است و از دلیل آن پرسیده می‌شود، آنان صرفاً به قول ائمه خود رجوع می‌کنند که اساس و پایه آن قول نیز ضعیف و حتی بی‌بنیاد و خلاف نصوص است. پس با بیان عین نص شرعی باز آن را نمی‌پذیرند و مقلدین این دلیل را ارائه می‌دهند که آن امام یا مجتهد خود بهتر بر این

(۱) زمزم/ ۱۷ و ۱۸.

(۲) شنقیطی، ارشاد المقلدین عند اختلاف المجتهدین، ص ۱۵۰ به نقل از (عزالدين بن عبدالسلام).

دلیل یا حدیث آگاه بوده است و ما نمی‌توانیم نظری بدهیم. البته، این کوتاه‌فکری باعث انحرافات شدیدی در دین خدا شده است؛ به‌گونه‌ای که اکثر فرق اسلامی تحت تأثیر این دیدگاه قرار گرفته‌اند.^(۱)

البته باید توجه داشت که دیدگاه فقها و مجتهدین و اندیشمندان اسلامی از اهمیت خاص و جایگاه والا قرار دارد و حتی به فرض اشتباه، عمل مجتهد به فتوای خود و مقلدین وی بر مبنای اجتهاد امامش نه تنها اشتباه و بدعت محسوب نمی‌شود بلکه مأجور و صحیح می‌باشد؛ چرا که اگر بدعت باشد تمام امت اسلامی مبتدع محسوب می‌شوند مگر اینکه حقیقت برای مقلد محرز و ثابت گردد و باز بنا بر تعصب بر دیدگاه امامش پافشاری کند و یا آن دیدگاه با نصوص صریح و صحیح بلامنازع تعارض داشته باشد که بی‌شک آن دیدگاه مردود می‌باشد و افراد باید با ادب و منطق شریعت به دعوت بپردازند و در این بین قوانین حاکم بر دعوت اسلامی را مدنظر گیرند.

(۵-۱-۳) نکوهش برخی از علما مجتهد و وجود تفرقه

برخی از مقلدین تصور می‌کنند که حق فقط قول امام مقلدشان است. البته، این طرز تفکر نه تنها با نصوص شرعی مخالف است؛ بلکه باعث به وجود آمدن تفرقه و جدایی در میان امت اسلامی می‌شود. در برخی از مقاطع مشاهده شده که احناف در نماز به شوافع اقتدا نمی‌کردند و بالعکس. با توجه به اینکه عقیده همه آن‌ها اهل سنت و جماعت است، ولی به خاطر اختلافات فقهی، تفرقه شومی که بنیاد وحدت اسلامی را از بین می‌برد در بین آن‌ها شایع می‌گردد. در بسیاری از آیات، خدای - تبارک و تعالی - به وحدت امر نموده است و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۲) «و از زمره مشرکان آَلَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^(۳) «و از گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساخته‌ی هوا و هوس خود را حق می‌پندارد).»

(۱) برای بیان و فهم بیشتر مراجعه شود به کتاب محمد بن أحمد بن عبدالهادی، الصارم المنکی فی الرد علی السبکی، مؤسسة الریان.

(۲) روم/ ۳۲ و ۳۱.

و نیز می‌فرماید: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿٣٨﴾ إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ ﴿٣٩﴾» (۱) «آنان همیشه (در همه چیز، حتی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد.»

گاهی این تفرقه و جدایی به جایی کشیده می‌شود که مقلدین حتی نصوص صحیح و صریح را هم قبول نمی‌کنند و زبان به نکوهش ائمه مجتهدی باز می‌نمایند که خلاف قول امامشان فتوا داده است. مثل اینکه اینان فراموش کرده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

«أَنْ الْحَاكِمَ إِذَا اجْتَهَدَ فَأَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِنْ اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ» (۲) «هرگاه حاکم هجتهاد کند و به حق اصابت نماید دو پاداش دارد و اگر به خطا اصابت نماید یک اجر دارد.»

البته، نباید فراموش کرد تقلیدی که شریعت آن را تأیید می‌کند، دارای آثار مثبت و مهم در جامعه اسلامی است؛ به گونه‌ای که تمامی انسان‌ها نمی‌توانند مجتهد شوند و در صورتی که به مسائل اجتهادی بپردازند، تمامی جامعه از نظم خود خارج شده و باعث می‌گردد که هرج و مرج در جامعه حاکم شود. پس تقلید صحیح از دیدگاه شرع که راه‌گزینی از آن وجود ندارد، چرا که در صورت عدمش عامی راهی برای دریافت احکام الهی ندارد، صحیح است و دارای پیامدهای زیادی از قبیل موارد ذیل می‌باشد:

- وجود نظم خاص و گسترش علوم دینی و نیز پیشرفت علوم دنیوی.
- پرورده شدن مجتهدین که خود می‌توانند مسائل اصولی و فقهی مردم را پاسخ گفته و حتی مردم را به سوی راه راست هدایت کنند.
- بی‌شک با بحث و جدل درست، علم پیشرفت می‌کند و بیان ادله قوی‌تر از مجتهدین دیگر و نیز نقد اقوال آنان خود راه صحیحی است که شریعت آن را

(۱) هود/ ۱۱۸ و ۱۱۹.

(۲) (صحیح): بخاری (ش ۷۳۵۲) / مسلم (ش ۴۵۸۴) از طریق (عبدالعزیز بن محمد و حیوة بن شریح) روایت کرده‌اند: «حدثني يزيد بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن إبراهيم بن الحارث عن بسر بن سعيد عن أبي قيس مولى عمرو بن العاص عن عمرو بن العاص: أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر».

تأیید می‌کند و به هیچ‌وجه در صورت پیمودن راه درستش باعث تفرقه و جدایی نمی‌گردد.

(۲-۵) آثار سیاسی

در جامعه‌ای که تفکرات احزاب و گروهک‌های اسلامی شایع گردد و مردم به گونه‌ای با این تفکرات تعامل نمایند که هرکدام، خود را تابع بدون چون و چرای حزب مورد علاقه و پسندش بدانند و در راستای تخریب تفکرات و گروهک‌های دیگر قدم بردارد، بدون شک، جامعه اسلامی در بحرانی قرار می‌گیرد که نه تنها آن را به سقوط و انحطاط می‌کشاند؛ بلکه حتی دشمنان خارجی اسلام نیز بسیار مسرور گشته و سعی می‌کنند که نقشه‌های شوم خود را بهتر در این گیرودار و تفرقه پیاده کنند. مهم‌ترین آثار سیاسی تقلید عبارتند از:

(۱-۲-۵) وجود تفرقه داخلی و نفوذ دشمنان خارجی

جهان اسلام در سیر حرکتی خود توسط احزاب و گروهک‌های اسلامی، تکه‌تکه شده و هرکدام از احزاب از اعتقاد و تفکر خود دفاع نموده‌اند و حتی گاهی به تکفیر و رد مخالفان فکری خود پرداخته‌اند. خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ ^(۱) ﴿فَذَرَهُمْ فِي عَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ ^(۲) «هر دسته و جمعیتی بدانچه دارند و برآند خوشحال و شادانند (چرا که گمان می‌برند ایشان بر راستای راهند و دیگران کژ راه می‌روند)، بگذار تا مدت زمانی (که وقت مقدّر هلاک ایشان است) در غرقاب (جهالت و ضلالت) خود بسر برند.»

هرچند برخی از این احزاب به منظور خدمت و گسترش دین خدا و نیز پرورش نیروهای خدمتگذار به وجود آمده، ولی بعداً توسط پیروان خود از مسیر واقعی خارج شده و به تفکرات حزب‌گرایی صرف پرداخته‌اند و باعث تفرقه و جدایی شده‌اند که نصوص مقدس آن را محکوم می‌کند و دشمنان دین خداوند ﷺ در سایه این تفرقه سعی کرده‌اند که اهداف شوم و دین‌ستیزی خود را اجرا نمایند؛ چرا که در پرتو وحدت، کسی جرأت دخالت و نفوذ در صفوف محکم مسلمین را نمی‌تواند بکند، پس بر ما مسلمانان واجب است که این قاعده طلایی را همیشه مدنظر داشته باشیم که بر

(۱) مؤمنون / ۵۳ و ۵۴.

اصول ثابت و مشترک تکیه نماییم و اختلافات جزئی را به خاطر مصالح اصلی دین کنار بگذاریم و همیشه به این آیه شریفه تمسک جوییم که خداوند عظیم‌الشان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^(۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

اساس اسلام بر تسلیم‌شدن و سر فرودآوردن کامل و مطلق در برابر ذات اقدس ربِّ العالمین استوار است و خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «بی‌گمان دین در پیشگاه خدا اسلام است»، پس اسلام با این اعتبار دین همه پیغمبران است، خداوند از جمله صفات بارز ابراهیم علیه السلام را این چنین بیان می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱]. «آنگاه که پروردگارش بدو گفت: تسلیم شو. گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم».

ابن کثیر می‌گوید: به وی امر کرد که اخلاص داشته باشد و تسلیم و فرمان‌پذیر خداوند شود و ابراهیم بدان لبیک گفت:^۲ خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲]. «و ابراهیم فرزندان خود را به این تسلیم‌شدن سفارش کرد، و یعقوب نوه وی نیز چنین کرد. (هرکدام به فرزندان خویش گفتند): ای فرزندان من! خداوند، آئین (اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید». ضمیر در (بها) در آیه مذکور بنابر تأویل کلمه و جمله

(۱) نساء / ۵۹.

(۲) ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۴۶/۱.

به فرموده: ﴿اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ برمی‌گردد. همه آنان بر آن حرص و محبت داشته و این تسلیم‌شدن را تا لحظه مرگ محافظت نمودند و فرزندان‌شان را نیز بدان وصیت نمودند.^۱ این صفت بارز در دعای ابراهیم با فرزندش اسماعیل که کعبه را بنا می‌کردند محرز است، آن لحظه که گفتند: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ﴾ [البقرة: ۱۲۸]. «ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم».

از این صفت بارز ابراهیم علیه السلام دو نکته قابل فهم است که چنانچه هر مسلمانی آن‌ها را سرلوحه خود قرار دهد در خسران و افسوس گیر نمی‌کند:

اول: هر مسلمانی باید در برابر قوانین و شریعت خداوند متعال تسلیم محض باشد و هرگونه دستوری را بدون هیچ‌گونه تأمل و درنگی بپذیرد و منقاد مطلق قوانین خداوند جل جلاله باشد و در این لحظه است که با تسلیم شدنش نسیم فرح‌بخش ایمان دلش را نوازش خواهد داد و طمأنینه و آرامش سراسر وجودش را معطر خواهد کرد. پس صفت هر مسلمانی این است که به محض ثبوت دستور خداوند جل جلاله بدون درنگ سر بر آستان حکم الهی گذارده و هوای درون و شبهات بیرون را با ایمان خود له کند.

دوم: مسلمانان باید دریابند که امروزه جهان اسلام دشمنان زیادی در بیرون و درون دارد و با تحزب‌گرایی و تصبات نابجا جهان اسلام تکه‌تکه می‌شود و باعث می‌شود که گرگ‌ها فرصت یابند تا مسلمانان را تکه‌تکه کنند و متأسفانه در مواردی مشاهده می‌شود که برخی از افراد آنقدر به جون هم می‌افتند و سعی در تخریب یکدیگر دارند که رسالت محمدی صلی الله علیه و آله را فراموش کرده‌اند و اخلاص آن‌ها جای بسی سؤال دارد. این افراد باید بدانند که خداوند جل جلاله بر ما تسلیم‌شدن به اسلام، و مسلمان نام گذاشته، چنانچه می‌فرماید: ﴿هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾ [الحج: ۷۸]. «خداوند شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است».

این افراد باید بدانند کوبیدن و تخریب دیگر مسلمانان بدون دلیل و فقط بخاطر تفکراتی که در مواردی تقلید محض بوده آثار وخیمی دارد، و جدای از اینکه مسیر آن‌ها را از صراط مستقیم خارج می‌کند بلکه فرصت مناسبی را برای گرگ‌های

(۱) زیدان، المستفاد من قصص القرآن، ۲۰۶/۱ و ۲۰۷ به نقل از (تفسیر ابن کثیر، ۱۸۳/۳ و تفسیر القایمی، ۲۶۲/۲).

گرسنه‌ای و دشمنان قسم‌خورده آماده می‌کند که دشمنی آن‌ها برای همهٔ مسلمانان محرز است. پس باید بین مسلمانان وحدت و یک‌بودن به گونه‌ای باشد که فضای گفت‌وگو و برادری همیشه حاکم بوده و در مسائل اختلافی خصوصاً در صدی را برای حق‌بودن مخالف تفکرات خود قائل شود و بتواند دلائل و مستندات آن‌ها را گوش دهد و تمام هم و دست یافتن به حق و حکم الله متعال باشد.

(۵-۲-۲) پیدایش نگرش‌های تنش‌زا و دین‌زدا

با پیدایش احزاب و گروهک‌های اسلامی و تقلید محض از آن‌ها، نگرش‌هایی در جامعهٔ اسلامی به وجود آمده که متأسفانه باعث تنش و دین‌زدایی مردم عوام گشته است؛ به گونه‌ای که حتی قدرت جدایی حق از باطل را از دست داده‌اند و جامعهٔ اسلامی به هرج و مرج کشیده شده است.

با توجه به اینکه هر مقلدی سعی می‌کند که باعث گسترش تفکرات حزبی خود شود، گاهی فراموش می‌کند که اهداف عالیۀ دین خدا و مقاصد شریعت بر چه محوری قرار دارد و آیا واقعاً نجات اخروی در بسط مفاهیم و اهداف حزب مربوطه است؟

با نگرشی سطحی در می‌یابیم که جامعهٔ اسلامی هرگز در این تفرقه نمی‌تواند راه نجات و صلاح خود را بیابد و تنها راه نجات انسان، چنگ زدن به ریسمان محکم خداوند یعنی قرآن است: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^(۱) «و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

در برخی از جوامع اتفاق افتاده که آن قدر تفکرات حزبی و تقلید از آن شایع بوده که هرکس افتخارات خود را به افتخارات حزبی خود دانسته و کسانی که سعی در دعوت الهی داشته‌اند، خود یا از طرف دیگران به حزبی منسوب گشته و دیگران از آن‌ها پرهیز نموده‌اند.

هرگاه با دلیل، برای مقلد مشخص شد که در مسأله‌ای، حق خلاف مذهب کسی است که از او تقلید می‌کند اما او از قول مذهب خود برنگردد، گناه بزرگی مرتکب شده است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^(۲)

(۱) آل عمران / ۱۰۳.

[الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.» ترس آن هست که ادامه این عمل، قلب مقلد را دچار زیغ و انحراف گرداند. آن چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^(۱) «آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت.» ابن تیمیه در این باره می‌گوید: کسی که در مسأله‌ای حقی که خداوند، رسولش را برای آن فرستاده - است برای او روشن شود، سپس بخاطر عادتش از آن حق بگذرد از زمره سرزنش شوندگان خواهد شد.^(۲)

باز در جایی دیگر می‌گوید: کسی که به عنوان مقلد قول عالمی را قبول می‌کند حق ندارد که مقلد قول عالم دیگری را سرزنش کند. اما اگر یکی از آن‌ها حجت و دلیل شرعی داشت اطاعت و گردن کجی برای دلیل شرعی واجب می‌گردد.^(۳)

(۵-۳) آثار اقتصادی

تقلید مذموم حتی بر مسائل اقتصادی مردم نیز تأثیر منفی می‌گذارد. به گونه‌ای که در تعاملات اقتصادی، برخی از مقلدین نسبت به مخالفانشان جبهه‌گیری کرده و از انجام برخی معاملات و یا برخوردی همچون هم مسلکشان خودداری می‌کنند پس این عمل از دیدگاه شرع، حرام است و پیامدهای ناگواری برای جامعه اسلامی دارد. از جمله تأثیرات منفی دیگر اقتصادی، روی آوردن برخی از مسلمانان به کفار و مشرکین است. و مسلمانان به جای اینکه تعاملات اقتصادی خود را با یکدیگر انجام دهند - هرچند در برخی از عقاید و اقوال مخالف هم باشند - به اهل کتاب و مشرکین روی می‌آورند که این خود ضربه اقتصادی مهلکی بر جامعه اسلامی می‌گذارد. در برخی از جوامع به جای اینکه مردم به آموزش علوم و فنون و تکنولوژی بپردازند، بیشتر به آموزش تفکرات حزبی مطلوب خود روی می‌آورند که این خود نیز راهی برای انحطاط مسلمین است. مسلمانان در دوران شکوفایی و حتی چند قرن بعد از آن، در جنبه‌های

(۱) صف / ۵.

(۲) ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ۲۰/۲۲۵.

(۳) همان، ۳۵/۲۳۳.

سیاسی و اقتصادی و علوم و فنون سرلوحهٔ دیگر مردمان بودند و بسیاری از علما این پیشرفت و عزت را صرفاً به خاطر پیروی صحیح مسلمانان از دستورات دینی و وحدت اسلامی می‌دانند. ولی با پیدایش تفرقه و تقلید، به مرور مسلمانان عزت گذشتهٔ خود را از دست دادند و به جای سیر صعودی، سیر نزولی را طی نمودند و از لحاظ اقتصادی ضربهٔ محکمی خوردند که جبران آن واقعاً مشکل است.^(۱)

پس تفرقه و جدایی که یکی از پیامدهای تقلید مذموم است باعث می‌شود که مسلمانان از لحاظ علمی و اقتصادی افول شدیدی داشته باشند و جامعهٔ اسلامی نه تنها در فقر علمی به سر ببرد؛ بلکه از فقر اقتصادی نیز بنالد.

در نتیجه بر همهٔ مسلمانان واجب است که مقاصد شریعت خداوند ﷻ را بفهمند و دردمندانه در سیر پیشرفت و استعلای دین خداوند ﷻ قدم بردارند و هرگز مصالح فردی - حزبی را بر مصالح عامهٔ دین خدا ترجیح ندهند.

(۴-۵) آثار اجتماعی

تأثیرات تقلید بر جامعهٔ اسلامی به گونه‌ای مشهود است که با یک نگاه سطحی نیز می‌توان آن را دریافت. جامعه‌ای که در تلاطم آراء و تفکرات به سر می‌برد، بدون تردید در این سیر دچار تأثیراتی می‌شود که گاهی آن را از مسیر پیشرفت و تکامل باز می‌دارد. چه بسا رو را به دژهایی بکشاند که راه نجات بسیار مشکل است.

تقلید نیز یکی از عوامل اساسی در جهت‌دهی فکری و عملی مردم است؛ به گونه‌ای که جامعه را دست‌خوش تأثیراتی قرار داده است. در جامعه‌ای که هرکس خود را مقلد شخص و گروهی قرار دهد و سعی در براندازی مخالفان فکری و عملی خود داشته باشد، بی‌شک این جامعه در روابط و تعاملات اجتماعی دچار مشکل می‌شود و حتی باعث به وجود آمدن تنش‌هایی می‌شود که جامعه را به هرج و مرج می‌کشاند. مثل اینکه چنین جامعه‌ای فراموش کرده که پیامبر اکرم ﷺ حتی با مخالفان عقیدتی و ایمانی خود چگونه برخورد نموده تا اینکه آنان با مخالفان فقهی، به گونه‌ای برخورد می‌کنند مثل اینکه دشمنان خدا و رسول خدا ﷺ است. چنین جامعه‌ای که در فقر علمی و فرهنگ اسلامی به سر می‌برد، بی‌شک مریض است و دواي آن جز اخلاص و ارتقای سطح

(۱) برای فهم بیشتر به کتاب، ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین؟ اثر استاد علامه سید ابوالحسن ندوی مراجعه شود.

فرهنگی مردم بر مبنا و منهج قرآن و سنت نیست که بتواند نظرات مخالفان خود را بشنوند و به گونه‌ای صحیح و اصولی، سعی در نقد و بررسی آن داشته باشند.

جامعه‌ای که در تنش‌های فکری به سر می‌برد، نمی‌تواند خود را به حد کمالی برساند که مطلوبش است. در جامعه، مقلدین باید بدانند که داشتن و وجود نظرات مخالف همیشه باعث هلاکت و بدبختی نمی‌شود، گاهی می‌تواند مایه رحمت هم باشد. در جامعه اسلامی باید روابط بسیار سالم و در عین حال هماهنگ با مشکلات فکری و حتی سیاسی جامعه حاکم باشد و درک این را داشته باشد که اساس خوشبختی و پیشرفت جامعه در روابط اجتماعی صحیح اسلامی قرار دارد. تعاملات صحیح اجتماعی، نه تنها مانعی برای نقد و نظرات مخالف نیست؛ بلکه آنچه که جامعه را در سیر تکامل قرار می‌دهد همین نقد و پژوهش‌ها است.

در جامعه‌ای که تقلید بر افکار مردم حکومت می‌کند، نباید به پیامدی جز بدبختی و کشیده شدن مسیر جامعه به تفرقه و دین‌زدایی امید داشت. چنین جامعه‌ای حتی در مسائل فرهنگی و سیاسی و غیره، سیر نزولی را طی می‌کند، و در جهت‌دهی جامعه به سوی انسجام و وحدت بسیار ضعیف عمل خواهد کرد و این انحطاط تا جایی پیش می‌رود که مردم در جامعه‌ای به سر می‌برند که هیچ امنیت علمی و جانی وجود ندارد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن أمير الحاج، محمد بن محمد حنبلي، التقرير والتحبير، به كوشش: عبدالله محمود محمد عمر، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٩ هـ.
- ۳- ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن ابو حاتم محمد بن ادريس رازى، الجرح و التعديل، بيروت، دارأحياء التراث العربى، اول، ١٣٧١ هـ.
- ۴- ابن أبى خيثمه، أبوبكر أحمد بن أبى خيثمه زهير بن حرب، التاريخ الكبير، دار الفاروق، بى تا.
- ۵- ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، المصنّف، تعليق: سعيد اللحام، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ هـ.
- ۶- ابن أبى عاصم، احمد بن عمرو بن أبى عاصم الضحاك الشيبانى، السنة، تحقيق: محمد ناصر الدين ألبانى، بيروت، المكتب الإسلامى، اول، ١٤٠٠ هـ.
- ۷- ابن ابى عاصم، أحمد بن عمرو بن أبوعاصم شيبانى أبوبكر، الزهد، تحقيق: عبد العلى عبد الحميد حامد، الناشر: دار الريان للتراث - قاهره، دوم، ١٤٠٨ هـ.
- ۸- ابن اثير، مبارك بن محمد بن الجزرى، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناحى، بيروت، المكتبة العلمية، ١٣٩٩ هـ.
- ۹- ابن اعرابى، ابوسعيد احمد بن محمد بن زياد بن بشر، المعجم، تحقيق: عبدالمحسن بن ابراهيم بن احمد، جدّه، دار ابن جوزى، ١٤١٨ هـ.
- ۱۰- أسنوى، عبدالرحيم بن حسن، التمهيد، محقق: دكتور محمدحسن هيتو، مؤسسه الرساله، بيروت، اول، ١٤٠٠ هـ.
- ۱۱- آل تيميه، أحمد بن عبدالحليم، المسودة، محقق: محمد محى الدين عبدالحميد مدنى، قاهره، بى تا.
- ۱۲- آلوسى، شهاب الدين سيد محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، اداره چاپ منيره، بيروت، لبنان، بى تا.
- ۱۳- آمدى، على بن محمد، الإحكام في اصول الأحكام، تحقيق: دكتور سيد جميل،

- دارالكتاب العربی، بیروت، سوم، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م.
- ۱۴- أمين عبدالعزيز، جمعه، فهم الإسلام في ظلال الأصول العشرين للامام الشهيد حسن النباء، دارالدعوة، اسكندريه، پنجم، ۱۴۲۴هـ/۲۰۰۳م.
- ۱۵- أنصاري قرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد، الجامع الأحكام القرآن، مشهور به (تفسير القرطبي)، دارالكتب، عصريه، سوم: ۱۳۸۷هـ/۱۹۶۷م. مصر.
- ۱۶- ابن تيميه، تقى الدين أحمد بن عبدالحليم، مجموعة الرسائل الكبرى، قاهره، ۱۳۸۶هـ.
- ۱۷- همو، النبوات، المطبعة السلفية، قاهره، ۱۳۸۶هـ.
- ۱۸- همو، درء التعارض العقل والنقل، محقق: دكتور محمد رشاد سالم، دارالفكر الأدبي، رياض، ۱۳۹۱.
- ۱۹- همو، منهاج السنة النبوية، محقق: دكتور محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبي، اول، ۱۴۰۶هـ.
- ۲۰- همو، مجموع الفتاوى، به كوشش: عام الجزار و انوار الباز، مصر، دارالوفاء، سوم، ۱۴۲۶هـ.
- ۲۱- ابن جارود، عبدالله بن علي بن جارود نيشابورى، المنتقى من السنن المسنده، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، بيروت، مؤسسة الكتاب الثقافيه، اول، ۱۳۸۶هـ.
- ۲۲- ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بستى، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب ارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، دوم، ۱۴۱۴هـ.
- ۲۳- ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بستى، الثقات، تحقيق: سيد شرف الدين أحمد، دارالفكر، اول، ۱۳۹۵هـ.
- ۲۴- همو، المجروحين، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب، دار الوعى، بى تا.
- ۲۵- ابن حجر، أحمد بن علي بن محمد بن حجر عسقلانى، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، تحقيق: عاصم بن عبد الله قريونى، مكتبة المنار، اول، بى تا.
- ۲۶- همو، تهذيب التهذيب، هند، دائره المعارف النظاميه، اول، ۱۳۲۶هـ.
- ۲۷- همو، فتح الباري، تحقيق: عبد العزيز بن عبدالله بن باز و محب الدين الخطيب، دارالفكر (مصور عن الطبعة السلفية)، بى تا.
- ۲۸- همو، تقريب التهذيب، حلب، طبعة دار الرشيد، اول، ۱۴۰۶هـ.

- ٢٩- همو، التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، دار الكتب العلمية، اول، ١٤١٩ هـ.
- ٣٠- همو، لسان الميزان، تحقيق: دائرة المعارف النظامية الهند، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، سوم، ١٤٠٦ هـ.
- ٣١- ابن حيان، عبدالله بن محمد بن جعفر انصارى، طبقات المحدثين بأصبهان، تحقيق: عبدالغفور عبدالحق حسين بلوشى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٢ هـ.
- ٣٢- ابن خزيمة، محمد بن اسحاق، صحيح، تحقيق: محمد مصطفى اعظمى، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٣٩٠ هـ.
- ٣٣- ابن راهويه، اسحاق بن ابراهيم بن مخلد حنظلى، المسند، تحقيق: عبدالغفور بن عبدالحق البلوشى، مدينه، مكتبه الايمان، اول، ١٤١٢ هـ.
- ٣٤- ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، طبقات الكبرى، تحقيق: احسان عباس، بيروت، دارصادر، ١٩٦٨ م.
- ٣٥- ابن شاهين، ابو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين، تاريخ أسماء الثقات، تحقيق: صبحى السامرائى، الدار السلفية، الكويت، اول، ١٤٠٤ هـ.
- ٣٦- ابن شاهين، ابو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين، ناسخ الحديث ومنسوخه، تحقيق: سمير بن أمين زهيرى، مكتبة المنار، الزرقاء، اول، ١٤٠٨ هـ.
- ٣٧- ابن شبة نميرى بصرى، تاريخ المدينة المنورة، دار الفكر، الجزء الاول، حققه: فهيم محمد شلتوت، بى تا.
- ٣٨- ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر نمري، الاستذكار، تحقيق: سالم محمد عطا، محمد على معوض، دار الكتب العلمية - بيروت، اول، ١٤٢١ هـ.
- ٣٩- ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمري، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوى و محمد عبد الكبير البكرى، مغرب، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ هـ.
- ٤٠- ابن عدى، عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد جرجانى، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: يحيى مختار غزاوى، بيروت، دارالفكر، دوم، ١٤٠٩ هـ.
- ٤١- ابن عساكر، على بن حسن، تاريخ دمشق، بيروت، دارالفكر، اول، ١٤١٩ هـ.

- ٤٢- همو، معجم الشيوخ، تحقيق: وفاء تقى الدين، دمشق، دارالبشائر، بی تا.
- ٤٣- ابن العماد، عبد الحى بن أحمد عكرى دمشقى، شذرات الذهب في أخبار من ذهب، دار الكتب العلميه، بی تا.
- ٤٤- ابن جعد، على بن الجعد بن عبيد أبو الحسن الجوهرى، المسند، تحقيق: عامر أحمد حيدر، مؤسسة نادر، بيروت، اول، ١٤١٠ هـ.
- ٤٥- ابن جوزى، عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى أبو الفرج، التحقيق في أحاديث الخلاف، تحقيق: مسعد عبد الحميد محمد سعدنى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ هـ.
- ٤٦- ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى، سنن، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت، لبنان، دارالفكر، بی تا.
- ٤٧- ابن مقرى، ابوبكر محمد بن ابراهيم بن على اصفهانى، معجم، تحقيق: سعد عبدالحميد السعدنى و محمد حسن محمد حسن اسماعيل، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٤ هـ.
- ٤٨- ابن ملقن، سراج الدين أبو حفص عمر بن على بن أحمد شافعى، البدر المنير في تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في الشرح الكبير، محقق: مصطفى أبو الغيط و عبدالله بن سليمان وياسر بن كمال، دار الهجرة للنشر والتوزيع - الرياض - السعودية، اول، ١٤٢٥ هـ.
- ٤٩- ابن حزم اندلسى، على بن أحمد، الإحكام في أصول الأحكام، دارالحديث، قاهره، اول، ١٤٠٤ هـ.
- ٥٠- همو، الفصل في الملل و الأهواء والنحل، تحقيق: عبدالرحمن عميده و محمد ابراهيم نصر، شركت عكاظ، رياض، دوم، ١٤٠٢ هـ / ١٩٨٢ م.
- ٥١- همو، النبذة الكافية، محقق: محمد أحمد عبدالعزيز، دارالكتب العلميه، بيروت، اول، ١٤٠٥ هـ.
- ٥٢- همو، المحلى، بيروت، دارالفكر، بی تا.
- ٥٣- ابن عثيمين، محمد بن صالح عثيمين، شرح نظم الورقات فى أصول الفقه، دار ابن الجوزى، سعودى، اول، ١٤٢٥ هـ.
- ٥٤- ابن مفلح حنبلى، ابراهيم بن محمد بن عبدالله، المبدع، المكتب الإسلامى، بيروت، ١٤٠٠ هـ.

- ٥٥- ابن حنبل، الأمام أحمد، مسند الأمام أحمد، دارالفكر العربي، بی تا.
- ٥٦- ابن عبدالبر قرطبی، أبو عمر یوسف، جامع بیان العلم و فضله، المكتبة السلفية، مدینه منورة، بی تا.
- ٥٧- ابن عبدالهادی، محمد بن احمد، الصارم المنکی فی الرد علی السبکی، تحقیق: أبو عبدالرحمن سلفی، مؤسسه الریان، بیروت، سوم، ١٤٢٤هـ/٢٠٠٣م.
- ٥٨- ابن قیم جوزیه، محمد، أعلام الموقعین، تحقیق: بشیر محمد عیون، مكتبة دارالبيان، دمشق، اول، ١٤٢١هـ/٢٠٠٠م.
- ٥٩- ابن قیم جوزیه، مختصر الصواعق المرسله علی الجهمیه و المعطله، اختصارکننده: محمد بن موصلی، دارالندوة الجديدة، بیروت، لبنان، اول، ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م.
- ٦٠- ابن منظور، أبو فضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دارصادق، بیروت.
- ٦١- ابن نجار، تقی الدین أبو البقاء محمد بن أحمد بن عبد العزیز بن علی الفتوحی، شرح الکوکب المنیر، محقق: محمد زحیلی و نزیه حماد، عبيکان، دوّم، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
- ٦٢- ابوبکر نصیبی، أبوبکر أحمد بن یوسف بن خلاد عطار نصیبی، الفوائد، مخطوط نُشر فی برنامج جوامع الکلم المجانی التابع لموقع الشبكة الإسلامية، اول، ٢٠٠٤هـ.
- ٦٣- ابوداود، سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ٦٤- ابوزرعه، عبید الله بن عبد الکریم بن یزید الرازی أبوزرعه، الضعفاء وأجوبة أبي زرعة الرازي علی سؤالات البرذعي، المحقق: سعدی هاشمی، مدینه منوره، الجامعة الاسلامیه، اول، ١٤٠٢هـ.
- ٦٥- ابوعروبه، أبوعروبه حسین بن أبی معشر محمد بن مودود الحرائی، الاوائل، تحقیق: مشعل بن بانى الجبرین المطیری، دار ابن حزم، بیروت، ١٤٢٤هـ.
- ٦٦- ابوعوانه، یعقوب بن اسحاق اسفرائینی، المسند، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ٦٧- ابونعیم، أحمد بن عبد الله إصفهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، ١٤٠٥هـ.

- ٦٨- ابونعيم، أحمد بن عبدالله إصفهاني، الضعفاء، تحقيق: فاروق حمادة، دار الثقافة-الدار البيضاء، اول، ١٤٠٥ هـ.
- ٦٩- ابونعيم، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الهرازي الأصبهاني، المسند المستخرج على صحيح الإمام مسلم، تحقيق: محمد حسن محمد حسن إسماعيل شافعي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، اول، ١٤١٧ هـ.
- ٧٠- ابونعيم، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الهرازي الأصبهاني، معرفة الصحابة، تحقيق: عادل بن يوسف العزازي، رياض، دار الوطن للنشر، اول، ١٤١٩ هـ.
- ٧١- ابو يعلى، أحمد بن علي بن مثنى موصلی، المسند، تحقيق: حسين سليم أسد، دمشق، دارالمأمون للتراث، اول، ١٤٠٤ هـ.
- ٧٢- ابويوسف، يعقوب بن إبراهيم الأنصاري، الآثار، تحقيق أبو الوفا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٥٥ هـ.
- ٧٣- أحمد حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال شيباني، سؤالات أبي داود للإمام أحمد بن حنبل في جرح الرواة وتعديلهم، تحقيق: زياد محمد منصور، مدينه، مكتبة العلوم والحكم، ١٤١٤ هـ.
- ٧٤- همو، المسند، تحقيق: شعيب ارناؤوط و آخرون، مؤسسة الرسالة، دوم، ١٤٢٠ هـ.
- ٧٥- همو، العلل و معرفة الرجال، تحقيق: وحى الله بن محمد عباس، بيروت-رياض، المكتب الاسلامي-دارخاني، اول، ١٤٠٨ هـ.
- ٧٦- الباني، محمد ناصر الدين بن الحاج نوح الألباني، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، الرياض، دار المعارف، ١٤١٢ هـ.
- ٧٧- همو، روش نماز پیامبر ﷺ، ترجمه: عبدالله ريگي احمدی، حرمين، ايران، زاهدان، سوم ١٣٨٢ هـ.ش.
- ٧٨- ازرقی، محمد بن عبدالله بن احمد، اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، تحقيق: على عمر، مكتبة الثقافة الدينية، اول، بی تا.
- ٧٩- انيس، عبدالحليم صفر، عطيه صوالحي و محمّد خلف الله أحمد، المعجم الوسيط، مكتب نشر الثقافته الإسلاميه، بيتا.

- ٨٠- یجی، عضالدین عبدالرحمن بن أحمد، المواقف في علم الکلام، عالم الكتب، بیروت، بی تا.
- ٨١- أنصاری، زکریا بن محمد بن أحمد بن زکریا أبو یحیی، غاية الوصول في شرح لب الأصول، بی جا، بی تا.
- ٨٢- أنصاری، عبدالعلی محمد بن نظام الدین، فواتح الرّحموت، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- ٨٣- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، المکتبه الاسلامیه، استانبول، ١٩٨١ م.
- ٨٤- همو، ادب المفرد، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالبشائر الاسلامیه، ١٤٠٩ هـ.
- ٨٥- همو، التاریخ الصغیر، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، حلب - القاهرة، دار الوعی - مکتبه دار التراث، الطبعة الأولى، ١٣٩٧ هـ.
- ٨٦- همو، التاریخ الکبیر، تحقیق: سید هاشم ندوی، دارالفکر، بی تا.
- ٨٧- همو، الجامع المسند الصحیح، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، اول، ١٤٢٢ هـ.
- ٨٨- همو، الضعفاء، مکتبه ابن عباس، اول، ١٤٢٦ هـ.
- ٨٩- بدران، بوران أبوالعینین، أصول الفقه الإسلامی، مؤسسه شباب الجامعه، اسکندری، بی تا.
- ٩٠- همو، تاریخ الفقه الاسلامی، بیروت، دار النهضة العربیة، بی تا.
- ٩١- بزار، ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق، المسند، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، بیروت - المدینة، المؤسسه علوم القرآن و مکتبه العلوم و الحكم، ١٤٠٩ هـ.
- ٩٢- بغوی، محیی السنه، أبو محمد الحسین بن مسعود البغوی، معالم التنزیل، المحقق: حقه و خرج أحادیثه محمد عبد الله النمر - عثمان جمعه ضمیریہ - سلیمان مسلم الحرش، دار طیبہ للنشر والتوزیع، چهارم، ١٤١٧ هـ.
- ٩٣- بغوی، ابوالقاسم، حدیث مصعب بن عبد الله الزبیری، تحقیق صالح عثمان اللحام، اردن، الناشر الدار العثمانیه، ١٤٢٤ هـ.

- ٩٤- بيهقي، ابوبكر أحمد بن الحسين، دلائل النبوة، تحقيق وثق أصوله وخرج أحاديثه و علق عليه: عبد المعطى قلجى، دار الكتب العلميه - ودار الريان للتراث، اول، ١٤٠٨هـ.
- ٩٥- همو، السنن الكبرى و فى ذيله الجوهر النقى، حيدرآباد هند، مجلس دائره المعارف النظاميه الكائنه، اول، ١٣٤٤هـ.
- ٩٦- همو، شعب الايمان، تحقيق: محمد السعيد بسيونى زغلول، بيروت، دارالكتب العلميه، اول، ١٤١٠هـ.
- ٩٧- بيهقي، ابوبكر أحمد بن الحسين، معرفة السنن و الآثار، تحقيق: عبدالمعطى أمين قلجى، دارالوعى - دارالوفاء - دارقريبه - جامع الدراسات الإسلاميه، اول، ١٤١٢هـ.
- ٩٨- بصرى، محمد بن على بن طيب، المعتمد، محقق: خليل مس، دارالكتب، بيروت، اول، ١٤٠٣هـ.
- ٩٩- بغدادى، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بين الفرق، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، دارالمعرفه، بيروت، لبنان، بى تا.
- ١٠٠- بوكروش، حليمه، معالم تجديد المنهج الفقهي أنموذج الشوكاني، مجله كتاب الأمه، شماره ٩١ و ٩٠، سال ٢٣، ١٤٢٣هـ.
- ١٠١- بيهقي، أحمد بن حسين بن على بن موسى أبوبكر، سنن البيهقي الكبرى، محقق: محمد عبدالقادر عطا، مكتبه دارالباز، مكه مكرمه، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٠٢- ترمذى، محمد بن عيسى الترمذى، الجامع الصحيح السنن، تحقيق: أحمد محمد شاكر و آخرون، بيروت، دارإحياء التراث العربى، بى تا.
- ١٠٣- تميمي بستي، محمد بن حبان بن أحمد أبوحاتم، صحيح ابن حبان، محقق: شعيب أرنؤوط، دوم، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٠٤- جرجانى، حمزه بن يوسف أبو القاسم الجرجانى، تاريخ جرجان، تحقيق: محمد عبد المعيد خان، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠١هـ.
- ١٠٥- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى، بى جا، بى تا.
- ١٠٦- حميدى، عبدالله بن الزبير أبو بكر الحميدى، المسند، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمى، بيروت و قاهره، دار الكتب العلميه، مكتبه المتنبى، بى تا.

- ۱۰۷- خطیب بغدادی، أبو بکر أحمد بن علی بن ثابت بن أحمد بن مهدی، الفقیه والمتفقه، محقق: عادل بن یوسف العزازی، دار ابن جوزی بالسعودیه، ۱۴۱۷هـ.
- ۱۰۸- همو، المتفق و المفترق، تحقیق: محمد صادق الحامدی، دمشق، دارالقاری، ۱۴۰۸هـ.
- ۱۰۹- همو، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
- ۱۱۰- جاب الله، عبدالعزیز بن عبدالرحمن، الدلیل الصادق علی وجود الخالق و بطلان مذهب الفلاسفة، منکری الخوارج، مطبعة الآداب و المؤید، مصر، ۱۳۱۶هـ.
- ۱۱۱- جصاص، احمد بن علی ابوبکر، احکام القرآن، تحقیق: محمدصادق قمحاوی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵.
- ۱۱۲- جلال الدین محلی، شمس الدین محمد بن أحمد، شرح جمع الجوامع مع حاشیة البنانی، داراحیاء الکتب العربیة، بی تا.
- ۱۱۳- جوزی، أبو فرج عبدالرحمن بن علی، تلخیص أبلیس، دارالطباعة المنیریة، قاهره، بی تا.
- ۱۱۴- جوینی، عبدالملک بن عبدالله امام الحرمین، الشامل فی أصول الدین، تحقیق: علی سامی النشار و همکاران، منشأة المعارف، اسکندریه، ۱۹۶۹هـ.
- ۱۱۵- همو، الإجتهد، محقق: دکتر عبدالمجید أبوزید، دارالقلم، دمشق، دارالعلوم الثقافه، بیروت، اول، ۱۴۰۸هـ.
- ۱۱۶- همو، البرهان فی أصول الفقه، تحقیق: دکتر عبدالعظیم محمود الدیب، دارالوفاء، المنصوره، چهارم، ۱۴۱۸هـ.
- ۱۱۷- خرّم دل، مصطفی، تفسیر نور، تهران، احسان، ۱۳۷۹هـ. ش. (ترجمه آیات مستخرج از آن می باشد.)
- ۱۱۸- خضری، شیخ محمد، أصول الفقه، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۲۴هـ/ ۲۰۰۳م.
- ۱۱۹- گل محمدی، ابراهیم، پایان نامه کارشناسی ارشد " التزام به مذهب فقهی معین"، دانشگاه تهران، ۱۳۹۱هـ. ش.
- ۱۲۰- دارقطنی، علی بن عمر البغدادی، السنن، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمان، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۶هـ.

۱۲۱- دارقطنی، علی بن عمر أبوالحسن الدارقطنی البغدادی، سؤالات البرقانی للدارقطنی، تحقیق: عبدالرحیم محمد أحمد قشقری، کتب خانه جمیلی، پاکستان، اول، ۱۴۰۴هـ.

۱۲۲- دارقطنی، علی بن عمر بغدادی، سؤالات الحاکم النیسابوری للدارقطنی، تحقیق: موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، الرياض، مكتبة المعارف، اول، ۱۴۰۴هـ.

۱۲۳- دارقطنی، علی بن عمر البغدادی، العلل الوارده فی الأحادیث النبویه، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله السلفی، الرياض، دارطیبه، اول، ۱۴۰۵هـ.

۱۲۴- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن، تحقیق: فواز أحمد زمزلی و خالد السبع العلمی، بیروت، دارالکتب العربی، اول، ۱۴۰۷هـ.

۱۲۵- ذراعی، محمد بن أبوبکر آیوب، الفروسیة، محقق: مشهور بن حسن بن محمد بن سلیمان، دارالاندلس، سعودیه - حائل، اول، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۳م.

۱۲۶- ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، تنقیح فی أحادیث التعلیق، تحقیق: مصطفی أبوالغیط عبدالحی عجیب، ریاض، دارالوطن، ۱۴۲۱هـ.

۱۲۷- همو، سیر أعلام النبلاء، تحقیق: مجموعه محققین بإشراف شعيب الإنراؤوط، مؤسسة الرساله، بی تا.

۱۲۸- همو، الکاشف فی معرفة من له روايه فی الكتب الستة، دار القبلة للثقافة الاسلامیة، مؤسسة علوم القرآن جده، اول، ۱۴۱۳هـ.

۱۲۹- همو، العبر فی خبر من غبر، تحقیق: صلاح الدین المنجد، الناشر مطبعة حكومة الكويت، ۱۹۸۴هـ.

۱۳۰- همو، الموقظة فی علم مصطلح الحديث، الملتقى أهل الحديث، بی تا.

۱۳۱- همو، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی المجلد الاول، بیروت، دار المعرفة، بی تا.

۱۳۲- رازی، محمد بن أبوبکر عبدالقادر، مختار الصحاح، مرکز فرهنگ و علوم عربی، بیروت، لبنان.

۱۳۳- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، محصل أفكار المتقدمین و المتأخرین من العلما و الحكماء و المتکلمین، در ذیلش کتاب (تلخیص المحصل)، نصیرالدین طوسی، مکتبه اکیلیات الأزهریه، قاهره.

- ۱۳۴- همو، المحصول، محقق: طه جابر فياض علواني، جامعه الامام محمد بن سعود الإسلامية، رياض، اول، ۱۴۰۰ هـ.
- ۱۳۵- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق: محمد سهيل كيلاني، چاپ مصطفى الباي الحلبي و فرزندانش، مصر.
- ۱۳۶- رشيد رضا، محمد، تفسير القرآن الحكيم مشهور به «تفسير المنار»، مكتبة القاهرة، مصر، اول، بی تا.
- ۱۳۷- رويانی، ابوبکر محمد بن هارون، المسند، تحقيق: ايمن على ابو يمانی، قاهره، مؤسسة قرطبة، ۱۴۱۶ هـ.
- ۱۳۸- زرکشی، محمد بن بهادر بن عبدالله، المنثور في القواعد، محقق: دکتر تيسير فائق أحمد محمود، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، الكويت، روم، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۳۹- همو، البحر المحيط في أصول الفقه، به كوشش: محمد محمد تامر، بيروت، لبنان، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ هـ.
- ۱۴۰- زرکلی، خيرالدين، الأعلام، بيروت، دارالعلم، ششم، ۱۹۸۴ م.
- ۱۴۱- زيدان، عبدالکريم، الوجيز في اصول الفقه، دار إحسان، تهران، چهارم ۱۳۷۷/هـ ۱۴۱۹ هـ. ش.
- ۱۴۲- زحيلي، وهبه بن مصطفى، أصول الفقه الأسلامي، دارالفكر المعاصر، بيروت، دارالفكر، دمشق، اعاده چاپ دوم، ۱۴۲۲/هـ ۲۰۰۱ م.
- ۱۴۳- همو، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، اول، بی تا.
- ۱۴۴- زيلعی، عبدالله بن يوسف، نصب الرايه، تحقيق: محمد يوسف بنوری، مصر، دارالحديث، ۱۳۵۷ هـ.
- ۱۴۵- سبکی، جمع الجوامع، محمدی، سقز، بی تا.
- ۱۴۶- سبکی، علی بن عبدالکافی، الإبهاج، تحقيق گروهی از علما، دارالکتب العلميه، بيروت، اول، ۱۴۰۴ هـ.
- ۱۴۷- سرخسی، محمد بن أحمد بن أبوسهل أبوبکر، أصول السرخسي، محقق: أبوالوفا أفغانی، دارالمعرفه، بيروت، ۱۳۷۲ هـ.
- ۱۴۸- سعيد بن منصور، سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني، السنن، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمی، بيروت، دارالکتب العلميه، بی تا.

- ١٤٩- سمعانی، ابی سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور تمیمی، الانساب، تعلیق: عبد الله عمر البارودی مرکز الخدمات والابحاث الثقافية الجزء الاول، بیروت، دار الجنان، اول، ١٤٠٨ هـ.
- ١٥٠- سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، الرياض، مكتبة الرياض الحديثة، بی تا.
- ١٥١- سفارینی، عمر بن أحمد، التحقيق في بطلان التلفيق، تحقیق: عبدالعزيز بن ابراهيم الدخيل، دارالصمعی، ریاض، اول، ١٤١٨ هـ/١٩٩٨ م.
- ١٥٢- سقاف، علوی بن عبد القادر، تخریج أحادیث وآثار کتاب فی ضلال القرآن، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخة ٣/٤٦.
- ١٥٣- سلمی، عزالدین عبدالعزيز بن عبدالسلام، قواعد الأحكام فی مصالح الأنام، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- ١٥٤- سمعانی، منصور بن محمد بن عبد الجبار، قواطع الأدلة فی الأصول، محقق: محمد حسن اسماعیل شامخی، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ١٩٩٧ م.
- ١٥٥- سوسوه، دکتر عبدالمجید محمد، دراسات فی الإجتهد و فهم النص، دارالبشائر الإسلامیه، بیروت، اول، ١٤٢٤ هـ/٢٠٠٣ م.
- ١٥٦- سید قطب، تفسیر (فی ضلال القرآن)، دارالشروق، بیروت، دهم، ١٤٠٢ هـ/١٩٨٢ م.
- ١٥٧- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، صون المنطق و الکلام عن فنّ المنطق و الکلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ١٥٨- شاشی، أحمد بن محمد بن إسحاق، أصول الشاشی، دارالکتب العربی، بیروت، ١٤٠٢ هـ.
- ١٥٩- شاطبی، ابو اسحاق، الموافقات فی أصول الشریعة، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه، بیروت، ١٤٢٤ هـ/٢٠٠٣ م.
- ١٦٠- شاشی، هیثم بن کلب، المسند، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، مدینه، مکتب العلوم و الحکم، ١٤١٠ هـ.
- ١٦١- شافعی، محمد بن ادريس، الأم، تحقیق: علی محمد وعادل احمد، بیروت، دارالأحياء التراث العربی، ١٤٢٢ هـ.
- ١٦٢- همو، المسند، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

- ١٦٣- شافعی، ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم، الفوائد (الغیلانیات)، تحقیق: حلمی کامل أسعد عبدالهادی، ریاض، دار ابن جوزی، ١٤١٧ هـ.
- ١٦٤- شاموخی، أبو علی الحسن بن علی الشاموخی، احادیث الشاموخی، رره وخرج أحادیثه: ابومحمد الفی، اسکندریه، قید النشر: بدارالصفاء و مروه، بی تا.
- ١٦٥- شریف حاتم عونى، شریف بن حاتم العونى، المرسل الخفى و علاقته بالتدلیس، دارالنجده، المملكة العربية السعودية، اول، ١٤١٨ هـ.
- ١٦٦- شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار من أسرار منتقى الأخبار، اداره الطباعة المنیریة، بی تا.
- ١٦٧- شیبانی، محمد بن حسن، الآثار، تعلیق: ابوالوفاء الافغانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٣ هـ.
- ١٦٨- شیبانی، محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی، الأصل المعروف بالمبسوط، تحقیق أبو الوفا الأفغانی، کراتشی، إدارة القرآن والعلوم الإسلامیه، بی تا.
- ١٦٩- شیبانی، محمد بن الحسن بن فرقد شیبانی، الحجة على أهل المدينة، تحقیق: مهدی حسن الکیلانی القادری، بیروت، عالم الکتب، ١٤٠٣ هـ.
- ١٧٠- شافعی، دکتر حسن محمود، المدخل الي دراسه علم الکلام، مكتبة وهبة، قاهره، دوم، ١٤١١ هـ/١٩٧٩ م.
- ١٧١- شنقیطی، باب بن شیخ سیدی، إرشاد المقلدين عند اختلاف المجتهدين، تحقیق: طیب بن عمر بن حسین جکینی، دار ابن حزم، بیروت، اول، ١٤١٨ هـ/١٩٩٧ م.
- ١٧٢- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، دارالمعرفة، بیروت، اول، ١٩٨١ م.
- ١٧٣- شوکانی، محمد بن علی بن محمد، إرشاد الفحول الي تحقیق الحق من علم الأصول، تحقیق: احمد عزو عنایه، دارالکتب العربی، بیروت، دوم، ١٤٢١ هـ/٢٠٠١ م.
- ١٧٤- همو، القول المفید في ادله الاجتهاد والتقليد، دارالقلم، کویت، محقق: عبدالرحمن عبدالخالق، کویت، اول، ١٣٩٦ هـ. ق.
- ١٧٥- همو، أدب الطلب و منتهی الأرب، تحقیق: عبدالله یحیی سريحي، دار ابن حزم بیروت و مكتبة الإرشاد صنعاء، اول، ١٤١٩ هـ/١٩٩٨ م.

- ۱۷۶- همو، فتح‌القدیر، ۱۴۰۳/هـ/۱۹۸۳ م.
- ۱۷۷- شیرازی، أبو إسحاق ابراهیم بن علی، اللمع فی أصول الفقه، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۰۵/هـ/۱۹۸۵ م.
- ۱۷۸- صیداوی، محمد بن احمد بن الجمیع، معجم الشیوخ، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت-ترابلس، مؤسسة الرسالة-دارالایمان، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۷۹- ضیاء المقدسی، محمد بن عبدالواحد بن أحمد، أحادیث المختاره، تحقیق: عبدالملک بن عبدالله بن دهیش، بیروت، دارخضر، دوم، ۱۴۲۰ هـ.
- ۱۸۰- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسینی، القاهرة، دارالحرمین، ۱۴۱۴ هـ.
- ۱۸۱- همو، المعجم الصغیر، تحقیق: محمد شکور و محمود الحاج آمریر، بیروت، دارعمار و المکتب الإسلامی، اول، ۱۴۰۵ هـ.
- ۱۸۲- همو، المعجم الکبیر، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، الموصل، مکتبه العلوم و الحكم، دوم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۱۸۳- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، تحقیق: احمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، اول، ۱۴۲۰ هـ.
- ۱۸۴- طحاوی، أحمد بن محمد بن سلامه بن عبدالملک بن سلمه، شرح معانی الآثار، تحقیق: محمد زهری النجار، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۳۹۹ هـ.
- ۱۸۵- طیالسی، سلیمان بن داود بن جارود، المسند، تحقیق: محمد بن عبدالمحسن ترکی، دارهجر، اول، ۱۴۱۹ هـ.
- ۱۸۶- عبدالرزاق، ابوبکر بن عبدالرزاق بن همام صنعانی، مصنف، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت، المکتب الإسلامی، دوم، ۱۴۰۳ هـ.
- ۱۸۷- عبدالله بن أحمد بن حنبل شیبانی، السنة، تحقیق: د. محمد سعید سالم القحطانی، دار ابن القیم - الدمام، اول، ۱۴۰۶ هـ.
- ۱۸۸- عبدالله بن مبارک، عبدالله بن مبارک بن واضح، المسند، مکتبه المعارف، الرياض، اول، ۱۴۰۷ هـ.
- ۱۸۹- عبد بن حمید، ابو محمد عبد بن حمید بن نصر، المسند، تحقیق: صبحی بدری سامرایی و محمود محمد خلیل صعیدی، قاهره، مکتبه السنه، ۱۴۰۸ هـ.

- ١٩٠- عجلي، أحمد بن عبدالله بن صالح أبو الحسن عجلي كوفي، معرفة الثقات، تحقيق: عبدالعليم عبد العظيم بستوي، المدينة، مكتبة الدار، اول، ١٤٠٥ هـ.
- ١٩١- عراقى، زين الدين ابو الفضل عبدالرحيم بن الحسين، ذيل ميزان الاعتدال، تحقيق: على محمد عوض و عادل أحمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٦ هـ.
- ١٩٢- عقيلى، محمد بن عمر بن موسى، الضعفاء الكبير، تحقيق: عبدالمعطى امين قلجى، بيروت، دارالمكتبة العلمية، اول، ١٤٠٤ هـ.
- ١٩٣- طبرانى، سليمان بن احمد بن ايوب، المعجم الكبير، محقق: صمدى بن عبدالمجيد سلفى، مكتبة العلوم والحكم، موصل، روم، ١٤٠٤ هـ/١٩٨٣ م.
- ١٩٤- طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل القرآن)، تحقيق: محمد محمد شاكر، مكتبة البابى الحلبي و فرزندانش، قاهره، دوم، ١٣٧٣ هـ/١٩٥٤ م.
- ١٩٥- عبدالباقي، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، دارالحديث، قاهره، ١٤٢٢ هـ/٢٠٠١ م.
- ١٩٦- عبدالعزيز، دكتور امين، اصول الفقه الإسلامي، دارالسلام، بيتا.
- ١٩٧- عبيدات، دكتور عبدالكريم نوفان، الدلالة العقلية في القرآن و مكانتها في تقرير مسائل العقيدة الإسلامية، دارالنفاس، اردن، اول، ١٤٢٠ هـ/٢٠٠٠ م.
- ١٩٨- عسقلاني، احمد بن على بن حجر، فتح الباري شرح صحيح البخاري، مكتبه سلفيه، بي تا.
- ١٩٩- عبدالعزيز، دكتور امين، اصول الفقه الإسلامي، بي جا، بي تا.
- ٢٠٠- عطار، أبوسعاد حسن بن محمد، حاشية العطار على جمع الجوامع، لبنان، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ هـ.
- ٢٠١- غزالي، أبو حامد محمد بن محمد، الجامع العوام عن الكلام، دارالكتاب العربى، بيروت، اول، ١٤٠٦ هـ/١٩٨٥ م.
- ٢٠٢- همو، فيصل التفرقة بين الأسلام و الزندقة، نشورات دارالحكمه، دمشق، بيروت، ١٤٠٧ هـ/١٩٨٦ م.
- ٢٠٣- همو، إحياء علوم الدين، دارإحياء الكتب العربيه، قاهره، بي تا.

- ۲۰۴- همو، المستصفي، محقق: محمد عبدالسلام عبدالشافی، دارالکتب العلمیه، بیروت، اول، ۱۴۱۳ هـ.
- ۲۰۵- همو، المنحول، محقق: دکتر محمدحسن هیتو، دارالفکر، دمشق، روم، ۱۴۰۰ هـ.
- ۲۰۶- فرغل، یحیی هاشم، الأسس المنهجية لبناء العقيدة الإسلامية، دارالفکر العربی، قاهره، بی تا.
- ۲۰۷- فسوی، یعقوب بن سفیان، المعرفه و التاريخ، تحقیق: اکرم العمری، بیروت، مؤسسة الرسالة، اول، ۱۹۸۱ م.
- ۲۰۸- فضلی عزیر، عبدالهادی، التقليد دراسة فقهية لظاهرة التقليد الشرعي، لبنان، بیروت، ۱۴۲۰ هـ/۱۹۹۹ م.
- ۲۰۹- فیروزآبادی شیرازی، ابراهیم بن علی بن یوسف، التبصرة، حقیق: دکتر محمدحسن هیتو، دارالفکر، دمشق، اول، ۱۴۰۳ هـ.
- ۲۱۰- قاری، ملا علی بن سلطان، شرح الفقه الأكبر، شرکت مکتبه و مطبعه البابي الحلبي و فرزاندش، مصر، روزک ۱۳۷۵ هـ/۱۹۵۵ م.
- ۲۱۱- قرشی حنفی، محیی الدین عبدالقادر بن محمد، الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، تحقیق: دکتر عبدالفتاح حلو، قاهره، چاپ عیسی البابي و شرکایش، ۱۳۹۹ هـ/۱۹۷۹ م.
- ۲۱۲- قرافی، شهاب الدین أحمد بن إدريس الصنهاجی، شرح تنقيح الفصول في علم الأصول، موجود در نرم افزار المکتبة الشاملة، نسخه ۳/۱۴.
- ۲۱۳- قشیری نیشابوری، أبو الحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بشرح محی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف نووی، بیروت، دارالفکر.
- ۲۱۴- قضاعی، محمد بن سلامه بن جعفر، مسند الشهاب، محقق: صمدی بن عبدالمجید سلفی، دوم، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷ هـ/۱۹۸۶ م.
- ۲۱۵- کوسج، إسحاق بن منصور بن بهرام کوسج أبو یعقوب التمیمی المروزی، مسائل الإمام أحمد بن حنبل وابن راهویه، تحقیق: خالد بن محمود الرباط و وئام الحوشی و جمعة فتح، الرياض، دار الهجره، ۱۴۲۵ هـ.
- ۲۱۶- ماتریدی، أبو منصور، التوحيد- الماتريديه، محقق: دکتر فتح الله خلیف، دارالجامعات، اسکندریه، بی تا.

- ٢١٧- مالک بن أنس، الموطأ، رواية حسن شيباني، تحقيق: تقى الدين ندوى، دمشق، دارالقلم، اول، ١٤١٣ هـ.
- ٢١٨- مروزی، محمد بن نصر بن حجاج مروزی أبو عبدالله، تعظیم قدر الصلاة، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالجبار فريوائي، مدينه، مكتبة الدار، ١٤٠٦ هـ.
- ٢١٩- همو، السنة، تحقيق: سالم أحمد السلفی، مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، اول، ١٤٠٨ هـ.
- ٢٢٠- مزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى، تهذيب الكمال، تحقيق: د. بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٠ هـ.
- ٢٢١- محاملى، حسين بن اسماعيل الضبى، أمالي بروايه ابن يحيى البيع، تحقيق: ابراهيم القيسى، عمان، المكتبة الإسلامية- دار ابن قيم، ١٤١٢ هـ.
- ٢٢٢- مسلم، مسلم بن الحجاج بن مسلم قشيري، الجامع الصحيح، بيروت، دارالجيل و دارالآفاق الجديد، بى تا.
- ٢٢٣- مناوى، عبد الرؤوف المناوى، فيض القدير شرح الجامع الصغير، تعليقات سيرة لماجد الحموى، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، اول، ١٣٥٦ هـ.
- ٢٢٤- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، چهارم، ١٣٧٠ هـ. ش.
- ٢٢٥- معوض، على محمّد و عادل أحمد عبد الموجود، تاريخ التشريع الاسلامى، بيروت، دارالكتب العلمية، اول، ١٤٢٠ هـ/ ٢٠٠٠ م.
- ٢٢٦- مغربى، على عبدالفتاح، الفرق الكلامية الإسلامية، مكتبة وهبه، قاهره، اول، ١٤٠٧ هـ/ ١٩٨٦ م.
- ٢٢٧- مقدسى، عبدالرحمن بن اسماعيل بن ابراهيم، مختصرالمؤمل، محقق: صلاح الدين مقبول أحمد، مكتبة الصحوة الإسلامية، كويت، ١٤٠٣ هـ.
- ٢٢٨- مقدسى، عبدالله بن أحمد بن قدامه، روضة الناظر و جنة المناظر، محقق: دكتور عبدالعزيز عبدالرحمن سعيد، دوم، جامعه الإمام محمّد بن سعود، رياض، ١٣٩٩ هـ.
- ٢٢٩- نحاس، أحمد بن محمد بن إسماعيل مرادى نحاس أبو جعفر، النسخ والمنسوخ، تحقيق: د. محمد عبد السلام محمد، مكتبة الفلاح، الكويت، اول، ١٤٠٨ هـ.

- ۲۳۰- نسایی، أحمد بن شعيب، الضعفاء والمتروكين، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب، دار الوعي، اول، ۱۳۶۹ هـ.
- ۲۳۱- همو، المجتبى من السنن، تحقيق: عبدالفتاح ابوعدة، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، دوم، ۱۴۰۶ هـ.
- ۲۳۲- همو، سنن كبرى، تحقيق: عبدالغفار سليمان البنداري و سيد كسروى حسن، بيروت، دارالكتب العلمية، اول، ۱۴۱۱ هـ.
- ۲۳۳- ندوى، أبوالحسن، ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين، دوازدهم، ۱۴۰۲ م. ۱۹۸۲/هـ.
- ۲۳۴- نعمتى، دکتر احمد، اجتهاد و سير تاريخي آن، احسان، تهران، اول، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- ۲۳۵- نووى جاوى، محمد بن عمر بن على، نهايةالزين، دارالفكر، بيروت، اول، بی تا.
- ۲۳۶- نووى، ابوزکريا يحيى بن شرف دمشقى، آداب الفتوى، موجود در نرم افزار المكتبة الشاملة، نسخة ۳/۱۴.
- ۲۳۷- همو، تهذيب الأسماء واللغات، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بی جا، بی تا.
- ۲۳۸- نیشابورى، أبوسعبد بن عبدالرحمن، الفية في أصول الدين، تحقيق: عمادالدين أحمد حيدر، ناشر مؤسسه الكتب الثقافية، بيروت، لبنان، اول، ۱۴۰۶ م. ۱۹۸۷/هـ.
- ۲۳۹- هيثمى، أحمد بن محمد بن على بن حجر، الفتاوى الكبرى الفقهية، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- ۲۴۰- هيثمى، نورالدين على بن ابوبکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ هـ.
- ۲۴۱- هيثمى، نورالدين، بغية الحارث عن زوائد مسند الحارث، مدينه، مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية، تحقيق: حسين احمد صالح الباكري، اول، ۱۴۱۳ هـ.
- ۲۴۲- هيثمى، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، دار الفكر، بيروت، طبعة ۱۴۱۲ هـ.
- ۲۴۳- وسوقى، فاروق، القضاء والقدر في الإسلام، المكتب الأسلامى، بيروت، بی تا.

- ۲۴۴- یحیی بن معین، معرفة الرجال عن یحیی بن معین وفيه عن علي بن
المديني وأبي بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبد الله بن نمير وغيرهم/ رواية
أحمد بن محمد بن القاسم بن محرز، المحقق: الجزء الأول: محمد كامل القصار،
الناشر: مجمع اللغة العربية، دمشق، أول، ۱۴۰۵هـ.
- ۲۴۵- يزدان پرست، يونس، ارث در فقه اسلامی، تهران، احسان، أول، ۱۳۹۱ هـ.ش.
- ۲۴۶- يمانی، عبدالرحمن بن یحیی، القائد الي تصحيح العقائد، المكتب الإسلامي،
بيروت، سوم، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.

نرم افزارها:

۱. نرم افزار المعجم الفقهي، مركز المعجم الفقهي، قم، الإصدار الثالث، ۱۳۷۹هـ.ش.
۲. نرم افزار المكتبة الألفية للسنة النبوية، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار ۱/۵، ۱۴۱۹هـ/۱۹۹۹م.
۳. نرم افزار الموسوعة الذهبية للحديث النبوي الشريف و علومه، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار الثاني، ۱۴۲۲هـ/۲۰۰۱م.
۴. نرم افزار سلسلة العالم و المتعلم (۳)، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار الثاني، ۱۴۲۰هـ/۲۰۰۰م.
۵. نرم افزار مكتبة العقائد والملل، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار الثالث، ۱۴۲۲هـ/۲۰۰۱م.
۶. نرم افزار مكتبة الفقه و أصوله، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار ۱/۵، ۱۴۱۹هـ/۱۹۹۹م.
۷. نرم افزار مكتبة شيخ الإسلام و تلميذه ابن قيم، مركز التراث لأبحاث الحاسوب الآلي، اردن، الإصدار الأول، ۱۴۱۹هـ/۱۹۹۹م.
۸. نرم افزار المكتبة الشاملة، المكتب التعاوني للدعوة بالروضة، نسخة ۳/۱۴ و ۳/۴۸، ۱۴۳۴هـ.
۹. نرم افزار الجوامع الكلم، مكتبة الجوامع الكلم، نسخة ۴، ۱۴۳۴/۵هـ.